

عبدالمجید اشراق خاوری

تاریخ امری ہمدان

بہ اہتمام دکتروحمید راقمی

مؤسسہ مطبوعات بہانی آکمان

تاریخ امری همدان

نوشته عبدالحمید اشراق خاوری

به اهتمام دکتر وحید رأفتی

چاپ نخست ۲۰۰۴ میلادی - ۱۶۱ بدیع

ناشر: لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی

مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان

هوفهایم - آلمان

تلفن: ۲۲۹۲۱-۶۱۹۲-۴۹+

فکس: ۲۲۹۳۶-۶۱۹۲-۴۹+

www.bahai-verlag.de

office@bahai-verlag.de

شماره استاندارد بین المللی کتاب: ۷-۹۸۴-۸۷۰۳۷-۳

شماره سفارش: ۸۷۱-۴۳۱

روی جلد:

بالا از چپ به راست: آرامگاه ابن سینا، طاق بستان

پایین از چپ به راست: آرامگاه بابا طاهر، سنگ شیر

فهرست مندرجات

۱	مقدمه
۱۱	مستخباتی از آثار مبارکه بهائی درباره مدینه همدان
۲۷	تاریخ امری همدان
۱۷۷	توضیحات
۳۸۵ و ۳۸۴	تصاویر
۳۸۵	کتاب شناسی
۳۸۹	فهرست اعلام



مقدمه

کتاب تاریخ امری همدان که به همت لجنه مجلّه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی در آلمان منتشر می گردد از آثار اوئیّه فاضل گرانقدر بهائی جناب عبدالحمید اشراق خاوری است. چون شرح حال و آثار آن عالم جلیل از جمله در کتاب مصایح هدایت (ج ۹، ص ۸-۱۲۲) به طبع رسیده و آن کتاب در اختیار دوستان گرامی است در این مقام نیازی به تحریر شرح احوال مفصل ایشان نیست، فقط به اختصار به ذکر این مطلب می پردازد که جناب اشراق خاوری پس از ایمان به امر بهائی در ملایر به سال ۱۳۰۵ ه.ش، ۱۳۴۵ ه.ق، ۱۹۲۶ م، به مدینه همدان سفر نموده و در آنجا رحل اقامت افکندند و چند سال از ایام حیات خود را در این شهر گذراندند.

در همین دوره بود که بنابر امر محفل روحانی همدان از زمستان سنه ۱۳۰۸ ه.ش، ۱۳۴۸ ه.ق، ۱۹۲۹ م، تا اوّل مرداد سنه ۱۳۰۹ ه.ش، ۲۶ صفر ۱۳۴۹ ه.ق، ۲۳ جولای ۱۹۳۰ م، مساعی خود را وقف مطالعه و تحریر وقایع امری همدان نمودند و اثری که حال در اختیار دوستان راستان فرار می گیرد از نتایج مطالعات ایشان در آن ایام است.

جناب اشراق خاوری تاریخ امری همدان را به خط خود در صد و نود و نه صفحه به رشته تحریر در آورده اند. کتاب شامل پیش گفتاری به اختصار درباره چگونگی نگارش و صورت منابع مورد مراجعه ایشان است و سپس شرح وقایع امری همدان از سنه ۱۲۲۶ ه.ش، ۱۲۶۱ ه.ق تا سنه ۱۳۰۸ ه.ش، ۱۳۴۷ - ۱۳۴۸ ه.ق، به صورت سال به سال در آن مندرج گشته و سرانجام کتاب با این عبارت به پایان رسیده است:

«در روز چهارشنبه اوّل مرداد ماه ۱۳۰۹ این عبد اشراق خاوری از نگارش و تألیف این مختصر پیرداخت فحسبنا الله و نعم الوکیل»

حقیر از وجود نسخه اصل خطی این اثر و محل نگهداری آن در حال حاضر اطلاعی ندارد اما نسخه ای که در اختیار این عبد است سواد عکسی (فتوکپی) کتاب است که در اثر مرور زمان مواضعی از آن بسیار کمرنگ و ناخوانا شده است. برای آن که خواندن کتاب و تسوید دقیق تر آن میسر شود حقیر نسخه دیگری از این کتاب را که آن هم عیناً عبارت از سواد عکسی مشابه نسخه این عبد است و در تملک جناب نعیم ریحانی علیه رضوان الله بوده از فرزند

برومند ایشان جناب عطاءالله ربحانی به عاریت گرفت و با مساعدت آن نسخه به تهیه کتاب حاضر توفیق یافت.

در این مقام لازم به توضیح است که جناب محمد علی ملک خسروی در مقاله ای که تحت عنوان «منابع تاریخ امر» در مجله آهنگ بدیع (سال ۲۹، شماره ۳۲۶، خرداد و تیر ۱۳۵۳، ص ۱۹-۲۰) منتشر فرموده اند شرحی درباره «تاریخ امری همدان» مرقوم نموده اند اما نامی از مؤلف آن نبرده اند. از شرح جناب ملک خسروی کاملاً پیداست که تاریخ امری همدان که ایشان به معرفی اجمالی آن پرداخته اند همین تاریخ امری همدان اثر جناب عبدالحمید اشراق خاوری است، چه در معرفی این اثر از جمله چنین مرقوم داشته اند که در این کتاب تاریخ «...وقایع را به ردیف نوشته اند و تاریخ تحریر این وقایع چهارشنبه اول مرداد ۱۳۰۹ شمسی است و مرحوم شایق بر حسب امرمخلف مقدس روحانی همدان استتاج [کذا]، استساخ صحیح است] [نموده و تاریخ تحریر را سوم اردیبهشت ۱۳۱۰ رقم زده است. خلاصه، در تاریخ همدان وقایع و حوادث اولیه امر تا سنه ۱۳۴۸ ه.ق، مطابق ۱۳۰۸ شمسی اعم از فداکاری اجباء و مؤمنین و مخالفت علماء و مردم به طور اجمال نوشته شده و محفل همدان نیز تصدیق نموده اند و این تاریخ در ضبط محفل ملی است.»

با توجه به توضیحات جناب ملک خسروی چنین معلوم می شود که غیر از نسخه ای که به خط جناب اشراق خاوری وجود دارد و سواد عکسی آن مورد استفاده حقیر قرار گرفته نسخه دیگری نیز از روی آن به وسیله جناب شایق استساخ شده که بنا به گفته جناب ملک خسروی در ضبط محفل ملی ایران بوده است.

شرح احوال و خدمات جناب شایق را جناب اشراق خاوری در ذیل وقایع سنه ۱۲۸۶ ه.ش، در این کتاب مرقوم داشته اند که به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید.

مطلبی که احتمال آن را باید ملحوظ داشت آن است که جناب اشراق خاوری بنا به تصریح خود در پیش گفتار، تاریخ امری همدان را به امر آن محفل مرقوم و با ذکر نام خود در انتهای مقدمه و انتهای کتاب آن را به محفل همدان تقدیم نموده اند. سپس محفل روحانی آن مدینه کتاب را ملاحظه و تصویب فرموده و دستور استساخ آن را به وسیله جناب شایق صادر نموده اند و نسخه استساخ شده را تحت نام محفل همدان به محفل روحانی ملی بهائیان ایران ارسال داشته اند.

اما نسخه ای از تاریخ امری همدان که در اختیار حقیر است و مبنای نشر به صورت حاضر قرار گرفته شامل اصلاحات و جرح و تعدیلاتی است که پس از تحریر به وسیله جناب اشراق خاوری در کتاب معمول شده و از تنوع و تزئید خطوط دیگر چنین پیداست که کتاب به وسیله یکی دو نفر از نفوس مطلع دیگر نیز مورد مطالعه قرار گرفته و بعضی از نکات و اضافات سودمند به آن مزید شده و در مواردی معدود و مختصر جرح و تعدیلاتی نیز در آن منظور گردیده است. مجموعه این اصلاحات و تزئیدات سبب تکمیل و تقیح و حصول دقت بیشتر در مندرجات آن شده و جمیع این تغییرات و تعدیلات در هنگام تهیه نسخه نهائی آن به صورت کتاب حاضر مورد توجه و تأمل حقیر واقع شده است.

همان طور که در پیش گفتار و در مؤخره کتاب ملاحظه خواهد شد جناب اشراق خاوری به درج تصاویر و رسوم مربوطه به مواضع مذکوره در این دفتر تصریح فرموده اند اما نسخه ای از این کتاب که در اختیار حقیر قرار داشته فاقد تصاویر بوده و محلی نیز برای درج تصاویر در آن منظور نشده است. برای تحقق یت جناب اشراق خاوری حقیر در صدد تهیه بعضی از تصاویر مربوط به تاریخ امر الهی در همدان برآمد و با مساعدت دائره سمعی و بصری در مرکز جهانی بهائی تصاویری تهیه نموده و آنها را در فصلی مخصوص در پایان کتاب قرار داد.

جنابان عماد صابران، دکتر حبیب ثابتی، محسن صمدانی و دکتر سیروس توفیق، ناشر جلیل القدر نشریه شاخسار، نیز به لطف تصاویری برای نشر در این کتاب در اختیار حقیر قرار داده اند که از لطف و مرحمت آنان صمیمانه تشکر و سپاسگزاری می نماید.

در این مقام شایسته چنان است که از لطف دیگر جناب دکتر حبیب ثابتی نیز صمیمانه تشکر و قدردانی نمایم. جناب دکتر ثابتی در سنه ۱۹۹۸ میلادی رساله ای درباره کیفیت اقبال و خدمات ابناء خلیل به امر بهائی مرقوم فرموده و شجره نامه چند خانواده معروف بهائی همدان را نیز تهیه نموده اند که هنوز به طبع نرسیده است. نسخه ای از سواد خطی این مواد را جناب دکتر ثابتی به لطف برای حقیر ارسال داشته اند که مطالبی از آن در این کتاب نقل و یا مورد استشهد قرار گرفته و از مآخذ این مطالب با عنوان "رساله جناب دکتر ثابتی" یاد گردیده است.

جناب اشراق خاوری در پیش گفتار کتاب اضافه بر مشاهدات و مسموعات خود به منابع و مآخذ نه گانه ای اشاره می نمایند که در تحریر تاریخ امری همدان به آنها مراجعه فرموده اند. همه منابعی که ایشان به ذکر آنها پرداخته اند از منابع مطبوع و مشهورند و در فصل کتاب شناسی که در انتهای این اثر درج شده مشخصات کامل آنها مندرج گردیده است.

از منابع جناب اشراق خاوری تنها اثری که به طبع نرسیده و مورد استفاده وسیع ایشان قرار گرفته رساله تاریخ حیات حاجی یوحنا خان حافظی است که معرفتی اجمالی آن در این مقام مفید به نظر می آید.

دکتر یوحنا خان حافظی فرزند میرزا عبدالرحیم خان حافظ الصّحّه (تولد ۱۸۴۴ م، صعود دسامبر ۱۹۴۲ م)، است. حافظ الصّحّه با گوهر خاتم صیبه آموشه ازدواج نمود و از این ازدواج بدیعه، دینا (ضیاء خانم)، ملوک، طوطی، شمسی، یعقوب و یوحنا به عرصه ظهور رسیدند.

دکتر یوحنا حافظی در سال ۱۲۸۸ ه.ق، ۱۸۷۰ م، متولد شد و در اواخر سال ۱۳۱۲ ه.ق، ۱۸۹۵ م، با مریم خانم شکیب دختر دائی روین ازدواج نموده صاحب ده فرزند گردید. دکتر یوحنا خان سال ها در همدان مصدر خدمات امری و اجتماعی بوده، سرانجام به طهران رفت و مدتی نیز در محلات و اصفهان به طبابت پرداخت و بالاخره در طهران رحل اقامت افکنده و در همین مدینه به سال ۱۳۲۹ ه.ش، ۱۹۵۰ م، به ملکوت ابدی صعود فرمود.

دکتر یوحنا خان حافظی به تفصیل شرح احوال و مشاهدات و خاطرات خود را به رشته تحریر در آورده و در این خاطرات بسیاری از وقایع و حوادث امری و اجتماعی عصر خود را در همدان و سایر بلادی که به آنها سفر نموده ثبت و ضبط فرموده است. وقایعی که در این خاطرات ثبت شده به تابستان سنه ۱۳۲۹ ه.ش، ۱۹۵۰ م، که سال صعود آن نفس نفیس است به پایان می رسد. خاطرات حیات یوحنا خان حافظی به وسیله فرزند ایشان آقای عزت الله حافظی در ۴۱۹ صفحه ماشین نویسی شده و مطالب آن در بیست و هفت جزء تنظیم و تدوین گردیده است. همان طور که ملاحظه خواهند فرمود جناب اشراق خاوری در تحریر تاریخ امری همدان به رساله خاطرات حیات دکتر یوحنا خان حافظی به کرات اشاره نموده و از مطالب و مندرجات آن بهره و فیر گرفته اند.

حال که درباره منابع کتاب تاریخ امری همدان نکات لازمه مطرح گردید توجه خوانندگان گرامی را به اقداماتی که برای طبع این تاریخ به عمل آمده است جلب می نماید:

اول- پس از این مقدمه، پیش گفتار جناب اشراق خاوری و دو صفحه آخر کتاب از روی نسخه خط ایشان عیناً گراور و به طبع رسیده تا نمونه خط و نحوه تحریر کتاب معلوم گردد.

دوم- متخباتی از آثار مبارکه بهائی درباره احتیای الهی در همدان و اهمیت روحانی آن شطر در فصلی مخصوص در صدر این کتاب مندرج گردیده است. توضیح این نکته ضروری است که این آثار شامل تمام الواح و آثار مبارکه موجود درباره مدینه همدان نمی باشد بلکه

نمونه چند اثر منبع مبارک است تا نشان از لطف و عنایت طلعات مقدسه به آن ارض طیبه باشد و صدر کتاب تاریخ امری همدان را زیب و زبور گردد.

سوم- پس از فصل آثار مبارکه، تاریخ امری همدان درج شده است. مطالب مندرج در تاریخ امری همدان با توجه به تغییرات و تعدیلاتی که از آنها سخن رفت و با دقت و تأملی که در حد توانائی حقیر است در این کتاب تسوید و طبع گردیده است. بدیهی است که رسم الخط بعضی از کلمات تغییر یافته و از علائم نقطه گذاری نیز استفاده شده است. در مواردی معدود تزئید کلمه و یا کلماتی به متن اصلی کتاب لازم آمد. این قبیل اضافات در بین این علامت [] قرار گرفته تا نشان از تزئید مطلب به وسیله حقیر به نسخه اصل کتاب باشد.

مطلبی که در این مقام لازم به تذکر است آن که با دقت در تاریخ وقوع وقایعی که جناب اشراق خاوری مرقوم فرموده اند و تطابق آنها با سنه ای که در رأس وقایع هر سال عرضه داشته اند چنین معلوم شد که در بعضی موارد سنوات مذکور و نحوه تطبیق سنین شمسی و قمری باید تغییر نماید تا با شرحی که در ذیل وقایع هر سال آمده است تطابق کامل حاصل شود. مطلب دیگر آن که جناب اشراق خاوری در سر تا سر کتاب خود معادل هر سال شمسی را یک سال قمری قرار داده و فی المثل سنه ۱۲۵۰ شمسی را برابر سنه ۱۲۹۰ قمری و سنه ۱۳۰۸ شمسی را معادل سنه ۱۳۴۸ قمری گرفته اند در حالی که مراجعه به کتب تطبیق تقاویم، نظیر کتاب تقویم تطبیقی یک صد و چهل و یک ساله اثر آقای حسام سرلئی چنین نشان می دهد که سنه ۱۲۵۰ شمسی برابر با سنوات ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ قمری و سنه ۱۳۰۸ شمسی با سنوات ۱۳۴۷-۱۳۴۸ قمری برابر است. با توجه به این نکات حقیر در این کتاب مبنای تطابق سنین شمسی و قمری را مندرجات کتاب آقای سرلئی قرار داده و لذا همان طور که ملاحظه خواهد شد اغلب سال های شمسی با دو سنه قمری تطابق یافته است. در بخش "توضیحات" که ذیلاً از آن سخن خواهیم گفت روز اول فروردین سالهای شمسی با معادل قمری و میلادی آنها نیز تطبیق داده شده است.

چهارم- در اثر تأمل در مندرجات کتاب جناب اشراق خاوری چنین به نظر رسید که شرح و توضیح بعضی از نکات مجمله و تزئید فقراتی از نصوص و آثار مبارکه و ارائه منابع بیشتری برای مطالعه، بر غنای کتاب خواهد افزود. لذا پس از اتمام تاریخ امری همدان که تماماً به وسیله جناب اشراق خاوری نگارش یافته فصلی تحت عنوان "توضیحات" بر کتاب مزید گردید تا حاوی مواضع و مطالب مذکور باشد. مطالب فصل "توضیحات" که چهارمین فصل

این کتاب را تشکیل می دهد و به وسیله این عهد به رشته تحریر و تألیف در آمده اصولاً مبتنی بر اختصار و در تکمیل و تنمیم مطالب جناب اشراق خاوری است. مندرجات فصل "توضیحات" به ترتیب تاریخ سنوات است تا با مطالب متن کتاب تطابق و تقارن داشته باشد. در این فصل ترتیب عرضه توضیحات اضافی و توالی طرح و شرح آنها نیز در ذیل هر سال با ترتیب درج آن مطالب در متن اصلی کتاب مطابق و مقارن است. درباره مندرجات فصل توضیحات این نکته را نیز باید یادآوری نمود که جناب اشراق خاوری در تاریخ خود در ذیل بعضی از سنوات مطلبی مرقوم نداشته اند اما در اثر تتبع در وقایع امری همدان و نیز آثار مبارکه طلعات مقدسه بهائی ترتیب بعضی از آثار مبارکه و مطالب تاریخی در ذیل این قبیل سنوات مفید به نظر آمد و در فصل "توضیحات" این مواد در ذیل سال های مربوط به آنها اضافه گردید.

همان طور که اشاره شد در فصل "توضیحات" تاریخ اول فروردین سنه شمسی و معادل آن به تقویم قمری و میلادی ارائه گردیده و تطبیق این تقاویم برحسب مندرجات کتاب تقریم تطبیقی یک صد و چهل و یک ساله، اثر آقای حسام سرلئی بوده است.

پس از فصل توضیحات و فصل تصاویر در پایان این کتاب فهرست اعلام و اهمّ مواضع مندرجه به صورت الفبائی عرضه گردیده تا امکان دسترسی سریع به اعلام و مطالب مهمه کتاب را فراهم نماید. در فصل کتاب شناسی که آخرین فصل کتاب را تشکیل می دهد مشخصات کامل جمیع کتبی که مورد رجوع و استفاده واقع شده ارائه گردیده است.

حال که درباره نسخه خطی کتاب تاریخ امری همدان و نحوه تهیه و طبع آن به صورت کتاب حاضر مطالب لازمه مطرح گردید توجه خوانندگان گرامی را به این نکته جلب می نماید که مندرجات این تاریخ عبارت از عرضه فهرست وار رئوس وقایع امریه ای است که هر یک از آنها می تواند در پرتو آثار و اسناد و مدارک سایره که به تدریج تهیه می گردد مورد مطالعه وسیع تر و دقیق تر قرار گیرد و گذشته پر افتخار و پر حادثه امر الهی را در آن خطه مبارکه واضح و روشن سازد. کتاب جناب اشراق خاوری غیر از عرضه صورت وقایع هر سه در ثبت و ارائه حوادث و جریانات مربوط به ایمان ابناء خلیل به امر الهی، سوابق تهیه و تملیک املاک و موقوفات بهائی، کیفیت تأسیس تشکیلات اداری بهائی و بالاخره مشاکل و تزییفات اجبای الهی در آن بلد و قراء اطراف آن سندی موثق و متین محسوب می گردد مخصوصاً به این

جهت که شرح حوادث مندرجه در آن از ثقاۃ نفوسی که خود در صحنه آن وقایع بوده اند شنیده شده و به رشته تحریر و تنظیم در آمده است.

امید این عبد چنان است که نشر تاریخ امری همدان مقدمه ای برای تهیه و تحریر تاریخ مفصل و تحلیلی تولد و توسعه امر الهی در آن خطه مبارکه باشد و به همت تاریخ نویسان محقق و موشکاف آینده به تدریج تکمیل و تسمیم گردد.

حیفا - وحید رافتی

دسامبر ۲۰۰۱ میلادی

هو کتب عالیها

بر حسب امر محفل مقدس و خطای همان شیدا الله از کاره
 ابن جانب «اشراق خاوری» و «معدنی» هفت ماه و اندی تا لایف
 ابن مخضرفرغی با فایده
 در شرح و قانع و ضبط سوابق احوال عمرت از اجراء اعداد غزوه و در
 صورت امکان احوال امان زمانه محمد کرکته حمله مشهوره و در
 و برخی دیگر را بشران محمد مدبر و صفت طبع و بیخ نموده
 کتب در سائلی که در بعضی از محضره خالصه دارد و نگارنده اطراف حسن
 مطالعه غزوه و مطالبی از اطراف معجزه دانسته طیاره در دست
 کتب الغطاء احوال الغنائم کما یقال
 ۱۲. معتمد فارسی مستزاد و طبع در خط کتاب
 ۱۳. کواکب الذهب آواز
 ۱۴. معتمد محمد مصطفی عمادت
 ۱۵. دیوانه لایف جوانه حاجی و در خط کتاب
 ۱۶. طبع الصدور و طبع شایسته علی
 ۱۷. سفرنامه آینه کاغذی از احوال
 ۱۸. معتمد با اصل و نام هر دو در خط کتاب
 ۱۹. دادام و ایچ از سائلی در رسوم و حال و در دست است و در خط کتاب
 ۲۰. تا فایده آن کاملتر نگردد

برای حسن و قانع اطراف همان قدر در کتاب بعلین مدرسه سفری با طراف
 و فری مانند طراف و از احوال نموده از عمرت القامان فضا با اسمع و ما خود
 دانسته بشر از بعضی کامل بنگارن آن اذام وقت
 ابتدا آنکه مطهر و نظر ارباب بعلین گردد و لیس ذلك علی ارباب العین بعضی
 «اشراق خاوری»

پیشگفتار کتاب به خط جناب اشراق خاوری



منتخباتی از آثار مبارکة بهائی درباره مدینه همدان

الف - از آثار حضرت بهاء الله

۱- بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی

حمد حضرت مقصودی را لایق و سزا که در اثبات امرش به دونش تمسک نجسته و ذکر غیرش به او راه نداشته و ندارد... طوبی لاولیائی فی ارض الهام و المیم انا ذکرنا الذین آمنوا هناك من قبل بذکر لا یعادله ذهب العالم و لا کنوز الامم ان ربک هو المعین فی کلّ حین لا اله الا هو الحقّ الیقین...

۲- هذه صحيفة الله المهيمن القيوم نزلت لابناء الخليل و وراث الكليم من لدى الله العزيز

الجميل

بسمی المهيمن علی ملکوت البیان

هذا كتاب نزل من سماء مشية الرحمن على من فى الامكان ليقربهم الى الله رب العالمين هذا يوم فيه سطر النور بما استوى مکلم الطور على عرش الظهور و نطق امام الوجوه الملك لله العزيز الحميد و هذا يوم بشر به الكليم ثم للروح و من بعده محمد رسول الله الذى اتى من مشرق الأمر بسلطان مبین. قد فاح به عرف الرحمن فى البلدان و ارتفع النداء بين الأديان طوبى لسمع فاز بالاصفاء و ويل للنائمين أنه اخبر الكل بهذا الظهور الأعظم و بشرهم يوم يقوم الناس لرب العالمين و يوم يأتى ربك او بعض آيات ربك، كذلك نطق الحبيب بما بشره جبريل من لدى الله العليم الخبير. يا أبناء الخليل و وراث الكليم اسمعوا نداء الجليل من شطر السجن أنه يقربكم الى مقام استوى فيه جمال الرحمن على عرش البیان و دعا الكل الى صراطه المستقيم انا اردنا فى هذا الحين ان نذكر اسماء الذين ارسلها الأمين و بشرهم بعناية الله مقصود العارفين: يا حيم قد اقبل اليك الوجه بعد فناء الأشياء و بذكرك بما لا يعادله شيء من الأشياء و لا ما عند الملوك و السلاطين قد سمعنا ندائك اجبتاك و ذكرناك من قبل بذكر جعله الله مفتاح

كوز العلم و الحكمة أنه هو المقدر القدير. هو الذى سخر العالم من قلمه و زينه بطراز لوح
البدیع الذى لاحت من افقه شمس العنايه و الألفاظ طوبى للعارفين قد كان لكل حرف من
آياته سماء و لكل سماء شموس و اقمار و نجوم ما اطلع بها الا الله العليم الحكيم. طوبى لك
بما وجدت العرف و اتخذت لنفسك سيلاً الى الله مالک هذا اليوم الميّن.

يا رحيم قد اتى الحكيم من افق الاقتدار بآيات واضحات و يّيات لانحات ولكنّ القوم فى
حجاب غليظ قد اتى اليوم و ظهرت اللآلى المستورة فى صدف عمّان العلم و الحكمة امرأ من
لدى الله المهيم على من فى السموات و الأرضين كن مشتعلأ بنار سدره امرى و منوراً بأنوار
ظهورى و ناطقاً بشائى الجميل.

يا سليمان قل يا ملأ الأرض تالله فتح باب السماء و اتى مالک الأسماء بسلطان ما منعه صفوف
العالم و لا سطوة الأمم و لا ضوضاء العلماء و اعراض الأمراء و دعا الكلّ الى الأفق الأعلى
المقام الذى فيه ارتفع النداء الملك لله مالک هذا اليوم المنير.

يا يهودا يشرك مولى الورى بما قدر لأهل البهآء من لدى العزيز العظيم طوبى للسان اعترف
بما نطق به لسان العظمة فى اعلى المقام و اقر بالله و آياته التى احاطت الآفاق تالله قد تضرع من
تراب السّجن عرف البيان و من قلم الرّحمن ما كان مكنوناً فى كتب الله ربّ الكرسى الرّقيع.
اسمع النداء مرّة اخرى من يعين البقعة التورآء أنه لا اله الا هو الفرد الواحد السميع المجيب.
اياك ان يضعفك نفاق اهل الفرقان و اعراض اهل البيان الذين تقضوا ميثاق الله و عهده و
كفروا بما نزل من لدنه أنه هو العليم الحكيم.

يا حيم ان المذكور بذكرك لتفرح و تكون من الشاكرين. خذ الكتاب بقوة من عندنا و لا
تكن من الصابرين أنا رأينا اقبالك اقبلنا اليك و ذكرناك بما قررت به عيون العارفين هذا يوم لو
يتوجه احد بسمع الفطرة الى الأشياء لسمع منها ما نطق به القلم الأعلى قد اتى الرّحمن بملكوته
الآيات طوبى لمن فاز و ويل للأخسرين.

يا يارى هل سمعت النداء ام كنت من الغافلين قد اتى من نادى الكليم فى طور العرفان و اظهر
له سيلاً فى البحر و نجاه من فرعون و ملأه ان ريك هو القوى الغالب القدير. طوبى لمن نبذ
الأوهام و اقبل الى الأفق الأعلى بوجه منير ضع ما عند القوم فى هذا اليوم الذى فيه تشرق العالم
بنفحات الوحى طوبى لمن وجد و قال لك الحمد يا مقصود العالمين.

يا مهدي رأينا اسمك ذكرناك، سمعنا نداءك اجبتناك بآيات الله المهيم القويم. قل:

الهی الهی قد ذاب کیدی و ارتعدت فرائضی و ارتعشت مفاصلی و ضاق صدری فی هجرک و فراقک ان معنی عن لقناک فضاک المبرم فاکتب لی اجر الوصال یا مالک القدم و مولی العالم آنک انت المقندر علی ماشاء بقولک کن فیکون. ای رَبِّ اَیْدِنِ عَلٰی مَا یَقْرَبُنِی الْبَیْکَ و ارزقتی ما انزلته من سماء فضلك لعبادک المقربین آنک انت العزیز الحکیم.

یا سلیمان ذکرت نزد مظلوم مذکور انشاء الله در این ربیع رحمانی به اوراد حقائق و معانی فائز شوی دو باران محض فضل و رحمت هاطل یکی از آسمان نازل و ارض طیبه از آن انبات می نماید و به لباس بدیع ازهار و شقائق مزین می گردد و دیگر از سماء قلم اعلی جاری و از آن در قلوب اوراد عرفان و ایقان می روید و زندگی ابدی عنایت فرماید از حق بطلب کل را از فیوضات ایامش محروم نفرماید اوست بخشنده و مهربان.

یا لاله زار اسمع التداء من شطر السجن انه یذکرک بما یؤیدک علی خدمه امر الله رب العالمین ایاک ان تحزنک شونات العالم او تخوئک ضوضاء الغافلین انا ذکرناک و الذین آمنوا بما ینهیهم عن ذکر العالم یشهد بذلک مالک القدم و مولی الأمم فی سجنه العظیم و نذکر انک الذی صعد الی الرفیق الأعلی ان ربک هو المشفق الکریم البهء علیک و علیه و علی کل عبد آمن بالله الفرد الخیر.

یا ایلیا اراضی جزره لایق بذکر حکمت الهی نبوده و نیست و هر چه در او ودیعه گذاری ضایع و بی ثمر بوده و هست هر هنگام که ارض مبارکه یافت شود به اسم حق جل جلاله آن چه اراده نمودی در آن ودیعه بگذار. اراضی و عیون به مثابه انسان بوده و هست بعضی جزر و شور و برخی طیب و شیرین از حق می طلسم به شما توفیق عطا فرماید تا از فیوضات ایامش قسمت بری و نصیب برداری اوست سامع و مجیب و هو العلیم الحکیم.

یا مهدی حق آگاه و بحار و جبال گواه که این عبد در جمیع احوال عباد را به افق رحمن دعوت نموده در ایامی که کل از سطوت امر خلف حجاب و تحت اطباق تراب متواری و چون از انوار تیر اعظم عالم روشن معرضین بیان از خلف حجاب بیرون آمدند و ارتکاب نمودند آنچه را هیچ حزبی از احزاب ارتکاب ننمود از حق بطلب کل را تأیید فرماید شاید به توبه و رجوع فائز گردند و بما عندالله تمسک نمایند.

یا نصیر در ایام خلیل یک ذبیح به قربانگاه دوست توجه نمود و زنده برگشت و در عهد جلیل اولیاء و اصفیاء به مقام فدا شافتند و جان را نثار قدم مالک اسماء نمودند اگر اراده فرماید از

صریر قلم اعلیٰ من علی الأرض را جذب نماید و به مقرر فدا فرستد بر عرش یفعل ما یشاء مستوی و به طراز بحکم ما یرید ظاهر طوبی للعارفین.

یا یوسف خداوند خدا می فرماید از یوم اوّل الی حین انبیا و اصفیاء را مخصوص هدایت خلق فرستادیم تا کلّ را به حقّ جلّ جلاله دعوت نمایند و کوثر بقاء که سبب و علت حیات ابدی و زندگی سرمدی است عطاء نمایند تا کلّ به آنچه مقصود است فائز گردند و لکن خلق نصاب حقّ را نشنیده بلکه انکار نمودند موسی را با ید بیضاء فرستادیم قبولش ننمودند و قبل از او خلیل به نور حضرت جلیل آمد تکذیبش نمودند حضرت روح با قدرت ملکوتی ظاهر طرازش نامیدند حضرت خاتم با فرقان آمد کذبش گفتند و بر قتلش فتوی دادند. طوبی از برای ابناء خلیل و وراثت کلیم که در این روز پیروز به افق اعلیٰ توجه نمودند و به اثر قلم مالک اسماء فائز گشتند انشاء الله به کمال شوق و اشتیاق و روح و ریحان به ذکر محبوب عالمیان مشغول باشند.

یا مهدی ندای مقصود عالم را به گوش جان بشنو چه که حیات می بخشد و زندگی دائمی عطاء می فرماید اوهام علماء امم را از کوثر یقین محروم نموده عنقریب رنگ های مختلفه دنیا را ید فنا اخذ نماید و در خیمه یکرنگ تراب در آورد امروز ندای سبیره مرتفع و مکلم طور بر عرش یفعل ما یشاء مستوی طوبی از برای نفسی که مال و آمال او را از فیوضات مال محروم نساخت کتاب الهی را به ید قدرت و تسلیم بگیر و چون بصر حفظش نما.

یا خداداد امروز روز جزاست و روز عطاء ابواب کرم مفتوح و دریای بخشش امام وجوه موج طوبی از برای نفسی که به عرف ایام ظهور فائز گشت و از رحیق بیان که از قلم زحمن جاری است قسمت برد اهل دنیا طراً در شب و روز از حقّ جلّ جلاله ظهورش را می طلیدند و لقایش را مسئلت می نمودند و چون بحر نور ظاهر و هیکل ظهور بر سفینه اقتدار هویدا کلّ اعراض نمودند الامعدودی این است شان مظاهر اوهام و مطالع آن، بگو:

الها کریمما یکتا خداوندا جودت وجود را هستی بخشید و موجود نمود از دریای رحمت محرومش منما این مظلومان را در ظلّ سدره عدلت مأوی ده و فقیران را به بحر غنایت راه نما توثی مالک جود و سلطان عطاء.

یا ابن هارون یدکرک الکتز المخزون قد تالله فتح ختم الرّحیق المخوم باسمی القیوم هنیئاً لمن سرع و اخذ و شرب و ویل للمعرضین. قل یا ملأ التّوراة قد اتی الایام الّتی اخبر الله بها کلّیم ان اخرج القوم و ذکرهم بأیام الله ربّ العالمین. قد فاز من اقبل الی الأفق الأعلى و خسر من

اعرض اذ اتى المالك بكتاب مبین نوصیکم الیوم بما وصینا به عبادنا و انا الناصح الحکیم. ضعوا
مطالع الظنون و الأوهام متمسکین بما اشرق و لاح من افق اللہ العظیم الخیر انه مع من احبه و
اراده و یمده بأسباب السموات و الارض و هو المقنن القدير. قل هذا یوم الظهور لو اتم
تعلمون و هذا یوم الذکر و الثناء لو اتمتم تعرفون هذا یوم فیه اشرق ثیر البرهان من افق سماء ارادة
ربکم الرحمن طویبی لمن شهد و رأى و ویل لكل غافل محجوب.

یا ابن شمعون اسمع نداء الله المهيمن القیوم انه یذکرک فی السجین و یأمرک بما یتبسّم به نغر
الأصاف بین الأحزاب ان ربک هو العادل الحکیم، قل:

الهی الهی انا عبدک الذی اقبل الیک و اراد ان یشرّب فرات الرّحمة أتی جرت من یمین
عرشک اسئلك یا مالک الملکوت و الحاکم علی الجبروت بشموس سماء فضلك و بانوار
وجهک و بالکلمة أتی بها خلقت الخلق و بارادتک بأن لا تخیننی عمّا اردته من بحر جودک و
سماء عطائک انک انت الغفار الکریم.

یا یوسف، یوسف الهی در سجن عظیم و حصن متین ساکن سطوت عالم و عداوت أمم او را
از ذکر و ثنا منع نمود عالم احقر از خردلی لدى الوجه مذکور. نیکوست حال نفوسی که
شک و رب اهل بغضه ایشان را از مالک اسماء منع نمود حجبات را به اسمش شق کردند و
سبحات را دریدند و به قلوب نورا قصد مقام اِبهی و افق اعلی نمودند و جمیع اشیاء در سرّ
طائف آن نفوسند حمد کن مالک قدم را به تو توجه نمود به اثر قلم فاتر فرمود اوست بخشنده
و توانا.

یا اسمعیل ذبیح عالم معانی طائف حول است و بأعلی النداء می گوید یا حزب الله این اسم
عظیم است مقصود عالمیان را شکر نمایند که شما را به خود نسبت داد و به این اسم مبارک
شما را در زیر و الواح ذکر فرمود جهد نمایند که شاید از فیوضات ایام محروم نمایند اهل
فرقان عهدها و قرن ها منتظر ایام الهی بودند و چون ظاهر شد انکار نمودند و وارد آوردند
آنچه را که ذرات کائنات نوحه نمود و صحیح زد.

یا ابن یهودا مالک ملکوت بقاء می فرماید باید جمیع من علی الأرض به مثابه گل خندان و
مسرور مشاهده گردند. این فقره در کتب قبل مذکور و مسطور طویبی از برای نفسی که عرف
ظهور را یافت و به اصغاف نداء مالک اسماء فاتر گشت از حق بطلب عباد خود را از کوثر بیان
منع نماید و محروم نسازد.

یا ابن یامین امروز هر نفسی به اصغای ندای الهی فائز شد باید به اخلاق مرضیه و اعمال پسندیده که از قلم اعلی در کتاب نازل شده تمسک نماید مقام انسان از اعمال ظاهر و مشهود، بگو:

الها معبودا این نهالی است تو غرس نمودی از امطار سبحان رحمت آیش ده تویی آن کریمی که عصیان عالم تو را از کرم منع نمود و از بدایع فضلت باز نداشت تویی که جودت وجود را موجود فرمود و به افق اعلی راه نمود عبادت را از صراط مستقیمت منع مفرما تویی قادر و توانا. یا موسی در حضرت کلیم تفکر نما به یک عصا بر اسیاف عالم زد قدرتش را سطوت امم منع نمود و اراده اش را صفوف و الوف باز نداشت امروز نار سدره ظاهر و بأعلی النداء ناطق، بگو ای طور یون مکلم آمد و ای نور یون مجلی تجلی فرمود خود را منع ننمائید و محروم نسازید.

یا ابن الیاهو قل:

الهی الهی اشهد بوحدائیک و فردائیک و بعزتک و عظمتک استلک بصریر قلمک الأعلی و اثمار سدره المنتهی بأن تؤیدنی علی الإستقامة علی امرک و ذکرک و ثنائک بین عبادک ای رب لا تجعلنی محروماً من نفعات وحیک و لا ممنوعاً عما قدرته لأصفيانک انک انت المقتر علی ما تشاء لا اله الا انت القوی الغالب القدير.

یا ابراهیم طهر فؤادک بما جرى من قلم الأعلی ثم اقبل الی الأفق الأبهی و قل:

الهی الهی اشهد انک خلقت الأذان لأصغاء ندائک و الأبصار لمشاهدة انوار ظهورک استلک یا مالک الأسماء و فاطر السماء بالسفينة الحمراء التي سرت علی بحر الیان باذنک و ارادتک بأن تجعلنی فی کل الأحوال متمسكاً بحبلک المتین و متشبهاً بأذیال ردائک یا مقصود العارفين.

یا سلیمان امروز سلیمان با بساط طائف حول است و به این کلمه علیا ناطق قد اقبلت الیک یا مولی العالم منقطعاً عما عندی آملاً ما عندک استلک بیحر علمک و سماء حکمتک بأن تجعلنی مؤیداً علی خدمة امرک. ای رب ترائی مقبلاً الیک معرضاً عن دونک قدر لی من قلمک الأعلی ما قدرته للذین ما منعهم الدنیا و شئوناتها و الوانها و زخارفها عن التوجه الی افقک الأعلی قصدوا و سرعوا الی ان بلغوا مقر القداء و انفقوا ارواحهم فی سبیلک یا مالک الأسماء و المهيمن علی الأرض و السماء.

یا یحیی قد اتاک الكتاب خذه بيد الأقتدار امرأ من لدى الله المقتر المختار، قل:

الهي الهى لك الحمد بما ايدتني على الأقبال الى بحر بيانك و التوجه الى انوار وجهك و اصغاء ندانك الأهلئ الأذى به انجذبت الأرض و السماء انت الذى انزلت دليلك و اظهرت سيلك اسلك بسماء جودك و شمس عطائك بأن توقفتى على خدمتك و خدمة اوليائك أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز الوهاب.

يا اسحق أنا زينا اسمعيل بطراز سميتك فكر لتعرف ان ربك هو المقتدر المختار بذلك اشرق ثير يفعل ما يشاء من افق الأمر اشكر الله بما كشف لك الحجاب و اظهر ما كان مستوراً عن الأبصار اذا وجدت نفعة البيان قل اسلك يا ربى الرحمن بأنوار وجهك و بقوادم طارت فى هواء حبك بأن تقدر لى من قلم امرك ما يؤيدنى فى كل الأحوال أنك انت الغنى المتعال و الحاكم الأمر فى المال.

يا يحيى خذ الكتاب و قل:

يا ربى العزيز الوهاب اسلك ببحار علومك و اشراقات انوار شمس حكمتك و بقدرتك التى سخرت بها ملكوت البيان و من فى الأمكان بأن تجعلنى قائماً باسمك القويم و معترفاً بما اعترف به لسانك يا من فى قبضتك زمام العلوم اى رب ترى القاصد اقبل اليك و اراد كوثر الحيوان بجودك و عطائك اسلك ان لا تخيه عما اراد أنك انت مولى العباد و مالك الأيجاد.

يا خداداد اسمع نداء المظلوم و قل:

الهي الهى اسلك بالأوراق التى ما تحركت الأ من ارياح مشيتك و بتراب تشرف بقدم اوليائك و يحر ماج باسمك بأن تجعلنى مستقيماً على امرك الذى به زلت اقدام خلقك اى رب ترى المعدوم اراد منك الوجود و الفانى كوثرك الباقي اسلك أن تقدر له ما ينفعه فى كل عالم من عوالمك أنك انت العزيز الفضال.

يا ابن مراد يدك مراد العالم فى السجن الأعظم الذى هديك الى سوى الصراط، قل:

الهي الهى اسلك بصير قلمك و نفوذ كلمتك و مشرق آياتك و مظهر بيناتك و مصدر اوامرك و احكامك بأن تجعلنى من الذين ما منعتهم شونات الدنيا عن التوجه الى الأفق الأعلى اى رب لا تدعنى بنفسى ان النفس لأمارة بالسوء ارحمنى يا مالك الوجود و سلطان الغيب و الشهود و اسلك بذيلك الأطهر و اسمك الأنور بأن تجعلنى من الذين ما خوفتهم قدرة الأمراء و لا سطوة العلماء عن التوجه الى وجهك يا مالك الأسماء و فاطر السماء اى رب لا تمنعنى عن بحر آياتك و كوثر رضائك أنك انت المقتدر العزيز العلام.

يا ابن ابراهيم طهر قلبك بماء التوحيد و نور صدرك بنور التجريد ثم اقبل الى كعبة الله و قل:

الهي الهي اشهد بفرديتك و وحدانيتك و بانك انت الله لا اله الا انت لم تزل كنت في علو القوة و الجلال و سمو العظمة و الجمال اسلك بفضلك الذي احاط الممكنات و برحمتك التي سبقت الموجودات بأن تكب لي من قلمك الأعلى في صحيفة الحمراء ما يقريني اليك و بمنعني عن دونك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز العظيم.

يا اسمعيل قل الهي الهي اسمع حيني في هجرك و ضجيجي في فراقك و ترى عبراتي و زفراتي في ايامك اسلك بدماء سفكت في سيلك و اكباد ذابت في بعدها عن ساحة قريبك بأن تجعلني طائفاً حول ارادتك و آملاً ما انزلته في كتابك انك انت المقتدر العزيز المنان.

يا ابن مهدي قل الهي الهي اسملك بأنوار وجهك و استوائك على عرش عظمتك بأن تجعلني من الذين نصرروا امرك و فازوا بالاستقامة الكبرى في ايامك اي رب نور وجهي بأنوار وجهك و قلبي بنور معرفتك و صدري بضياء كلمتك العلياء التي بها احيت الأشياء انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الأمر القديم.

يا يارى اسمع نداء الله الأبدى، قل:

يا الهي اسملك بالقلم الذي فاز باصبعك و بالورقة التي تشرفت بكلمتك و بمدادك الذي جعلته كثر الحيوان لمن في الأماكن و ينفوذ امرك و اقتدار مشيتك بأن تجعلني راضياً برضائك و صابراً حين البأساء و شاكراً بنعمتك يا موجد الأشياء انت الذي ما منع بحر جودك عصيان عبادك و ما صدت رحمتك غفلة خلقك لا اله الا انت العزيز الوهاب.

يا هارون اسمع النداء من شطر عكا و قل:

الهي الهي اشهد بأن النار نطقت في سدره امرك و النور اشرق من افق ارادتك و الآيات نزلت من سماء مشيتك و اليبات ظهرت بأمرك اسلك بالأذان التي فازت باصغاء ندائك و بالأبصار التي تشرفت بالنظر الى افق عنايتك و بالقلوب التي اقبلت الى شطرك و بارجل ما ازلتها ضوضاء الغافلين من خلقك و نعاق الناعقين من بريتك بأن تجعلني في كل الأحوال راضياً بما قدرت لي من قلم امرك انك انت الذي لا يعزب عن علمك من شيء تعلم و ترى انك انت السميع البصير.

يا ايليا تالله قد اتى الايليا و طاف العرش في البكور و الأصال و قال:

الهي الهي لك الحمد بما شرقت اراضي عبادك بقدمك و زينت البلاد بنور ظهورك و قدست القلوب بماء يانك و النفوس بكوثر عرفانك اسلك يا ساينع النعم و محي الرمم بالاسم الأعظم بأن تجعلني ثابتاً على امرك و راسخاً في احكامك انك انت الذي هديت

عبادك الى صراطك و عرفتهم دليلك و انزلت لهم آياتك و اظهرت لهم بيناتك اسئلك يا مالک القدم و سلطان الأمم بأن تؤيدهم على ذكرك و تانك و توقهم على الاستقامة على امرک الذى به اضطرت افئدة الجهلاء الذين زينوا رؤوسهم بالعمائم البيضاء و الخضراء أنك انت فاطر السماء و منزل الأسماء لا اله الا انت العلى الأبهى.

يا ابن ريفعا قد رفع الله قدرک و امثالک أنه هو المقتدر المختار اذا فزت بلاکى ما كنت فى قلدى الأعلى قم و قل:

يا موجد الأشياء اسئلك بأسرار ملکوتک و آيات جبروتک و بسفانن يانک التى سرت على بحر عرفانک و بأنوار آفاق سموات فضلك بأن تجعلنى منجذباً بآياتک و منقطعاً عن اعدائک الذين اتكروا برهانک و حاربوا بسلطانک ترانى يا مالک الوجود و سلطان الغيب و الشهود متمسكاً بحبل کرمتک و آملاً ما عندک اى رب لا تخيب الفقير عن باب غنائک و لا الذليل عن ساحة عزک و لا العليل عن شاطى بحر شفانک و لا الکليل عن ملکوت يانک و لا الضير عن مشاهدة افتک الأعلى يا مولى الورى و مالک العرش و الثرى و رب الآخرة و الأولى أنك انت الذى ما منع فضلك شىء من الأشياء و أنك انت الحاكم على ما تشاء و فى قبضتک زمام من فى السموات و الأرضين.

يا داود يذکرک ربک الودود فى مقامه المحمود و يقول قل الهى الهى اجد عرف ظهورک و نفحات يانک و لم ادر اى شطر تشرف بلحاظ عنايتک و اى ارض تزيت بعرش عظمتک و اى هواء تعطر ببيانک و اى مدينة فازت بصيرير قلمک الأعلى و اى عين رأت افتک الأبهى اسئلك يا مالک القدم و سلطان الأمم بسلطانک الذى لا يقوم معه شىء من الأشياء و بأمرک الذى احاط الأرض و السماء بأن تکتب لى اجر لقائک و الذى شرب رحيق وصالک أنك انت الذى لا تضعفک قوة الأقباء و لا شوكه الأمراء تفعل ما تشاء لا اله الا انت القوى القدير.

يا مهدى يذکرک المظلوم من شطر السجن و يذکرک بآيات الله المهيمن القويم، قل:

الهى الهى قد احرقنى نار هجرک اين نور وصالک يا مولى العالم و اهلكنى عذاب بعدک اين ضياء قريبک يا مقصود الأمم اى رب ترى المظلوم اراد ائق عدلك و الظلمة مشرق نورک اسئلك بأثمار سدره فضلك و آيات مطلع وحيک بأن تکتب لى ما كتبه لأصفيانک الذين ما منعتهم التجارة و لا ما عند البرية عن الأقبال الى افق سماء يانک و التوجه الى انوار وجهک أنك انت الکریم الذى ما خاب احد عن باب عطائک و لا نفس عن خباء مجدک لا اله الا انت العزيز الغفار.

يا اهل هاء و ميم طوبى لكم بما فرتم بيوم الله و ظهوره و سمعتم ندائه و اقبلتم الى الطور اذ ظهر
مكلمه و الى السدرة و الناطق فيها قد اقبلتم في يوم الأعراض و اعترفتم بعد انكار الأشرار و
توجهتم في يوم المنيع انا نذكركم في هذا الحين و الروح الأمين في الجنة العليا يقول هنيئاً لأهل
البهاء الذين يذكركم الله في مقامه المنيع اعرفوا مقاماتكم ثم اشكروا الله رب البيت و مرئى من
في السموات و الأرضين قد حضر لدى المظلوم كتاب و كان فيه ذكركم ذكرناكم بكلمات ما
سمعت اذن العالم شبهها و ما رأيت ابصار الأمم مثلها احمدوا الرب ذوالفضل العظيم و ذو الأمر
الحكيم...

ب- از آثار حضرت عبدالبهاء

۱- هو المنان السبحان الحنان

يا احبّاء الرحمن في همدان ان مدينتكم هذه كانت عاصمة عظمى و مقرّ سرير السلطنة الكبرى
في القرون الأولى و صيت اهلها شاع و ذاع في الآفاق حتى كانت الأمم السالفة تقتدى بهم في
جميع الشئون التي من سعادة الدنيا ثم خلع الله عنهم قميص العزة و الغناء و البسهم رداء الفقر و
الفناء بما لعبت بقلوبهم ايدى النفس و الهوى ان في ذلك لعبرة لأولى النهى و ذوى البصيرة
الكاشفة عن حقائق الأشياء. حال آن شهر شهير از مقرّ سريري سلطان باز مانده اميدواريم كه
مقرّ عرش محبّت رحمن گردد و مطلع آفتاب عشق جمال ابهى شود اگرچه در پيش مزین به
رياض و قصور بود حال مؤيد باعلاء كلمه حضرت ربّ غفور گردد و ندای الهی از اوج آن
مدينه بسمع كرو بيان و مقرّبان و سگان ملا اعلى واصل شود لعمرا لله ان هذا لهو العزة الأبدية و

العظمة السماوية والرقة الملكوتية والسعادة الأبدية فهيناً للطالين وطوبى للساعين الى هذا
الماء المعين. ع ع

۲- همدان اجبای الهی عموماً

ای یاران الهی جناب معاون التجار نامه نگاشته و چندان از یاران همدان ستایش نموده که عبدالبهاء را به روح و ریحان آورده و به شکر درگاه حضرت یزدان پرداخته که خداوندا حمد ترا که یاران همدان را هر یک شمع تابان نمودی و ستاره درخشان فرمودی اشجار جنت النعیم کردی و مرغان بهشت برین فرمودی حیوان کلزم کبریا کردی و عاشقان دلبر بی همنا فرمودی. خداوندا از آن نفوس مقدسه نعره سبوح و قدوس برآر و آن هیاکل مجرد را به خلعت موهبت کبری مزین فرما دیده ها بینا نما و گوش ها شنوا بدار و زبان ها گویا کن کل را در محفلی جمع نما و در ظل رأیت واحده محشور کن گل های گلشن تقدیس فرما و ریاحین جنت توحید نما. جوانان را در جویبار احدیت سرو روان کن و سالخوردهگان را درختان متین و رزین و پر ریشه و قوی فرما اطفال را از پستان هدایت کبری شیر ده و در آغوش مادران مهربان به ایمان و ایقان پرورش فرما. قدیم و جدید را جمع کن و سلاله اسرائیل و اسمعیل را در یک انجمن محشور فرما تا نام تو یابند و پیام تو گیرند و صلح و سلام تو جویند زیرا قطرات یک بحرند و شمع یک شمس گل های یک گلستانند و درختان یک بوستان حلقه های یک زنجیرند و بندگان حلقه به گوش یک امیر. ای پروردگار تأیید فرما و تکریم بخش آنک انت الکریم العزیز الوهاب.

۳- به واسطه جناب زائر آقا عاشور همدانی

امه الله سلطنت و امه الله طاؤس بنت یوسف و امه الله استر بنت سلیمان و جناب موسی ابن رافائیل علیه و علیهن البهائیه الأبهی

ای بنده حق و ای امام رحمان جناب زائر عاشور به یاد شما افتاده و ذکر شما نموده و از من خواهش نگارش نامه کرده عبدالبهاء را ابدأ مجال نه لهذا به تحریر این نامه مختصره پرداخته تا بدانید که در این انجمن رحمانی مذکورید و در آستان مقدس معروف و مشهور هر چند زبان

عنصری و خامه و مداد آفاقی فتور نماید ولی لسان روحانی و کلک وجدانی همواره در گفتگو و تحریر است و منتظر آنم که یاران همدان و امام رحمان سبب نوراقت عالم انسان گردند و علیکم و علیکم البهائم الأبهی.

۴- هوالله

به واسطه جناب امین علیه بهاء الله
همدان احبای الهی سلاله حضرت خلیل جلیل علیهم بهاء الله الأبهی.

هوالله

ای دودمان حضرت خلیل جلیل حمد کنید که در این دور بدیع آیات هدی گشتید و مظاهر موهبت جمال ابهی طیور گلشن توحید شدید و جیوش میدان تقدیس مؤید به عنایت رب جنود گشتید و مشمول لحاظ الطاف حضرت احدیت ابواب عرفان گشودید در راه های ایقان سلوک نمودید در خیمه شهادت داخل شدید و در قدس الأقداس الهی منزل و مأوی نمودید کاهنان بیت الرب گشتید و برکت آسمانی تقدیم نمودید این است موهبت یزدان این است فضل رحمن این است وعده الهی به حضرت ابراهیم علیه السلام الحقا شما سلاله آن شخص جلیلید و نسل آن سید جمیل از ملکوت ابهی در هر دمی هزار تحسین و تبشیر می فرماید و به ایمان و ایقان و عرفان شما متباهی. جناب امین نهایت ستایش را از آن احبای کلیمی می نمایند که در همدان چون سرج نورانیه روشنند. ع ع

۵- هوالله

ای دوستان حقیقی هر دم به آستان جمال قدم لسان به شکرانه گشایم تا کل در عبودیت آستان مقدس شریک و سهم و با بهره و نصیب گردیم این گمنام را لیاقت و استحقاقی نه ولی فضل عمیم شامل و مفاد یختص برحمت من یشاء کامل ذره را چه استعداد که مورد فیض آفتاب گردد و صعوه را چه اقتدار که به اوج عقاب پرواز نماید گیاه خشکی را چه لیاقت که درین گلستان طراوت و لطافت یابد و شجره پر برگ و بار گردد لکن فیض رب جلیل عظیم است و

فضل ربّ قدیم چون بحر محیط لهذا شب و روز باید بجوشیم و بکوشیم که شاید به شکرانه الطاف خداوند یگانه دم زینم و جهان را به این فیض موفور همدم نعمتیم الحمد لله احبای همدان همه دانند فی الحقیقه جو یار محبت الله را سرو روانند و خیابان معرفه الله را طراحى گل های معانی نمایند صبورند و غیور آنى فراغت ندارند از آن مقرر سریر سلطنت قدیمه ایران خبرهای خوش می رسد و از حدائق قلوب نساتم معطرى به مشام آید امید چنین است که روز به روز روشن تر گردد و ترقیات خارق العاده نماید و علیکم البهاء الأبهى. عبدالبهاء عبّاس

۶- هو الله

ای خداوند مهربان دوستان همدان یاران تواند و خادمان درگاه تو ثابت بر پیمانند و نابت در این گلستان مشتعلند و منجذب متضرعند و مبتهل مستقیمند و مستدیم بر عبودیت تو ای ربّ کریم خدایا این جمع مبارک را تاج عزت ابدیه بر سر نه و این انجمن انسانی را آیات رحمانی فرما و این نفوس نفیسه را انیس موهبت کبری کن و این اشخاص محترمه راشهر آفاق فرماتوئی بخشنده و دهنده و مهربان. عبدالبهاء عبّاس



تاریخ امری ہمدان



[پیشگفتار]

هوالبهی العلیم

بر حسب امر محفل مقدّس روحانی همدان شیّدالله ارکانه این جانب اشراق خاوری در مدّت هفت ماه و اندی به تألیف این مختصر توفیق یافت. در شرح وقایع و ضبط سنوات به اقوال معتمّین از احبّاء اعتماد نموده و در صورت امکان اقوال آنان را با آنچه در کتب مختلفه مسطور بود مقابله نموده و برخی دیگر را به قراین صحیحۀ مدّله بر حقیقت تطبیق و درج نمود. کتب و رسائی که در تألیف این مختصر دخالت دارد و نگارنده آنها را حین تألیف مطالعه نموده و مطالبی از آنها مأخوذ داشته به قرار ذیل است:

- ۱- کشف الغطاء ابوالفضائل گلپایگانی
 - ۲- مقدّمه فارسی مستر ادوارد برون بر نقطه الکاف
 - ۳- کواکب الدرّیة آواره
 - ۴- رساله مثنوی نبیل
 - ۵- رساله محمّد مصطفی بغدادی
 - ۶- مقاله سیّاح
 - ۷- رساله تاریخ حیات حاجی یوحنا خان حافظلی
 - ۸- بهجت الصدور حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی
 - ۹- سفرنامه آمریکا، بدایع الآثار زرقانی
- مطالبی که با اصل وقایع مربوط نبود دزهامش نگاشته و اصول را در متن جای دادیم و آنچه از تمائیل و رسوم رجال وقایع به دست آمد نیز ضمیمه ساختیم تا فایده آن کامل تر گردد.
- برای تحقیق وقایع اطراف همدان در روزگار تعطیل مدرسه سفری به اطراف و قری مانند بهار و امزاجرد نموده از معتمّین آن سامان قضایا را مسموع و مأخوذ داشته پس از تفحص کامل به نگارش آن اقدام رفت. امید آن که منظور نظر ارباب یقین گردد و لیس ذلک علی ربّنا العزیز بعزیز.

اشراق خاوری

وقایع سال هزار و دوویست و بیست و شش شمسی مطابق سال یکهزار و دوویست و شصت و سه - شصت و چهار قمری ۱۲۲۶ شمسی = ۱۲۶۳-۱۲۶۴ قمری

دورترین نقطه ای که بر اثر تحقیقات کامله از آثار و رسوم ربیع الهی در این خطه همدان می توان مشاهده کرد و نخستین جلوه ای که از شاهد زیبای امانت مکلم طور در وادی سینای این سامان به نظر دقیق می توان دید همانا زمان ورود حضرت طاهره در این دیار است. طلوع آن شمس هدایت از افق این اقلیم اثماره بار آورده و فواکه فایقه ای به ظهور رسانیده که مذاق اهل دل را حلاوت آن هنوز در بن دندان است و شامه صاحب نظران را شمیم جان پرور و نسیم ربّی او پرورنده مرکز فکر و منبع وجدان و در هر سری شوری انداخت و کوس لمن الملک لله الواحد القهار بناخت.

در آغاز سوّمین سال ظهور ربّ اعلی و نقطه اولی روح الوجود له الفداء آن زهره سپهر هدایت و شمس سماء ارشاد از افق این محیط بدرخشید و به گم گشتگان یدای ظلمت و اسیران سلسله جهالت نور و نجات بخشید^۱. در مدت نه روز اقامت^۲ با علماء صحبت نموده و اتمام حجت فرموده^۳ و شاهزاده حاجیه خانم زوجه محمود خان ناصرالملک بر اثر

^۱ استاد این قضیه به رساله محمّد مصطفی بغدادی است. از جمله گوید: «ثم ان حضرة الطاهرة و جمیع الاحیاء توجهوا الی همدان» و نیز گوید: «و فی الیوم الثالث توجهنا الی همدان و بعد الوصول نزلت حضرة الطاهرة بییت خاص...» [ص ۱۱۶]

^۲ در رساله بغدادی مسطور است که: «الی أن حضر من قزوين اخوانها و الثمناو بکمال الاحترام أن یکنوا فی خدمتها الی قزوين فأجاب طلبهم بشرط أن یقی فی همدان تسعة ایام حتی تکمل الحجة علی اهل البلدة...» [ص ۱۱۷]

^۳ ابوالفضائل در کشف الغطاء آورده: «در سال ۱۲۹۳ هجریه در اوانی که مرا با احیاء در امر اعظم بحث و گفتگو در میان بود و ریاست مدرسه حکیم هاشم در طهران تعلق به من داشت... تا آنجا که نوشته: «... پس [میرزا رضا] با صوتی خشن و مهیب گفت: «میرزا ابوالفضل چون قره العین به همدان آمد و با مرحوم پدرم مناظره نمود پدرم فرمود قره العین یا معجزه ییاور بر اثبات حقیقت خود یا من معجزه می آورم بر بطلان تو...» [کشف الغطاء، ص ۱۰۲-۱۰۴] و نیز در کتاب مذکور مسطور است: «در همدان حکیم ایلیا والد حکیم رحیم که از اطبای مشهور آن بلاد است مذکور می داشت که در بیت والی مجلس مناظره ای منعقد شد و من در

ملاقاتی که با طاهره نمود مشمول محبت امر گشته تصدیق به ظهور حقیقت کرد. در همان ایام حضرت طاهره رساله ای به یکی از علماء معروف^۱ در اثبات حقانیت حضرت اعلی نگاشته و به توسط ملا ابراهیم محلاتی به وی ارسال داشت. حامل نامه در مجلس مذکور مورد شتم و ضرب طلاب علوم دینیّه گردیده و به حالت بیهوشی وی را در کنار کوچه افکندند و شخصی او را بشناخت و به منزل حضرت طاهره برد^۲. چون طاهره وی را بدان حالت بدید فرمود: «صلوات الله عليك و طوبی لك بما قدمت نفسك فداء لاعلاء كلمة الله الرب الاعلی»^۳. مفاد قول یکی از اجزاء را نیز در این مورد که راجع به مناظره حضرت طاهره با علماء است تمیماً للفایده می نگاریم: در زمان حکومت خانلر میرزا علماء در دارالحکومه که قلعه بهمین میرزا بود مجتمع شده با حضرت طاهره به مناظره

مجلس حضور داشت. والی بر کرسی نشسته بود و علماء بر زمین جالس بودند و من و جاگران همه ایستاده و قره العین در پس پرده در نهایت فصاحت تکلم می فرمود و هر چه علماء می پرسیدند جواب می گفت تا آن که علماء ساکت شدند. یکی از علماء که به طریقه شیخیه معروف بود و چنان گمان می برم که نام او را حکیم ایلیا میرزا علی اصغر می گفت مذکور داشت که این عالم برآشت و دشنام و پاره گفتن آغاز کرد. والی به غایت متغیر شد و برخاست و فرمود آخوند خطا کردی و سفاهت را حجت خود پنداشتی و حکومت را اهانت نمودی. اگر پاس احترام اهل عمامت نبود تو را تأدیب می نمودم و حکم فرمود تا همه را از دارالحکومه اخراج نمودند.^۴ [کشف الغطاء، ص ۱۰۵]

و هم در این کتاب مذکور است: «در سنه ۱۳۰۵ هجریه که وارد همدان شدم از امیرزاده افخم مرحوم مؤید السلطنه حاجی محمد مهدی میرزا (وی به توسط ابوالفضائل تصدیق به امر مبارک نمود چنانچه شرحش بیاید. اشراق خاوری) نجل مرحوم مؤید الدوله محمد حسین میرزا شنیدم که می فرمود چون قره العین به همدان ورود نمود عمه محترمه من به دیدن ایشان رفت و من چون در سنّ دون بلوغ بودم در خدمت عمه محترمه به دیدن او مشرف شدم ولی چون ستم مقضی نبود در مجالس مناظره حاضر نبودم». [کشف الغطاء، ص ۱۰۵]

^۱ وی را در رساله بفنادی [ص ۱۱۷] «رئیس العلماء» نامیده، معلوم نیست وی ملقب به این لقب بوده یا محمد مصطفی از حیث ریاست و تقوی و شهرت وی بین عامه به فضل و دانش کلمه مذکوره را درباره وی اطلاق نموده است.

^۲ منزل حضرت طاهره را دو محلّ روایت کرده اند یکی منزل شخصی بوده موسوم به ملاحسین و معروف به «ریش بلند بایی» و اکنون در تملک یکی از متمولین است و دیگری منزل حاجی میرزا جانی که بعد منتقل به حاجی درویش شده است.

^۳ به رساله محمد مصطفی بفنادی مراجعه شود.

و مباحثه پرداختند و تا توانستند به قول افصح المتکلمین سعدی شیرازی لم و لا نسلم برافراختند. آخر کار از میانه خود حاجی میرزا علی نقی را که سمت ارشاد جمعی از ارباب عرفان داشت انتخاب کردند (پسر وی حاجی میرزا حسین اکنون در حیات است و از جهان [؟] بی نصیب و معروف به کوثر علی شاهی می باشد، چون طائفه آنها به کوثر علی شاه نامی ارادت می ورزیدند) تا با حضرت طاهره طرف گفتار گردد. حضرت طاهره در پس پرده آمده و پیش از شروع صحبت با عالم عرفان مآب مذکور سه شرط پیش نهاد فرمود:

۱- اعتماد بر آیات و احادیث صحیحه

۲- ترک شرب دخان در خلال صحبت

۳- اجتناب از سب و لعن که سلاح عاجزین است و اختیار قول لَین که شعار مفرّین است.

پس از لختی مذاکره رشته سخن به افحام عالم منتخب مَقطوع و سکوت حکمفرما شد. ملاً حسین نامی چون نماینده ارباب مساند شریعت را مَفْحَم یافت به مفاد قول سعدی:

... چو حجت نماند جفا جوی را
به پرخاش درهم کشد روی را

طریق جدل ساخت و به مغلظه پرداخت، سلاح لعن و شتم بر کشید و مناظره را بدین بهانه خاتمه داد. و هم در آن ایام دو تن از علماء یهود^۱ با حضرت طاهره ملاقات کرده و نسبت به کلمه الهیه محبتی یافتند.^۲

^۱ آن دو تن ملاً ابلیهاو و ملاً لاله زار پسرش بوده اند.

^۲ در تاریخ حیات حاجی یوحنا خان حافظی مذکور است آنچه خلاصه آن این است: ملاً لاله زار پسر ملاً ابلیهاو در بین ابناء خلیل به علم و دانش معروف و در طبابت مرسوم آن زمان مهارتی داشته و یک تن از رؤسای یهود به شمار می رفت. در زمان ورود حضرت طاهره به همدان ملاً لاله زار با وی ملاقات نموده و مخفیانه او را به منزل خود دعوت نمود پس از یک روز توقّف ملاً ابلیهاو پدر ملاً لاله زار از حضرت طاهره درخواست نمود که از منزل وی به دیگر مکان انتقال کند مبادا عالمان شورش طلب بدین بهانه ضوضائی اقامه کنند و اسباب نهب و قتل آل اسرائیل را فراهم نمایند. پس از آن حضرت طاهره به شورین که در نزدیکی همدان است انتقال فرمود.

وقایع سال هزار و دویست و سی شمسی
مطابق سال هزار و دویست و شصت و هفت - شصت و هشت قمری
۱۲۳۰ شمسی = ۱۲۶۷ - ۱۲۶۸ قمری

در این سال طلعت عظیم و جمال قدیم که هنوز از چهره دلارای خود پرده نیفکنده و حقیقت ذات خویش را به خلق امکان ننموده بود به عزیمت زیارت عتبات عالیّه شهدای ارض طف از همدان عبور فرمود. نقطه ای که در این رحلت محطّ رحال و محلّ خیم عظمت بوده معلوم نیست^۱. و چنانچه گویند جمال ذوالجلال در این سفر به حمام خان رفته و فضای آن را رشک گلشن جنان فرمود^۲.

^۱ مطابق قول برخی از یاران و رحمن مورد اجلال و منزل جمال ذوالجلال قلعه بهمن میرزا بوده است.
^۲ به جای حمام خان اکنون سرای صمدیه بنا شده است. در مقاله سیاح نیز به سفر عتبات جمال قدم جلّ اسمّه اشاره شده چنانچه در ص ۷۶ از مقاله منطبقه بمبئی، سال ۱۳۰۸، چنین مسطور است: «بلکه بهاءالله استیذان هجرت به عتبات عالیّات نمود و بعد از چند ماه به اذن پادشاهی و اجازه صدراعظم و همراهی غلام شاهی مسافرت عتبات نمود. [مقاله سیاح، ص ۳۲]

وقایع سال هزار و دویست و سی و یک شمسی
مطابق سال هزار و دویست و شصت و هشت - شصت و نه قمری
۱۲۳۱ شمسی = ۱۲۶۸ - ۱۲۶۹ قمری

در این سال مأموری چند از طرف شاه ایران ناصرالدین شاه قاجار به معیت چند نفر از مأمورین سفارت روسیه طلعت مبارک جمال قدیم را با متعلقین و یاران به قصد بغداد از همدان که در آن اوان لشکرگاه چند شتا و معسکر سپاه وی بود عبور دادند و هیکل ذات و معدن صفات را مدت توقّف شش روز بود!

^۱ در تاریخ حیات خود حاجی یوحنا خان از بیانات مرکز میثاق در این خصوص جملاتی نگاشته که خلاصه آن این است: محلّ ورود و منزل جمال مبارک و سایر همراهان و اهل سراقق عصمت و طهارت در سفر همدان محلهٔ «ورمه زیار» منزل سیف الله مکاری بوده است. جمال مبارک پارچه بزکی به مبلغ سه قران خریداری فرموده برای تیر عهد و پیمان قبائی امر می فرمایند بدوزند. پس از انتقال از همدان به اسدآباد که در شش فرسنگی همدان واقع ورود نموده شبانگاه یکی از یاران برای طبخ هریره (حلوا) آتشی افروخته و به واسطه شدت تاریکی و نبودن چراغ و عدم کفایت روشنی آتشی که افروخته بود در هنگام ریختن شکر بستهٔ فلفل را اشتهاً استعمال می کند و تا آن اندازه تند و نامطبوع شده بود که صلاحیت خوردن نداشت و سرما تا بدان حدّ شدید بوده که در گردنهٔ اسدآباد بر اثر شدت برودت پای مبارک طلعت پیمان را اندک عارضهٔ پدید می گردد که تا اواخر اثر آن بوده است. انتهی

قضیهٔ اثر سرما و عارضهٔ پای مبارک در سفرنامهٔ آمریکا نیز اشاره بدان شده، در صفحه ۱۷ کتاب مذکور [ج ۱] چنین مسطور است: «پس از استراحت کمی، احبّاء آمریکائی را احضار و شرحی از مهاجرت مبارک از طهران تا بغداد و سرمای راه و عدم اسباب می فرمودند که به درجه ای برف و سرما بود که پاهای مرا برف زد و هنوز در زمستان انگشت های پای من متأثر می شود».

وقایع سال هزار و دویست و سی و پنج شمسی
 مطابق سال هزار و دویست و هفتاد و دو - هفتاد و سه قمری
 ۱۲۳۵ شمسی = ۱۲۷۲ - ۱۲۷۳ قمری

از قراین چنان می نماید که در این سال ابوالقاسم همدانی که با طلعت مبارک در سفر سلیمانیه همراه بوده در حین مراجعت از همدان به کردستان شربت شهادت چشید و به وصال یکتا دلبر آفاق رسید^۱.

می توان گفت که این هجرت در سال ۱۲۷۰ هجری بوده و ابوالقاسم همدانی با جمال قدیم همراهی کرده و پس از استقرار عرش عظمت بر جبال سلیمانیه اجازه خواسته تا به همدان رود و مایملک خود را فروخته به خدمت باز گردد. در وقت مراجعت از همدان دزدانش در راه بکشتند و این قضیه در آخرین سال توقف سلیمانیه بوده زیرا پس از این داستان به وسائل یاران به مقام طلعت معبود اطلاع یافته به خدمت شتافتند و مراجعت ربّ قدیم را به دارالسلام در خواست بکردند. مدت توقف جمال یزدان در سلیمانیه دو سال بوده و در سال آخر که ۱۲۷۲ ه.ق باشد ابوالقاسم شربت شهادت چشید و به جهان جان خرامید.

در کواکب الدرّیه [ج ۱، ص ۳۴۵] اسم او را مردّد میان ابوالقاسم و محمد ابراهیم ذکر کرده ولی در مثنوی نبیل زرنندی نام او ابوالقاسم ثبت شده چنانچه گوید:

با تن تنها سوی صحرا شتافت	دیگر از یاران کسی او را نیافت
رفت یک تن همرش با صد امید	لیک او هم بعد چندی شد شهید
سمت دیگر رفته بود از نزد شاه	بی خبر کشتند دزدانش به راه

^۱ ورود جمال مبارک به دارالسلام بغداد در سال نهم از ظهور ربّ بیان بوده و پس از یک سال و سه ماه توقف در بغداد به جانب سلیمانیه هجرت فرموده، چنانچه در مثنوی نبیل مذکور است:

الغرض آن تاج دار کن فکان	چون که در دارالسلامش شد مکان
بود یک سال و سه مه در آن دیار	هم چو شمس از شرق بغداد آشکار.
اهل عصمت را نشاند اندر فراق	خود مسافر گشت از ارض عراق

[مثنوی نبیل، ص ۱۹-۲۰]

زاهل همدان بود ابوالقاسم به نام باد روحش شاد از ربّ انام
[مثنوی نبیل، ص ۲۰]

در سفرنامه آمریکا نیز اسم وی ابوالقاسم ثبت شده، به صفحه ۱۳۷، سطر ۹ [ج ۱] مراجعه شود.

اما راجع به هویت حال ابوالقاسم و مجاری گزارشات و نژاد و تبارش مزید بر آنچه نگاشتیم به دست نیامد و در این نواحی کسی را به حال او کمابینگی اطلاعی نیست.

وقایع سال هزار و دویست و چهل و شش شمسی
مطابق سال هزار و دویست و هشتاد و سه - هشتاد و چهار قمری
۱۲۴۶ شمسی = ۱۲۸۳ - ۱۲۸۴ قمری

چنان می نماید که در خلال این سال حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی به همراهی میرزا اسدالله به عزیمت دارالسلام بغداد از همدان عبور کرده و مطابق نص بہجت الصدور در مدرسه منزل گزیده ساکنین مدرسه به حالش مطلع شده در مقام اذیت و آزارش برآمدند. شخصی او را از قضیه اطلاع داد تا پیش از واقعه علاج را به خروج از آن مقام بنماید ناچار به وسیله دلالت میرزا اسدالله به منزل تیمورشاه که ادعای ارشاد داشته و هیچ از تزویر و تدلیس فرو نمی گذاشته رفته و آخر کار با نقودی که تیمورشاه به آنها می دهد به جانب بغداد روانه میشوند چنانچه شرح این داستان در صفحه ۳۹ بہجت الصدور مسطور است^۱.

^۱ وقوع این داستان در سال مذکور حدسی است و از مطالعه بہجت الصدور چنان مستفاد می گردد که این قضیه در ضمن همین سال اتفاق افتاده است زیرا که در صفحه ۲۳ کتاب بہجت الصدور مرقوم است: حضرت افغان حاجی میرزا سید محمد خال حضرت اعلی روحی لثرتہ الفداء با کتاب مبارک ایقان که مسئول مأمول خود حضرت خال بود به اصفهان تشریف آوردند و کتاب مبارک آن وقت به خالیه شهرت یافت. و در صفحه ۲۴ مرقوم است: «لذا پنج شش سال اطراف اصفهان و گلپایگان... پیاده و سواره در نهایت صعبی و سختی ظاهری و کمال بشاشت و مسرت و وجدانی سیاحت نمود.»

چون نزول ایقان از سماء مشیت رحمان در سال ۱۲۷۸ ه. ق بوده و شاید در همین سال به اصفهان رسیده باشد و مطابق نص بہجت الصدور حاجی شش سال پس از زیارت ایقان در اطراف سفر کرده پیش از آن که به بغداد رود و چون این عدد را به سال نزول ایقان بیافزایم ۱۲۸۴ می شود و محتمل است که در این سال حاجی با میرزا اسدالله از طهران به قصد بغداد وارد همدان شده باشد.

این مسئله را هم ناگفته نگذاریم که بعضی از راه عدم تعمق نزول ایقان را در سنه ۱۲۷۴ ه. ق دانند، لکن پس از تحقیق عدم صحت این قول آشکار گردد. مستر برون در مقدمه فارسی کتاب نقطه الکاف در هامش صفحه له که به نمره ۷ نشانه دار است پس از نقل این قول که نزول ایقان در سال ۱۲۷۴ است نوشته: «نه سنه ۱۲۷۴... به دلیل این که در یک موضع از ایقان... گویند: باری هزار و دویست و هفتاد و هشت سنه از ظهور نقطه فرقان گذشت و جمیع این همج رعاع در هر صباح تلاوت فرقان نموده اند و هنوز به حرفی از مقصود فائز نشده اند.» و دلیل قطعی بر این که مقصود از تاریخ مذکور ۱۲۷۸ سال از هجرت است نه از بعثت (یعنی ۱۲۶۸ هجری) به

پس از ورود بغداد به کربلا و نجف و بصره و از آنجا به بوشهر و شیراز رفته پس از چندی از راه تبریز به ارض سرآدرنه وارد به پیشگاه عظمت جمال قدم مشرف می گردد.

عادت بایه که غالباً از بعثت تاریخ می گذارند و بعثت را به زعم خود ده سال قبل از هجرت فرض می کنند علاوه بر آن که خود بودن بهاءالله در بغداد که در سنه ۱۲۶۹ هجری بدانجا رفت بالبداهه میطل این احتمال است. این فقره دیگر از کتاب ایقان است.... ولیکن این انوار مقدسه هجده سنه می گذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آنها باریدند... و چون ظهور باب در سنه ۱۲۶۰ هجری بود پس ضرورتاً هجده سال بعد از آن می شود ۱۲۷۸ هجری.

وقایع سال هزار و دویست و پنجاه شمسی مطابق سال هزار و دویست و هشتاد و هفت - هشتاد و هشت قمری ۱۲۵۰ شمسی = ۱۲۸۷ - ۱۲۸۸ قمری

در این سال ناشر نفعات و سبب نزول برکات، مزیل جهل و نادانی مقدس خراسانی در نصف النهار این اقلیم خورشید آسا بدرخشید و به انوار فائضه از منبع ایمانش بهائی کامل به اسیران تبه ظلمت بخشید.

در بیت یکی از احبّاء^۱ القای عصا فرمود و به هدایت نفوس محتجبه اشتغال نمود. غفلةً به مصداق "البلاء للولاء" در بستر مرض افتاد و پس از چندی ورقاء جان و طائر روانش از

۱ مطابق نقل برخی از یاران منزل اصدق در خانه سید احمد نراقی بوده و در همان جا وفات یافته است. (سید احمد یک تن از احبّای ثابت و مؤمنین موقن بوده، اخلاصی کامل داشته و شور و انجذابی وافر، آوازی خوش داشته و صوتی دلکش و الراح و آیات را با نهایت جذبه و حسن تلاوت می کرده گاهی برای خرید و فروش اجناس به ملایر (دولت آباد) سفر می کرده است. (ملاً بابا خان ملایری که یکی از احبّای منجذب و اسمش در تاریخ ملایر به قلم نگارنده نگاشته شده چندی پیش از تصدیق در زمانی که سید احمد نراقی در ملایر بوده شبانگاه دیوار خانه سید احمد را خراب کرده و درجه ای برای عبور مهیا داشته مبلغی از ساخته و خواسته او را به سرقت می برد. سال بعد که باباخان به تصدیق فائز شد و با احباب به معاشرت پرداخته و تغییری کامل در ماهیت او به رغم فلاسفه مشائین حاصل می گردد، قضا را روزی در منزل یکی از احبّاء در ملایر سید احمد را ملاقات کرده از کرده سابق خود یاد می آورد بی اختیار سیل اشک از دیده روان کرده و جمیع دارائی خود که مبلغ هفت تومان بوده به سید احمد تقدیم داشته و خود را سارق اموال او معرفی کرده از وی طلب رضایت و درخواست صفع و عفو نمود. سید احمد بی اندازه متأثر شده آب در دیده سائل کرده می گوید: من تو را بحل کردم و این مبلغ هم از آن تو باشد، باری سید احمد دوره حیاتش حاوی خدمات شایان است آخر کار در همدان صعرد کرد و سال وفاتش معلوم نیست. زوجه وی که از اهل نراق و سکنه خاتم نام داشته اعجوبه عصر خود بوده و اطروقه زنان زمان خویش بشمار می رفته. در زهد و طاعت و تقوی و عبادت اسم رابعه را بر طاق نسیان نهاده و نام مریم را در هم پیچیده پس از وفات زوج خود مدتی می زیسته تا در سال ۱۳۳۵ هجری صعرد نمود. چند روز پیش از وفاتش به منزل شاهزاده مهدی قلی میرزا پسر مرحوم موزون ملایری که شرح حالش را در تاریخ ملایر نگاشته ام وارد شده و به مناسبت آشنائی و الفتی که با زوجه شاهزاده حمیده خاتم که یکی از اماء صدقات است و نساء قانتات داشته در منزل آنان توقف می کند و می

گوید: «مرحوم آقا سید احمد را خواب دیده ام و آن خیر مرگ مرا داد و روز چهارشنبه خواهم مرد چون پرستار دلسوزی ندارم به شما پناهنده شدم تا در وقت مرگ با حفظ نظافت و پیروی احکام و اوامر الهی جان به جنانم بسپارم» این سخن را در روز پنجشنبه گفت و تا یومی که برای رحلت خود معین نموده بود شش روز باقی بود. بر حسب درخواست وی حمیده خانم او را به حمام برده و سرش را شانه زده به عطر و گلابش معطر می سازد و بر همین منوال بود تا شب روز موعود رسید. قضا را در آن شب میهمانی برای حمیده خانم می رسد که از توجه کامل به حال وی باز می ماند. سکینه خانم با اصرار تمام حمیده خانم را به اطاق خود خوانده اسباب و لوازم کفن و دفن خود را دستور می دهد تا مهیا نمایند. پس از لختی ناگهان چند مرتبه کلمه طیبه الله ابهی را بر زبان رانده و این شعر را مکرر می خواند:

پر جان بگشا که این تن فانی است دار باقی عالم روحانی است

آنگاه می گوید تا بستر وی را چنان افکنند که متوجه قبله مقصود باشد و با نهایت اطمینان در بستر افتاده این کلمات را می گوید: «مقام مؤمنین بسیار بلند است... اگر مردم از مقام مؤمن باخبر شوند همه اقبال کرده و نفسی در دنیا نمی ماند مگر آن که آرزوی مردن می کند» آنگاه می گوید تا دعای «آنت الکافی» بر بالینش بخوانند. میهمان حمیده خانم که یکی از احبابی ثابت بوده بر بالینش حاضر شده شروع به تلاوت می کند. سکینه خانم همان طور که در بستر افتاده بود با وی در خواندن هم عنان شده و در بین یکی دو مرتبه انگشت سبابه خود را بلند می کند، اشاره به آن که آیات را غلط تلاوت کردی، زیرا آن امه الله الموقته داری علم و دانش بود و بسیاری از الواح و آیات و اشعار عرفا و شعرا به ویژه مثنوی عارف رومی را از حفظ داشت.

در شرح و بسط وقایع امریه و داستان ظهور حضرت نقطه اولی تا زمان تیر عهد و مرکز میثاق الهی حضرت عبدالهه روح الامکان له الفداء کتابی مفصل بود و دفتری مطول، چنانچه از آغاز ظهور تا استوای هیکل پیمان بر سریر عهد را به خوبی توضیح می داد و کسی را چون او چنانچه گویند اطلاعاتی بدان گونه مشروح و مبسوط نبوده است.

باری با آن که آثار مرگ بر ناصیه اش پیدا بود و سكرات بر وی مستولی با نهایت شور و سرور به تلاوت آنت الکافی مشغول بود و چون تلاوت به پایان رسید دوره حیات وی نیز سپری گردید و مطابق وصیت او را در جوار شاهزاده حسین مدفون ساختند.

برادر وی آقا مصطفی نراقی را نیز در امر درجه بلند و مقامی ارجمند بوده دو دوره اشراق شمس حقیقت از ائمه دارالسلام با جمله زن و فرزند بدون استیذان حضور طلعت قدیم مشرف شده بود. جمال مبارک فرموده بودند باید باز گردی و در همان ساعت که وارد بغداد شده و یک سر به حضور رفته چون امر مبارک را می شنود بدون آن که ساعتی راحت کند و یا ناهاری صرف نماید زن و فرزند خود را اطاعة لامرالله برداشته از بغداد خارج شده آنگاه به صرف طعام می پردازد. آخر الامر در نقطه ای که بر نگارنده پوشیده است شربت

حبس تن به گلشن عدن بال و پرگشاد و در جوار مزار شاهزاده حسین^۲ گنج آسا مدفون و دل جمعی از فراقش پر خون گردید. سال وفات مقدس خراسانی به تحقیق معلوم نیست و از آثار مزارش نیز مطلبی نتوان فهمید. مطابق گفتار برخی از معمرین احباب وفاتش در حدود سال ۱۲۹۰-۱۲۹۱ ه. ق اتفاق افتاده لکن اعتماد را نباید و چون شرح حال و جریان مبداء و مآلش در تواریخ امریه مستفیض و مشهور بود از نگارش آن عنان خامه را مصروف داشتیم.

شهادت و جام وصال را لاجرمه می آشامد و به مقام قرب مستقر می گردد. باری این خانواده از هر حیث به روحانیت معروف و به اخلاق مرضیه موصوف اند و در این جمله که راجع به آنان نگاشته آمد کفایت است.

^۱ شاهزاده حسین مطابق قول شیعیان یکی از امام زادگان است. بنائی مرتفع و قبه ای عالیّه بر فراز قبرش برافراشته و عموماً به زیارت وی می روند و برکت می جویند.

وقایع سال هزار و دویست و پنجاه و چهار شمسی
مطابق سال هزار و دویست و نود و دو - نود و سه قمری
۱۲۵۴ شمسی = ۱۲۹۲ - ۱۲۹۳ قمری

این سال فرخنده قال آغاز انتشار بشارات ظهور و مزده تجلی ربّ الجنود در بین ابناء خلیل و آل اسرائیل این دیار است. عامل مهمّ بروز مطالب امریّه در جامعه کلیمیان تجّار نراقی بوده اند که به اقتراف و تجارت روزگار خود را مصروف داشته و با نهایت جدّیت و خلوص طویّت به اعلاّی کلمه طیّئه الهیّه همت گماشته بودند. در میان جماعت یهود طیبی ماهر و فاضلی متمخّر در علوم عبری، امین و درستکار، خوش سیرت و نیکورفتار بوده موسوم به حکیم آقاجان پسر حکیم لاله زار که آقا محمّد جواد و آقا محمّد باقر تاجر نراقی رجوعات طیّئه خود را به حکیم مذکور می نموده اند و با آن که در آن زمان امت اسلام قوم یهود را بی نهایت ذلیل و خوار و پست و بی اعتبار شمرده از هیچ گونه اهانت و هتک و فتک درباره آنها کوتاهی نمی کردند، رفتار این دو تن با حکیم مخالف عادات افراد اسلام در نهایت روح و ریحان و محبت و مهریانی بوده و از تعارفات مرسومه و خضوع و فروتنی نسبت به وی خودداری نمی نمودند. حکیم از معاشرت و رفتار آنان به شگفت آمده و برای تحقیق حال و کشف حقیقت روزی آقا محمّد باقر را به منزل خود دعوت می نماید! وی با کمال مسرّت

^۱ از جمله تجّار مذکور نیز حاجی عبدالعظیم و آقا عبدالغفور و آقا زین العابدین می باشد ولی آقا محمّد باقر و آقا محمّد جواد از سایرین بیشتر اوقات خود را مصروف امر ملّیک مقتدر نموده و باعث تبلیغ امر و تصدیق عده بسیاری و گروه بی شماری شده اند. آقا محمّد باقر و آقا محمّد جواد هر دو برادر و به تجارت اشتغال داشته اند. پدرشان یکی از معاریف نراق و موسوم به حاجی محمّد مهدی بوده است. آقا محمّد جواد در نراق به واسطه حاجی کمال الدّین فرزندزاده حاجی ملاّ احمد فاضل نراقی که یک تن از علماء دانشمند زمان خود بوده بشارت ظهور حقیقت و آمدن موعود کلّ را شنیده پس از تحقیق به تصدیق فائز و خوشبختی دو جهان را حائز گردید.

حاجی کمال الدّین چنانچه گفتیم فرزندزاده فاضل نراقی است که موسوم به حاجی ملاّ احمد بوده است. فاضل نراقی پسر حاجی ملاّ مهدی نراقی است که یکی از فقهاء و ارباب علم در دوره خاقان مغفور و محمّدشاه قاجار بوده است. ملاّ مهدی را کلبی چند است که از آن جمله کتاب مشکلات العلوم می باشد، حاوی حلّ

معنیات و معانی اشعار مشکله و حل مسائل هندسیه و تشریح مطالب مشکله و مسائل معضله حساب و جز اینها از دیگر مسائل علمیّه.

پسرش حاجی ملا احمد فاضل نراقی از پدر در بعضی مراتب مقدم و به اصطلاح متجددین امروزه فکرش باز بوده قطع نظر از مهارت در فنون شرعیّه از اصول فقه و فروع آن گاهی از عرفان و تصوف سخنی می گفته و مدعی بعضی مقامات می شده است. کتب بسیاری در اصول فقه و دیگر مواضع تألیف نموده از جمله خواسته در عرفان خود را هم چون جلال الدین بلخی معرفی کند لذا به تقلید کتاب مثنوی کتابی موسوم به "طاقدیس" (طاقدیس چنانچه گویند اسم یکی از تخت های خسرو پرویز بوده است)، به رشته نظم در آورده ولی از آنجا که عارف بلخی در مجلد اول مثنوی فرموده:

خلق را تقلیدشان برباد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

فاضل نراقی هم دچار عواقب تقلید گشته است. و نیز کتابی به اسم خزان الاشعار از او به یادگار است که مطابق کتاب مشکلات العلوم پدر خود تألیف کرده است. دیوان اشعارش مشهور نیست و نگارنده ندیده ام لکن لختی از گفته های وی را هدایت صاحب تذکره مجمع الفصحاء و ریاض العارفین در این دو کتاب آورده است، از جمله گوید:

تا منبجه گان مقیم دیر اند	در دیر مغان مرا مقام است
آن آیه که منع عشق دارد	ای شیخ به من نما کدام است
آن می که به دوست ره نماید	آخر به کدام دین حرام است
از ختانه ما نهفته راهی است	تا منزل او که یک دو گام است
گهتیم بسی ز عشق و گفتند	این قصه هنوز ناتمام است

[ریاض العارفین، ص ۴۴۹]

داستان وی با یغما شاعر جندق در افواه خاص و عام مشهور و معروف است که این مقام را گنجایش نقل آن نیست.

اینک به اصل داستان پردازیم:

آقا محمد جواد پس از چندی نقش فوز به لقای ربّ ایهی را در کارگاه خیال طرح کرده این داستان را با حاجی کمال الدین در میان نهاد و رأی او را در این قضیه طلب کرد. حاجی کمال گفت چون پدرت تو را از دیگر اطفال و فرزندان خود بیشتر دوست می دارد گمان ندارم با این خیال تو موافقت کند مگر چاره ای اندیشی و حیلتی به کاربری چه که بعضی اوقات حیلّه آن کند که زور و زر نتواند کرد. پس از کنکاش آقا محمد جواد سه شبانه روز در محلی پنهان شد و پدرش هر چند رقیب و قاصد به اطراف گسیل ساخت جملگی مانند دعای بی اثر نومید باز گشتند. پس از سه روز آقا محمد جواد محرمانه به جانب همدان رهسپار گشته و از آنجا به پدر خود خبر می دهد که مرا هوای زیارت عتبات عالیّه در سر است و از این مقصد اگر سرهم برود

پذیرفته و بدون تأخیر در سر موعد به منزل حکیم می رود و واجباتی که از طائفه اسلامی راجع به مطعم و مشرب بهبود معمول بوده به هیچ روی از وی بروز نکرده بر خلاف با نهایت مهر و نشاط به صرف میوه و شرب چای و دیگر تنقلات می پردازد و در تحت استار به گفتگو

سریاز نخواهم زد. پدر تاجار برای مصارف لازمه میلی نفوذ به عنوان پسر فرستاد. آقا محمد جواد به همراهی حاجی کمال الدین و چند تن دیگر از مسافرن نراقی که از جمله بیگم جان خانم صیته حاجی محمد باقر نراقی بوده و او نیز دارای ایمان و تشرف بغداد را عزیمت داشته رهسپار می شود. پس از تشرف به دارالسلام و یافتن صراط مستقیم عزیز علام مورد عنایت بی پایان شده و مطابق امر و فرمان مبارک جمال قدم جل سلطانیه همیشه بیگم جان خانم، آمنه خاتون را به حیاله نکاح خود در آورد. گویند مجلس جشن زفاف در بیت مبارک بوده است. و از وی پسر و دختری متولد گردید. پسر موسوم به آقا فضل الله معاون التجار بود که در اطراف نراق هدف سهام عداوت اعدای امر الهی گشته جام شهادت نوشید و دخترش در سن رشد و بلوغ وفات یافت. (به جلد دوم کتاب کواکب الدرر، ص ۲۵۳ مراجعه شود)

پس از دو سال حاجی محمد مهدی پسر دیگر خود آقا محمد باقر را به بغداد فرستاد تا برادر خود آقا محمد جواد را به وطن مالوف باز گرداند. آقا محمد باقر پس از ورود به دارالسلام به صراط مستقیم راه یافت، جرعه ای از صراحی لقای ذات چشید و به وصال دلبر آفاق رسید بدان سان که پدر و پیغام را فراموش کرد و مدهوش جمال یار گشت، از ما سوسی منقطع شد و اقامت کوی جانان را فوزی کامل و نعمتی غیر مترقبه شمرد تاجار پس از چندی پدر مهجور برادر سوئمن را که محمد حسین نام داشت از پی آن دو دلدادۀ جمال یزدان فرستاد. آقا محمد حسین به همراهی مادرش به سراغ دو برادر به جانب بغداد روان و او نیز قاتر به ایمان و ایقان گردید، چون مدتی بگذشت از آن آستان مبارک استعفا نمود که انصراف آقا محمد جواد را به نراق اجازه فرمایند تا به دیدن پدر رود. از مصدر عنایت اجازه مراجعت صادر و بلافاصله به صوب وطن متوجه گردید به محض ورود همدان جمعی از گران جانان به تفتین قیام کرده در نزد حکومت وی را به محبت جمال قدیم و مسافر دارالسلام معرفی کردند حکومت زیربست مأموری چند را به احضار وی فرمان داده پس از حضور چنانچه گویند مبلغ هفتصد تومان از وی گرفته رهاپیش ساخت. آقا محمد جواد به جانب نراق روان شده پس از چندی پدر و مادر و زوجه اش وفات یافته و بر اثر آن دیگری را برای همسری خود انتخاب نمود. آنگاه با برادر کوچک تر از خود آقا محمد باقر که ذکرش گذشت به همدان وارد و بساط تجارت مادی و معنوی بگسترده و به تمهید بضایع ظاهری و باطنی پرداختند و چنانچه در متن نگاهشیم سبب انتشار آثار امریه در بین آل اسرائیل همین دو برادر بودند و چنانچه مرقوم افتاد ابتداء حکیم آقا جان و حافظ الصلحه را تبلیغ نمودند و این مسئله منجر به اشاعه امر یزدان در جامعه بهبود گردید و به قیام حکیم آقا جان نفوس بسیاری راه به صراط مستقیم برده و به حیات ابدیه قاتر شدند.

و صحبت آغاز نهاده و جمله ای از آیات تورات را با شرح و بسط کاملی بیان می کند و آن روز تا نماز دیگر به این گونه می گذرد.

حکیم از طرز رفتار و گفتار تاجر مزبور بی اندازه متعجب شده شب را در بحار افکار غوطه ور و در لجاج حیرت و شگفتی منغمس زیست و کشف حقیقت را به هر وسیله جویا و متمس بود.

گریند روزی حکیم داروئی به اشتباه به زوجه آقا محمد باقر داده که بر اثر آن انقلابی در حال مرضیه پدید گشت. حکیم پس از التفات به قضیه بی نهایت مضطرب و قلبش از شدت تشویش ملتهب می گردد. آقا محمد باقر با کمال اطمینان خاطر در مقام غمگساری حکیم برآمده و مجملی از عقاید قلبیه خود را مانند عدم تکدر و ترک انتقام و تحویل امور به رضای یزدان و شمه ای از اوامر مبارکه الهیه را بدون انتساب به مطلع وحی برای جلب اجتماع خاطر و ایجاد اطمینان قلب حکیم بیان می کند. حکیم را غرابت گفتار و شیوه رفتار وی مجذوب نموده در صدد تحقیق و اطلاع بر کیفیت حال بر می آید. آقا محمد باقر بشارت جلوه دلداری و شرح تعالیم مبارکه بهائیه و رمزی از حقایق امریه را برای حکیم مکشوف ساخته و چنانش مشعل می کند که بی اختیار هم چون نیرنگ در جولان آمده بی تاب و توان گردید و داستان ظهور طلعت نگار الس را با میرزا عبدالرحیم خان حافظ الصّحه که نسبت عمه زادگی با وی داشت در میان نهاد. پس از آن هر دو تن نزد آقا محمد باقر به تحرّی پرداختند و آخر کار در پیشگاه عظمت طلعت ابهی جلّ سلطانه ساجد گشتند. حکیم پس از تصدیق به تبلیغ پرداخت و در کنیسه یهودی ترس و بیسی ظهور موعود و جلوه ربّ الجنود را اعلان کرد. پدر خود را که مردی هشتاد ساله و آمیخته به تعصب مذهبی و اوهام مجازیّه یهود بود به قوه برهان به سرچشمه حیوان رسانید تا از صهبای حقیقت نشوان شده جوانی از سر گرفت. متدرّجاً به وسیله حکیم امر الهی را در آل کلیم انتشاری حاصل و به وسیله داروی سریع الاثر وی مرضای هالکین از چنگال اسقام مهلکه رسته و به سلامت و صحّت معنویه پیوستند.

در خلال این احوال ابن اصدق نیز وارد همدان شده و در منزل آقا محمد باقر کرباس فروش که یک تن از مخلصین امر الهی بود ساکن گشته بازار تبلیغ احکام مقدسه الهیه را رواجی شگفت پدید گردید.

وقایع سال هزار و دویست و پنجاه و شش شمسی مطابق سال هزار و دویست و نود و چهار - نود و پنج قمری ۱۲۵۶ شمسی = ۱۲۹۴ - ۱۲۹۵ قمری

در این سال داستانی شگفت و قصه ای عجیب پیش آمد که نتیجه آن به سطوت و اهمیّت جامعه امریه و احبای الهی منجر شده و به شکست معرضین خاتمه یافت.

در ایّام عید "ایلاتوت"^۱ یکی از افراد یهود را با حاجی یاری^۲ مذاکره پیش آمد، حاجی یاری که از مقیمین کوری جانان و ثابتین بر عهد و میثاق رحمن بود نسبت به عید مذکور یهود به تنقید می پردازد. روز سبتی یهود در کنیسه مجتمع شده و بر تقلیدی که به ایلاتوت وارد شده بود نوحه ها خواندند و مرثیه ها سرودند، چشمی نماند مگر آن که اشگش به دامن ریخت و دلی نه مگر آن که خون گشته از روزه دیده به پیرامون پراکند دستی نبود مگر بر سر خورد و زن و مردی نه مگر آن که آواز شیونش گوش گردون کر نمود و دود آهش بر خورشید راه بست. بانگ حاخام^۳ بر زیر اعواد منابر به واشریعتا بلند شد و صدای شاغلین مساند و زمامداران شریعت کلیم به وادیناه قرع سمع نمود. در هر سری سودائی و از هر دهانی ندائی بلند گشت پس از مدتی گریه و زمانی مویه^۴ و ناله رأی ماتم زادگان ایلاتوت بر آن قرار گرفت که اذیت و آزار احبای یزدان را ملتزم شوند و در این مسئله سر موئی تقصیر و تکاهل نورزند. پس از اخذ آراء جمع کثیری با ناله و شور به درگاه معدلت پناه حکومت عصر و والی زمان ایلخانی

^۱ ایلاتوت عبارت از ایّام آخر زمستان است که درختان برای سرمبزی و استعداد نمان مایه می گیرند. در این موقع یهود را جشنی است که از هر گونه میوه خشک و تر حاضر کرده به فرح پردازند و دعائی مخصوص می خوانند.

^۲ حاجی یاری از مصلحتین بوده و زحماتی در سیل الهی متحمل شده که در جای خود خواهیم نگاشت. وفاتش در سال ۱۳۳۷ ه. ق. واقع شد.

^۳ حاخام عالم یهود را گویند و معرب آن حکیم است.

^۴ مویه بر وزن پویه سرودی است که در هنگام مصیبت خوانند. نظامی فرماید:

هر موی که بود کند از سر هر مویه که بود خواند از بر

(لیلی و مجنون نظامی)

رفته تا شکایت از احبّاء کنند و درد خود را دوا نمایند. قضا را در آن روز ایلخانی به گرمابه بود و میرزا عبدالرحیم خان حافظ الصّحّه نیز در حضور وی حاضر و برای تسکین درد پای وی دارویی ترتیب می داد. ماتم زادگان واقعه ایلانوت بر در گرمابه مجتمع شده آواز نوحه و مویه آنها در آن مصیبت کبری به سمع والی رسید حافظ الصّحّه را برای تحقیق حال و اکتشاف اخبار فرستاد تا خلاصه وقایع را به حضرت او اطلاع دهد.

حافظ الصّحّه چون از داستان باخبر شد پس از نصیحت یهود و عدم فایده نیرنگی ریخت و مسلمینی که در اطراف و اکناف برای تماشا گرد آمده بودند بر قوم یهود بشورانید مسلمین با خشونت و غضب تمام بر قوم کلیم متهاجم شده بیچارگان هر یک از گوشه ای فرار کردند و افراد متهاجم در پی آنان روان شده آخر کار هر یک به محلی پناه برده مخفی گشتند.

بامداد روز دیگر حکومت نماینده یهود را طلیده تا احقاق حق کند. یهودیان حاضر شده یک تن از معمرین خود را برای مکالمه و ایراد جواب سؤالات انتخاب نموده باقی بر در ایستادند و نتیجه را منتظر شدند. حکومت از نماینده یهود سبب اجتماع و وجهه تظلم و شکایت از احباب را پرسید. نماینده دانا پس از ادای شرایط تعظیم و اجرای لوازم تکریم عرضه داشت که این جماعت 'احباب' از دین کلیم خارج شده و صراط مستقیم را رها کرده خلاف دیانت رفتار می کنند و مراعات احکام الهیه را نمی نمایند. حکومت گفت: «از جمله خلاف هائی که مرتکب شده اند محض مثال و تطبیق صحبت با مقتضای حال یکی را بیان کن». نماینده یهود پس از رکوع و سجود مزمرا جواب را چنین نواخت که این جماعت احترام سبت را شکسته و با وجود نهی صریح در این روز مقدّس با دست خود آتش برافروزند و خود خانمان خویش بسوزند در مطعم و ماکل به استعمال اشیاء قذره و اطعمه نجسه پردازند و با ما نسازند. حکومت گفت: «طعام نجسی که این گروه می خورند کدام است؟ و آنها را چه نام؟». نماینده توانا بی محابا دست برافراشت و بدان امید که به همین کلمه احباب را مسلسل و زیر زنجیر گران گرفتار خواهد ساخت با آوازی بلند و آهنگی بدیع گفت: «طعام این گروه بی باک از ذبح مسلمین و پنیر و ماست ساخته دست پیروان خاتم النبیین است». ایلخانی را آثار اهتمام در چهره ظاهر شده بدانسان غضبناک گردید که یهود را از دیدار آن حال حواس و قوی محمود و ناتوان گردیده پس از سقط گفتن بسیار به حبس یهود فرمان حکمران صادر شد.

بیچارگان سود نادیده سفر قندهار رفتند و پس از تأدیة جریمه خود را از حبس رهانیده لقد
صدق من قال من حفر بئراً لأخيه فقد وقع فيه.
احباء پس از آن بر مرکب شادی سوار شده و به ثنا و سپاس الطاف بی کران طلعت ابهی جلت
قدرته پرداختند.

وقایع سال هزار و دویست و پنجاه و نه شمسی
مطابق سال هزار و دویست و نود و هفت - نود و هشت قمری
۱۲۵۹ شمسی = ۱۲۹۷ - ۱۲۹۸ قمری

در این سال ناشر نفعات امر رحمن حکیم آقاجان بر اثر طریان مرضی به افق اعلی توجّه نمود و به ملکوت اِبهی صعود فرمود. پس از وفات وی یهود نظر به سابقه امری حکیم بر آن شدند که مانع از دفن وی در قبرستان خود شوند لکن به واسطه نفوذ اعیان احبّاء و استقامت یاران یزدان بدین قصد نائل نشده ناچار از اقدام بدین عمل سرباز زدند و چون زیان و خسران را هم عنان خود دیدند از تشییع جنازه حکیم امتناع ورزیدند. آخر کار حکیم را در قبرستان مذکور مدفون ساختند. فرزندی چند از وی به یادگار ماند.

و هم در این سال شیخ محمّد عرب برای تبلیغ به همدان ورود نمود!

^۱ در تاریخ حیات حاجی یوحنا خان حافظی در این خصوص شرحی مذکور است و ما خلاصه آن را ذیلًا می نگاریم: در سال هزار و دویست و نود و هشت شیخ محمّد عرب برای تبلیغ امرالله وارد همدان گردید. وی در هنگام استوای مکلم طور بر عرش ظهور به تصدیق امر رحمن و لطیفه ایمان فاتر گردید و جام وصال دلدار لاجرم به سر کشید. پدرش با وی سرگران شد و روی نکند نمود ناچار پسر ترک وطن و پدر گفت و به ایران هجرت کرده به انتشار آثار الهیه پرداخت. پدرش را جز او از کنیزکی سیاه فام پرسی بود به صرف لجاج و عناد جمیع ساخته و خواسته خود را به زاده کنیزک واگذار کرده و پسر مؤمن بالله را از ترکه خویش بی بهره ساخت. شیخ محمّد این واقعه را به مقام امن طلعت قدم به وسیله ذریعه معروض داشت. از مصدر جمال جوایی به افتخار او نازل شد که عقرب جمله آن ثروت و مکتب به تو راجع گردد. شیخ مدتی در کرمانشاه متوقف بود و خواجه عبدالله لای، که از طرز رفتار پدر نسبت به شیخ سابقه داشت، از او پذیرائی می نمود خفته پدر شیخ ترک حیات بگفت و در زیر خاک خوش بخت. پسر سیاه روی او مطابق وصیت پدر جمیع ترکه را در حیطه تصرف آورده و برای آن که نزدی از خود در صفحه دنیا به یادگار گذارد زنی خواست. متأسفانه تیر مرادش به هدف نیامده و هر چه علاج و دوا برای تولید فرزندی کرد به قول عارف رومی درد افزون گشت و حاجت ناروا. پس از مدّت قلبی در بغداد جان بر سر این آرزو نهاده سر به خاک تیره نوبیدی نهفت و ترک حیات عاریتی گفت. عبدالله لای نظر به سابقه بدون درنگ شیخ محمّد را وارث شرعی برادر به حکومت بغداد معرفی کرد. حکومت احوال میت سیاه روی را توقیف نمود و منتظر ورود

و نیز در این سال دو نفر از اَحْبَائِی اصفهان، آقا مُحَمَّد رحیم و آقا حسین علی، به عزم تَشْرُف دارالسلام که موطنی اقدام ربِّ عَلَّام بود وارد همدان شده احباب این سامان پس از اطلاع به زیارت آن دو محرم کعبهٔ جانان شافته و در نیل این نعمت بر یکدیگر سبقت گرفتند. تنی چند از نفوس خبیثه به صرف تعصّب و عناد این معنی را به میرزا احمد شریف الملک که سمت ریاست تجار داشت فرو خوانده و به تفتین وی آن دو نفس مقدّس در محبس جای گزین شدند. حاجی مُحَمَّد باقر نیل مسافر^۱ مبلغی از خود به متصدیان داده آن دو را از زندان رهائی بخشید و به جانب مقصود روانه نمود. حلاوت نتیجهٔ این رفتار درین دلدان شریف الملک مانده و در صدد تعقیب و تجدید این داستان برآمده و به همراهی حکومت وقت به آزار امنای رحمن پرداخت و شرح آن به قرار ذیل است:^۲

هفت روز پیش از عید نوروز در سال ۱۲۹۸ هجری میرزا بابا فرّاشبازی عزالدوله^۳ به همراهی عبدالله حاجی بابا علی که ندیم شریف الملک رئیس التّجار بود برای دستگیری دوازده تن از احبّاء و یک تن دیگر که یحیائی ازلی بوده مأمور شدند. اسامی آن دوازده تن از قرار ذیل است:

- ۱- حاجی مُحَمَّد باقر نیل مسافر ۲- عبدالحسین (؟) ۳- آقا مُحَمَّد بهاری ۴- آقا مُحَمَّد باقر نراقی ۵- آقا سید احمد نراقی ۶- آقا مُحَمَّد باقر کرباس فروش ۷- آقا حسن اصفهانی^۴ ۸- آقا حسن آقا مُحَمَّد هادی^۱ ۹- حاجی مُحَمَّد ابراهیم ۱۰- آقا مُحَمَّد

وارث او یعنی شیخ پاک دامن سفید روی شد. خواجه عبدالله وی را به زی تجار معتبر بغداد ملبس ساخته وی پس از انتظار به امید خود رسیده جمیع ترکه را مضبوط و به تصرف خود در آورد. فتم ما قال:

کار خود گر به خدا باز گذاری حافظ
ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی

وی قبل از ورود تجار نراقی در همدان متّصف به ایمان و مشغول به تجارت بوده سفری در بغداد به زیارت طلعت مبارک فائز و به نیل مسافر^۵ ملقب شده الواحی به افتخارش از پراعهٔ مشیت نازل شده از جمله لوح منبع^۶ یا مسافری علیک بهائی و عنایتی... است. آخر کار در طهران به ملکوت ابدی صعود فرمود.

شرح این واقعه را نگارنده از آقا عباس ولد آقا مُحَمَّد باقر نراقی که خود شاهد قضیه بود مسموع داشته نگاهشتم.

حکومت همدان در آن وقت با عزالدوله بوده و چون خودش در آغاز این داستان به طهران رفته بود کفالت با امیرزاده پسر وی بوده است.

وی یک تن از احبّای مشتمل بوده و برای تجارت از اصفهان به همدان آمده ساکن بود و بسا مورد اذیت و آزار اغیار واقع می گردید. زوجه اش نیز در شور و اشتعال بی نظیر و دارای سواد بوده و به دستیاری سکینه

حسن پسر حاجی محمدابراهیم (معروف به جبرئیل بابی ها) ۱۱- آقا محمد اسمعیل خیاط
۱۲- آقا محمدعلی بلورفروش حصارى^۱

و آن یک تن که یحیائی بود موسوم به حاجی مهدی نراقی بوده است. میرزا بابای قرآشباشی به سرای گلشن، حجره حاجی درویش که از اغیار بود رفته حاجی مسافر و آقا محمد باقر را که در آنجا تجارت داشتند با هشت نفر فرآش به حکومتی برده و حاجی مهدی نراقی هم که ازلی بود با آنان دستگیر گردید. عبدالله حاجی باباعلی ندیم شریف الملک در سرای حسن خان رفته سایرین را که اسامی آنان مذکور شد از آنجا بگناه به حکومتی برد.

چون همه جمع آمدند شبانگاه به آزار و تعذیب آنان پرداختند.^۲ نیل مسافر مبلغ صد و پنجاه تومان داد تا از تعذیب وی را معاف داشته به حبس قناعت کردند.

حاجی مهدی ازلی پس از چهارشب حبس مبلغ صدتومان به متصدیان داده و پس از سب و جسارت به مبدأ قدیم جلت سلطنته خلاصی یافت.

بستگان و نزدیکان سایر محبوسین به زین العابدین خان پسر حسین خان امیر بزرگ که آن زمان در شورین^۳ بود ملتجی شده و برای استخلاص زندانیان از وی نصرت جستند. وی به شهر آمده تا مگر سب رهایی زندانیان که جز محبت یزدان گناهی نداشتند گردد.

خانم نراقی زوجه آقا سید احمد نراقی که شرح حالش گذشت به تشویق و تبلیغ نسوان می پرداخته. آقا حسن در آخر کار به طهران رفته و در کسب با آقا محمد حسن بلور فروش شرکت نموده به تجارت مشغول شد.

^۱وی نیز یک تن از مؤمنین مخلصین بود. با آن که از جانب اغیار همواره مورد حملات و صدمات بوده پسرش آقا رضا و دخترش نیز به خصومت وی همت گماشته و از هیچ گونه اذیت و آزاری نسبت به پدر خود دریغ نمی نمودند. در اواخر حال دختر خود را به جلاله نکاح میرزا یوسف خان ثابت وجدانی در آورد. باری در نهایت مظلومیت تحمل هر گونه مصیبتی و رنجی را در راه محبت امر کرده عاقبت از همدان به طهران انتقال نمود.

^۲حالات و شرح وقایع وی در طی این اوراق خواهد آمد.

^۳طرز تعذیب چنین بوده که چوبی یا فلزی در میانه انگشتان آنها قرار داده و با نهایت سختی می فشردند و این نوع رفتار را به اصطلاح عامه "اشکلک" گویند.

^۴شورین در نزدیکی همدان واقع و از جمله ضیاع و عقار امیر بوده است.

مشیر تلگرافخانه و امیرزاده پسر عزالدوله حکومت و حاجی میرزا هادی و افتخار الشریعه^۱ باهم متحد شده بودند که از محبوسین استفاده کلیه ببرند و پس از مشاورت قرار بر آن شد که محبوسین مبلغ هزار و پانصد تومان بپردازند و این را وسیله نجات خود سازند.

هیئت جابره آخر کار از مرحوم آقا محمد رضای نراقی که یکی از تجار معتبر بود قبضی به مبلغ مزبور به اسم زین العابدین خان گرفته و بنا بود محبوسین را آزاد کرده و آنان به موجب قبض و ضمانت آقا محمد رضا مبلغ مزبور را بپردازند. پس از گرفتن قبض طامعه هیئت جابره به هیجان آمده به این مبلغ رضایت ندادند و طمع زیاده کردند. زین العابدین خان محبوسین را به شورزین برده جنب اطاق مخصوص خود منزلی برای آنها اختصاص داده یاران رحمن ظاهراً محبوس ولکن در باغ شورزین آزادانه گردش می کردند و میهمان زین العابدین خان بودند و در آن مدت به هیچ روی نه کسی استفاده مالی از آنها کرد و نه صلحه ای به آنها رسید.

زین العابدین خان در ظاهر واسطه رهائی و در باطن شریک دخل بود و پس از نوزده روز مجلسی از علماء و آقایان به تصدی هیئت جابره منعقد شده عقیده دیانتی محبوسین را از آنها جويا شده یاران بزدانی به بهائی بودن خود اقرار کرده، آنگاه قرار شد زندانیان مبلغ سه هزار و پانصد تومان داده رهائی یابند. محبوسین ناچار مبلغ مزبور را مابین خود قسمت کرده هر یک به قدر استطاعت پرداخت مبلغی را متعهد گردید که مجموع آن سه هزار و پانصد تومان بود و پس از آن به هیئت جابره قبضی سپردند.

هیئت جابره در هنگام تقسیم وجه مذکور به منازعه برخاستند و هر یک برای آن که در حصه از دیگران سبقت گیرد بر ضد دیگران قیام نمود. اعضای هیئت جابره ضمناً چنین کنگاش کرده بودند که پس از اخذ وجه از محبوسین آنان را به مسجد جامع برده تا در آن مکان در ملاء عام اظهار عقیده نمایند و بر اثر آن ضوضاء و بلوای عامه واقع شده محبوسین به وسیله شورش و هیجان عامه دستخوش فنا و زوال گردند.

امیر افخم (زین العابدین خان) بدین معنی رضایت نداده و در مسئله اثارة قتام بغضاء با هیئت جابره هم داستان نشده از مجلس آنان پیا خاسته دلگران به شورزین رفت. پس از ورود محبوسین را در کنار دریاچه احضار کرده گفت: «این هواپرستان خدا شناس در تبت گرفته اند که پس از اخذ مبلغ خطیری شما را در مسجد جامع در بلوای عام تلف کنند و آنچه

^۱ آقا میرزا اسدالله مشیر تلگرافخانه همان رئیس تلگراف و شیخی بوده و حاج میرزا هادی و افتخار الشریعه دو تن از علماء و اعیان و متفکدین بوده اند.

تاکنون تلگرافات تظلم به وسیله شما به طهران شده عموماً در تلگرافخانه مانده و مشیر تلگراف چون با آن زرپرستان هم عنان است تظلمات شما را مخابره نکرده اینک من با شما در این بلیه که بدان گرفتارید همراهی کرده تا باعث خلاصی شما را فراهم کنم.^۱

آنگاه پیشکار خود حاج میرزا عبدالله را طلب کرده و تلگرافی تظلم آمیز به توسط مستوفی الممالک به اعلیحضرت نوشته با غلام مخصوص خود به فریه زرق که در ده فرسنگی همدان واقع است فرستاد تا مخابره کنند و تلگراف دیگری نیز به توسط آقا کاظم نراقی به نصیرالدوله که وزیر تجارت بود به ملایر (دولت آباد) فرستاد تا از آنجا مخابره گردد و تلگراف ثانی نیز به توسط علی نامی به ظل السلطان در عراق فرستاد تا مخابره کنند. پس از چهار روز غلام امیر با غلام تلگرافخانه زرق سواره وارد شوزین شدند امیر چون این بدید فریاد زد: «بابی ها مژده باد شما را که تلگراف فتح و ظفر شما رسید».

این جواب تلگراف مستوفی الممالک بود که خطاب به امیر به این مضمون مخابره شده بود: «پس از انعقاد مجلس و اظهار عقیده دیگر سبب حبس محبوسین چیست؟ به رسیدن این جواب محبوسین را مرخص و ترضیه خاطر آنها را به عمل آرید. هر کس بهر عنوان یک دینار از آنها بگیرد دزغوض صد دینار گرفته خواهد شد»^۱.

برحسب مضمون تلگراف امیر محبوسین را مرخص ساخت لکن آنها قبول نکرده گفتند تا قبضی که از ما هیئت جابر گرفته است مسترد نسازد دست بر نداریم و رضایت نامه ندهیم. آن شب را هم در شوزین ماندند فقط آقا تقی پسر حاجی مسافر و آقا عباس پسر آقا محمد باقر نراقی به شهر آمده شبانه رسیدند و خیر خلاصی زندانیان را به بستگان آنان دادند.

قضا را در آن روز شاهزاده شیخ حسن میرزا فوت شده و در مسجد آقاجان یک ختم فاتحه وی منعقد بود تمامی علماء و اعیان و وجوه و بزرگان در آن مجلس حاضر بودند ناگهان محبوسین به همراهی امیر افخم به مجلس ختم حاضر شده امیر صورت تلگراف طهران را به شریف الملک رئیس التجار که سرحلقه مغرضین و سرچشمه تمام این صدمات بود ارائه داده وی پس از قرائت ورقه را به امیرزاده پسر عزالدوله عرضه کرد. رنگ ها متغیر و امیدها ناامید گردید دلها در جوش و زبان ها یک سر خموش. از محبوسین رضایت نامه خواستند یاران رحمن گفتند آن مبلغ وجوهی که گرفته اید باز پس دهید وگرنه اظهار رضایت نکنیم و به

^۱ عین ورقه تلگراف مستوفی الممالک و جواب دیگر تلگرافات که بعد مذکور خواهد شد در نزد آقا عباس نراقی موجود است و ما خلاصه آن را در این مقام نقل به معنی کردیم.

تجدید شکایت پردازیم. به مصداق کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله یاران یزدان غالب و هیئت جابره مغلوب گشته ناچار به میرزا بابای فرشباشی امر کردند تا وجوه آنها را مسترد سازد.

از جمله حاجی مهدی ازلی موقع را مغتنم شمرده پس از اطلاع بر قضیه در صدد استرداد صد تومان که در آغاز حال داده بود برآمده از هیئت جابره پس گرفت. دیگران نیز هر یک وجوهی که داده بودند باز گرفته برفتند. شب آن روز جواب تلگراف نصیرالدوله وزیر تجارت به شریف الملک رئیس التجار به همان مضمون سابق واصل شده آقا محمد باقر نراقی تلگراف مزبور را نزد شریف الملک برد، وی چون تلگراف را دید فریاد زد: «بی انصاف ها از جان من چه می خواهید؟»^۱

خلاصه القول یاران رحمن دو تلگراف رضایت یکی به اعلیحضرت و دیگری به نصیرالدوله مخابره نمودند. دو روز بعد تلگراف ظل السلطان هم که آن وقت در طهران بود به مضمون سابق رسید. حاجی مسافر نظر به این که مبلغ هزار تومان از شریف الملک طلب داشت و او در پرداخت معاطله می کرد به طهران رفت تا تظلم کند. پس از لختی هیئت جابره به کیفر اعمال خود رسیده هر یک به مصیبتی دچار و به بلائی گرفتار آمد. مشیر تلگراف که یکی از همدستان هیئت جابره بود معزول شد و میرزا احمد شریف الملک نیز از منصب ریاست تجار ساقط و مخلوع گردید و این مقام به ذوالریاستین واگذار شد و در شهر منادی کردند که هر کس از این پس گرد شریف الملک بگردد و با وی چنان که با ریاست تجار رفتار کند پنجاه تومان جریمه گردد.

در این قضیه برخی از هواپرستان خواستند که چند تن از احبای کلیمی نژاد را نیز به چنگ آورده مگر وجوهی از آنان بگیرند. فرشباشی حکومت مأمور این قضیه شده لکن یاران قبل از وقت به مقصد پی برده به قول سعدی «هر یک از گوشه ای فرا رفتند» مگر حاجی مهدی ارجمند که به چنگال نکال گرفتار و پس از یک روز حبس مبلغی بداد و نجات یافت. آقا محمد جواد نراقی برادر آقا محمد باقر در خلال جریان این داستان در خانه خود مخفی شده الواح و آثار امری خود را در سقف اطاق پنهان کرده بدین وسیله جزو محبوسین نیامده از گرفتاری نجات یافت. کربلائی آقا جان نراقی که بعدها حاجی آقا جان شد در آغاز وقوع این

^۱ بر حسب اظهار آقا عباس این جمله عین الفاظی است که شریف الملک در آن وقت ادا کرده است.

مسئله حیثی اندیشید تا دچار صدمه نگردد متکراً از همدان خارج و به جانب قم مسافرت اختیار کرد!

^۱ مطابق قول آقا عباس حاجی آقا جان مخفیانه از دروازه همدان خارج شده تا کسی را به حالش اطلاعی نباشد. حاجی آقا جان نراقی را در عالم امر خدمات بسیار و مشقات بی شمار بود و هر چه داشته وقف امر بوده و غالباً جزئی از اثاثیه و فروش منزل خود را پنهانی از زوجه اش به مشرق الاذکار همدان برای ترفیه حال احبّاء در اوقات اجتماع می برده و اینک هم چند جزء از آنچه داده هنوز باقی است. از جمله یک نخته فرش بزدی بافی است (زیلو) که اکنون در جزو اثاثیه ملت از او به یادگار مانده و در دو طرف آن به طول این عبارت نگاشته و بافته شده است: "فرمایش جناب مستطاب قدسی القاب عمدة الاعاظم و التّجار کربلائی آقا جان صاحب تاجر نراقی بسعی جناب مستطاب آقا شعبان علی تاجر اردکانی سنه ۱۳۱۳". باری حاجی آقا جان بسیار بلند همت و خون بوده و با اغیار و یار با نهایت لطف رفتار می کرده و هرگاه فقیر محتاجی از وی چیزی خواستی بدون درنگ در اسعاف حاجتش مبادرت کردی و نیز مبلغ زیادی به تفاریق تقدیم حضور انور می نموده، در اواخر کارش به ابتدال کشید و از پسرش حاجی نصرالله که در اوّل جوانیش نهایت بغض و عناد و اعراض و غرض را نسبت به امر مبارک داشته و بعداً در اثر مسافرت مشهد و معاشرت با احبّاء مؤمن شده بوده و ثانیاً به واسطه کثرت تمول حکمت کرده و مخمود شده بود روزی مبلغی طلب کرد. حاجی نصرالله نظر به فوت مادرش و اختیار کردن حاجی آقا جان خادمه منزل را به همسری در جواب پدر گفت: «پرو گدائی کن». این معنی چنان بر حاجی آقا جان گران آمد که همان شب به مشرق الاذکار رفته درباره پسر خود نفرین کرده روز بعد دردی سخت به گوش حاجی نصرالله عارض شده پس از چند روز وفات کرد. باری حاجی آقا جان در سال ۱۳۳۹ هجری [۱۹۲۰ م] صعود فرمود.

وقایع سال هزار و دویست و شصت شمسی مطابق سال هزار و دویست و نود و هشت - نود و نه قمری ۱۲۶۰ شمسی = ۱۲۹۸ - ۱۲۹۹ قمری

در این سال به واسطه حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی امر الهی در برخی از اطراف همدان منتشر شد. از جمله در قریه حسین آباد^۱ شمس امر رحمن بدرخشید. و هم در این سال میرزا

^۱ حسین آباد از توابع همدان و فاصله آن تا شهر چهار فرسنگ است. در این مقام خلاصه تقریرات نایب هادی خان حسین آبادی را که از قدمای احتیای الهی است راجع به این قضیه می نگاریم:

در تاریخ هزار و دویست و نود و نه هجری نایب هادی خان حسین آبادی با دو نفر از اهالی حسین آباد روابط محبت و وداد مستحکم داشته آن دو تن ملاّ تقی و کربلانی جواد نام داشتند. ملاّ تقی اغلب اوقات در مجالس و محافل صحبت از طائفه شیخیه و بایه می کرده، محمود بیگ که از اهل بویوک آباد بود با ملاّ تقی نسبت و ارتباطی داشت و گاهی از فضل و کمالش سخنی می کرد. روزی نایب در میان قریه محمود بیگ مذکور را دید که با دو تن میهمان که یک نوکر نیز با آنها بوده منزل کربلانی جواد را سراغ می کرد وئی آنان را به مقصود رسانیده میهمانان در باغچه کربلانی جواد زیر درخت بیدی فرشی افکنده به صحبت نشستند. کربلانی جواد با پدر خود در مقام پذیرائی واردین برآمده و پس از طی تعارفات رسبه بازار صحبت رواجی گرفت. محمود بیگ گفت: شنیده ام در این قریه مرد دانائی است که گاهی برخی سخنان همی گوید و از کربلانی جواد طلب کرد تا وی را حاضر سازد. میزبان کس فرستاد تا ملاّ تقی را بخواند پس از لحظه ای ملاّ تقی وارد شد در حالی که لباسی ستبر بر زیر پیراهن پوشیده بود که تا کمر او را گرفته و داسی بر بازو افکنده و آستین تا مرقق ها برجیده از هیبتش چنان پیدا بود که از درو برگشته است. ملاّ تقی پس از تحیت بنشست و با میهمانان به صحبت پرداخت. آن دو نفر میهمان یکی جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی و دیگری ابن اصدق بود.

(نگارنده گوید: معلوم نیست این سفر که حاجی به همدان و اطراف آن کرده همان است که در کتاب بهجت الصدور (ص ۱۸۳) بیان فرموده یا جز آن است. در صورت اولی همین سال نیز آغاز انتشار امر به توسط حاجی در تیسرکان هم هست که جمعی چنانچه نص^۲ بهجت است به شرف ایمان فائز و جمعی از بغض کاسته بهجت افزودند و شرح این داستان و قضیه ملاقات حاجی در تیسرکان با اسمعیل خان قلمدان دار جلال الدوله و مؤلف کتاب تاریخ فرازستان در کتاب بهجت الصدور مفصلاً مرقوم است).

اکنون به اتمام تقریرات نایب هادی خان پردازیم. باری به صحبت پرداختند و پس از صرف ناهار وداع گفته و اتمام صحبت و حبت را در آینه با محمود بیگ واگذارده و خود به قصد منزل عبدالحسین خان دینار آبادی رهسپار شدند.

نگارنده گوید در این مقام لختی از هویت عبدالحسین خان را می نگاریم آنگاه به تشنه‌ی داستان نایب می پردازیم:

دینارآباد قریه ای است از توابع همدان. عبدالحسین خان دینارآبادی اصلاً از طایفه یارستان که به علی اللّهی معروفند بوده و در نهایت ارادت و اخلاص به مرشد خود می زیست تا آن حد که گویند ضجیع خود را به مرشد خود تقدیم داشته در زمان ظهور تیمور در کردستان که مبشر جلوده ربّ اعلی بوده و در بین طایفه یارستان به «آیوت هوشیار» معروف است برای ظهور حقیقت مهیا و به امر حضرت اعلی روح الوجود له الفداء تصدیق و به ایمان و اخلاص به درگاه جمال اقدس ابهی نیز فائز شده با وجود مکتب بسیار و ثروت یشمار جمیع آن را به پسر مؤمن خود شیر علی خان واگذار نموده و خود در کسوت سیاحت به تبلیغ پرداخت و چندین کُرت به حبس و زجر گرفتار آمد. در عشق آباد روزه وصال ده روزه ای می گیرد بدون آن که در این مدت لقمه ای تناول کند در روزانه نُهین ضعف رو به قوت و شدت نهاده اجزاء او را به افطار وادار کرده و از حضور ربّ کریم و جمال قدیم درخواست می نماید تا یک روز باقی مانده او را قبول فرمایند. از مصدر جلال لوحی نازل می شود مشعر بر قبول و نهی از اقدام بدین گونه عبادات شاقه و ریاضات لایطاق. وفاتش معلوم نیست در کجا و چگونه اتفاق افتاده. این جمله که نگاشته شد نقلی است که جناب ناشر تفحات آقا میرزا حیدرعلی اسکوتی برای نگارنده فرمود و خود او نیز با عبدالحسین خان در مدینه عشق به سال ۱۳۰۷ هجری ملاقات فرموده و چنانچه گویند عبدالحسین خان پس از تشرّف به حضور طلعت میثاق مأمور تبلیغ امر شده و به ایران مسافرت کرده آخر کار در اطراف شیراز صعود فرموده سال وفاتش بلدست نیامد و تعیین این داستان به عهده تاریخ شیراز است.

اینکه به نگارش تشنه‌ی تقریرات نایب هادی خان حسین آبادی پردازیم:

پس از [کلمه ای ناخواناست] دو مبلغ امر الهی به کرمانشاه رفته و محمود بیگ به حسین آباد مراجعت کرده در منزل کربلائی جواد ورود نمود نایب هادی خان در صدد برآمد که در صحبت آنها دقت کند لکن مطلبی دستگیرش نشد و چون شام صرف نمودند زوجه کربلائی جواد ظرفی که محمود بیگ در آن غذا خورده بود تطهیر نموده، نایب هادی دانست که میزبانان میهمان را نجس دانند محمود بیگ پس از یک روز و شب توقف به بویوک آباد رفت. ملاّ تقی و کربلائی جواد پس از دو روز نیز به بویوک آباد نزد محمود بیگ رفته بعد از دو روز توقف بازگشتند. نایب هادی از آنها در مقام پرسش برآمده و پس از گریه و سوگند حقیقت قضیه را از آنها شنیده تصدیق نمود و در آستان عظمت ساجد و خاضع گردید. برادرش که شخصی مبغض بود چون به داستان وی پی برد پس از زجر و توبیخ بسیار و عتاب یشمار چنانش یازرد و تا آن قدر او را بزد که سرش را شکسته و انگشتانش تعب شده چند روز در بستر ناتوانی افتاد. پس از این قضیه در حسین آباد و میان طایفه و منزل خود نتوانست توقف کند ناچار رنج غربت را بر آن کُرت که در حضر داشت اختیار نمود و مشقّاتی متحمل شد که شرحش از این مختصر بیرون است..... انتهی

حسین همدانی مؤلف کتاب تاریخ جدید در شهر رشت به ملکوت ابهی صعود فرمود و ما به مناسبت نسبت وی به همدان شرح حالش را از مأخذ صحیحی بدست آورده ذیلاً می نگاریم.
مستر ادوارد برون در مقدمه فارسی کتاب نقطه الکاف منسوب به حاجی میرزا جانی کاشانی چنین نگاشته است:

«شرح تألیف تاریخ جدید و باعث اقدام بدین عمل را میرزا ابوالفضل گلپایگانی که یکی از فضلاء و قدمای بهائیان است در رساله موسوم به «رساله اسکندریه» مفصلاً بیان نموده است و علت تسمیه این رساله به اسکندریه آن است که میرزا ابوالفضل در ایام اقامت خود در سمرقند آن را بنام «مسیو الکساندر توماسکی» یکی از صاحب منصبان توپخانه روس در عشق آباد تألیف کرده... میرزا ابوالفضل در ابتدای رساله گوید:

«این نسخه تاریخ سبب ظاهری تألیفش این بود که چون در سنه ۱۳۰۵ هجریه که فدوی در همدان بود بر حسب خواهش بعضی از مشایخ بنی اسرائیل رساله ای تألیف نموده بود که موسوم است به رساله «ابویه» و معروف است به رساله «استدلالیه» و نسخ آن هر جا منتشر شده است.

در چندی قبل که جناب آقا عزیز الله در بمبئی تشریف داشته اند نسخه ای از این رساله به دست جناب برون افتاده است و ایشان به جناب آقا عزیز الله نوشته بوده اند که چون شما با میرزا ابوالفضل مراسلت دارید سه مطلب از ایشان استفسار نمایید، اول آن که او در این رساله تاریخ آبادی ثانوی بیت المقدس را ۴۳۰ سال تعیین نموده است و حال آن که سایر مورخین قریب ۶۰۰ سال نوشته اند. ثانی آن که معلومات خود را در تاریخ حالات حضرت بهاءالله روح من فی الملک فداء اعلام نماید چه که در ظهور مبارک آنچه در آن رساله نوشته است سنه ۱۲۸۵ می باشد و در مقاله سیاح ۱۲۶۹ تعیین یافته است. ثالث مورخ تاریخ جدید کیست؟ بعضی می گویند میرزا ابوالفضل است بعضی می گویند مانکجی است. خلاصه ناچار در جواب او این رساله تألیف یافت و بیشتر آن اطلاعات فدوی از بدو و ختم ظهور مبارک است...».

پس از لختی بیانات، مستر برون در مقدمه فارسی نقطه الکاف نوشته:

۱... مسیو تومانسکی متن جواب سؤال سوم را که راجع به مصنف تاریخ جدید است عیناً در مجله روسی مذکور طبع نموده است و ما نیز آن را برای مطالعه قراء در این جا نقل می نمائیم... این است عین کلام میرزا ابوالفضل:

مسئله ناله - استفسار از مصنف تاریخ جدید بوده، کاتب و مصنف تاریخ جدید مرحوم میرزا حسین همدانی است و او جوانی بود از منسویین رضا خان پسر محمد خان ترکمان که از شهدای قلعه شیخ طبرسی مذکور و نامش در تاریخ جدید مسطور است.

مورخ مذکور در آغاز به سبب خط و ربطی که در صنعت انشاء مراسلات داشت منشی یکی از رجال دولت بود و در سفر اول که حضرت ناصرالدین شاه به فرنگستان مسافرت نمود وی نیز به همراهی موکب شاهی آن ممالک را سیاحت نمود و در مراجعت چندی در استنبول متوقف شد و پس از عود به ایران در فتنه سال ۱۲۹۱ هجری که جناب آقا جمال بروجردی پس از مناظره با علمای طهران گرفتار سجن حضرت سلطان گشت وی نیز از جمله محبوسان بود و بعد از استخلاص از سجن طهران در دفترخانه مانکچی زردشتی مشهور به کاتب و تحریر مشغول گشت و مانکچی او را نیک محترم می داشت چه اگر او به اسم بایی معروف نبودی هرگز سر بدان کار فرو نیاوردی.

از اتفاقات شیی او و محمد اسماعیل خان زند که در پارسی نگاری دیری هنرمند بود به ضیافت مهمان مانکچی بودند. مانکچی از این دو خواهش نمود که هر یک کتابی تصنیف نمایند زیرا که او در جمع کتب سعی بلیغ داشت و هر که را قادر بر انشاء و تحریر می یافت به تألیف کتابی و انشاء دفتری می گماشت. لذا در شب مذکور از محمد اسمعیل خان خواهش نمود که او تاریخ پادشاهان عجم را بنگارد و از میرزا حسین متمنی شد که وی تاریخ حالات بایه را تصنیف نماید.

خلاصه القول محمد اسماعیل خان کتاب فرازستان را به زبان پارسی خالص در سلطنت قدیم ایران از مه آباد تا انقراض ساسانیان پرداخت^۱ و در حقیقت آن کتاب را انبانی از اوهام و افسانه های شاهنامه و چهار چمن و دساتیر ساخت.^۱ (زیرنویس در صفحه بعد)

^۱نگارنده گوید محمد اسماعیل خان همان است که در بهجت الصدور مذکور است. در ص ۱۸۶ بهجت مرقوم است: او به توسرکان میرزا اسماعیل خانی بود مسلم صوفی مشرب زردشتی مطلب مرشد مآب عالیجناب خود را یزدان پرست نامیده بسیار خلیق و کریم و تاریخ دان و مطلع و با خیر از صورت ادیان و به نعمت و احسان به گمان خود جمعی را زردشتی نموده فانی وارد بر او شد و به اصطلاح تصوف و خضوع

و اما میرزا حسین نزد نامه نگار آمد و خواهشمند معاونت شد و گفت که چون هنوز تاریخی مبسوط و درست در وقایع این ظهور نوشته نشده است ضبط و تألیف وقایع آن کما ینبغی کاری بس دشوار است زیرا که سپهر و هدایت از غایت تملق و ضلالت آنچه در حوادث این ظهور نوشته اند یک باره تهمت صرف و کذب محض است.^۱

و آنچه از روات شنیده می شود هم چندان مختلف و متفاوت است که تطبیق آن خالی از صعوبت نیست. جواب گفتم که تاریخی از مرحوم حاجی میرزا جانی کاشانی که از شهدای طهران و از خوبان آن زمان بوده است در دست احباب هست لکن او مردی تاجر بوده است و از تاریخ نویسی ربطی نداشته و تاریخ سنین و شهر را نوشته نهایت چون مردی با دیانت بوده است نقل وقایع را چنان که دیده و شنیده است برآستی مرقوم داشته این کتاب را بدست آر و وقایع را از آن و تاریخ سنین و شهر را از کتاب ناسخ التواریخ و ملحقات روضة الصفا نقل نما و پس از ضبط در مسوّد هر جزوی را نزد جناب حاجی سید جواد کربلاتی که نامش در این اوراق مکرر یاد شده و از آغاز ظهور نقطه اولی تا ورود حضرت بهاء الله به عکا خود همه جا با دوستان همراه و از وقایع نیک خیر و آگاه است قرائت کن و به این دقت تاریخ را تصحیح نما تا این کتاب به خواست خدای یکتا به خوبی انجام یابد و مقبول طبع دانشمندان جهان گردد.

حقیقی به حضرت زردشت علیه بهاء الله صحبت داشت و بعد از صرف نهار در بالاخانه خانقاهش که منقش به صور کواکب بود که وسائط فیض قیاس می دانند و معبدش بود وارد شدیم. انتهی

قبرش در خارج تویسرکان بر فراز تلی است که قبه ای بر آن افزاشته و پیش از مرگ آن را برای خود پرداخته بوده اطاق منقش که معبد وی بوده اکنون جز اطلال و رسومی مدرسه از او باقی نیست. کتاب فرازستان در بمبئی به طبع رسیده و نگارنده دیده ام مقدمه آن آغشته به اوهام فلسفی و باقی آن تاریخ است.

^۱ چهار چمن و دساتیر از کتب مؤلفه پاریسیان است که در بمبئی به طبع رسیده نگارنده آنها را دیده ام. جمله آن خرافات و اوهام است.

^۲ سپهر، میرزا تقی کاشانی، ملقب به لسان الملک، مؤلف کتاب ناسخ التواریخ و کتاب براهین المعجم است و هدایت، رضا قلی خان لاله باشی شاه متتم کتاب روضة الصفا و صاحب تذکره مجمع الفصحاء و ریاض العارفین است.

وی خواهش نمود که نامه نگار فائحه آن را بنگارد و راه نگارش را بر او گشاده دارد، این عید به خواهش او دو صفحه از آغاز آن کتاب را نگاشت و فائحه آن را به تشیب مواعظ و تحریض بر اجتهاد مؤشع داشت و او را در نظر بود که آن کتاب را در دو دفتر ترتیب نماید:

دفتر اول - در وقایع ظهور نقطه اولی

دفتر ثانی - در حوادث طلوع اقدس ابهی

اما پس از ختم دفتر اول اجل مهلتش نداد و در سنه ۱۲۹۹ هجریه در شهر رشت وفات یافت. لکن مانکجی نگذاشت که آن تاریخ بدان گونه که نامه نگار گفته بود انجام یابد بلکه مورخ مذکور را وادار نمود که آنچه او گوید بنگارد زیرا عادت مانکجی این بود که مطلبی را به منشی می گفت بنویس و مسوده آن را بر من بخوان و نخست منشی مسوده که به سلیقه خود قریحه درست ترتیب داده بود بر او می خواند و پس از اکتار و تقلیل عبارت و جرح و تعدیل مطلب از مسوده به بیاض می برد و چون مانکجی را در خط و لسان فارسی حظی و علمی نبود اکثر کتب و رسائلی که به او منسوب است عباراتش غیر مرتبط و گسیخته و زشت و زیبا با هم آمیخته است. و با این عیب کتاب تاریخ جدید از بس کتاب بی علم و نویسندگان بد خط هنگام استساخ به خیال خود در آن تصرف نموده اند امروز هر نسخه آن مانند صور منسوخه و هایکل منسوخه به نظر می آید به حدی که نسخه صحیحی ای از آن نتوان یافت مگر خط خود مورخ بدست آید و گرنه اعتماد را نشاید...».

وقایع سال هزار و دویست و شصت و یک شمسی مطابق سال هزار و دویست و نود و نه - سیصد قمری ۱۲۶۱ شمسی = ۱۲۹۹ - ۱۳۰۰ قمری

این سال آغاز انتشار امر رحمن در قریه امزاجرد همدان است. امزاجرد در دو فرسنگی همدان واقع است. نخستین نفسی که در قریه مذکوره از قید مجاز رهید و به سرچشمه حقیقت رسید مرحوم داود قلی بیگ است.

محمود بیگ بویوک آبادی که نام وی قبلاً مذکور شد به وسائلی با مرحوم داود قلی بیگ که از طائفه یارستان و در امزاجرد مسکن داشته و دارای اعتبار و شهرت بسیار بود رابطه معاشرت پیدا کرده و به وسیله محمود بیگ داود قلی بیگ با ابن اصدق ملاقات نمود.

در نتیجه داود قلی بیگ و میرزا گل محمد که او نیز از اهل امزاجرد است به امر مبارک تصدیق کرده شور و انجذابی غریب در آنان پدید گردید.

در خلال این حال مرحوم محمدخان بلوچ^۱ به همدان وارد و سفری به امزاجرد فرموده بر اشغال و قیام عاشقان دلبر آفاق پس از ملاقات وی افزوده گردید.

پس از این دو تن مرحوم طالب بیگ و کربلاتی نصرالله به تصدیق فائز شده و هر یک به تبلیغ و انتشار آثار پرداختند خصوصاً مرحوم داودقلی بیگ که بی نهایت در خدمات امریه مجتهد و

^۱ وی چنانکه گویند در علم و دانش بحری زخار بوده و قلمی بی ساحل و کنار، در هر فنی از علوم متعارفه مهارتی بسزا داشت و از هر قسم فنون مختلفه مطلع و با خبر بوده است. ناشر تفحات آقا میرزا حیدر علی اسکونی و مبلغ امرالله میرزا ابراهیم خان منیر دیوان برای نگارنده حکایت نمودند که محمدخان بلوچ می گفته: من در زمان ریاست و حکمرمانی بر طائفه خود چون سوار می شدم چندین هزار کس خود را بی سر و سامان می دیدم. پس از تصدیق به حضور مبارک جمال قدم جلّ اسمه الاکرم مشرف شد و به سعادت عظمی فائز گردید. با آن همه فضل و دانش و علم و بینش در مجالس و محافل مانند دریائی آرام به سکوت و صمت که شعار مفرّین است می گذراندید. از درگاه عظمت درخواست کرده بود که روز خود را به شبانی چند رأس بز که متعلق به جمال قدیم بود بگذرانند. از مصدر جمال مسئول وی مقرون به اجابت شده و روزها را به چرانیدن بزها به شب می آورد. باری شرح اوصاف و کمالاتش را این مختصر گنجایش ندارد و این جمله که به شرح رفت کافی است.

ساعی بوده و به هیچ روی از موانع پرهیز نمی کرده ولوم لائمن وی را از قیام به خدمت باز نمی داشت.

کربلایی نصرالله مذکور نیز پس از تصدیق، اقوامش که از وجوه و خوانین بشمار بودند بر آزارش قیام نموده در کوچه و بازار به سب و لعنش می پرداختند و آب دهان به رخسارش افکنده از هیچ گونه جور و ظلمی دریغ نداشتند لکن این همه بلاها و محن از محبتش به ساحت کبریائی نکاست و با آن که در شب چشمش به خوبی نمی دید از محافل و مجامع امری تغافل نمی ورزید. هنگام شب چون به محفلی می خواست برود احباء دست او را گرفته می بردند و پس از ختم به مترلش باز می رساندند. غالباً این جمله را با لهجه اشتیاق می گفته که "آیا وقتی بشود که من زنده باشم و علنی بدون منع مانعین بتوانم بهائی بودن خود را اظهار کنم؟"^۱

پس از چند سال عباس بیگ که اکنون در قید حیات و یکی از احبای ثابت و مشتمل است نیز پس از معاندت ها و طریقت های بسیار به تصدیق امر مبارک فائز گردیده و به همراهی داود قلی بیگ به تبلیغ امر رحمن قیام نمودند بدان حد که با قلت عدد بر گروه اغیار غالب و آنان را در تحت اراده و تسلط خود مغلوب کرده و اغیار با وجود اکثریت در هر جا و هر کار به اطاعت و تبعیت آراء احباء مجبور بودند و بر اثر این تابعیت چندین حرکت به واسطه فتنه انگیزی ها در مقام اضمحلال احباء برآمده و آنان را از حمام ممانعت کرده و در صدد سخت گیری برآمدند لکن کاری از پیش نبرده و غلبه با یاران رحمن بود.

هر یک از مبلغین و ناشرین آثار رحمن که به همدان آمده سفری نیز به امزاجرد کرده و آنها با کمال شور و اشتعال از وی پذیرائی کرده و در صدد نشر اوامر مقدسه الهیه برآمده اند.

باری مرحوم داود قلی بیگ و پس از او عباس بیگ همواره منزل و مأوای خود را بر رخ یاران و دوستان به قول سعدی "در گشاده و سفره خود را سرگشاده داشتند" و از هیچ گونه خدمت و جانفشانی دریغ نکردند. اکنون نیز احبای امزاجرد با کمال غلبه و تسلط بر اغیار بر مستند محبت الهیه ساکن و به نشر و تبلیغ احکام رحمانی در بین نفوس محتجبه مشغولند. در مجالس عمومی و کوچه و بازار چون به یکدیگر رسند به صدای بلند تحیت امری گویند و اغیار را جرئت تجربی نیست بلکه در گرفتاری های خود از گروه احبای رحمانی استمداد جویند، کم من فتنه قلیله غلبت فتنه کثیره باذن الله والله مع الصابرين^۲.

^۱ وفات کربلایی نصرالله در سنه ۱۳۱۴ هجریه اتفاق افتاد.

اغیار هر چند تا کنون خواسته اند به هر سببی ممکن متمسک شده موجبات آزار و آسیب یاران را فراهم کنند به مقصود نائل نشده اند. از جمله در چند سال پیش واصفین جمال ذوالجلال حاجی مونس و حاجی موصد و حاجی یوقده از همدان در فصل انگور به امزاجرد رفته، عباس بیگ و داودقلی بیگ منزلی مخصوص آنها فراهم آورده به تبلیغ اوامر نسبت به قلوب پژمرده پرداختند.^۱

برخی از مفتین به امیرتومان که مالک امزاجرد بود شکایت برداشتند که عباس بیگ و داود قلی بیگ نفوسی چند را مجتمع ساخته و عوام را از دین به کفر و از هدایت به ضلالت می کشاند. امیر که در شورین بود کس به عباس بیگ فرستاده او را به اخراج مداحان دلبر آفاق مأمور کرده و در صورت عدم اجرای امر وعید داد و تهدید نمود. عباس بیگ پس از مشورت با مرحوم داود قلی بیگ^۲ اعازم شورین شد تا امیر را ملاقات نماید.

پس از ورود امیر گفت: «عباس بیگ! آن درویش ها رفتند؟». عباس بیگ گفت: «در فصل انگور چین امزاجرد سادات و درویش بسیار به قصد خورده چینی مجتمع می گردند نمی دانم مقصود امیر از آن درویش ها چه کسی است؟». امیر گفت: «نه، آن درویش ها را می گویم، آیا رفتند؟ یا هنوز هستند؟». عباس بیگ گفت: «سعدی فرموده:

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سببی بر آورند غلامان او درخت از بیخ

این گونه که سرکار امیر نسبت به مایه التفاتی می کند تکلیف دیگران چیست؟».

امیر گفت: «روزی سه درویش با هم متفق شده شبانگاه در خرابه ای منزل گزیدند تا مگر به همت مولی نفسی بی مودی برآرند و دمی راحت کنند. یکی از آنان را هوس آتش زدن به سبز خیمه رستم در سر افتاده لب به لب نای اسرار نهاد پس از لحظه ای هوئی کشیده این بیت بخواند:

در خرابات مغان نور خدا می بینم وین عجب تر که چه نوزی ز کجا می بینم

^۱ این سه تن از اجبای مشتملی بودند که در لباس اهل طریقت به نشر آثار حقیقت قیام داشته اند. حاجی مونس مدتی در همدان به تبلیغ مشغول بوده و آخر کار در قزوین وفات یافت. از حاجی موصد برای نگارنده اطلاعی بدست نیامد. و حاجی یوقده اکنون در همدان متوقف و در امر الهی ثابت و لکن از جهات چندی حالش به ابتدال کشیده شرح حالش در خلال این مختصر خواهد آمد.

^۲ داود قلی بیگ در سنه ۱۳۳۷ هجری به ملکوت ابهی جناح جان بگشاده صعود فرمود.

رفیقش گفت: خواهش دارم امشب در این خرابه نور خدا را نبینی و ما را دمی به حال خود گذاری تا مگر بی چشم زخمی این شب را به روز آریم.
من هم از شماها استدعا دارم که در آن خرابه ما نور خدا را نبینید و مردم را به حال خود گذارید. آنگاه عباس بیک را اجازه انصراف داد.
باری از این گونه وقایع بسیار رخ داده که شرح آن موجب اطناب است و نتیجه و عاقبت تمام اقدامات و تعرضات اغیار آخر کار به منفعت یاران الهی منجر گردیده است، فَلَلهُ الْحَمْدُ.

وقایع سال هزار و دویست و شصت و دو شمسی
مطابق سال هزار و سیصد - سیصد و یک قمری
۱۲۶۲ شمسی = ۱۳۰۰ - ۱۳۰۱ قمری

در این سال این ابهر برای انتشار و ابلاغ امر به غافلین و تشویق و ایجاد شور و هیجان در مؤمنین
بدین خطه ورود فرمود.

وقایع سال هزار و دویست و شصت و پنج شمسی مطابق سال هزار و سیصد و سه - سیصد و چهار قمری ۱۲۶۵ شمسی = ۱۳۰۳ - ۱۳۰۴ قمری

در این سال امر الهی به توسط نایب هادی خان حسین آبادی که ذکرش گذشت در اطراف همدان از قبیل ساری قمیش و چوپوق لو و میرزا کنندی و جز این ها شایع شده و در هر یک از این امکنه متدرجاً نفوسی به تصدیق امر قائل شدند.^۱

از جمله در میرزا کنندی یکی از اجزاء که به کرم یک موسوم بوده به حبّ امر مشهور و معروف و همواره مورد حملات و صلعات معرضین بوده است. شیرعلی یک نایب قریه مزبوره وی را محض اسکات عامه نزد ملا مهدی جناب که در چوپوق لو ساکن بوده و سمت ریاست شرعیّه در آن محال داشته می فرستد تا وی کرم یک را آزمایش کرده کفر و ایمانش را مبرهن سازد. کرم یک با یک تن دیگر از اجزاء نزد ملا مهدی حاضر شده، وی از کرم یک برخی از مسائل فرعیّه مانند شکیات و اقسام آن و مقدمات و مقارنات نماز و جز این ها پرسیده، کرم یک در کمال متانت جواب هر یک را داد.

ملا مهدی سجلی مشعر بر ثبوت ایمان وی نگاشت پس از لختی به وسائلی که شرح آن فصلی مشیح تشکیل می دهد کرم یک کتاب مستطاب ایقانی از همدان به مبلغ نه قران خریداری کرده و بر حسب درخواست ملا مهدی کتاب ایقان را به او داد. ملا مهدی پس از مطالعه به تصدیق شریعت الهیه سرافراز گردید و تصدیقش شهرت یافته اعتباری که در نزد عامه داشت موهون و برای مصارف ضروریّه معیشت حیران ماند. زیرا که مسندی که مصدر مخارج و لوازم حیات بود از قبضه اقتدارش بیرون رفته و مانند متبدا در نحو از جمیع عوامل لفظیه مجرد گردید و در سال گرانی ۱۳۱۶ مجبور به فروش اثاثیه شد.

معاندین نیز متابعاً از وی در نزد مالک قریه به تمامی پرداختند و برخی از علمای متفکّر همدان را گماشتند که مالک قریه را بر آن وادار کند تا ملا مهدی را از قریه چوپوق لو اخراج نمایند.

^۱ برای مطالعه شرح تصدیق نایب هادی خان و تفصیل حالاتش به زیرنویس شماره یک در ذیل وقایع سنه ۱۲۶۵ شمسی مراجعه شود.

مالک روزی در چوبوق لو ملا مهدی را در خلوت طلب کرده به او گفت: «اگر آنچه مردم قریه به تو نسبت دهند مقرون به صدق است توقف تو در این مقام معتنع است و باید به دیگر جهت رحلت اختیار کنی وگرنه در محضر عالم شرع خود را از آنچه درباره تو گویند تبرئه نما تا وظیفه مستمره تو را که مدتی است به واسطه سخنان شایعه مقطوع گشته پردازم و مبلغی بسیار از رعایا برای تو مهیا سازم».

ملا مهدی در آن مجلس به سکوت گذرانیده از نزد مالک قریه بیرون آمد به آن خیال که رخت از آن جایگاه بر بندد و به جانی دیگر انتقال کند. فقر و مسکنت نیز دامنگیرش بود و مانند الف ساکن شده به هیچ وجه امید تحرکی در خود نمی دید. لذا عریضه ای حضور سرالله الأقوم تقدیم داشت و حالات خود را به وسیله آن عریضه باز نمود حضور مبارک کرد. لوحی از مصدر اراده حضرت من اراده الله مشعر بر قرب حصول گشایش و برکت در امور به افتخارش نازل گردیده، پس از چندی به همدان انتقال کرده در یکی از مدارس به تعلیم پرداخت. و اینک با کمال ثبوت و ربسوخ در امرالله مالک ثروت و دارای ضیاع و عقاز گشته و بر اثر استقامت اسباب رفاهیت برای وی از هر جهت موجود و مهیاست.

و از وقایع سنه ۱۳۰۴ هجری آن که جناب آقا میرزا حبیب الله اخوی ابن اصدق برای تبلیغ امر و زیارت مرقد پدر بزرگوارش قریب یک ماه در همدان بود.

وقایع سال هزار و دویست و شصت و شش شمسی مطابق سال هزار و سیصد و چهار - سیصد و پنج قمری ۱۲۶۶ شمسی = ۱۳۰۴ - ۱۳۰۵ قمری

در این سال مقتدای اهل دانش و سرحلقه ارباب بینش سالک راه هدایت و مزیل جهل و غوایت عالم اسرار یزدانی محمدبن محمد رضا الجرفادقانی پس از رهایی از زندان طهران و مسافرت به بعض نقاط به همدان ورود فرموده بساط تبلیغ بگسترده^۱ در آغاز ورود به مدرسه بزرگ همدان^۲ منزل گزیده و هیچ یک از یاران این محیط را درباره وی معرفی نبود. یک تن از احباب که گاهی برای خرید ترمه و یراق سفری به طهران می کرد^۳ و بدین واسطه سابقه اجمالیّه درباره وی داشت، روزی ابوالفضائل را درب مدرسه که مأوای طالبین ظنون و اوهام و منبع بروز و ظهور نفوس مختلفه است دیدار می کند که نظر به مصلحتی ترک عمامه و ردا گفته و به کلاه و قبا خود را آراسته^۴، پس از طیّ تعارفات رسمیه وی را به منزل خود برده به احبّه صلاهی عام زد. یاران بر این مژده جان فشانده هر یک با سرور و حور به زیارت خادم یزدان نائل و سرور وجدان حاصل نمودند.

^۱ اشاره به این معنی در مؤلفات ابی الفضائل بسیار است. از جمله در کتاب درالبهیه (ص ۲۲۲) نگاشته: «... و فی سنه ۱۳۰۵ حینما کنتُ نزیلاً فی مدینه همدان سمعت من أحد علماء بنی اسرائیل من سبط لاوی متن آووا الی الرکن الشدید...»

و در کشف الغطاء [ص ۱۰۵] مرقوم است: «در سنه ۱۳۰۵ هجریه که وارد همدان شدم». و نیز در سایر مؤلفاتش بدین معنی اشاره شده که نقل آن موجب اطناپ است.

^۲ مدرسه بزرگ مامن و مسکن طلاب علوم دینیّه است و دارای موقوفاتی است که در تحت نظریّه یکی از وجوه شهر که تولیت آن را دارا است به طلاب می دهند و چون در فاصله ای از او مدرسه کوچکتری نیز بنا شده بدین جهت او را مدرسه بزرگ نامند.

^۳ وی آقا شالوم میرزا بابا بوده است.

^۴ از تاریخ حیات حاجی یوحنا خان حافظی مأخوذ شد.

برحسب خواهش یاران الهی آخرکار در منزل میرزا عبدالرحیم خان حافظ الصّحّه رخت اقامت یی‌فکند و به ابلاغ مژده ظهور موعود و بشارت جلوه ربّ الجنود اشتغال ورزید نفوسی چند به تشرف حضور او موقّف و پس از استماع دلائل متّنه و براهین رزینہ مصدّق گشتند. پس از چندی بر آن شد که مأوای خود را تغییر دهد و در نقطه ای که محلّ عبور و مرور عمومی است اقامت گزیند تا بتواند بهتر به خدمت قیام کند و بیشتر به معاشرت پردازد. علیهذا به کاروانسرای حاجی فضل الله انتقال فرمود و باب معاشرت و مخالطت به روی خویش و بیگانه بگشود.

اوقات خود را در نهایت انقطاع و قناعت می گذرانید چنانچه روزی یکی از احبّاء موسوم به حکیم یاری چون بر وی وارد می شود مشاهده می کند که یک جهان فضل و عرفان و یک دنیا خلوص و ایمان قطعات نان خشکیده را با آب آلوده همی کردی و سدّ جوع بدان همی نمودی قبانی از متقال بر تن و عبائی پشمین بر دوش افکنده داشت و به تمام معنی مصداق کریمه «و عبادُ الرَّحْمَنِ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْنًا» بود. پس از قلیل زمانی داستانش بر سر بازار و برزن در افواه خواص و عوام افتاد و حکایتش شهره شهر گردید.

عبداللّه که در آن زمان حکومت این دیار داشت به طمع اخذ وجهی متعرّض یک عالم تسلیم و یک جهان رضا شده محمّد حسن سلطان فوج را با ده نفر سربازفرستاده ابوالفضائل را با آیات و الواح و جمله دارائی وی که عبارت از نمدی اهکین و روبوشی و پیراهن و ازاری سفیدرنگ بود به دارالحکومه برد^۱ و در اطافی که بر فراز اطاق فراشباشی بود محبوس نمود.

یاران رحمن درصدد برآمدند که مبلغی فدیّه داده و زندانی خود را برهاتند. ابوالفضائل را چون این معنی مسموع شد ممنوع داشت و به احباب پیغام کرد که از این مقصد صرف نظر کنند تا پس از این راه دخلی برای ارباب غرض تسطیح نشود زیرا اگر این کَرّت چنین اقدامی شود باعث گرفتاری دائمی احبّاء گردد چه که قوه اماره ارباب امور همواره دوزخ وار بانگ

^۱ وی از اهالی قریه امزاجرد و عموی عباس یک امزاجردی است که شرح حال وی نگارش یافت [به ذیل وقایع سنه ۱۲۶۱ شمسی مراجعه فرمائید].

این جمله مأخوذ از تاریخ حیات حاجی یوحنا خان حافظی است.

«هل من مزید زند و به هیچ روی سیر نگرود. خلاصه یوسف معانی مدت یک ماه در زندان بلاسر برد و بر اثر معاشرت با وی محمد حسن سلطان امزاجردی تصدیق امر الهی نمود.^۱ محمد رضا بیگ فرآشباشی را نیز نسبت به عالم امر محبتی پدید آمده از آن به بعد با اجبّاء به کمال مهربانی مخالطت و رفتار می نمود.

عضدالدوله چون اسیر خود را بی فدیة یافت حکم داد تا از همدان به نقطه دیگر رود مطابق این قرارداد ناشر آثار به جانب کرمانشاه رهسپار و دو ماه در آن صفحات به خدمت پرداخت. مشیخه اسلامیّه و شاغلین مساند چون از قضیه خبر یافتند به راه معاندت و شورش طلبی شتافتند شکایت به امیر افخم که والی وقت بود برداشتند. وی با کمال ادب و حفظ جنبه فتوت به حکیم ابراهیم که مقرب و طیب مخصوص او بود فرمود: «من به توجه نظریات سوء مفسدین نسبت به حضرت ابوالفضائل مایل نبوده و نیستم ایشان را به هر نحو که صلاح دانید از این دیار به دیگر جانب فرستید تا مقام محفوظ مانده.»

بر اثر وصول پیغام حکمران آن منادی پیمان بدون درنگ به جانب همدان آهنگ فرمود و چند ماهی توقف نمود و در این نوبت محمد مهدی میرزا مؤیدالسلطنه^۱ و پسرش محمد

^۱ بعضی را در صحت تصدیق وی تردید حاصل است لکن عباس بیگ که سابقاً مذکور شد و برادرزاده سلطان است برای نگارنده نقل کرد که چون سلطان به امزاجرد آمد انگشتی عقیق به من که اسم اعظم بر آن نقش بود در انگشت داشت و از ابوالفضائل بی نهایت تعریف و تمجید می نمود و لکن در ظاهر و در مجامع عامه به اختفای ایمان خود می پرداخت. روزی شاهزاده عضدالدوله از وی درباره ابوالفضائل پرسش کرد محمد حسن سلطان در جواب حکمران گفت: آنچه این مرد می گوید مقرون به صدق و عین حقیقت است و هیچ کس را مجال انکار نبوده و نیست.

مؤید السلطنه چنانچه در تاریخ حیات حافظی مذکور است شخصی بوده دارای نفوذ و علم. در ایام شباب به لباس طلاب علوم دینیّه ملبس و آخرکار کلاه بر سر می گذاشته. در آغاز سالک مسلک شیخیه بوده آقا شالوم (سلیمان) آقا مراد نظر به سابقه معرفتی با وی به صحبت پرداخت و ابوالفضائل را در قلعه کهنه با وی ملاقات داد. پس از سه ساعت صحبت مجلس مناظره به تصدیق شاهزاده خاتمه یافت. روز بعد مؤیدالدوله پسر مؤید السلطنه مذکور با حاجی تقی همشیره زاده مؤید السلطنه با ابوالفضائل ملاقات و بازار صحبت رائج گشت. پس از تحقیق و تحریر مؤیدالدوله نیز به تصدیق امر الهی فائز و به مواهب منیعه خدائی سرفراز گردید. مؤید السلطنه پس از تصدیق به فوز لقای محبوب فائز و بعد از مراجعت در طهران صعود فرمود. مؤیدالدوله به تبلیغ و ارشاد اعیان و بزرگان مشغول شد و چندی در طهران و اصفهان متصدی امور تلگراف بوده و در زمان محمد علی شاه جزو درباریان محسوب بود. و چون انقلاب مشروطه شروع شد قصد تشرّف نمود و به

حسین میرزا مؤید الدوله از اثر فیوضات آن نفس نفیس راه به جاّه حقیقت برد و گلوی
اهریمن مجاز بفشرد.

و هم در این زمان ابوالفضائل نظر به تمنای بعضی از علمای بنی اسرائیل کتاب شرح آیات
مورّخه و رساله ایوبیه که معروف به رساله استدلالیه است بنگاشت.^۱

و مرحوم حکیم عزیز که در بین یهود همدان شخص محترمی بود در زمان توقّف ابوالفضائل
به شرف ایمان فائز شدند. آخر کار به جانب زنجان و تبریز و بالاخره به مدینه عشق روان
گردیده و برای احبای همدان نوزده جلد کتاب مبارک ایقان فرستاد.^۲

عظمت مقام وی از بیانات مبارکه که از فم اطهر مرکز میثاق یزدان پس از صعود ابی الفضائل
جاری گشته معلوم و هویدا است.^۳

زیارت طلعت پیمان فائز گردید پس از مراجعت جزو درباریان احمد شاه شد و آخرکار در ناصریه به سال
۱۳۳۹ هجری به عالم باقی صعود نمود.

ابی الفضائل در کتاب "کشف الغطاء" از شاهزاده مؤید السلطنه ذکر کرده است و ما لختی از آن را به مناسبتی
در حاشیه وقایع سنه ۱۲۲۶ ه.ش، در این مختصر نگاشته ایم بدانجا رجوع شود.

رساله استدلالیه با شرح آیات مورّخه در ضمن یک مجلد در شانگهای چین به طبع رسیده است. در رساله
اسکندریه تألیف ابی الفضائل شرح تألیف این دو کتاب مذکور شده است. برای اطلاع بر آن به ذیل وقایع سنه
۱۳۶۰ ه.ش، مراجعه شود.

^۱ به تاریخ حیات حافظی مراجعه شود.

^۲ شرح حال ابوالفضائل در کتب مختلفه از جمله در رساله "عبدالیهاب و البهائیه" تألیف فاضل متبحر سلیم قبعین
به طور تفصیل مذکور و مسطور است.

بیاناتی که پس از صعود وی از سما عتایت مرکز عهد ساطع شده مستفیض و مشهور است.

از جمله نطق ۲۱ ژانویه ۱۹۱۴ است که ابتدای آن این است: "امروز یک خبر بسیار مژغرنی رسید...".

و نطق ۲۲ ژانویه ۱۹۱۶ در بیت مبارک: "فی الحقیقه مصیبت ابی الفضائل مصیبت عظیمه است...".

و نطق مبارک در جوار مقام اعلی در محفل تذکری که به همت و محبت احبای آمریک فراهم شده بود عصر
۱۳ فوریه ۱۹۱۴: "فی الحقیقه صعود حضرت ابی الفضائل بلیه ای بود از برای اهل بهاء...".

تاریخ سال صعود وی را میرزا محمد تقی ناظم خراسانی در قطعه ای به نظم آورده که بیت آخر آن این است:
به تاریخ صعودش گفت ناظم رهید از دام دنیا مه ابوالفضل ۱۳۳۲. و نیز در قصیده ای که نصف آن عربی و

نصف فارسی است حضرت ناطق تاریخ را در بیت آخر چنین گفته:

و نیز در این سال حکیم لاله زار پدر حکیم آقاجان که شرح حالش گذشت طائر روانش از قفس کالبد رهائی یافته به گلشن ابهی پرید و به نعمت عظمی رسید.^۱

و هم در آغاز این سال سرپرستی از طهران برای یهود آمد. عالم یهود ملاً رفیع نام در نزد وی به تفتین پرداخت که چندین از آل اسرائیل بهائی شده و احکام تورات را پس پشت افکنده موی سر می گذارند و به دیگر مخالفت ها قیام کنند تو را چون قوت و مقدرت فزون است کس بفرست تا آنها را حاضر سازند و به ستردن موی آنان فرمان کن و از هر یک مبلغی بازستان که هم نصرت دین کرده باشی و هم تأمین معیشت دنیا.

سرپرست را سر از این نشأه مست گردیده به اجرای این معنی پرداخت. نخستین کسی که اسیر سرپنجه وی گردید حاجی مهدی آقا رفیعا بود که وی را به منزل برده و به فرمان سرپرست موی سرش بستردند و چند تن دو دست او را گرفتند تا در مقام دفاع برنیاید. چون کار وی خاتمه یافت دیگری را آوردند و هنوز با او به مشاجره بودند که احباء خیر یافته به ستردنگاه شتافتند. عالم یهود که خود این داستان زده بود از بیم یاران الهی گلیم خویش از موج معرکه بدر برده با سرپرست بنای تعرض نهاد و خود را طرفدار احباء قلم داد کرد و مصلداق مثل سائر "ضربنی و یکی سبقنی و اشکی" شد.

خلاصه القول احباب تلگرافی حاوی شکایت از سرپرست به طهران نموده پس از سه روز سرپرست بیدادگر مانند نون جمع مضاف محذوف شده به طهران عنان گشاده رفت. پس از خروج سرپرست از جنت امن و امان فرشتگان رحمن بال و پر شادی گشودند و در فضای سرور و عبور طیران نمودند.

طبق ناطق گفت "وه نوشید از خمر بقاء" (سنه ۱۳۳۲ قمری) هم دگر "نزد بهاء" (۶۹ بهائی) این است تاریخ وفات.

[دیوان ناطق، ص ۲۹۴]

^۱ تاریخ حیات حاجی یوحنا خان حافظی

وقایع سال هزار و دویست و شصت و هفت شمسی مطابق سال هزار و سیصد و پنج - سیصد و شش قمری ۱۲۶۷ شمسی = ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ قمری

در این سال امر الهی در قریه لاله جین که در چهار فرسنگی همدان واقع است پرتو افکن گردید.

اولین کس که خضرآسا در آن ظلمات به سرچشمه حیات رسید و از کوثر بقا نوشید کربلائی علی اکبر بود. وی در قریه مزبور به علم و فضل مشهور بود و در حفظ احادیث و اخبار و آیات و اشعار و مقالات علماء و سخنان محدثین و عرفا دست داشت اهل قریه به علت دانش و کمالتش اکرامش همی کردند و پاس احترامش همی داشتند.

چون در سال مذکور به ایمان فائز گردید جاه و مقامش موهون و از دایره اعتباری که در نزد عامه داشت بیرون شد. تا مدتی به تنهائی قیام به انتشار امر مبین داشت تا محمد میرزا سلطان که در فوج رتبه سلطانی داشت به تشریف ایمان ملبس و سرفراز گردید و از خلوص و ایقان به مقامی بلند رسید.^۱ از آن پس این دو دلدادۀ جانان و خریداران کفر زلف محبوب امکان هم عنان شده در صدد خرق استار اوهام و هتک حُجُبَاتِ اباطیل عوام برآمدند. کربلائی علی اکبر را قطع نظر از اشتعال امری و قیام به خدمت صفاتی محموده و اخلاقی راقیه بود. هر کجا ناتوانی می دید به قدر قوه دستگیری می نمود و هر جا عاجزی و فقیری مشاهده می فرمود با نهایت محبت از پایمردی او دریغ نداشت.

بی باک به صحبت امری می پرداخت و به هیچ وجه از آزار معرضین روی بر نمی تافت. غالباً بدین بیت حکیم رومی مترنم بود:

مه فشاند نور و سنگ عو عو کند هر کسی بر طینت خود می تند

از جمله اشخاصی که از قریه مزبور در عالم امری سکونت داشته مرحوم آقا محمد فخر است وی چنانچه گویند در تبریز به تصدیق امر الهی فائز شده و پس از بازگشت چون اهالی قریه

^۱ محمد میرزا سلطان از نفوسی است که در وفا و صفا و سلامت نفس معروف است. تصدیقش در سنه ۱۳۲۰ هجریه بوده و اکنون نیز با نهایت شور و حرارت به خدمت الهیه قائم است. زحماتی بی پایان در راه امر رحمن متحمل شده و اکنون در قریه لاله جین ساکن و به خدمات مشغول است.

لاله جین مطلع شدند بر آزارش قیام نمودند ناچار از وطن مألوف رخت بسته مدتی در همدان و آخر کار در طهران گذران می نمود.

نظر به سابقه امری زوجه اش که عصاره بغض و عناد بود با وی بدرفتاری می کرد وی را اندک طبعی بوده و منظوماتی به زبان پارسی و ترکی از او به یادگار مانده و برای نمودگی لختی از گفته های وی را ذیلاً می نگاریم. در اشعار خود "فخری" استشهدا میکرده از جمله در شکایت از روزگار و جفای اغیار و عناد زوجه اش گوید:

دائماً سر در گریبانم خدا فریاد رس	در وطن هم چون غریبم خدا فریاد رس
جمله گشته دشمن جانم خدا فریاد رس	نیستم بدخواه کس بل خیرخواه عالم
می زتدم نیش خویشانم خدا فریاد رس	جز کلام حق نراندم هیچ حرفی بر زبان
نیش زد مانند مارانم خدا فریاد رس	محض دلسوزی چو کردم اهل خود را باخبر ^۱

در مقطع این قصیده گوید:

یار رفت و لانه و کاشانه هم بر باد شد: رحم کن "فخری" تالانم خدا فریاد رس
ترجیع بندی مطول در مدیحه جمال قدیم جل سلطانان گفته از متخباتش لختی نگاشته می شود:

قال رحمه الله:

۱- شاه گل بر سریر سلطانی	تکیه زد باز در گلستانها
غم دنیا مخور ییار شراب	جم چه شد کوسکندر و دارا
جمله اسرار شد عیان امروز	شاد شو گشته دور دور بها
ای مغنی کفی به دف برزن	مردگان را دوباره کن احیا

کرده مقصود جمله ما فیها

جلوه در ارض اقدس عکا

۲- دور دور بها پرستان شد	می بده جان من بهانه مساز
رو تو زاهد ملاتم کم کن	دیده ام من بسی نشیب و فراز
مشرکان را زمانه شد سپری	دور گردون به کام ما شد باز
کوری چشم دشمنان بر گو	ای مغنی تو با ترانه ساز

کرده مقصود جمله ما فیها

^۱ در این مصرع از لفظ "اهل" زوجه خود را مقصود داشته است.

جلوه در ارض اقدس عکا

۳- یکّه تازان عرصه توحید
زاهدا عشق از کجا دانی
تا به جولان در آورند فرس
که گرفتار گشته ای به هوس
در دو عالم نگار ما را بس
نشیدی مگر تو بانگ جرس
می ترسند شیروان ز عسس
دو جهان نزد ما بود چو عدس
که شنیدند این ندا همه کس
صبحدم این ندارسید از عرش

کرده مقصود جمله ما فیها

جلوه در ارض اقدس عکا

۴- ساقیا زان شراب روحانی
سرخوشم کن زباده وحدت
ریز در جام هر چه بتوانی
تا کسم کشف سر پنهانی
خودستانی است عین نادانی
که قبول افتد ثناخوانی
زاهدا خواب غفلت بر بود
فخریا فخر توست آن وقتی
کور باطن مگر نمی دانی

کرده مقصود جمله ما فیها

جلوه در ارض اقدس عکا

گفته های وی بسیار است و لکن منتخب اشعارش قلیل و مقدار قوت طبعش از این جمله که نگاشتیم پیدا آمد. از نقل اشعار ترکی وی سر تاقیم تا این دفتر مختصر مطول نشود. وفاتش در سال ۱۳۳۰ هجری [۱۹۱۲ م] اتفاق افتاد.

وقایع سال هزار و دویست و شصت و هشت شمسی
مطابق سال هزار و سیصد و شش - سیصد و هفت قمری
۱۲۶۸ شمسی = ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ قمری

در این سال امر الهی در قریه بهار نفوذ و جریان یافته و سبب این معنی حاجی مهدی ارجمند بود.

نخستین نفسی که از اهل این قریه به سرچشمه هدایت رسید و به صراط مستقیم راه یافت شیخ احمد خان بوده که در این سال به تصدیق فائز شده و به تبلیغ قیام نمود. آنچه شیخ احمد خان را در آغاز بر تحریر حقیقت گماشت و به تحقیق واداشت سخنان آقا محمد شیر علی زنجانی بود.^۱ از اثر صحبت وی شیخ احمد خان به راه تحقیق افتاد و آخر کار به وسیله حاجی مهدی ارجمند در همدان به تصدیق فائز و سعادت ابدیه را حائز گردید.

چون شیخ احمدخان به سرچشمه عرفان رسید و از صهبای ایمان آشامید به تبلیغ کمر بست و نفسی چند به توسط وی نسبت به نقطه حقیقت عارف شدند.

دو سال پس از تصدیق وی میرزا مختار بهاری به وسیله شیخ احمد خان راه به جاده یزدان برد و اینک یکی از قدمای احباء و خادمین باوفا بشمار می رود. وی نخستین کسی است که به وسیله شیخ احمدخان تصدیق نمود.

۲- آقا حسین پسر کربلائی بیک بود که خود صعود کرده و در خانواده اش آثار امری نیست.

۳- آقا نصرالله، وی نیز وفات یافته و آثار امری در خانواده اش باقی نیست.

۴- مراد علی بیک کربلائی خداداد برزگر

^۱ آقا محمد از فراری های فتنه زنجان است که در سال ۱۲۶۶ هجری به همدان و از آنجا در قریه بهار ساکن گردید و معروف به آقا محمد بابی بود. از جمال قدیم جل اسمه لوحی داراست که فاتحه آن اینست :
 «المحجوب هكذا تكلم لسان العلم في ملكوت اليان انا نذکرمن سنی بمحمد لفرح بايات ربه و يكون من الشاکرين».

وفاتش در سنه ۱۳۲۵ هجریه واقع، دیوانی بزرگ که به دو زبان ترکی و فارسی به خط خودش از او باقی لکن متخیش قلیل است و بدین واسطه از نقل اشعارش سرتاقیم. پسری از او باقی مانده که به میرزا جلال موسوم و در ایمان ثابت و در قریه بهار ساکن و به طبابت اشتغال دارد.

۵- مرحوم اسماعیل پسر عموی شیخ احمد خان که آثار امری در بازماندگانش نیست.

۶- میرزا حسن عطار

۷- استاد علی حسین برادر میرزا حسن عطار

۸- استاد محمد حسین استاد باباخان

۹- کربلایی غلام علی

این نفوس به ترتیب مذکور تصدیق نموده و در حقیقت عامل مهم جریان امر در قریه بهار شیخ احمد خان و فرزندان روحانی او بوده و امر رحمن در آن سامان به زحمات آنان امروزه در نهایت درجه اعتلاء است.

شیخ احمد خان به مرحله هفتاد و دومین سال عمر رسیده و اگرچه بنیه جسمانی در نهایت ضعف بود ولیکن نار محبت و ایمانش در کمال لهیب و اشتعال و باعث تشویق دیگران. شیخ احمد خان در قریه بهار در آذر سنه ۱۳۰۹ ه. ش، مطابق رجب ۱۳۴۹ ه. ق، صعود نمود.

وقایع سال هزار و دوست و شصت و نه شمسی
مطابق سال هزار و سیصد و هفت - سیصد و هشت قمری
۱۲۶۹ شمسی = ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ قمری

در این سال عزالدوله حکومت همدان به ایندای چند تن از اعیان پرداخت به شرحی که ذیل
می نگاریم:

جماعت یهود به واسطه تبلیغات احباب و کسر آنان حدود و فروع تورات را و عدم احترام یوم
سبت و در این روز به دست خود آتش افروختن و اکل آنان اغذیه مسلمان را و عدم التفات
آنها به عید فطیره و دیگر شعائر شریعت یهود به تحریک و تفتین شریف الملک چند تن
حاکم را که از اورشلیم به همدان وارد شده بودند به همراهی خود برای شکایت از احباب به
دارالحکومه بردند و به حکومت تظلم نمودند که تنی چند از جامعه ما فریفته اقوال بهائیان شده
و به اغوای آنان احکام شریعت کلیم را پس پشت افکنده و مطابق قواعد مرسومه عمل نمی
کنند حال یا ملترم شوند که پس از این به مخالفت پردازند یا خود را از میان ما خارج سازند.
حکومت به دستور شریف الملک چندتن از گران جانان را مأمور رسیدگی به قضیه مذکوره
نمود و بین خود چنان قرار دادند که اعیان را دو نفری به نوبت در کیسه برند و در ملا یهود
اقرار یا انکار کنند تا ضوضائی ایجاد نشود.

چون این کنگاش به یاران رحمن رسید چنان مصلحت دیدند که چون منافقین دو نفر را
احضار کنند همگی به اتفاق به کیسه حاضر گردند و یک تن را به محاوره بگمارند و از راه
حزم و تحرّز دانی روین را پیش از وقوع واقعه برای گفتگو با قوم از بین خود منتخب ساختند.
قضا را روزی که احباب گرد یکدیگر نشسته و از هر دری سخن پیوسته بودند مأموری برای
احضار دو تن از آنان وارد شده به ناگهان جمله از جای برخاسته به جانب کیسه روان شدند.
صحن معبد مشحون از یهود و نماینده حکمران با چند تن از معاریف نیز حاضر بودند. در
آغاز ورود مأمور مسکین در موقع توییح و عتاب در آمد که: «چرا به جای دو تن به احضار
جمله پرداختی؟ و بنای افکار ما را ویران ساختی؟»

لختی سکوت فرمان روا بود و از هیبت اتحاد یاران رحمن جمله ارباب غرض مبهوت مانده
گویی مرغ بر سر آنان نشسته بود یا رشته حیات آنها از هم گسسته. چون کار سکوت به طول

انجامید نماینده احباب دائی روین باکمال جلالت پرسش نمود که: «باعث احضار ما در این مکان چیست؟ و احضار کننده کیست؟».

شخصی از یهود جواب داد: «به واسطه ظهور مخالفت از شما نسبت به احکام و قواعد شریعت کلیم و بر اثر بروز عصیان و هتک استار این دیانت قدیم از چون شما نفوسی چنین خواهیم که به یکی از دو کار اقدام و این قضیه را انجام دهید. یا به اجرای فروع تورات و قوانین یهود ملتزم شوید و یا خود را از جامعه ابناء کلیم خارج کنید تا ما در معاشرت با چون شما نفوسی تکلیف خود بدانیم».

نماینده احباب، دائی روین گفت که: «ما مطلقاً با نصوص تورات مخالفت نداشته و نداریم اما چون با بدعت های شما که با شریعت حضرت کلیم مخالفت دارد همراه نبوده ایم سبب عدم رضایت شما واقع شده اما شما با اصل نصوص تورات مخالفت می نمایند باید ملتزم شوید که ترک مخالفت با نصوص تورات نمائید. اگر خواهید ما را ملتزم سازید ما نیز به طور سخت تری شما را ملتزم نمائیم».

پس از این گفتار مهمه در میان قوم قدیم آشکار شده و به بغض آنان افزود کار از محاوره به مغالطه و از دلیل به سفسطه منجر شد. دائی روین ختم این نزاع و فصل این جدال را موقوف به حضور طرفین در مجلس تحقیق نمود پس از این قرارداد جمعیت متفرق شده به انتظار انعقاد و نتیجه مجلس تحقیق^۱ روزی چند گذرانیدند. آنگاه جماعت یهود برای ختم عمل حاضر شده و نماینده احباب دائی روین نیز به مجلس مزبور حضور یافت.

شریف الملک که یک تن از اعیان و اعضاء آن مجلس بود به احضار دو تن دیگر از احباء فرمان کرد تا به عرایض یهود در قبال سه تن رسیدگی شود. دائی روین خود را نماینده کل احباء معرفی کرده و حضور دیگران را به عدم لزوم تعبیر کرد. اعضای مجلس وجود او را کافی شمرده و به احضار نماینده یهود امر از مجلس صادر شد. قضا را مردی بی دانش و مهمل سرای که از بین یهود و جوهی به اسم جزیه جمع آوری کردی و به حکومت دادی به داوطلبی خود به سمت نمایندگی قوم قدیم منتخب گردیده و به همراهی حاخام در مقابل دائی روین به مجلس حضور یافته تا اقامه دعوی کند.

^۱ مجلس تحقیق از دوازده تن که مرکب از تجار و اعیان و وجوه شهر بودند در تحت ریاست نماینده حکومت تشکیل می شد و به احقاق حقوق مردم می پرداخته اند.

رئیس مجلس که شخصی نیه و دانشمند و از طائفه قائم مقام فراهانی و اسم ایشان میرزا تقی خان بوده از نماینده یهود پرسید که: «شما را با این گروه چه کار است؟ و وجه شکایت شما از اینان چه؟»

نماینده یهود داستان خروج احبّاء را از دین کلیم و اکل آنها اغذیهٔ پلید را و هتک حرمت یوم سبت و دیگر مطالب را تجدید کرد.

رئیس پرسید: «از جمله اغذیهٔ پلید که اینان می خورند و شما را از آن اجتناب است چیست؟»
نماینده یهود گفت این جماعت تا بدان حدّ جسور شده اند که بر خلاف حکم صریح تورات گوشت ذبیحهٔ مسلمین را می خورند و پنیر و دوغ که ساختهٔ مسلمانان است بی محابا خریداری کرده صرف همی کنند. با آن که در قانون ما حکم به نجاست و پلیدی این گونه اشیاء مثبت و مقرر است.»

رئیس با تغییر و خشم نظری به او افکنده و به حضار گفت: «عجبا کار ما به جانی رسیده که تقالید یهود را تأیید کنیم که اغذیهٔ طیه طاهره ما را پلید قرار می دهند.» آنگاه به حاجبان فرمود تا یهود را برانند. این داستان نیز به نفع یاران یزدان خاتمه یافت.

و نیز عزالدوله در سفر اخیر خود که به حکومت همدان منصوب شد^۱ به تحریک عالم یهود مأموری فرستاد تا جمعی از احباب را به دارالحکومه جلب کرده مگر به بهانهٔ این که شما سب اغتشاش و مفسّدین ارض گشته اید مجازات نموده به زندانشان افکنده و مبلغی از آنان بدست کند.

مأمور تی چند را احضار کرده پس از گفتگوی بسیار قرار بر این شد که یاران جریمه ای دهند و آسوده از ترس و بیم شوند. یاران پس از خروج از دارالحکومه به تلگراف خانه رفته به شکایت پرداختند ریاست تلگراف صورت تظلم احبّاء را برای حکومت فرستاد و او را بیم داد که مبدا مخابره این شکایت به زیان حکومت خاتمه یابد. عزالدوله پس از اطلاع به ماجری کس فرستاده احبّاء را اطمینان داد و بر اثر این استقامت یاران از آن زیان و تاوان رهیدند و در کشور راحت و تن آسانی آرمیدند.

و هم عزالدوله در کرت نانی که به حکومت منصوب شد مأموری فرستاد تا حاجی یاری را جلب کند مگر به بهانه ای مبلغی از وی دریافت کند. مأمور جلب چون به حاجی یاری رسید

^۱ عزالدوله چند نوبت به همدان آمده و در هر نوبت واقعه ای رخ داده و ما عموم وقایع را به واسطهٔ عدم یقین سال وقوع آن در ذیل همین سال نگاهاشتیم.

یاری خواست تا الواح و آثار را از خطر برهاند لذا جمله آنها را در پارچه ای پیچیده به خانه میرزا سلیمان که یکی از احبّاء و در مجاورت وی منزل داشت بینداخت.

میرزا سلیمان بسته الواح را برداشته فرار کرد تا به مأمنی برساند مأمور حکومت به قضیه پی برده به تعاقب فراری پرداخت و آخر کار بسته الواح را که میرزا سلیمان در یکی از اطاق های منزل حافظ الصحّه افکنده بود یافت و حاجی یاری را با آیات و آثار به نزد حکومت برد.

عزّ الدّوله پس از زیارت و مطالعه الواح از حاجی یاری پرسید: «آیا تو اینها را توانی خواند؟» یاری با ثبات پاسخ داد، حکومت وی را به خواندن امر فرمود.

یاری گفت: «شرط آن است که حکومت محترم با نهایت سکوت و خضوع به اصغای آیات الهیه پردازد». آنگاه یکی از الواح را بی محابا با صوتی بلند خواندن گرفت. عزّ الدّوله را شجاعت و حماست وی خوش آمده جزئی وجهی از وی دریافت کرده او را با جمله الواح آیاتش روانه نمود.

و نیز در این سال ۱۳۰۸ هجری حاجی یاری به واسطه هتک احترام روز سبت که در آن روز دکان خود را باز کرده بود و به داد و ستد پرداخته مورد غضب ابناء کلیم گردید. یهود شکایت او را به عزّ الدّوله برداشته در دارالحکومه مجتمع شدند و فریاد و غوغای واشریعتا و احرمت سبّتا به فلک اثير رسانیدند. آخر کار قوم یهود منکوب و مورد سخط حکومت واقع شده امر به ضرب آنها از مصدر حکم صادر شد و حاجی یاری فاتحانه بازگشته به دکان خود بنشست.^۱

^۱ حاجی یاری در زمان حکیم آقا جان تصدّیق کرده و در بین عامّه به بهائیت معروف بود. او از علوم متعارفه بهره ای نداشته و به واسطه مطالعه الواح و آثار امریه خطّ فارسی را خواندن می توانست و بدون ملاحظه و بیم خاصّ و عام را تبلیغ می نمود. وی اول کسی است که حدّ سبت را شکست و دکان خود را در آن روز باز کرد و به تمام معنی در مقابل لجاج و عناد یهود و صدماتی که متوجّه وی شد سینه سپر ساخت. الواحی چند از قلم جمال قدم جلّ اسمّه به افتخارش نازل شده، از جمله در لوحی راجع به کسر حدّ سبت می فرمایند: «این که درباره جناب آقا یاری علیه بهاء الله مرقوم داشتید و هم چنین حدود سبت... طویله بهما کسر سلاسل الأوهام...». سفری در ارض مقدّس به زیارت طلعت میثاق روح الوجود له الفداء نیز فائز شده و به طواف روضه مبارکه مشرف گردیده است.

میرزا ابراهیم خان منیر دیوان برای نگارنده حکایت کرد: «که آن زمان که حاجی یاری حضور تیر پیمان مشرف بود آخرین روزی که قصد حرکت داشت و تذکرة مسافرت برای او گرفته بودند مرکبی که می بایست حامل وی شود اخبار حرکت کرد ولی یاری پیدا نبود به جستجویش شتافتم دیدم گروهی از یهود را

در سنه ۱۳۰۹ شمس جمال مخفی گردید اطلاع آن توسط آقا محمد علی بلور فروش و آقا محمد باقر نراقی رسید و به اجبای ثابتین این رزیه کبری ابلاغ گردید و در ضمن تأکید نمودند که مسئله را به مبتدی ها نگویند تا این که پس از یک ماه تقریباً لوح عهد با اولین لوحی که از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ نزول یافته بود رسید. در منزل مرحوم دائی روین تمام احباب حضور به هم رسانیده و پس از اصغای لوح عهد تماماً شکرانه نموده و در کمال اشتعال خدمات خود را ادامه دادند و بحمدالله و المنة از قضایای ناقضین و انتشار اوراق شبهات و غیره احدی از اجبای همدان لغزش پیدا نکرد.

گرد آورده و بر آنها آیات تورات که حاوی بشارت ظهور است همی خوانند و جواب اشکالات آنها را همی دعد و هیچ گونه امری او را از تبلیغ باز نمی داشت.

وقایع سال هزار و دویست و هفتاد و دو شمسی مطابق سال هزار و سیصد و ده - سیصد و یازده قمری ۱۲۷۲ شمسی = ۱۳۱۰ - ۱۳۱۱ قمری

در این سال واقعه گرفتاری حاجی یاری رخ داد. وی در روزگار ریاست ملا عبدالله بروجردی^۱ با سلیمان جعفر صحبت امر را در میان نهاد. سلیمان از نوکرهای شریر حاجی آقا محمد پسر سید عبدالصمد قاضی و مردی شریر و بی باک بوده چون سخن یاری را شنید به خیال شرارت افتاد و داستان را به آخوند ملا عبدالله برداشت. ملا عبدالله به احضار یاری فرمان داد و یاری را حبس کرد. پس از مجوس نمودن حاجی یاری آخوند ملا عبدالله حبیب الله فرزند او را که چهارده ساله بود احضار نموده و وی را دعوت به سب و بد گفتن به امر نمود، ولی حبیب الله در کمال شجاعت تقاضای او را رد کرده و انکار از اتباع او می نماید بناء علی هذا حبیب الله و ابراهیم را نیز مجوس داشتند. بعد از یاری می پرسد: «چه مذهب داری؟». یاری گفت: «مرا دین اسلام و احکام آن متبع است». آخوند گفت: «محض دفع اقوالی که مردم به تو نسبت دهند به مدعی مظهریت که ندایش اینک بلند است بد بگویی». یاری گفت: «من آن وقت که کلمی بودم به مسیح و محمد سب و لعن می نمودم پس از آن که به اسلام فائز شدم دانستم آن جمله که گفته ام به خطا بوده و آن همه گفتار زشت به صرف

^۱ ملا عبدالله در این محیط شهرتی بسزا داشت و با ریاست او دیگر کس از علماء را جرأت خودنمایی نبوده و بی اندازه در قلوب عوام دارای نفوذ و اقوالش محتومه الاجرا بود چنانچه گویند روزی در مبروی می گذشت شخصی مشغول بنای عمارت بود مگر اندکی دیوارش از سطح معبر گرفته بوده آخوند گفت: «این بنا باید به حد خود قرار گیرد» هنوز این کلمه اتمام نیافته بود که مردم متهاجم شده یک سر بنای بیرونی و اندرونی آن مسکین را ویران نمودند. از این گونه وقایع در عهد او به وسیله وی بسیار اتفاق افتاده و او نخستین کسی است که در دوران خود برای تمیز یهود از مسلمان و اعلان ذلت یهود امر کرد تا هر یک از ابناء خلیل بر زیر لباس خود وصله سرخ رنگی قرار دهند. مطابق آنچه حاجی یوحنا خان حافظی در تاریخ حیات خود آورده و از ملک المتکلمین که محمد علی شاه در انقلاب اخیر ایران او را به دار آویخت نقل کرده که آخوند ملا عبدالله باطناً آزلی و یحیائی بوده است اگر چه در ظاهر حال چیزی از تدلیس و تزویر فرو نمی گذاشته. پسری از او باقی و در زنی مشیخه اسلام است و لکن گمنام. قبر آخوند در همدان زیارتگاه عوام است.

جهالت از من ناشی شده با خود عهد کردم که دیگر به کسی بد نگویم و نفرین و لعنت نفرستم». آخوند متعیر شده به سید داود و سید علی که از گماشتگان وی بودند فرمان کرد تا یاری و دو پسرش را در اصطبل محبوس ساختند. آنگاه به حکومت که سیف الدوله پسر عضدالدوله بود اطلاع داده محبوسین را به او سپرد. حکومت دو فرزند یاری را رها کرده و خود او را به زندان اندر کرد پس از چند روز هفتاد تومان از وی مأخوذ داشته رهایش نمود. وقایعی که برای یاری در سیل امر الهی وقوع یافته متعدد است که برخی از آن را در جای خود خواهیم نگاشت.

از جمله آن که زمانی جماعت یهود اجتماع کرده در نزد حکومت شهر از یاری شکایت نمودند که وی در ایام عید فطیره نان نمکین خورده و مخالف شریعت تورات رفتار کرده است.^۱

^۱ یهود مطابق نصوص تورات سفر خروج اصحاح دوازدهم آیه ۱۴ تا ۲۱ و سفر تشبیه اصحاح شانزدهم آیه سیم و چهارم و دیگر نقاط تورات در سال هفت روز عید گرفته و در آن طعام و نان نمکین نخورده و در عوض خمیری بی نمک را آتش داده می خورند و او را مساه می گویند.

وقایع سال هزار و دویست و هفتاد و پنج شمسی
 مطابق سال هزار و سیصد و سیزده - سیصد و چهارده قمری
 ۱۲۷۵ شمسی = ۱۳۱۳ - ۱۳۱۴ قمری

در این سال شخصی موسوم به دکتر هلمس که به سمت طبابت و تبلیغ دیانت مسیح به همدان آمده به انتشار آثار مسیح پرداخته و جماعتی به ظاهر با او همراه شده تصدیق بیانات وی را نمودند.

یکی از اجبای کلیمی نژاد روزی به هلمس اظهار کرد که جماعتی تازه پیدا شده معروف به بهائی و مدعی آن هستند که رجعت ثابته مسیح واقع شده و به دلالتی مدعای خود را اثبات می نمایند که کسی را یارای نقض آن دلائل نیست.

دکتر هلمس برآشفته گفت: «این جماعت که گفتمی دلیلی همراه ندارند اگر توانی یک تن از آنها را حاضر ساز تا به مناظره پردازیم و فارغیت کلام آنان را برای تو اثبات نمایم». شخص مذکور این داستان را نزد چند تن از اجباء برداشته پس از کنگاش قرار شد حاجی مهدی ارجمند با دکتر به مباحثه پردازد.

باری این صحبت تا یک سال و نیم امتداد داشت و هر هفته یک روز برای اقامه براهین از طرفین به نوبت در منزل دکتر و ارجمند تعیین گردید. (آخر کلام به افحام دکتر منجر شده و ارجمند محاورات خود را با دکتر کتابی ساخت و در حقیقت کتابی به این جامعی که حاوی اسرار کتب مقدسه عهد جدید و قدیم باشد تاکنون تألیف نشده است. کتاب مزبور به محفل مقدس روحانی مرکزی فرستاده شده که پس از تصویب به طبع رسد و ارجمند خود در صدد بر آمده که به معاونت محفل مقدس روحانی مرکزی به طبع و نشر آن قیام کند. امید است به انجام این مقصد موفق گردد تا کتاب مزبور در دسترس عامه نهاده شده و عموم از آن مستفیض شوند.)

و نیز در طی این سال چنانچه گویند میرزا یوسف خان ثابت وجدانی به همدان وارد گردید. وی در آغاز حال موسوم به کلبعلی خان قزوینی و در لباس اهل طریقت می زیسته. پس از آنکه در ملایر به توسط شاهزاده حسین قلی میرزا مشهور به موزون دولت آبادی که شرح حال و داستان مبدأ و مآلش را نگارنده به تفصیل در تاریخ ملایر نگاشته ام به تصدیق امر الهی فائز

شد و به زیارت طلعت میثاق جلت قدرته مشرف گردید از لسان مبارک به میرزا یوسف خان موسوم شد.

داستان تصدیق و وسیله ایمان وی به ظهور شمس حقیقت نهایت غریب و شنیدنی است و چون این معنی در دفتر تاریخ ملایر مبسوطاً مذکور شده تکرار آن را در این صفحات موجبی نیست.

و هم در این سال قتل میرزا یعقوب پسر میرزا عبدالرحیم خان حافظ الصّحه و نهب و غارت دارائی این خانواده به توسط چند تن از اشرار وقوع یافت.

اگر چه در ظاهر این داستان مستقیماً به وجهه امری اتفاق نیفتاده و به بهانه دیگری اشرار شهر مرتکب این فاجعه گشتند و لکن محرک و مهیج آنان به تصدی این قضیه در باطن و حقیقت امر همان بغض و عناد امری بوده است. اینک ما داستان مذکور را از کتاب تاریخ حیات حاجی یوحنا خان حافظی خلاصه کرده ذیلاً می نگاریم:

حاجی آقا محمد پسر سید عبدالصمد قاضی یک تن از علمای همدان بود که درجه اجتهاد را ادعا داشته و محکمه قضاوت داشت.

منزل سادات معروف به قاضی کلیه در محله یهود بود و به واسطه منافعی که از یهود می بردند در آن مکان اقامت داشتند و هر یک از آنان را چند تن از اشرار مستخدم بود که وسیله ایجاد منافع و باعث پیشرفت هوای نفسانی اولیای نعمت خود می شدند.

حاجی آقا محمد که پس از فوت حاجی میرزا هادی شهرتی به دست کرده بود چند تن از مفسدین و اشرار شهر را مستخدم خود ساخته بود از قبیل سید وهاب و سلیمان جعفر و هاشم اسدآبادی و جز اینها.

مستخدمین مذکور مأمور بودند بهر وسیله شده و بهر عنوانی که ممکن است موارد دخل و نفعی برای مخدوم خود ایجاد کرده و از این راه برای اخذ وجوه مرتکب هرگونه عمل زشتی شده و از هیچ نهمت و افترائی نسبت به اشخاص دریغ نداشتند.

میرزا یعقوب پسر حافظ الصّحه نظر به سابقه معرفتی که به حال آنها داشت گاهی مبلغی به آنان می داد و به مخالفت و محبت نسبت به آنها می پرداخت تا هدف سهام ضغینه و بغضی آن نفوس شریره نگردهد.

پس از چندی به واسطه آن که در جامعه اسلام معروف به جدیدالاسلام بود قصد زیارت عتبات عالیّه نموده و بعد از مراجعت بساط مخالفت نفوس مذکوره را در هم پیچیده و در

مطبّ حافظ الصّحّه به طبابت مشغول شد. در آن زمان میان آخوند ملاّ عبداللّه بروجردی و سیّد عبدالمجید نزاع طولیلی به وقوع پیوست و امیر نظام گروسی از کرمانشاه با یک فوج سرباز و دو عراده توپ قریب یک ماه در قلعه کهنه مرکزیت داشت تا به تدابیری میان سیّد و آخوند را که به قول مدیر جریده حبل المتین بسیار دیدنی بود اصلاح کرد.

روزی هاشم و سیّد وهّاب از میرزا یعقوب مبلغی طلبیدند، وی به واسطهّ تصمیم جدیدی که در نظر گرفته بود از اسعاف خواهش آنان خودداری کرد و این معنی اشرار را به اخذ انتقام و داشته بهانه ای برای این مسئله می جستند.

پس از آن، آن دو نفر نزد حاجی یوحنا خان آمده به وی گفتند چون ما با میرزا یعقوب دوست هستیم اگر مبلغ پنج تومان به ما ندهی میرزا یعقوب را متهّم کرده اسباب زحمت به جهتش فراهم می نمائیم. میرزا یعقوب این سخن را شنیده به آنان پرخاش کرده و تغییر نمود. آن دو تن شریر با خشم روان شده نزد حاجی آقا محمّد رفته نسبت شرارت به میرزا یعقوب دادند. حاجی آقا محمّد واقعه را به امیر نظام نوشته میرزا یعقوب را به اسم بایی و یهودی به وی معرفی نمود و سیّد وهّاب که از اشرار بی باک بود حامل نامه شده و امیر نظام را در صورت عدم تعقیب قضیه از سخط آخوند بیم داد.

امیر نظام یک نایب با ده تن فرآش فرستاده میرزا یعقوب را جلب کرده نزد وی بردند. اقوام و فامیل میرزا یعقوب برای جلوگیری از قضیهّ نزد آخوند ملاّ عبداللّه رفته والده و عمّه اش نزد حاجی محمّد سعید وکیل شاهبندر برای استخلاصش شافتند زیرا میرزا یعقوب خود را رعیت عثمانیان معرفی کرده بود. حاجی محمّد سعید مردی موهوم پرست بود و در هر کار جزئی با سبحة استخاره می نمود در این قضیه هم تا رفت استخاره کند مصیبت هائله به وقوع پیوست زیرا میرزا احمد شریف الملک که در بغض و عناد نسبت به امر و اجتهاء چون اوئی کمتر یافت می شود نزد امیر نظام رفته فریاد و اسلاماه بر آورد و مطابق گفتار حکیم طوسی فردوسی علیه الرّحمه که گفته:

بجویند و دین اندر آرند پیش

زبان کسان از بی سود خویش

نعره و اشریعتاه به آسمان رسانید.

امیر نظام بدون تحقیق میرزا یعقوب را حاضر ساخته به قتلش فرمان داد و هر چند شاهزاده عضدالدوله و ضیاء الملک او را ممانعت نمودند نتیجه نبخشید و به فرمان وی میرزا یعقوب به شهادت رسید.

آنگاه نایب احمد رئیس فرآشان با علی خان سلطان رئیس قره سوران و جمعی دیگر برای ضبط اثاثیه و خانه آمده در بین هر چه به نظرشان مرغوب آمد برای خود به وسیله سه رأس اسب که از اصطبل بیرون آوردند به خارج حمل نمودند. اوپاش و ارادل چون این بدیدند خیال غارت کرده ناگهانی ریختند و هر چه بود به غارت بردند.

حافظ الصّحّه در خلال وقوع این داستان در پشت کوه نزد والی بود و از جریان امور اطلاعی نداشت. این جمله مختصری بود از وقایع جاریّه و باقی داستان از حیّز احتیاج ما در این اوراق بیرون است.

میرزا یعقوب خطابی از جمال قدم جلّ سلطانه به افتخارش نازل شده که در آن اشاره ای به مصیبت ایوبی فرموده اند و آن خطابی است که در ضمن لوحی عمومی است. عین عبارت خطاب به ایشان در آن لوح امنع این است. «... یا یعقوب قد رجع حدیث ایوب و المقصود فی ضرّ عظیم. قد اخذته الاحزان من الاشطار بما اکتسبت ایدی. المشرکین. یا حزب الله اتم لا تحزنوا عما ورد علینا سوف یرفع الله امره فضلاً من عنده و هو المقتدر القدیر...».

پس از وقوع شهادت نیز مناجات طلب مغفرتی از کلک اطهر مرکز میثاق دربارۀ وی صادر گردید. (

وقایع سال هزار و دوویست و هفتاد و شش شمسی
 مطابق سال هزار و سیصد و چهارده - سیصد و پانزده قمری
 ۱۲۲۶ شمسی = ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵ قمری

در این سال به واسطه تهاجم جماعت شیعه این بلده به فرقه شیخیه آتش فتنه و فساد چنان بالا گرفت که لهیب آن دامنگیر چند تن از احباب الهی گشته و هر یک مورد حملات شدید و نهب اموال و اثاثیه گشتند.

شیعیان همدان طرأ دوازده امامی و فرقه شیخیه آن تابع حاجی میرزا باقر جندقی می باشند. در اواسط قرن سیزدهم هجری یکی از کبار علماء و قدوة فضلا که به شیخ احمد بن شیخ زین الدین احسانی موسوم بود در خطه ایران ظهور فرمود و به وسیله تألیف کتب متعدده و رسائل مختلفه حقایق مسائل را که آمیخته به اوهام و مجازات ظنیه عالم نمایان عصر بود منقح ساخت و مردم را از بیدای تقلید در اصول دین و صحرای مهلک جهل به منبع تحقیق و سرچشمه حیات بخش دانش صلاح زد گروهی بسیار و جماعتی بی شمار ندای وی را موجب شدند و پرده مجاز را به سر پنجه حقیقت دریدند.

عالم نمایان هواپرست که همواره دشمن حقیقت و هم آواز مجازاند به عناد برخاستند و به خصومت این طایفه لشکر حسد و بغضاء آراستند.

پس از شیخ احسانی یکی از بزرگترین شاگردانش که به حاجی سید کاظم رشتی معروف بود به احیای آثار استاد بزرگوار قیام نمود و در تألیف و تصانیف خود ویژه در کتاب شرح القصیده قرب ظهور موعود کل را گوشزد هر نزدیک و دور ساخت و به تربیت مردم پرداخت. و چون رخت به عالم روح کشید و از قید جسم برهید شاگردانش نظر به وصایا و سفارش وی در اطراف جهان پراکنده شده به طلب مقصود شتافتند تا در شیرازش بیافتند.

از میانه تلامذ سید رشتی یک تن که به حاجی محمد کریم خان کرمانی موسوم بود روی از متابعت حقیقت بتافت و لوای استقلال برافراخت و خود را پس از سید رشتی شیعه کامل و یا به قول ابوالفضائل در مقدمه کتاب کشف الغطا رکن رابع شرایع نامید.

جماعتی بدو گرد آمده وی نیز چون ازدحام عوام در دور خود نگرست بانگ طاوسی بر کشید و کتبی چند تألیف کرد که جمله حاوی رد مظهر حقیقت الهیه است. و مثنوی نیز به

رشتهٔ نظم در آورده که آغشته به اقاویل مضحکه و سخنان بارده است و در بسیار جاها از وزن خارج شده، از جمله در مفاخرت خود و تحقیر عوام گویند:

اهل دنیا از کهان و از مهان
جمله انبانند مملو از گهان
پس روید ای خیکها از پیش من
تا نگررد پر کثافت ریش من

و این جمله او را کافی است.

پس از وی فرزندش حاجی محمد خان لوای رکبیت برافراشت و در پیشرفت مقصد خود همت گماشت.

در آن زمان یکی از مریدان شیخ احمد احسائی و سید رشتی به همدان وارد شده و خود را مُرشد کامل و شیعهٔ واصل شمرد و حاجی محمد خان پسر حاجی محمد کریم خان را به چیزی نشمرد.

این شخص از اهل جندق و به حاجی میرزا باقر موسوم بود از حیث معلومات به حاجی محمد خان پسر ائیم کرمانی افزونی دارد و چندین کتاب تألیف کرده و به زعم خود داد علم و دانش در آنها داده از جمله کتاب بشارات و کتاب اجتناب است که به طبع رسیده و نگارنده آنها را مطالعه کرده است.

خلاصهٔ القول در میان شیخیه و شیعه که شیخیه آنان را "بالاسری" می گویند بغض و عداوتی از حیث مذهب بوده ویژه در همدان پیش آمدی که ذیلاً می نگاریم بر عداوت این دو فرقه نسبت به یکدیگر افزود.

گویند در سالی که حاجی محمد کریم خان کرمانی وفات کرد در مسجد جامع همدان از طرف شیخیه مجلس ختمی منعقد شد پس از ختم مجلس ختم آخوند ملا عبدالله بروجردی که ذکرش گذشت امر کرد تا جمیع در و دیوار و سنگ فرش مسجد را تطهیر کرده کُربستند چه شیخیه را نجس می شمردند.

این رفتار بر بغض هر دو طرف نسبت به یکدیگر افزود و منتظر بهانه ای بودند تا آتش فتنه را دامن زنند و فرصتی می جستند تا در مقام اخذ انتقام از یکدیگر بر آیند.

تا در اوائل سنه ۱۳۱۵ هجریه دو نفر سید عالم نما از نجف به همدان وارد شده رحل اقامت افکندند. یکی سید فاضل که از اهالی دزفول و از سادات عباسی بود و در سال ۱۳۴۷ وفات کرد. وی در این اواخر رساله ای موسوم به "زوائج المسک و العنبر فی اوصاف الامام المنتظر" در رد امر مبارک تألیف کرده و مطالبی در آن نگاشته و به اوهام و ترهاتی انباشته که اگر

خوف اطباب نبودی شمه ای از بیاناتش را در این مختصر می نگاشتم تا درجه دانش وی معلوم شود.

دیگری سید محمد بروجردی معروف به سیدنجفی بود این دو تن برای پیشرفت مقاصد و تحصیل شهرت و ثروت در مقام آن بر آمدند که به هر وسیله شده به ثبات و مقاصد خود برسند.

در روز عید رمضان سال مذکور شیخیه بر آن شدند که حاجی میرزا باقر را که تا آن وقت در منزل خود نماز به جماعت می گذاشت به مسجد آقا تقی که نزدیک خانه حاجی میرزا باقر بود برده و در آنجا به اقامه نماز عید پردازند. سید محمد نجفی که مدتی بود در آن مسجد امام جماعت بود این مطلب را پسندید و نداشت و مریدان وی حاجی میرزا باقر را از نماز گزاردن در مسجد مزبور مانع آمده حاجی نیز عبا بر سر کشیده بی هیچ گفتگویی از مسجد بیرون شده به جانب منزل خود روان گردید.

در خلال راه بعضی از اطفال و اشرار به حرکات زشت پرداخته از جانب مریدان حاجی میرزا باقر به دفاع و دفع آنها اقدام شده متدرجاً ضوضای شدید گشته حاجی به منزل خود درون شده در بیست. جمعی از اشرار خواستند تا در خانه وی را آتش زند از میان مریدان حاجی یک تن محض تهدید اشرار گلوله ای در میان جمعیت افکنده این معنی بر بغض اشرار افزوده دست به غارت و قتال گشودند.

از سه ساعت به غروب مانده روز عید فطر تا غروب چند تن از طرفین مقتول گردیده اشرار در فاصله قلبی سنگری بر پا کرده به دفاع پرداختند.

داستان قتل و نهب و حرق تا روز دیگر استمرار یافته و گروه شیعه بالاسری نهایت تعذیب را درباره شیخیه مجری داشته حتی یک تن از آنان را که موسوم به شیخ قاشق تراش بود در معبر عمومی زنده آتش زدند و بسیاری از مال و دارائی آنها را به غارت بردند و دامنه این هنگامه به تفتین جمعی از معاندین به چند تن از اجنبه سرایت کرد چنانچه شرح آن را می نگاریم.

چه اموال و دارائی که از گروه شیخیه به تاراج رفت و چه بسیار نفوس از آنان که در زیر سر پنجه عناد شیعیان به هلاکت رسید آخر کار حاجی میرزا باقر از راه طهران به جانب جندق رفته در آنجا به تهیه مسند ارشاد پرداخت و دسته ای گرد خود فراهم کرد و زیارت نامه ای برای خود تهیه نمود که چون مریدانش بر او وارد شدند در مقابلش ایستاده می خواندند و همی زیست تارخت به عالم دیگر کشید.

احبائی که در خلال این وقایع دستخوش تعرض اشرار شدند به قرار ذیل اند:
 نخستین حاجی یاری بود که طرف حمله و غارت گردیده مبعضین یهود اشرار را به تعرض و
 تطاول نسبت به احبآء وادار کردند. حاجی یاری چون سموم بغضای اهالی را به طرف خود در
 هوبوب دید الواح و آیات خود را در سقف اطاق پنهان ساخت. اشرار از دیوار به خانه وی در
 آمدند یاری با عیال و اطفالش به خانه همسایه فرار نموده اشرار هر چه بود حتی الواح و آیات
 وی را یافته به غارت بردند و آنچه نیز در دکان عطاری داشت دستخوش تاراج گردید و پس
 از آن یاری در امان خدا یعنی مفلس شده به خانه پدر زن خود دائمی روین رفت آیات و کتب
 وی ابتدا به دست حاجی آقا محمد که از علماء بود افتاده و آخر کار به خود او باز گردید.

و نیز در این هنگامه خانه آقا یهودای آقا مراد به یغما رفت. وی بسیار مشتعل و مجذوب بوده و
 منزلش مأوای مبلغین به خصوص امین الهی هر زمان به همدان وارد شدی در نزد وی مقیم
 بودی و آن زمان که حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی به همدان ورود فرموده در منزل وی بوده
 چنانچه در صفحه ۱۸۳ کتاب بهجت الصدور مرقوم است.

خدمات آقا یهودا بسیار و الواحی از جمال قدم جلّ سلطانه دارد که افتتاح یکی از آنها این
 است: «یا یهوذا یشرک مولی الوری...».

و در لوح دیگری فرموده: «یا یهوذا مولی الاسماء فی سجن عکاء...».
 و از جمله در این ضوضای یا جوج و مأجوج خانه میرزا مهدی برادر آقا یهودای مذکور که
 اینک به دکتر مهدی خان و امین معروف است مورد غارت گردید و هر چه داشت بردند
 خود او نیز دستخوش فنا و زوال بود لکن از پشت بام به خانه همسایگان فرار کرده محفوظ
 ماند.^۱

پس از چند روز عریضه حضور مرکز پیمان معروض داشت لوحی از کلک اطهر به افتخارش
 نازل شد که لختی از آن این است:

«... چون بنیان نادانان جاهلان برافتد و غباری در زمین یاران نشیند این ضرر ندارد ان شاء الله
 بزودی رفع شود...».

و نیز در این میان مقداری از اموال حاجی موسی که آن زمان به کلیمی مشهور و اکنون در
 طهران ساکن و به (مبین) معروف است به تاراج رفت. وی را در خدمات امریه ثانی و نظیری

^۱ تاریخ حیات حاجی یوحنا خان حافظی.

نود. منزلش محلّ واردین و ملجاء بادی و حاضر بود چنانچه این معنی داستان هر بازاری است و شهره هر گوشه و کناری.

این جمله از وقایع که به شرح رفت در زمان حکومت فخرالملک بود که شخصی بی کفایت و لین العریکه بوده و توانائی ممانعت اشرار نداشته.

جماعت شیخیه از ظلم و جور سادات فتنه انگیز به دولت متظلم گردیده بر اثر آن امین الدوله به خوانین شورین فرمان کرد تا سادات شهر آشوب را از بلد اخراج نمایند. سادات در منزل حاجی اسدالله دباغ جولاهانی^۱ رفته اشرار و اراذل ناس گرد آنان مجتمع شدند. خوانین در مقام جلوگیری برآمده و دولت دو فوج سرباز ملایر و عراق را مأمور اخراج سادات کرد. تا مدتی دساکین شهر تعطیل بود تا دو فوج سرباز آمده و اشرار به همان حال باقی بودند. حسام الملک امیر چندین مرتبه به سادات و اشرار بیغام کرد تا فتنه نائمه را بیدار نسازند و خود را مستحق لعنت و نفرین نگردانند، الفتنه نائمة لعن الله من یقظها.

آخر کار مهدی خان امیر تومان دو عراده توپ به مصلأ برده به جانب مجمع اشرار استوار ساخت مردم به خانه هاشم خان توپ چی متهاجم شده وی پس از تحصیل اجازه از امیر تومان دو تیر توپ به جانب منزلی که محلّ سادات بود پرتاب کرده اشرار طراً به یک زخم از کار زار برگشته راه فرار گرفتند و مأمورین سادات را دستگیر نموده به کرمانشاهان گسیل ساختند.

در این خلال فخرالملک از حکمرانی معزول و مظفرالملک به جای وی منصوب گردید. ابتدا چند تن از اراذل و اشرار را دستگیر کرده چوب بسیاری بزد و بعضی را دست و پا مقطوع ساخت بیشتر از مرتکبین قتل و غارت از یم وی فرار کرده و مظفرالملک^۱ در مقام استرداد اموال منهویه برآمده قلیلی بگرفت و به صاحبش رد کرد لکن چون شش ماه از وقوع آن قضیه گذشته بود چندانی وصول نگردید.

^۱جولاهان یکی از محلات همدان است.

^۱مظفرالملک در اوائل جوانی از اجزاء ظلّ السلطان بوده و یک چندی در لرستان و بروجرد نیز حکومت داشت. آخر کار به همدان آمد و چنانچه گویند ازلی متعصب و یحیائی متصلی بوده است.

وقایع سال هزار و دوویست و هفتاد و هفت شمسی
مطابق سال هزار و سیصد و پانزده - سیصد و شانزده قمری
۱۲۷۷ شمسی = ۱۳۱۵ - ۱۳۱۶ قمری

چنانچه گفتیم بر اثر وقوع فاجعه شیخیه مظفرالملک برای اطفای نایره حادثه فیمابین یاوج و ماجوج به حکومت همدان منصوب و به تأمین پرداخت. در این سال چون هنوز اجبای همدان موقت به خرید حظیره القدس نشده بودند اجتماعات امریه خود را در منزل دائی روین که پیش از این نامی از او بردیم منعقد می نمودند. روزی از ایام عید رضوان در منزل دائی روین مجتمع شده و به تلاوت آیات و الواح مشغول بودند.

در آن روز یک تن از نزدیکان مظفرالملک که ازلی و شخص شریری بود به دستور مظفرالملک برای اطلاع یافتن از جریانات امریه به مجلس مذکور وارد و خود را به نفاق از محبتین و ثابتین معرفی نمود. قضا را آن روز پس از تلاوت لوح عید اشعاری از حاجی محمد حسین طیب راجع به عید رضوان خوانده شد و در ضمن آن آیات اشاره به یحیی ازل و طرز و شرح رفتار وی شده بود.^۱ این داستان بر شخص ازلی مآب گران آمده رخسارش متغیر و حالش دیگرگون شده پس از ختم محفل رفته قضایا را به مظفرالملک اطلاع داد.

حکومت به خواص خود ابرام و سفارش نمود که هر جا اجبای را در مجمعی بیابند و اجتماعی از بهائیان ببینند بی درنگ اطلاع دهند تا جلوگیری شود.

قضا را در آن ایام زوجه آقا سلیمان آقا شمعون فوت کرد و اجبای بامدادان برای تشییع جنازه در منزل آقا سلیمان رفته رقیبان و جاسوسان مظفرالملک به وی چنین اطلاع دادند که اینک بهائیان در مجمعی مجتمع اند لکن از داستان فوت و تشییع به هیچ وجه سخنی به حکومت نکردند.

مظفرالملک نایب صادق خان یگلریگی را با ده فراش مأمور داشت تا بهائیان را جلب کرده به حضور برود.

^۱ بعضی اشعار را از میرزا موسی جوامری می دانند و آنچه ذکر شد از تاریخ حیات حافظی است.

مأمورین هنگامی رسیدند که مُشِیعین از منزل آقا سلیمان به خارج شهر برای دفن متوقّه رفته بودند ناچار مأمورین به خارج شهر رهسپار شده چند تن از احبّاء را گرفته با آقا سلیمان مصیبت زده از راه بیرون شهر به حکومتی بردند و اسامی آنان از قرار ذیل است:

آقا سلیمان صاحب مصیبت معروف به زرگر

حاجی مهدی آقا یاری

حاجی یاری

دائی روین

حاجی مهدی آقا رفائیل که یکی از معمرین احبّاء و اکنون نیز در حیات است.

آقا یهودای آقا مراد

حاجی سلیمان طیب

آقا سلیمان آقا موسی

حاجی موسی معروف به کلیمی که اینک ساکن طهران و معروف به "مین" است.

آنگاه آنان را در صحن محبس به یک زنجیر بسته و آنچه از نقود و غیره همراه داشتند مأمورین برگرفتند.

پس از لختی محبوسین را با زنجیر گران به حضور مظفرالملک برده وی به پرخاش پرداخت و به وعید و تهدید سخن گفت و اجتماع آنها را باعث هیجان مردم عام جلوه داد. احبّاء حقیقت حال را عرضه داشتند و بی تقصیری خود را ثابت نمودند.

مظفرالملک پس از اطلاع بر واقعه آقا سلیمان مصیبت زده را رها کرده و امر کرد آنچه از وی گرفته بودند باز پس دادند. آنگاه امر کرد تا حاجی یاری را با تازیانه آزدند و چون او را برای ضرب و آزار خوابانیدند به صدای بلند گفت: «یا بهاءالابهی». این رفتار بر بغض حکومت افزوده امر داد تا یاری را به سختی بزدند و پس از وی دائی روین را نیز به چوب بسته دیگران را بدون آزار و ضرب در زنجیر گران به زندان فرستاد.

پس از این واقعه مأمورین تجری کرده به تعقیب سایر احباب پرداختند مگر وجوهی از آنها دریافت کنند از جمله به خانه آقا یوسف حیم که یکی از احبّای ثابت بود رفته وی از ترس به خانه ای که عیالش در بستر وضع حمل افتاده بوده سراسیمه وارد شد. بیچاره زن مضطرب

گشته پس از دو روز وفات یافت.^۱ احبّاء واقعه را به مظفرالملک برداشتند وی با حافظ الصّحّه ملاقات کرده تهدیدات و وعیدهای خود را تجدید نمود. آخرکار درخواست برطیل و رشوتی کرد که بهائیان مبلغ هزار و دویست تومان بدهند تا امان یابند. حافظ الصّحّه جواب را موکول به ملاقات احبّاء نموده و پس از گفتگوی زیاد مبلغ چهار صد تومان گرفته محبوسین را رهائی بخشید.^۲ در همان شب دزدی به مخزن خصوصی مظفرالملک رفته نفایس او را به غارت برد.

و هم در این سال محفل روحانی به اسم محفل شور به توسط میرزا ابوالحسن اردکانی تأسیس گردید و متخین که از وجوه احبّاء بودند با نهایت جلیّت به خدمات امریّه پرداخته و به هیچ روی نکاهلی از فردی ظاهر نبود.

و نیز در این سال تصدیق رضا قلی خان سرور شهدا رخ داد. وی از اهل قریه خانباغی است و در این سال برای خرید بعضی از لوازم به همدان وارد شده در منزل استاد محمّد علی خیاط شی را موعود بود. میرزا یوسف سراج الحکماء داماد بزرگ حافظ الصّحّه هم در آن شب حاضر بود و تا هنگام خواب سخنی از عالم امر به میان نیامد. میرزا یوسف را عادت چنان بوده که در خواب صحبت می کرد چنان که هر کس شنیدی پنداشتی در بیداری با کسی محاوره و تکلم می کند.

قضا را در آن شب سخنان تبلیغی از وی شنیده می شد چنان که گفتم با کسی مناظره دباتی می کند. مدعویین بر اثر صدای وی بیدار شده چراغ افروخته او را در خواب یافتند که مشغول صحبت بود و ناگهانی در همان حال خواب به تلاوت آیات و الواح پرداخته وی را آوازی بی نهایت ملیح و ظریف بوده است. باری با صوتی نیکو لوح "یا طیب قد ظهر الطبّ الاعظم یدای الامم" را تلاوت کرده و پس از آن اشعار "زنجیر سجن یوسفی" را خواندن گرفت.

رضا قلی خان وی را بیدار کرده از او پرسید: چه خواب می دیدی که بعضی کلمات بدع عجیب ادا می کردی؟^۳ میرزا یوسف قضیه را بر خورده بهر گونه بود از آن موضوع سرباز زد

^۱ بعضی گویند زوجه آقا یوسف در همان شب وفات کرد و آنچه در متن نگاهشتم مأخوذ از تاریخ حیات حافظلی است.

^۲ بعضی گویند سیصد تومان گرفته و عدد چهار صد از تاریخ حیات حافظلی نقل شد. در ورقه یادداشت حاجی سلیمان طیب هم که خود در جزو محبوسین بوده چهار صد تومان ذکر شده است

و صبح گاهان که هر یک پی کار خود رفتند میرزا یوسف با بعضی از یاران قضیه را در میان نهاده تبلیغ احکام و ظهور موعود را به رضا قلی خان آماده شدند.

دو شب بعد رضا قلی خان با حاجی مهدی ارجمند^۱ در منزل حافظ الصّحّه دعوت شده پس از شش ساعت صحبت حقیقت بر وی آشکار و شوق و شوری بی اندازه در نهادش ظاهر شده و داستان خواب میرزا یوسف را نیز نقل کرد و چون وقت خواب فرا رسید کتابی خواست تا مطالعه کند کتاب مبارک ایقان را بدو دادند.

دیگران در آن شب همه در بستر استراحت به راحت مشغول و آن که را خواب نبود پروین در آسمان و رضا قلی خان در زمین بود که هم چنان به مطالعه ایقان شریف اشتغال داشت تا آن دم که خروس صبح مفتاح الفرج خواند.

پس از چندی که خیال مراجعت به قریه خانباغی نمود میرزا یوسف را به اسم معالجه پدرش امام قلی سلطان با خود به خانباغی برد و به دستیاری او دو برادر بزرگ و کوچک خود نجف قلی خان و حیدرقلی خان را به صراط مستقیم هدایت نمود. آنگاه میرزا مراجعت کرده چند جلد کتب امریه و یک مجلد فرائد به رضا قلی خان فرستاده وی در آن محال با نهایت شور و انجذاب بنای تبلیغ استوار داشت. و چند تن را به راه یزدان راهنمایی نمود. از جمله حاجی نصرالله خان که مردی عرفان مآب بود به وسیله وی راه نجات یافت و ملا صادق و سید مهدی قوام الشریعه و غیرهما نیز به واسطه او به حقیقت رسیده رشته مجاز گسستند.

سال دیگر رضا قلی خان به همدان آمده میرزا یوسف را برای معالجه پدرش که مستقی بود برد بر اثر آن مرض پدرش بُرد و چون سلطان فوج توپ خانه ابواب جمعی ضیاءالملک بود لقب سلطانی پدر را به رضا قلی خان دادند. او پس از چندی مأموریت خوزستان یافت و به همراهی ضیاءالملک به صوب مأموریت خود رفت. در آن سفر با جمعی صحبت امری در میان نهاد از جمله میرزا مهدی خان سر رشته دار فوج را از حقیقت آگاه کرده تصدیق نمود. باری داستان رضا قلی خان بر سر بازار افتاده در محال خانباغی همهمه و شور نشوری در جامعه

^۱ وی در سال ۱۲۷۸ هجری متولد شده و پدرش آقا رفیعا نام داشته است. او از آغاز جوانی در مدارس یهود فنون مرسومه آن عصر را فرا گرفته و در فن لسان عبری مهارت داشته از عقاید یهود به خوبی مطلع گردید. آخر کار به وسیله حکیم آقا جان به تصدیق امر فائز گردید. الواحی به افتخارش از کلک میثاق نازل و چند سفر برای تبلیغ نمود. اکنون نیز به خدمات امریه و تشویق اجباء مشغول و موفق است.

ظاهر پرستان آشکار شده از او به شکایت برخاستند. رضا قلی خان را این امور مانع از اشتعال و ابلاغ حقیقت نشده با نهایت حرارت به کار امر مشغول بود.

در آخر حال عریضه ای حضور مبارک تیر میثاق عرضه کرده استدعای شهادت نمود و به لوحی از سماء عنایت دلبر پیمان سرافراز شده همی به تبلیغ مشغول بود تا آنکه شهادتش فرا رسید چنانچه در جای خود به شرح خواهد رفت.

گاهی به سرودن شعری طبع آزمائی می کرده و لکن عمدۀ گفته هایش از بین رفته فقط چند بیتی از ترشحات طبع وی به دست افتاد که در این مقام می نگاریم، قال رحمه الله:

شوق وصلت باز بر جان شعله زد	ای فدایت من دمی دیگر مدد
گر چه احیای توام ای دلفروز	کن ترحم یش از اینم دل مسوز
جذبۀ الطافت ای نور وحید	قطره وارم جانب بحرم کشید
همت عالی تو ای مرتجی	می کشد ما را خداداند کجا ^۱
گر جسورم گر جبونم گر زبون	سوی خویشت خوان مرا ای رهنمون

آرزویم این بود در دو سرا

که شوم قربانی عبدالبهاء

و هم در این سال با صدر الصدور همدانی صحبت امری شروع گردید تا عاقبت صدر نشین بزم انس و شامل نفثات روح القدس گردید.

وی موسوم به سید احمد پسر سید ابوالقاسم صدر العلماء همدانی است که شخصی قصیرالقامه و شکم بر آمده بود تا آن حد که پیاده راه پیمودن نمی توانست. پسرش سید احمد در آغاز حال نزد پدر به تحصیل مقدمات مشغول شده و مدتی نیز برای تکمیل تحصیلات به اصفهان و کربلا و نجف مسافرت نمود.

در فنون متعارفۀ اسلامیۀ مهارتی بسزا یافت و پس از مراجعت در همدان متوقف شده و به واسطۀ رجوعات طیبی با حکیم موسی که یکی از اطبای احباء و احبای اطبا بود مخالطتی داشت روزی حکیم را به اسلام دعوت نمود و سخنانی وافر و فصلی مشبع راجع به اثبات اسلام رفت که بیان کند.

^۱ این بیت از جلال الدین مولوی بلخی است که به مناسبت مقام اندک تغییری در آن داده و تضمین نموده است.

حکیم عقیده خود را اظهار و به حقیقت اسلام و صدق ادعای خانم انبیاء اقرار کرده به علاوه در مقام اثبات ظهور قائم موعود و وقوع رجعت حسینی مطابق عقیده شیعه اثنا عشریه برآمده لب به سخن گشود و نطقی و بیانی کافی و وافی سرود.

خلاصه القول صیاد خود را صید کرد و گردن او را به قید آورد این داستان سبب تعجب صدر الصدور گشته وی را به سلوک طریق تحقیق و طی راه تحرّی وادار نمود.

و چون آن زمان مبلغی رسمی نبود دو کُرّت با حاجی مهدی ارجمند و آقا محمد علی بلورفروش که نامش مذکور شد در منزل حکیم موسی اُتفاق صحبت دست داد و هم چنان بر حاسه تحقیقش افزوده می گردید.

روزی به حکیم موسی گفت: «من اینک در مقام مجاهده بر خواهم آمد اگر بطلان ادعای شما ثابت شد کتاب ردّی تألیف کنم و اگر به حقیقت و صدق جلوه کرد کتابی وافی در اثبات خواهم نگاشت». و آخر کار به گفته خود وفا کرده استدلالیه معروف خود را در اثبات امر عظیم تألیف نمود.

باری حاجی مهدی ارجمند لوح منبع شاه ایران را بدو داده و بر اثر مطالعه او قوه تحرّی و تحقیق در وی فزونی گرفت.

قضا را به سببی که بعد خواهیم نگاشت آقا محمد علی بلور فروش به طهران رفته و صدر هم پس از مدتی به طهران مسافرت کرده در مدرسه خان مروی ساکن و به تدریس مشغول شد و لقب صدرالعلمائی پدر را با مستمری دولتی دریافت نمود و در ضمن با آقا محمد علی بلور فروش معاشر و به توسط میرزا سلیمان آقا مراد سمسار در محله سر قبر آقا با تیر و سینا ملاقات کرده و به توسط سینا به زیارت لوح منبع خراسان فائز شده بر اثر انقلابی در ماهیت وی برغم حکمای مشائین حاصل شده به تصدیق و ایمان سرافراز گردید و بلافاصله به اجرای احکام و اتباع اوامر مقدسه الهیه بر آمده از جمله شرب افیون را که معتاد بود ترک نموده و بسی مقامات و تحمّل زحمات در این خصوص فرمود و آخر کار هم از اثر ترک آن زهر جان فرسای قوای نیت اش منحل گشته و به سال ۱۳۲۵ هجری در طهران صعود کرده، مدفنش در امامزاده معصوم است.^۱

در زمان حیات به تألیف کتاب استدلالیه و تدریس و تعلیم حقایق امریه و مطالب تبلیغی اشتغال داشته و از جمله تلامذۀ وی مرحوم میرزا مهدی آقای اخوان الصفا است که در روحانیت چون اوئی کمتر یافت شود.

الواحی چند از قلم مرکز میثاق به افتخارش نازل و بی نهایت مورد عنایت ربّ مجید بوده. ملأ مهدی جناب که اسمش گذشت از قول میرزا مهدی آقای اخوان الصفا برای نگارنده حکایت کرد که وی گفت در زمان تشرّف حضور تیر میثاق ورقه عکس صدر الصدور همدانی را که همراه داشتیم به حضور مبارک تقدیم نمودم هیکل منور عهد و پیمان نظر لطف آمیزی به تمثال صدر افکنده او را بوسیده بر سر گذاشتند.

صدرالصدور در امور امریه و خدومات به هیچ وجه تکاهل نداشته و پس از صعود به نزول زیارت نامه از خامۀ اطهر مرکز میثاق سرافراز و روحش در گلشن قرب از نشاط به اهتزاز آمد. اوصاف او بسیار و مزایای وی بی شمار است که این مختصر را گنجایش نگارش آن نیست.

وقایع سال هزار و دویست و هفتاد و هشت شمسی
مطابق سال هزار و سیصد و شانزده - سیصد و هفده قمری
۱۲۷۸ شمسی = ۱۳۱۶ - ۱۳۱۷ قمری

چنانچه گفتیم مظفرالملک در زمان حکومت خود همواره مترصد بود که بهانه ای به دست آورده به ایدای احبای رحمن پردازد. چون داستان حبس چند نفر و اخذ مبلغ چهار صد تومان به پایان رسید. در اوائل سال مذکور که عنوان این داستان است آقا محمد علی بلور فروش حصارى را که ذکرش سابق گذشت مقید و مغلول چند روزی در حبس بداشت مگر رشوتی گیرد لکن چون آقا محمد علی در اواخر به واسطه صدقات متابعه دارائی اول را نداشت و تقریباً به اصطلاح بازاریان ورشکست بود مظفرالملک نتوانست از وی فائده مادی ببرد لذا به بهانه محبت امر کرد آقا محمد علی را با زنجیر مأموری چند از بام تا شام در بازار و برزن گردش داده و سر زنجیر به محمد علی نامی معروف به "تاته" بود و آخر کار از همدانش اخراج نمود. آقا محمد علی به طهران رفت و عیال و اطفال خود را همراه برده در آنجا به دلایلی مشغول بود تا عاقبت به مرض استسقا درگذشت.^۱

وی چندی پیش از این تاریخ سفری به کرمانشاه به طور اجبار نموده در آنجا بضاعت و سرمایه او را تاراج نموده و زنجیرش کرده به همدان آوردند.

در اوائل حال آقا محمد علی بلورفروش با آقا محمد حسن پسر حاجی محمد ابراهیم که ذکرش گذشت شرکت داشته و در کاروانسرای معروف به دالان دراز به کسب مشغول بودند. اعداء و مغرضین از راه عناد شبانه بر پشت بام برآمده از روزن سقف دکان وی سنگی بدرون حجره اش افکنده مقدار زیادی از بلور و بارقن او شکسته و بیهوده گردید. پس از این داستان شریک وی آقا محمد حسن از توقف همدان منصرف شده و حساب خود را با آقا محمد علی تفریح نموده به طهران مسافرت کرد. آقا محمد علی نیز از کاروانسرای مزبور به سرای نهانندی ها انتقال کرده حجره ای اجاره نمود و به کسب مشغول گردید.

^۱ تاریخ حیات حاجی یوحنا خان حافظی

در جنب حجره وی یکی از تجار نهاوندی که به حاجی ابوطالب موسوم بود جای داشته و به واسطه تعصب و جنبه تقدس در آغاز امر از آقا محمد علی به واسطه نسبت امری پرهیز و با وی به طور خشونت رفتار می نمود.

چنانچه گریند روزی آقا محمد علی به اشتباه ابریق نهاوندی را برای تطهیر برد وی چون اطلاع یافت ابریق را بشکست زیرا او را نجس می پنداشت که جز به شکستن طاهر نمی گردید. و هر چند از وی برودت و نفرت ظاهر می گردید در مقابل از آقا محمد علی خضوع و استقامت مشهود بود. عاقبت تاجر نهاوندی از طرز رفتار وی شگفتی کرده شیفته و فریفته خلق و خوی رحمانی بلور فروش شده اندکی از خشونت کاست و متدرجاً آثار محبت نسبت به وی اظهار نمود تا بدان حد که آقا محمد علی علناً به صحبت و اقامه ادله و براهین پرداخت.

تاجر نهاوندی پس از مشاهده آن ید بیضا و اطلاع بر حقیقت حال یک باره بر درگاه عظمت ربّ ابهی خاضع شده به تبلیغ احکام به نفوس محتجبه پرداخت. مغرضین و معاندین را آتش حقد و غضب ملتهب گشته به میرزا احمد شریف الملک که شمه ای از اعمال و رفتارش را سابقاً به مناسبت مقام نگاهشیم شکایت تاجر نهاوندی را برداشتند.

وی حاجی ابوطالب را به حبس افکند و زحمات شاقه نسبت به وی متوجه ساخت زنجیری گران بر وی نهاد واز هیچ گونه ظلم و جور دریغ نیاورد. آخر کار مبلغی از وی بستند و رهایش ساخت. حاجی نهاوندی پس از رهائی از حبس به مدینه عشق شتافت و بر اثر صبر و استقامت امور ملکی و ملکوتی وی در آن دیار روی به فرونی نهاد. عمری به خوشی گذرانید و در آن سامان تشکیل عائله امریه بداد و به حاجی ابوطالب عشق آبادی در این صفحات معروف گردید.

این داستان را سال وقوع به صحت معلوم نه آنچه مسلم است هجرت وی از همدان به عشق آباد پیش از صعود جمال قدیم و اسم عظیم جلت قدرته بوده است.

آقا محمد علی گاهی شعری می سروده اگرچه طبعی که مصدر بروز شعر و به اصطلاح طبع خدا داد باشد نداشته و لکن به قوه ایمان و از اثر شدت اشتعال مطالب قلبیه و نهایت محبت خود را به صورت نظم گاهی بیرون می آورده است.

اینک محض نمودج و اطلاع بر درجه قوت طبع وی این دو بیت را که در وصف تیر میثاق سروده می نگاریم:

تو آفتاب سپهر و سماء ذات الهی
تو شمس قدسی و مصلق من اراده الّهی

تو غصن اعظم و ابها بهای نورلمیعی

تو منظر نظر اولیا و اهل بهائی

وقایع سال هزار و دویست و هفتاد و نه شمسی
مطابق سال هزار و سیصد و هفده - سیصد و هجده قمری
۱۲۷۹ شمسی = ۱۳۱۷ - ۱۳۱۸ قمری

در این سال فدائی امر رحمن و بنده درگاه سبحان میرزا محمود زرقانی به همدان وارد و از اشعه اشتعال قلب منیر خود شور و سروری در افراد این محیط افکنده به نشر نفعات قیام نمود. میرزا محمود مؤلف کتاب بدایع الآثار و از مشاهیر احناء و ملتزمین رکاب حضرت عبدالبهاء در سفر آمریکا بوده آثارش باهر و انوارش ظاهرتر از آن است که به شرح و بسط نیاز افتد. مشارالیه در تنظیم کتاب حاجی مهدی ارجمند نیز مشارکت نموده است. و هم در این سال آقا محمد جواد نراقی که ذکرش به تفصیل گذشت برای رسیدگی به املاک خود به نراق رفته پس از چند ماه توقف بر اثر عروض مختصر کسالتی در همان دیار به ملکوت قرب صعود فرمود و در ایوان شاه سلیمان نراق مدفون گردید. و نیز در این سال احبای امزاجرد موفق به اختصاص محلی برای محل اجتماع و حظیره القدس گردیدند.

چون در این سال لوح منیعی راجع به تحریص احبای نسبت به بنای محل اجتماع و حظیره القدس از کلک مقدس مرکز عهد الهی نازل شد میرزا یوسف خان ثابت وجدانی که لوح مذکور به واسطه وی به احبای ارسال شده بود در امزاجرد احباب را به متابعت این امر مبارک وادار کرده، به این مقصود مهم فائز شدند.

وقایع سال هزار و دوست و هشتاد شمسی
مطابق سال هزار و سیصد و هجده - سیصد و نوزده قمری
۱۲۸۰ شمسی = ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹ قمری

در این سال استاد حاجی محمد نجار که یک تن از محبان کوی جانان و محرمان حرم یزدان بود به ملکوت ابدی صعود نموده گروه مغرضین به واسطه انتساب امری از دفن وی در قبرستان مسلمین مانع آمده ضوضائی می رفت که ایجاد شود ناچار وی را در مصلی مدفون ساختند. بعضی بر آنند که چون استاد حاجی محمد در امر تبلیغ بی پروا بود و بی مهابا با هر کس و در هر جا صحبت می داشته معاندین در هنگامی که از گرمابه بیرون آمده چائی زهرآلود بدو نوشانیده مسمومش ساختند و لکن حقیقت این داستان مشهود نگردید.

و نیز گویند دفعه ای معاندین دکان وی را آتش زدند صحت این داستان نیز به یقین نپیوسته قدر مسلم آن است که او را از اغیار شماعت بسیار و زحمت بی شمار می رسیده مختصر قوت طبعی نیز داشته و این بیت را برخی بدو نسبت داده اند:

دنیا پرستان لعین غافل شدند از یوم دین سنگی زدند از راه کین بر دکه نجارها
جز این فرد، شعری از وی به دست نیامد. در امر تبلیغ جدیتی داشته و هیچ از سعی و کوشش در انتشار تعالیم امر مقدس الهی فرو نمی گذاشته است.

وقایع سال هزار و دویست و هشتاد و یک شمسی مطابق سال هزار و سیصد و نوزده - سیصد و بیست قمری ۱۲۸۱ شمسی = ۱۳۱۹ - ۱۳۲۰ قمری

در این سال به واسطه عدم تأسیس مدرسه بهائی اطفال احباء در مدرسه الیانس کلیمیان مشغول تحصیل بودند و بر اثر تفتین برخی از مغرضین یهود رئیس مدرسه مسیو بسال به اطفال احباء سختگیری کرده که مطابق عادات یهود رفتار کند و آنان را مجبور به رفتن کنیسه و متابعت دیگر اوهام و مجازات کلیمیان نمود.

محلل شور پس از اطلاع بر قضیه به مسیو بسال رئیس مدرسه پیغام داد تا از این رفتار زشت دست کشیده و اطفال احباب را در امور مذهبی به حال خود گذارد وی به اجرای پیغام نپرداخته بلکه بیشتر از پیش تر سختگیری نمود.

محلل شور صلاح چنان دید که احباء اطفال خود را از رفتن به مدرسه الیانس مانع آیند و از میرزا یوسف خان ثابت وجدانی درخواست نمودند که روزی چند در منزل آقا موسی معروف به کلیمی حاضر شده به اطفال احباء درس فارسی بیاموزد.

این مطلب اجرا شد و چون بسیاری از شاگردان مدرسه الیانس در آن زمان از اطفال احباء بودند و پس از خروج وهنی به مدرسه وارد گردید رئیس مدرسه برای رفع مسئولیت خود به یهود اعتراض نمود که به صرف سخن چند تن از گران جانان مدرسه را موهون ساختید و از روتق انداختید.

یهود نزد ظفرالسلطنه حکومت وقت رفته از رفتار احباء شکایت نمودند حکومت جمعی از وجوه احباب را طلبیده و از سبب تفریق مدرسه و خروج اطفال سؤال نمود. احباء در مقام حقیقت گوئی برآمده داستان عناد یهود و سختگیری به اطفال را در خصوص امور وهمیه به حکومت فرو خواندند. آخر کار به اصلاح منجر شده و اطفال ثانیاً به مدرسه الیانس مراجعت نمودند.

و نیز در این سال احباء به خریداری حظیره القدس موفق شدند. سابقاً گفتیم که محل اجتماع احباء در مواقع رسمی امری از قبیل اعیاد و غیره منزل دائمی روین بود. پس از چندی دائمی روین منزل خود را به اجاره داد و بر اثر آن احباب در فکر ابتیاع محلی به اسم حظیره القدس

افتاده در صدد جمع آوری وجوهات از افراد احباء شدند. پس از جمع آوری مبلغ هزار تومان وصول شده و این مبلغ را در نزد حاجی یوحنا خان حافظی و حاجی مهدی ارجمند سپردند تا در وقت احتیاج به مصرف رسد.

در این سال میرزا اسماعیل آقا مراد مشهور به "جدید" که یکی از احبای پر شور و شغف بود در صدد برآمد که محلی برای حظیره به اسم خود ابتیاع کند تا باعث ضوضای عوام نگردد و در مقام جستجو از محل مناسبی برآمد تا از دو برادر که موسوم به هادی و مهدی بودند و چند خواهر منزلی که در محله مختاران همدان کوچه مقابل مسجد و چشمه قاشق تراشان واقع و عبارت از یک باب بیرونی و اندرونی بود به مبلغ هزار و کسری تومان در بیست و هشتم رجب سنه ۱۳۲۰ هجریه خریداری نموده پس از زمستان آن سال به دستگیری اعانه احباء مشغول بنا و تعمیر آن شده و با وجود اذیت و آزارها که از مغرضین و معاندین می دید به هیچ وجه فترتی در ثبات او رخ نداده با نهایت استقامت متحمل زحمات و حملات شدید گردید و قریب چهار صد تومان نیز از خود مخارج نمود.

یهود به حکومت وقت که سالارالسلطنه پسر ناصرالدین شاه بود گفتند که بهائیان تا آن حد جسور شده اند که مشغول بنای معبدی رسمی برای خود هستند. حکومت میرزا اسماعیل را احضار و از وی قضیه را پرسش نمود، میرزا اسماعیل اظهار داشت که من برای خود منزل می سازم و این است قبالة خانه که به اسم من است. حکومت قانع شده و علی الظاهر دستاویزی برای تعقیب قضیه بدست نیاورده داستان به همین جا خاتمه یافت.

پس از چندی میرزا اسماعیل به طهران رفته در آنجا وفات یافت و نام نیکی از خود در دفتر خادمین مخلص امر الهی باقی گذاشت.

پس از چندی به واسطه وصول لوح شرکت خیریه مبلغی تهیه شده و خانه جنب حظیره القدس نیز که لازم بود ابتیاع شد.

لوح مذکور را میرزا آقا جان معروف به ایروانی به همدان آورد وی مدتی در قفقازیا و ایروان توقف داشته و بسیار مشتعل و پر شور بود. در ایروان عریضه ای راجع به شرکت خیریه حضور مرکز پیمان عرضه داشته در همین سال ۱۳۲۰ لوحی به افتخارش صادر شد که ابتدای آن این است:

«ای سلیل حضرت خلیل در خصوص شرکت خیریه اساسی که نگاشتی مرغوب و مطلوب...».

میرزا آقا جان این لوح را به همدان آورده با مشورت اجباء صندوق خیریه روزی یک شاهی را تأسیس کرده پس از چندی مبلغ پانصد تومان جمع آوری شده دوست تومان آن را به شور محفل مقدّس روحانی به محفل سپردند تا خانه مذکور جنب حظیره را خریداری کرده و مدتی قرائتخانه تأیید در قسمتی از آن خانه بوده است.

و بقیه وجوه مذکوره به لجنه تقدیس واگذار گردید و پس از تأسیس محفل تهذیب که شرح آن در جای خود بیاید رُبُع آن مبلغ به مصارف مبلّغین و غیره رسیده و مابقی آن آخر کار به لجنه صندوق واگذار شده و در تحت نظریه محفل مقدّس روحانی در آمد که به مصرف خرید حمام برای اجباء رسید.

میرزا آقا جان ایروانی در سنه ۱۳۳۵ هجریه در همدان به مرض ذات الریه درگذشت و جز اثاثیه خانه ترکه ای از وی نماند! اولادی چند از وی یادگار است که مشمول محبت امر و در طریق الهی سالک اند.

و هم در این سال دو تن از اشرار جاه طلب قریه بهار شیخ لطیف و ملا قاسم به ظاهری حقانی و در باطن به جهت خیالات شیطانی از شیخ احمد خان بهاری که شرح حالش گذشت کتاب مستطاب ایقان را گرفته و به آخوند ملا عبدالله بروجردی از گروه احبای الهی افترااتی مجعوله نگاشته و آنان را در نزد آخوند مطیع هوی و هوس و مورث اختلال اخلاق مسلمین قلمداد کرد.

آخوند داستان را به ضیاء الملک بزرگ مالک قریه بهار گفته او هم محض متابعت فرمان حاکم شرع انور به میرزا علی اکبر کدخدای نگاشت تا بایان را از قریه بهار مطرود سازد. کدخدا بلافاصله در اول کار شیخ احمد خان را به حبس افکنده پس از سه ساعت میرزا مختار را نیز که سابقاً شرح حالش مسطور افتاد محبوس ساخت. پس از یک شب از میرزا مختار مختصر رشوتی گرفته رهایش نمودند و شیخ احمد خان را به شورین انتقال داده چهار روز در آن دیارش محبوس داشتند و آخر کار به وساطتی مبلغی رشوت و فدیة از وی گرفته مطلق العنان گردید.

در خلال این گیر و دار ضوضای اهالی بهار زیاد و غریو و فریاد آنان بسیار بود با نهایت جدّیت به اذیت افراد اجباء پرداختند و آنان را معرض سب و لعن خود ساختند در این ایام لوحی منبع به افتخار اهالی بهار از کلک توانای مرکز پیمان نازل شده که فاتحه آن این است:

«ای شیدائیان روی دلبر الهی، آن یار دلشین چون شاهد نازنین در انجمن روحانین جلوه فرمود و به انوار آن حسن یوسفی جمیع آفاق را مشکات اقلیم مصری نمود بی پرده به بازار آمد...».

وقایع سال هزار و دویست و هشتاد و دو شمسی مطابق سال هزار و سیصد و بیست - سیصد و بیست و یک قمری ۱۲۸۲ شمسی = ۱۳۲۰ - ۱۳۲۱ قمری

در این سال رضا قلی خان سرور شهدا که ذکرش از پیش گذشت جام شهادت نوشید و به وصال دائمی رسید.

وی از قریه خانباغی به قصد طهران حرکت کرده^۱ به همدان وارد و در کاروانسرائی که در رسته حاجی فضل الله واقع ورود نمود. در حین حرکت از قریه خانباغی چند تن از اهالی مهربان که جزء خانباغی است با وی همراه شده و یک تن که با وی نسبتی هم داشته به قصد کشتن او با وی همسفر گردیده و تا ورود همدان در بین راه فرصتی که به انجام خیال زشت خود پردازد به دست نیاورد.

پس از ورود چنانچه گفتیم رضا قلی خان در کاروانسرای مزبور شبی بروز آورده بامدادان یکی از چاکران خود را امر کرد تا میرزا یوسف سراج را طلب کند و خود به نماز و تلاوت آیات مشغول شد. نوکرهای دیگر وی برای رسیدگی و تیمار سئوران به اصطبل رفته بودند در این موقع شخص مذکور موقع را غنیمت شمرده از خلوت و اشتغال همراهان استفاده کرده با گلوله مرغ روح رضا قلی خان را آزاد کرد که با کمال نشاط پس از اندک زمانی به گلشن ابهی پرید.

میرزا یوسف با همراهی حافظ الصَّحَّه وقتی رسیدند که رمقی در بدن داشته ولكن سخن گفتن نمی توانست. پس از صعود به تصدئی میرزا یوسف جسد مطهر وی را در قبرستان عمومی مسلمین به امانت گذاردند تا از برادرانش خبری برسد.

حکومت وقت ظفرالسلطنه اشیاء و اثاثیه او را ضبط نمود تا تحویل اخوانش دهد. باری مدتی دو سال جسد وی در قبرستان عمومی امانت بود آنگاه برادرش نجف قلی خان به همدان آمده جسد مقدس آن شهید سعید را در یکی از حجرات مجاور مزار شاهزاده حسین مدفون ساخت.

پس از قتل و شهادت رضا قلی خان امرالله در قریه مهربان خانباغی توقف نمود. داستان شهادت وی را برادرش به حضور تیر پیمان روح الوجود له الفداء معروض داشته، لوحی

^۱ تاریخ حیات حافظی

از کَلک اطهر نازل و او را به لقب "سرور شهداء" ملقب فرمودند. ابتدای لوح خطاب به دو برادر شهید است، می فرماید: «ای دو برادر سرور شهداء، آن پاک جان...»

و زیارت نامه ای نیز از خامه مقدّسه به افتخار آن محبّ صادق صادر شده که آغاز آن به این کلمات عالیّات مزین است: «البهاء اللّامع و النور الساطع یحفّ ترتک الثّوراء...». این جرئت و شقاوت از شخص قاتل فقط به واسطه بغض امری سر زده ضعیفه و حقد او نسبت به امر الهی سبب شهادت آن روح پاک و سرور شهداء گردید.

و نیز در این سال به تشویق آقا محمّد تبریزی که یکی از ناشرین آثار امر رحمن بوده احبّای الهی در محله معروف به "توت قمی" ها برای اجتماعات امریه منزلی خریده و در آنجا به تلاوت آیات و الواح مشغول بودند زیرا حظیره القدسی که سابقاً اشاره کردیم به مساعدت میرزا اسمعیل خریداری شده بود نظر به مصلحتی به رئیس مدرسه الیانس اجاره داده شده بود و چون هنوز اجاره او بسر نیامده بود و احبّاء نیز از تعیین محلّی برای اجتماعات امریه مجبور بودند لذا به خرید منزل مزبور پرداختند. در اوائل خرید آن منزل شاهزاده مهدی قلی میرزا موزون پسر موزون ملایری که شرح حالش در جای خود خواهد آمد به مناسبت آن که تازه از حبس ملایر رهائی یافته و به همدان آمده در آنجا ساکن گردید.

در اواخر حال نظر به مصالحی که ذکر آن از عهده این مختصر بیرون است محفل مقدّس روحانی آن منزل را فروخته و اینک محلّ اجتماع و تلاوت آیات و انعقاد محافل امریه حظیره القدس ابتیاعی میرزا اسمعیل است.

و هم در این سال شهادت علی اکبر محبّ علی خان واقع گردید. محبّ علی خان از احبّای متقدّم بوده و از وی دو پسر و یک دختر باقی مانده بود که اسامی دو پسرش حسین و علی اکبر بود.

علی اکبر در سال ۱۳۱۶ مستخدم حافظ الصّحه بوده و آخر کار به سمساری اشتغال داشته و رفع حوائج زندگانی خود را از این ممرّ می نموده تا بدین وسیله پس از چندی دارای سرمایه وافری گردید. همکارانش به او حسد برده و به دستاویز این که وی بهائی و از دین خارج است دفعش را در یت گرفتند.

در این سال هنگام تابستان به رسم معمول اهالی همدان که به اطراف شهر برای تفرّج و گلگشت می روند چند نفر با علی اکبر همراه شده برای تفریح به امامزاده کوه که نزدیک همدان واقع است رفتند به این قصد که دو سه روزی در آنجا بسر برند. پس از رسیدن به

مقصود و محل معهود چند تن از همراهان برای زیارت امامزاده به جانب بقعه روان و علی اکبر برای تهیه چائی در محلی که منزلگاه ساخته بودند متوقف شد.

یکی از رفقا و همراهانش که از اهل خَمسه بود شش لولی را که علی اکبر در کمر داشته گرفت بدین بهانه که می خواهد تماشا کند و در آن اثنا که علی اکبر مشغول تهیه سماور چائی بوده رفیق عنود تیری با همان شش لول به علی اکبر زده خود فرار اختیار کرد.

رفقا از زیارت برگشته علی اکبر را آغشته در خون دیدند علی اکبر رمقی داشته و نظر به این که جمال مبارک فرموده: «دست قاتل را باید بوسید» تا مبادا رفقایش از دنبال قاتل روان شده و به تعقیب قیام کرده او را گرفتار سازند می گوید: «کسی مرا نکشته غفلتاً تیر رها شده است»^۱ برادرش حسین پس از اطلاع بر قضیه آمده و هنوز رمقی در مقتول بود که برادرش به بالینش رسید. علی اکبر قاتل را به برادر خود معرفی کرده و او را سوگند می دهد که به اخذ انتقام و تعقیب وی قیام نکند.^۲

آقا حسین قاتل را در امامزاده کوه دید و لکن مطابق سفارش برادرش به آزار او نپرداخت و قاتل را مطمئن ساخت که کسی را با تو کاری نیست قاتل مطمئن شده به کسب مشغول گردید.

از علی اکبر یک پسر ابراهیم نام باقی ماند که ابتداء در مدرسه تأیید به تحصیل مشغول و بعد به کسب پرداخت و چنانچه گویند علی اکبر اول شهید همدان است.

^۱ تاریخ حیات حافظی

^۲ تاریخ حیات حافظی

وقایع سال هزار و دویست و هشتاد و سه شمسی مطابق سال هزار و سیصد و بیست و دو قمری ۱۲۸۳ شمسی = ۱۳۲۲ قمری

در این سال حکومت همدان با سالار السلطنه پسر ناصرالدین شاه قاجار بود. وی با خود سیدی شریر و زشت طینت همراه داشت که ملقب به صدر الاشراف بود. حاجی میرزا مهدی مجتهد با وی تبانی کرد تا به بهانه این که بهائیان در مقام ساختن معبد رسمی هستند ضوضائی بر افرازند مگر مبلغی بتوانند از آنها به دست کنند. بر اثر این قرارداد چهار نفر از احباب را که عبارت بودند از:

دانی رویین و حاجی موسی معروف به کلیمی (مین) و حاجی مهدی ارجمند و حاجی سلیمان طیب شبانه گرفته به حکومتی بردند. حکومت با آنها به تشدد و ترش روئی تلقی کرده به ملازمان خود فرمان کرد که محبوسین را شب محافظت کرده بامداد پگاه از همدان خارج کنند. ملازمان اجباراً به مجلس افکنده تا صبحگاه به اجرای فرمان اخراج قیام کنند.

وابستگان محبوسین برای تحقیق حال و جریان مبدأ و مآل آنان آمده نایب اسماعیل نامی که از گماشتگان صدر الاشراف بود اظهار کرد که یگانه وسیله نجات محبوسین همانا صدر الاشراف است اگر او را ملاقات کنید شاید بتواند راهی برای خلاصی تهیه کند وگرنه جمیع ابواب مسدود و از هیچ ممر امید فتوحی نیست.

محبوسین در آن شب با صدر الاشراف ملاقات کرده وی در پاسخ گفت: «اگر هزار تومان به شاهزاده حکومت تقدیم کنید من برای رهائی شما واسطه خواهم شد و در ضمن باید دویست تومان هم به خود من اختصاص دهید که مجموع هزار و دویست تومان گردده. اجبأ از پرداخت این مبلغ امتناع ورزیده بی تقصیری خود را اظهار داشتند و باعث پرداخت این جریمه را با وجود عدم گناه جو یا شدند.

صدر الاشراف چون بذر امل و آرزوی خود را سرسبز ندید با تغییر و تشدد فرمان کرد یاران رحمن را به زندان باز برند. چگونه زندانی! جایگاه دزدان و محفظه شریران. از رطوبت و عفونت هوایش رگ جان و رشته حیات می گسیخت و ثقل زنجیر گرانس آبروی کوه الوند می ریخت.

آخر الامر به وسائط قرار شد حکومت دوپست و پنجاه تومان رشوت بگیرد و یاران را خلاصی بخشد. حکومت ضامنی از اجبَاء گرفته آنان را رها ساخت. یاران گرد هم برآمده درباره پرداخت این مبلغ مشورت کرده اکثریت آراء بر آن قرار گرفت که به هیچ وجه رشوتی ندهند و چند تن از آنان به تلگرافخانه رفته متحصن گشتند.

حکومت چون این داستان شنید مبلغ دوپست و پنجاه تومان را از ضامن اجبَاء دریافت نموده ضمناً بهر یک از یاران رحمن دست می یافت محبوس ساخته از جمله حاجی یاری و آقا ربیع ولد لاله زار ترمه فروش را گرفتار نمود. لاله زار مبلغ چهل تومان به حکومت داده پسرش ربیع را خلاصی بخشید و حاجی یاری هم چنان در زندان بلا بماند.

رئیس تلگراف به امید آن که آخر کار مشمول توال یاران رحمن گردد با آنها همراهی داشت و فصل مشبعی راجع به تعذبات حکومت به طهران اخبار کرد متحصنین نوزده روز در تلگرافخانه باقی مانده و حکومت از بشارت السلطان رئیس تلگراف طلب کرد تا اجبَاء را در تلگرافخانه نگذارد. وی بدین معنی التفاتی نکرده و اجبَاء در استقامت و ثبات جدیت فراوان کردند. حکومت از حاجی میرزا مهدی مجتهد که مؤسس این گرفتاری بود چاره جوئی نمود وی دائی رویین را طلب داشته و پس از سخنان بسیار اظهار کرد که اجبَاء چهار صد تومان بدهند و مورد الطاف حکمران گردند. دائی رویین جواب را منوط به ملاقات یاران نموده این مرتبه نیز اکثریت آراء به عدم پرداخت وجه صادر شد.

در آن ایام مظفرالدین شاه برای زیارت مزار معصومه مهیا شده عزیمت داشت برای نیل به این سعادت به زعم خود به بلده قم مسافرت نماید.^۱

^۱ مطابق اقوال شیعه اثنی عشریه فاطمه معصومه خواهر امام هشتم علی بن موسی الرضا است که در مشهد خراسان مدفون است. گویند در زمان حیات خود که علی بن موسی در خراسان می زیسته و سمت ولایت عهد مأمون عباسی داشته خواهرش فاطمه معصومه به قصد دیدار برادر به جانب خراسان رهسپار گشته و چون به بلده قم رسید به واسطه کثرت شیعیان در آن سامان چند روزی توقف کرده بر اثر کثافت و ردانت آب و هوا مریض گشته به عالم دیگر انتقال نمود و در همان مکان مدفون گردید. ولکن بر این جمله که گویند اعتماد نشاید چه بعضی اقوال چنان جلوه می دهد که در ضمن دختران موسی بن جعفر معصومه ای نبوده که خواهر علی بن موسی شود و بعضی اقوال که مثبت وجود وی است او را از جمله ناقضات دانند زیرا بدون رضایت امام علی بن موسی به جانب خراسان عزیمت نمود و با برادرش مخالفت ورزید. و نیز شیعیان گویند که علی بن موسی در خراسان به دست مأمون عباسی مسموم گشته شریعت شهادت چشید. و این معنی را چنانچه گویند به

بر اثر وصول تلگرافات متابعه تظلم آمیز از اجبای همدان و فریادشان از جور شاهزاده حکومت مظفرالدین شاه از قریه عبدالعظیم تلگرافی به سالار السلطنه مخابره نمود حاوی محبت نسبت به اجبای و خلاصی آنان و تحصیل رضایت آنها. حکومت از رسید تلگراف مضطرب شده شبانگاه مبلغی که از ضامن اجبای گرفته بود به توسط حاجی یاری که در حبس وی بود نزد متحصنین فرستاده درخواست رضایت نامه از آنها کرد.

اجبای شبانه از تحسّن خارج شده و این مسئله بر بغض و عداوت اعداء و سطوت و ابهت اجبای افزود.

شاه پس از مراجعت به طهران چند تن از حکام ولایات را به مرکز خواسته و از جمله سالار السلطنه را نیز طلب کرد. اجبای چون عزیمت وی را به مرکز شنیدند با هم رأی زده و برای استمالت و دلجوئی حکومت یک زوج فرش کاشانی به مبلغ صد و بیست تومان خریداری کرده تقدیم سالار نمودند. وی از این داستان بی نهایت خوشنود شده پس از چندی از طهران به همدان مراجعت کرده و متعرض اجباب نبود.

این قضیه را اجبای از آن جهت متصدی شدند که مبادا سالار از همدان به دیگر جای مستقل شده و بر اثر نوپیدی که از اجباب همدان یافته بود به آزار یاران رحمن در بلاد دیگر پردازد و این معنی سبب این اقدام گردید.

وسيلة انگور مسموم یا آب اتار زهرآلود یا شربت اترج مسموم به اختلاف اقوال که مأمون به علی بن موسی داد اجرا نمود ولیکن حقیقت این قضیه بر خلاف آنچه گویند مثبت است چه که مطابق تواریخ معتبره مأمون به هیچ وجه مرتکب این معنی نبوده بلکه آن روز که علی بن موسی به ملاقات مأمون شافت اندک انحرافی در مزاج وی بوده و در صرف انگور افراط فرمود چه که انگوری بی نهایت مطبوع بود و بر اثر کسالت رو به قوت نهاده منجر به صعود مظهر الطاف یزدان به عالم قرب گردید و به هیچ روی داستان انگور مسموم یا دیگر قضایا به صحت مقرون نیست زیرا به شهادت تواریخ مأمون بی نهایت نسبت به علی بن موسی ارادت داشته و در روز عید نوروز چنانچه شرحش در تواریخ مسطور است جشنی مفصل گرفت و علی بن موسی را به ولایت عهد خرد منصوب ساخت که داستان آن جشن مفصل و از حوصله این مختصر بیرون است. در ابتدای ورود علی بن موسی به خراسان نیز قصری که مخصوص به حمید بن قطبیه بوده و در محلی که اینک در خراسان به قبرستان قتلگاه معروف است بنا شده بود مخصوص ورود او تخلیه نموده و دختر خود امّ الفضل را نیز به حاله نکاح محمد بن علی الجواد که امام نهم شیعیان و پسر علی بن موسی است در آورد. با این همه قول اقدام به مسمومیت را محلی نیست به علاوه آنکه تواریخ معتبره شاهد ماست.

وقایع سال هزار و دویست و هشتاد و چهار شمسی
مطابق سال هزار و سیصد و بیست و سه قمری
۱۲۸۴ شمسی = ۱۳۲۳ قمری

در این سال امر الهی به توسط حکیم علی (الی- الیاس) برادر حکیم آقا جان که ذکرش گذشت در قریه آزندریان که بین همدان و ملایر واقع است انتشار یافت و دو تن از خوانین معروف که دارای ثروت و شهرت بودند به تصدیق امر فائز شده از ریح مخوم آشامیدند و راه به حقیقت بردند.

حکیم علی در آن صفحات به اسم طبابت رفته و در ضمن داروی اسم اعظم را که تریاق سموم محیطه به افراد بشری است به کار می داشت.

آن دو تن که به توسط وی به تصدیق فائز شدند یکی فضل الله خان بوده که چندی پیش وفات یافت و دیگری موسی خان است که اکنون در قید حیات و به خدمت مشغول است.

حکیم علی در آن صفحات از راه حبّ امر زحمات بسیاری و مشقّات بی شماری از اعداء و مغرضین متحمّل شده اکنون نیز در همدان ساکن و به همان حرارت اوّلیّه به خدمت امر مشغول می باشد.

وقایع سال هزار و دویست و هشتاد و شش شمسی مطابق سال هزار و سیصد و بیست و پنج - بیست و شش قمری ۱۲۸۶ شمسی = ۱۳۲۵ - ۱۳۲۶ قمری

سابقاً شرحی از طریقت و مخالفت رئیس مدرسه آلیانس با اطفال احباء نگاشتیم و آخر آن پس از مشاجرات چنانچه گفتیم به مصالحه انجامید و اطفال احباب پس از خروج از مدرسه آلیانس ثانیاً به مدرسه مزبور رفته به ادامه تحصیلات خود پرداختند.

در این سال ۱۳۲۶ میرزا یعقوب متحده شهید که از احبای کلیمی نژاد بوده و بر حسب خواهشی که از حضور تیر میثاق نموده بود در کرمانشاهان جام شهادت نوشید و در این وقت از شاگردان مدرسه آلیانس محسوب و در آنجا به تحصیل مشغول بود. به واسطه آنکه ایام رضوان را از رفتن مدرسه خودداری کرده و مطابق امر مبارک تعطیل نموده بود رئیس مدرسه آلیانس از وی بازخواست نموده به آزارش قیام نمود.

این داستان سبب هیجان احباء شده و ناشر نفحات مرحوم میرزا مهدی آقای اخوان الصفا که در آن سال در همدان به سمت تبلیغ امرالله متوقف بود احباء را به تأسیس مدرسه تشویق کرده و به دستیاری یاران پرشور و شوق مبلغ دو هزار تومان جمع آوری شده و دیگران نیز کمک کرده به تأسیس مدرسه قیام نمودند.

در اوائل مهرماه ۱۲۸۶ شمسی که مقارن با عید خیمه بندان کلیمیان بود^۱ عده ای از اطفال را جمع آوری نموده کلاس های مختصری برای آنها ترتیب داده و معلمین از اعضای محفل تقدیس و غیره منتخب نموده به تعلیم آنان بر گماشتند.

^۱ مطابق نص صریح تورات، سفر لایوان اصحاب بیست و سیم از اول تا آخر و دیگر مواضع تورات بنی اسرائیل را محافل جشن و اعیاد و مواقع رسمی ملی است که در هر یک به عملی مخصوص مبادرت می نمایند. عمده آنها یوم سبت است که در آن روز از کار کردن ممنوع اند و دست به آتش نمی زنند. اگر چه زبان متوجه شوند چنانچه گویند در چند سال قبل در شب کیپور روزه بزرگ که شب سبت بوده در کنیسه یهود شمعی که افروخته بودند افتاده آتش به پایه کنیسه گرفته مشتعل شد خادم کنیسه نظر به این که دست به آتش زدن ممنوع است در مقام اطفاء لهب بر نیامده متدرجاً آتش بالا گرفت و به تورات بزرگ که بر پوست نگاشته شده بوده رسیده شعله ور گردید. خادم کنیسه آخر امر سبت را نشکسته و چون همان روز برای سوخت

روز بعد عکسی از شاگردان اولین تأسیس مدرسه برداشتند که در صفحهٔ مقابل مشهود است [در بخش تصاویر] و چون محلی که ملت به توسط میرزا اسماعیل آقا مراد خریداری نموده بودند هنوز در اجاره بود در آغاز کار مدرسه را در خانهٔ بابا موسی قرار دادند (تاریخ حیات حافظی) و متدرجاً اثاثیهٔ کاملی به توسط لجنةٔ تقدیس خریداری شده و آن اساس به طور کامل شکل مدرسی پیدا کرد.

لوحی به افتخار مدرسه از تیر میثاق نازل و او را به اسم تأیید موسوم فرمودند.

اعضای عاملهٔ مدرسه از آغاز تأسیس تا کنون به قرار ذیل است:

معلمین سال تأسیس (۱۲۸۶ شمسی ۱۳۲۶ قمری) میرزا موسی خوشبین و میرزا ایوب پسر میرزا آقا جان ابروانی بود.

در اواخر سال ۱۳۲۷ ه. ق. دکتر مسیح خان ارجمند ادارهٔ مدرسه را به عهده گرفته صبح ها پس از فراغت یافتن از مطب به مدرسه می رفت و نظامت موقتاً به عهدهٔ شاهزاده مهدی قلی میرزا موزون بود.

در سال ۱۳۲۹ ه. ق. سید عبدالله از تبریز برای معلمی مدرسه خواسته شد و ریاست هنوز با دکتر مسیح خان بود.

در تیرماه ۱۳۳۲ ه. ق. مسیو آندره از اروپا به ایران آمده متصدی ریاست گردید.

کثرات نامه ای که به خط خود مسیو آندره به فرانسه نگاشته اکنون موجود و ترجمه آن این است:

منزل خود یک بار پشکل گوسفند خریده بود از ترس آنکه مبدا آتش در آن افتد و بسوزد به عجله بار پشکل را از خانه بیرون برده محافظت نمود ولی تورات مقدس را به احترام سبت خوراک آتش ساخت. صبح گاهان یهود معبد خود را محروق یافته و تورات بزرگ را سوخته دیدند. خادم گفت من محض احترام سبت به اطفاء نار اقدام نکردم و کسی را هم به این عمل غیرمشروع دعوت ننمودم و چون آتش به تورات بزرگ رسید دیدم پوستی که کلمات و حروف بر آن نگاشته شده بود می سوخت و لکن کلمات و حروف از آن جدا گردیده به آسمان بالا رفت. باری به جز یوم سبت ایام دیگری نیز دارند که در هر یک شاعری مخصوصه را تعظیم کنند مانند عید نزول تورات و عید فطیره و ایلاتوت و عید سکوت که همین خیمه بندان یا میوه بندان است. یهود در هفت روز از ماه تشرین این جشن را به پا داشته و خانه ماندنی ساخته او را به سیزی ها و میوه جات مختلفه آرایش داده به نشاط می پردازند.

از من امضاء کننده ذیل آندره سلیمان اداره و تدریس فرانسه را در مدرسه تأیید به عهده می گیرم و از ۱۵ همین ماه الی انقضای سه ماه داخل خدمت شده به حقوق ماهی هشتاد تومان و معتمد که هر ماه بیست تومان به صندوق مدرسه تقدیم کنم.

آندره سلیمان همدان ۱۳ ژوئن ۱۹۱۳هـ.

مدرسه تأیید در زمان ریاست آندره بی نهایت ترقی کرد. وی پسر آقا سلیمان زرگر است که نام او در جزو مجوسین مظفرالملک ذکر شد. وی همان است که در روز وفات زوجه اش جمعی را با خود او دستگیر کردند چنانچه شرحش گذشت.

در سال ۱۳۳۱ هـ ق. سید عبدالله از مدرسه منفصل و مرحوم میرزا موسی ادیب مجرد به سمت تعلیم ادبیات و خط و غیره از تبریز وارد شده در مدرسه منصوب گردید.

ادیب مجرد میرزا موسی اصلاً از مردم اهر است که فاصله اش تا تبریز سه منزل راه است. وی در اوائل حال در زی طلاب علوم دینیّه و معلم اشراف و بزرگان بوده و مرحوم شاهزاده ایرج میرزا جلال الممالک که از نوابغ قرن معاصر بشمار است مدتی در نزد وی به تحصیل مقدمات اشتغال داشته است. وی به توسط عماد لشکر که یکی از شاگردانش بوده راه به عرفان حقیقت یافته و پس از تصدیق از مدرسه طلاب خارج شده در مسافرخانه تبریز منزل گزید.

و او را مجرد گویند از آن سبب که در تمام عمر زن اختیار نکرد و لفظ مجرد را سبب حال خود ساخت. اندکی لکنت بر زبان داشت و لکن بحری مواج بود و سراجی و هاج در نواختن مقامات موسیقی ید بیضا داشت و آتش سینا در قلوب می افروخت مدتی نیز در شاه آباد عراق به تعلیم مشغول بود تا در سنه ۱۳۴۷ هـ ق مطابق زمستان ۱۳۰۷ شمسی در شاه آباد عراق به ملکوت باقی شتافت.

در سرودن اشعار طبع بلند و توانائی داشت غالب گفته هایش سرود و تصانیف آمیخته به شرح حقایق است. در ایام حیات شعری چند به سه لسان پارسی و ترکی و عربی سروده تقدیم حضور مبارک تیر میثاق نمود. در جواب لوحی منیع به سه زبان پارسی و ترکی و تازی از کلک مقدس مرکز امر الهی به افتخارش نازل شد. اینک عین لوح و اشعار او را در این مقام می نگاریم:

تبریز به واسطه جناب آقا میرزا حیدرعلی اسکوثی - حضرت موسی آهری علیه بهاء الله الابهی

هوالله

یا ناظم اللثالی الغراء والفرائد الثوراء لعمرک ان تلک الدرر المنظومة و الغرر المنشورة تلیق ان
تکون عقوداً لنحور المحور فی الجنان و جواهر تلاً لأ علی اکلیل جلیل للجالس علی سریر البیان
و العرفان فعقوده العریة درر عالیة و لثالیة الفارسیة دراری نوراء فی اوج البلاغة و العرفان و بیته
الترکی نعمة من عندلیب المعانی فی بحیوة الجنان لسان عذب البیان عربی ایله تنظیم اولنان
اشعار آبدار آهنگک ملکوت اسرار دُر و لسان فارسی ایله ترتیب و تنظیم اولنان آیات شواهد
فصاحت بلغا دُر و نعمة ترکی ایله سولنان منظومه گلبننگ بلبل اسرار دُر منظومه عربی لثالی
مثور بود و حائر فصاحت و بلاغت موفور. اشعار ترکی مانند دراری نوراء سبب حیرت فصحا
و بلغا بود آیات فارسی مانند آب روان و زلال چشمه حیوان در نهایت حلاوت و بلاغت بی
بایان ربّ آید عبدک موسی فی طور سیناء علی مشاهده النار الموقدة فی الشجرة الخضراء و
استماع ندائک من ملکوتک الابهی و آید بالید البیضاء و ثعبان مبین یلقف عصی الاوهام و
حبال الظنون بین الانام انک انت القوی القدير العزیز العلام ع.ع.

قصیده ای که ادیب مجرد به نظم آورده و تقدیم حضور مبارک نموده چند فرد آن که به
دست افتاد از این قرار است:

یا من له العناية بالخلق کل آن
یا من هو المراد لمن علم البیان
امروز قطب عالم امکان توئی و بس
حقاً که گشته حقّ تواز حقّ چنین مکان

سن یر یوزونده مرکز میثاقسن یقین

خورشید تک که کوکده اولوب عالم عیان

یأتی الیک زائرة معشر الانام
یلقون من لقائک ما یعجز البیان
گر بار باشدم حضور مبارکت
لطفیت بی نهایت و فیضی است یکران

یوخ احتیاج راز نهانی دیما قلغه

بارز اولور یاتونده سنون مضمّر جنان

فی القلب رمز ختمک عیان تجریان
بالعین منهما و جنی لجنّین دان
گریک نظر کی بسوی عبد خورشتن
یابد از آن دو چشم تو صد نور چشم جان

موسی منم بو وادی سینای عشقده

تا پسم اگر تجلی معشوقدن نشان

نقل گفته های وی را به نگارش قصیده عربیه ذیل خانمه می دهیم:

وری الوری فی المظلم	بسم البهیّ الاقدس الابهی بهاء العالم
ضاه الفضا و بحوره	لو لا البها لم یعلم
فجمیعنا مسروره	هو من تجلّی نوره
خسف اللثام خصاله	خرق الحجاب ظهوره
هو هو فجلّ جلاله	كشف الظلام جماله
بین الثریا و الثری	شغف الكرام كماله
من حضرة مولی الوری	طوبی لنا من مثلنا
فرق الهدی فی تحت ظلّ جلاله	قد اسعدتنا نظرة
بیمینه و شماله	هو من اوی
ربّاهم کلماته	والشرق والغرب استوی
حرکاته خدماته	احی الوری نقحاته
حاوی فنوناً رافعة	لهداهم حرکاته
اخذ العلوم النافعة	قد حازنا فی مآدب
حکم الکتاب الاقدس	و معلّمین بهم لنا
ببناء هذا المدرس	و مؤسّسین لقد رعوا
ان يعطى ما نشتهی	وسعوا لتربية لنا
و به المقاصد تنتهی	نرجوا من الله البهی
	انا بفضلہ نبتهی

و دیگر از اشخاصی که در مدرسه مدتی قبول زحمت کرده و به تعلیم و تربیت مشغول بوده اند جناب آقا میرزا اسحق خان عمانی بوده که مدت دوازده سال ابتدا معلّم و بعد متصدی نظامت و اخیراً کفالت اداره مدرسه تأیید را به عهده داشت و اخوی ایشان میرزا یوسف صدیق عمانی که مدتی هم ایشان معلّم و ناظم مدرسه تأیید بوده اند.

باری در پانزدهم تیرماه ۱۳۰۴ شمسی هدایت الله خان فروهر به ریاست مدرسه منتخب شد و مدتی میرزا محسن دبیر مؤید در سال ۱۳۳۱ پیش از آنکه ادیب بیاید به تعلیم ادبیات مشغول بود و مرتبه ثانیه در سال ۱۳۳۶ قریب سه سال به تعلیم پرداخت.

فاضل شیرازی نیز در ثور ۱۲۹۹ از طهران به همدان وارد شده و تا سال ۱۳۰۲ شمسی معلّم ادبیات مدرسه و مبلغ امرالله به نفوس محتجبه گردید.

در سال ۱۳۴۳ ه.ق. (۱۳۰۳ شمسی) میرزا محمد خان ناطق اصفهانی برای ادبیات مدرسه معین و در خارج نیز به هدایت نفوس اشتغال داشت تا در تیرماه ۱۳۰۷ از طرف محفل مرکزی برای تبلیغ به تبریز رفت. ناطق از فضلا و دانشمندان و در علوم شرعیّه و مقلّمات پیش از تصدیق زحماتی کشیده و در حقیقت مردی فاضل است و عالمی کامل. لوحی چند از مرکز پیمان به افتخارش نازل و سفری نیز به زیارت روضه مبارکه و طلعت مبارک حضرت ولی امرالله غضن ممتاز سدره رحمانیه فائز گردیده در عالم امری او را تألیفاتی است از جمله کتاب المناظرات الدینیّه و المباحثات الروحیه است که در سنه ۱۳۴۲ هجریّه در مصر به طبع رسیده و دیگر مؤلفات وی هنوز منتشر نشده است. از جمله کتابی در استدلال عقلی و نقلی و کتابی در احکام مبارکه دارد.

قوت طبعش در سرودن اشعار شگفت آمیز و دیوانی بزرگ از خود به یادگار گذاشته و کتابی نیز به اسم خرّم نامه به رشته نظم آورده که حاوی شرح و بسط حقایق امریه است و آغاز آن به این ابیات عالیّه افتتاح شده:

اساس هستی از اول پیا کرد
همه ذرات از او گشته نمایان...

بنام آن که عالم را بنا کرد
نهان ذاتی به ذات خویش پایان

تا آنجا که میگرد:

بود یک پرتوی از جلوه دوست
به هر یک گوشه خورشیدی منیر است
بسی سیاره چون پروانه دوار
هزاران خلق در ذکر الهی

فضای یکران و هر چه در اوست
فضا هر سو تاهی ناپذیر است
به گرد شمع هر خورشید نوآر
در آن سیاره های لاتاهی

در ظهور نقطه اولی گوید:

به غیب قدس رحمانی اثر کرد
فکند اندر کران درّ هویت
فرح افزا تر از باد بهاران
زباغ عدن گوئی باز شد در
مگوشب حسن روی گلغنداران

چو سوز عاشقان بر پاشر کرد
تلاطم یافت دریای مشیت
شبی خرّم چو روز وصل یاران
شبی از روزگار خلد خوشتر
مگوشب روز عیش کامکاران

ز فیض و فضل آکنده سراسر
که بودی پنجم ماه جمادی
بسوی نقطه توحید اولی...
نما خود را به مشتاقان نمایان...
رسید آن روح در شیراز امشب...
سلام هی حتی مطلع الفجر

شبی با عمر جاویدان برابر
شبی سرد فتر دوران شادی
خطاب آمد ز غیب قدس اعلی
زمان هجر و غیبت شد بیابان
شده هنگام کشف راز امشب
شب قدر است و طی شد نامه هجر
در خاتمه کتاب گوید:

که ختم نامه بر نوک قلم رفت
ز تاریخ بیان هشتاد با پنج
بنام جان فزای غصن ممتاز
که ناطق را به تکبیری کند یاد

بود سال هزار و سیصد و هفت
همیلون هست ختم این روان گنج
کنون سرتاسرش کردم سرافراز
غریق فیض ابهائی کسی باد

اینک لختی از قصائد وی بنگاریم، قال سلمه الله: (قوافی مسمط ذیل مخمس مکرر است)

زد به اعلان قمری اندر باغ بر اشجار جار
سنبل آورده عبیر از باد عبر بار بار

باز زد بهر بشارت نغمه در کهسار سار
باز باد نوبهار افروخت بر گلنار نار

گر بهشت عدن خواهی دیده بر دیدار دار

خانه را آباد کرده خانه اش آباد باد
لیک آن از ظلم دی دارد ز استبداد داد

از صفای خود گلستان را نمود آباد باد
بست قمری دل بسرو و سارباشمادشاد

وین بک از بی نظمی مشروطه گلزار زار

بین چسان بر سرو کرده بال و پر شهناز باز
روزگار وصل آن کس را کند ابراز راز

با چمن پیرا دلا خود را دمی دمساز ساز
بلبل از گل می کشد با نغمه شهناز ناز

کاو به هجران بوده اندر محنت و آزار زار

تا آنجا که گوید:

یا بها گو صبحگاه و جام عشق آشام شام
جلوه گر آمد صمد دیگر مبر ز اصنام نام

عید رضوان است ده این روز خوش فرجام جام
ای دل از لاسوی الأ زن در این هنگام گام

کاورد بی عشق او سجاده چون زَنار نار

گه درختش کلک و حی و دفتر مسطور طور
زد به فاران گه اتا الحق گوی چون منصور صور

آنکه بوده قدرتش از رتبه مقلود دور
گاه در ساعیر زد بر صفحه منشور شور

از ظهور ارض صهیون آن سه شد ناچار چار

این مسقط طولانی و آنچه نقل شد کفایت است.

ناطق اصفهانی را برادری است کوچک تر از خود موسوم به میرزا محمد علی شایق که اینک چند سال است در مدرسه متوسطه تأیید به تعلیم مشغول است. وی به سن دوازده سالگی همراه ناطق از وطن به عزم تحصیل علوم عربیه به اصفهان عزیمت نموده و به تصدیق فائز و مراجعت به وطن نموده پس از هجرت ناطق از اصفهان به کاشان وی نیز که تصدیقش بر پدر و سایر فامیل پوشیده بود به سن سیزده سالگی از پدر و مادر هجرت اختیار و مخفیانه به کاشان حرکت نمود. پدر پس از جستجوی بسیار وی را در کاشان یافته کس فرستاد و مراسلات عیدیه نوشت وی مراجعت نمود و عنایتی به خط مبارک حضرت عبدالبهاء در حق وی شده. دو سه سالی در مدرسه وحدت بشر تحصیل و تدریس نموده و دو سه سالی هم به معلمی و مدیریت مدرسه احباء در نجف آباد منصوب. سپس چند ماهی برای تدریس به اردستان رفته و بعداً به رشت مسافرت کرده پس از هفت ماه توقف به همدان در سنه ۱۲۹۹ شمسی آمده است. وی را سنین عمر به سی و شش قمری رسیده و از جوانان فضلا و دانشمند محسوب است. خطش مانند خط دلبران زیبا و معلوماتش بسیار و از جمله صاحب قلمان به شمار است. طبعی وفادار و به نظم اشعار مبادرت می نماید. اینک نمونگی از گفته های وی را نیز در این مختصر می نگاریم، قال سلمه الله:

می به یاد رخ همچون مه دلدار زنیم
نغمه چون بلبل از عشق رخ یار زنیم
بربط و رود و دف و عودونی و تار زنیم
دقتر وهم و تقالید به دیوار زنیم
به که ما قید علائق همه یک بار زنیم
طعنه بر خرقة و سجاده و زنار زنیم
قدم صدق در آن گلشن و گلزار زنیم
شعله عشق بر این گنبد دوار زنیم
از چه بر دیده دل پرده پندار زنیم
دست امید بر آن حلقه و دربار زنیم

خیز تا خیمه و خرگاه به گلزار زنیم
به نواهای عراقی و به آهنگ حجاز
دمبلم چنگ نوازم علی رغم حسود
پاک سازیم ز اوهام همه صفحه دل
صفت مرد خدا پاکی و آزادگی است
خلعت بندگی طلعت ابهی پوشیم
جانب روضه رضوان حقیقت پوئیم
آتش شوق در این کون و مکان افروزیم
برده برداشت ز رخ طلعت موعود امم
شایقا درگه او درگه نومیدی نیست

اشعار و تصانیف که از طبع توانای وی سر زده بسیار و برای آزمایش طبع وی این جمله که مرقوم افتاد کفایت است چه این دفتر را بیش از این گنجایش نیست.

پس از آنکه ناطق اصفهانی از مدرسه به عزم تبلیغ مسافرت فرمود نگارنده این دفتر اشراق خاوری به تعلیم ادبیات کلاس های متوسطه مدرسه منصوب و تا کنون هم به خدمت قائم است.

چون در این دفتر از گفته های خادمین امر رحمن مختصری نگاشتیم بالتبع مجملی از گفته های خود را نیز در این مختصر ثبت نمودیم، قلت:

وَأَذَابٌ لِّقَلْبِي بِالنُّوَى وَالْفِرْقَةِ	من جبه نار احاط بمهجتی
من مُقَلَّتِي جَرَّتِ النَّمَاءُ بِحِرْقَةِ	آدمی فؤادی بالبعاد مُعَلَّبِي
بِقِيَامِهِ كُبْرَى الْقِيَامَةِ قَامَتِ	کما بدی اضطرِب البسيطُ وأهله
وَالْأَرْضُ الْقَتَّ مَا بَهَا وَتَخَلَّتْ	فالشَّمْسُ كُورٌ وَالنَّجْمُ تَسَاوَقَتْ
وَالنَّاسُ سَكْرَى وَالتَّبَائِلُ هَالَتْ	وَالْمَرْءُ يَهْرَبُ مِنْ أُخِيهِ وَأَهْلِهِ
وَبَدَتْ جَلَالَةُ رَيْنَا وَتَجَلَّتْ	وَالْمَرْضَعَاتُ ذَهَلْنَ عَمَّا أَرْضَعَتْ
فَوْقَ السَّحَابِ مِنَ السَّمَاءِ بَسْطُورَةٌ	نَزَلَ ابْنُ آسَانَ الْمُهَيْمِنِ رَاكِبًا
صَفًّا بِسَافِرٍ عَظِيمِ الرَّسَّةِ	لَمَّا أَتَى بَعَثَ الْمَلَائِكَةَ كُلَّهُمْ
بِالْعَرْشِ الْإِلَهِيِّ اسْتَقْرَبَ بَعْزَةٌ	اللَّهُ فِي ظِلِّ الْعِزَّةِ لَقَدْ أَتَى
عَنْ يَابِهِ وَخَذَ الْكِتَابَ بِقُوَّةِ	أَقْبَلَ إِلَيْهِ وَلا تَكُنْ مُتَبَاعِدًا

ایرب فاشهد لی بانئی مؤمن

بظهوره صدقاً و ذاک عقیدتی

وَقَلْتُ:

هم پریشان شد و هم کار مرا مشکل کرد	تا که دل در خم آن زلف دو تا منزل کرد
اندر این راه بسی کوشش بی حاصل کرد	خواست تا از خم آن طره طرار رهد
شد روان خاک یابان همه یک سر گل کرد	سیل بنیان کن اشکش سوی هامون از شهر

تا آنجا که گفته ام:

خاوری را به جهان از رخ محبوب الست

سال ها شد که خیالات و ظنون غافل کرد

فروهر مدیر مدرسه در بیستم شهریور ۱۳۰۷ مستعفی شده و به معرفی میرزا ابراهیم خان منیر دیوان کمیته مدرسه میرزا احمد خان راضی را از تبریز خواسته تا به ریاست مدرسه بگمارد. میرزا احمد خان راضی در مهرماه ۱۳۰۷ شمسی به اداره امور مدرسه پرداخت. وی یک تن از احبای ثابت و خادم و جهان دیده است در السنه خارجه ویژه لسان انگلیسی مهارتی بسزا داراست مختصر طبعی دارد و گاهی شعری می سراید. بعضی از اشعاری که حاوی تعالیم مقدسه بهائیه است و از آثار طبع اوست در این مختصر نگاشته آمد:

اول ز تعالیم بها وحدت انسان	در وحدت نوعش اثر از وحدت یزدان
الوان مخالف همگی عارض اصلند	چون اصل یکی شکل یکی شان یکی دان
تعلیم دگر ترک خرافات ز پیش است	کایات خداوند همه بی کم و بیش است
احکام الهی به یقین است نه بر وهم	اوهام ره طعمه ملأ و کشیش است

تا آنجا که گوید:

هشتم خیر صلح عمومی به جهان است	گاو آهنی اسلحه و تیر و کمان است
توقیع محبت به همه یار و اغیار	فرمان اخوت به همه اهل زمان است
در آخر استشهاد به لفظ راضی کرده گوید:	
باشرکت و تأسیس یکی بیت عدالت	زائل شود از روی زمین ظلم و جهالت
راضی شود از قسمت آن جمله مردم	هم میرسد این فتنه بی حد به نهایت

باری این مختصری از ذکر متصلیان امور مدرسه بود که ذکر شد و آنچه از اشخاص نگاشته آمد با مراعات جنبه اعضا عامله و عوامل مهمه مدرسه بود و گرنه تعداد نفوسی که از آغاز تأسیس مدرسه تاکنون به خدمت مشغول بوده و هستند از حوصله این دفتر بیرون و به اطناپ رهنمون است.

و نیز در این سال بر اثر تأسیس مدرسه کمیته مدیره امور مدرسه نیز تأسیس شده و اعضای متخجه با نهایت جدیت به رفع نواقص و تشدید ارکانش پرداختند.

وقایع سال هزار و دویست و هشتاد و هفت شمسی
مطابق سال هزار و سیصد و بیست و شش - بیست و هفت قمری
۱۲۸۷ شمسی = ۱۳۲۶ - ۱۳۲۷ قمری

در این سال قرائت خانه تأیید به کمک یاران رحمن تأسیس گردید و اعضای اولیه کمیته قرائت خانه عبارت بود از: دکتر مسیح خان ارجمند، یعقوب خان مبین، ایوب خان رفعت پسر میرزا آقا جان ابروانی که ذکرش گذشت و میرزا علی خان فیروز که خواهر زاده حافظ الصّحّه و از احبای ثابت و مستقیم بشمار است و سفری به توفیق و سعادت به زیارت روضه مبارکه فاتر و حضور تیر عهد و پیمان مشرف شده و مادرش را که با خود همراه برده بود و تا آن وقت مغرض و معرض بوده در حضور مبارک به تصدیق و ایمان مشرف و سرافراز گردید.

در اوائل تأسیس کتب قرائت خانه معدود بود متدرجاً به همت احبای یزدان رو به تزاید گذاشته و اینک یکی از قرائت خانه های مهم همدان به شمار می رود.

وقایع سال هزار و دویست و هشتاد و هشت شمسی
مطابق سال هزار و سیصد و بیست و هفت - بیست و هشت قمری
۱۲۸۸ شمسی = ۱۳۲۷ - ۱۳۲۸ قمری

در این روزگار سالار الدوله معروف به خیال طغیان بود و از اطراف مشغول جمع آوری همراهان شده موجبات فساد در هر جا فراهم و همدان و اطرافش بی اندازه متزلزل و اشرار به بهانه اجمالی به تجزی و تجاسر می پرداختند.

معاندین امر نازنین را موقع مناسبی به خیال خود برای قیام بر ضدیت احبّاء به دست افتاده در صدد کنگاش و تهیه وسائل آزار و بواعث اذیت اختیار جمال رحمن بر آمده جمعی از اشرار به تفتین برخی از هواپرستان بر آن شدند تا غفله به حظیره القدس و مدرسه حمله کرده آن مقام را خراب کنند و به آتش بیداد بنیادش براندازند.

مخفل روحانی پس از اطلاع بر قضیه مصلحت چنان دید که به وسیله احتشام الدوله شوهر همشیره سالارالدوله که در نهانی با وی نیز همدست بوده به دفع اشرار پردازد و به واسطه او از این نیت زشت و سوء قصد معاندین جلوگیری کند.

پس از مشاورت و استخراج اکثریت آراء نامه ای حاوی مضمون فوق به احتشام الدوله نگاشته نصرت و معاونت او را خواستار گردیدند.

احتشام الدوله ده نفر قراول با یک نفر نایب که علی نام داشت گسیل نمود تا محافظت امکنه مزبوره را بنمایند. محفل مقدّس آنها را در حیاط حظیره القدس جای داده و مبلغی نیز برای مصارف و مخارج لازمه آنان منظور داشت. سه دسته دونفری از آنها در کوچه و محل احبّاء به مراقبت مشغول و دیگران در حیاط به حراست اشتغال داشتند.

فردای آن روز جمعی از اشرار به درب حظیره حمله ور شده، دو سه تن از سردهسته های اشرار وارد حیاط گردیده قراولان را دیدند که با اسلحه کامل به محافظت مشغولند، بی درنگ فرار اختیار کرده یاران خود را اطلاع دادند که بدین جایگاه حمله نتوان کرد و به مقصود نتوانیم رسید زیرا بایان برای حفظ معبد خود سوارانی مسلح گماشته اند که مخاصمه با آنها مشت به درفش آزمودن است و مغیلان به مژگان ستردن دسته اشرار پس از استماع این داستان ناامید گشته هر یک بی کار خود رفتند. در این وقایع چندی مدرسه تأیید تعطیل بود.

و هم در این سال سید باقر دلال که یکی از مؤمنین پرشور بود اسیر چنگال قهر حکومت همدان مظفرالملک پسر مظفرالملک بزرگ سابق گردید^۱. سید باقر در میان بازار و برزن بی پروا با همه کس خصوصاً با برادر خود که بسیار مغرض و عنود بود صحبت امری کردی و از هیچ پیش آمد باکی نداشتی.

قضا را روزی بر اثر شکایت معاندین به وسیله مظفرالملک کوچک در منزل میرزا سید محمد طباطبائی که از اعیان و وجوه شهر و شاغلین مسند ریاست بود و در میدان استر مُردخای منزل داشت او را برده چوب و کتک بسیاری بدو زدند!

پس از ختم عمل سید باقر برخاسته به صدای بلند گفت: «ای هواپرستان آیا پس از این که مرا چوب زدید ظهور قائم آل محمد دروغ می شود؟» آنگاه با کمال جلالت به راه خود رفت.

و نیز در این سال مدرسه موهبت بنات تأسیس گردید و الواحی از مصدر عنایت مرکز میناق به افتخار کارکنان آن مدرسه نازل و در آخر یکی این جمله مبارکه واقع است:

«... روزی آید که این دختران مادران گردند و هر یک در نهایت ممنونیت به درگاه احدیت تضرع و زاری نمایند...». تا آنجا که فرموده است: «این مدرسه را مدرسه موهبت نام نهد.

ع ع»

حسب الامر مبارک مدرسه بنات را موهبت نامیدند.

از جمله متصدیان امور و عوامل مهم مدرسه بنات که به واسطه حسن خدمت و علاقه به مؤسسه مزبوره نام نیکی از خود در نفوس ملت باقی گذاشته و سزاوار آن است که در صفحات تاریخ این محیط ذکرشان مخلص ماند یکی محبوبه خانم دختر میرزا نعیم اصفهانی معروف است.

^۱ مظفرالملک بزرگ در اوائل ازلی بوده و مطابق قول میرزا حیدرعلی اسکویی در اواخر حال در تبریز به تصدیق امر قانز شد.

^۲ استر و مُردخای شرح گزارش آنان در تورات کتاب استر به طور تفصیل مذکور و در تواریخ مستفیض و مشهور است در همدان در میدانی که تقریباً در وسط شهر واقع است قبه ای کهن موجود که در درون آن خوابگاه استر و مُردخای است و تولیت آن با عالم یهود می باشد و در گنبد آن جمله به خط عبری یافت شده که ترجمه آن این است: «پنجشنبه پانزدهم آذر در سنه ۴۷۴ از خلقت عالم بنای این عمارت بر قبر مُردخای و استر صورت اتمام یافت به دست برادران نیک دل الیاس و شموئیل پسران مرحوم اسماعیل کاشانی». جمله اخیر از لفظ «در گنبد» الخ از جلد اول تاریخ سرجان ملکم، طبع بیبی، صفحه ۱۱۹ مأخوذ و نقل شد.

وی زوجه میرزا محسن دیر مؤید است و در آن زمان که دیر مؤید در همدان و مدرسه تأید به تعلیم و تبلیغ اشتغال داشت محبوبه خانم نیز مدیره مدرسه موهبت بود و با کمال صدق و خلوص به خدمت و تربیت بنات ملکوت قیام و اقدام داشت.

دیگری اشرافیه خانم ذبیح بود که مدتی در مدرسه موهبت مدیره و به تصدی امور مشغول بود. اوضاع مدرسه موهبت در روزگار وی چنانکه گویند بی نهایت مرتب و منظم بوده و تاکنون نام و خدماتش بر سر زبان هاست.

و از جمله مستوره خانم حقیقی صییه میرزا اسحق خان حقیقی است. مدتی را که حقیقی در همدان متوقف و مأمور تشکیل انحصار خطه غرب بود صییه وی مستوره خانم در مدرسه به اداره آن مشغول و اوضاع در نهایت تنظیم و تهذیب بود.

و دیگر از متصدیان امور مدرسه موهبت طاهره خانم همشیره میرزا ابراهیم خان اتحادیه بود که چند سال در خدمت مدرسه مشغول بودند و دیگر خانم فاضل ضلع جناب فاضل شیرازی که ایشان هم مدتی اداره مدرسه موهبت را به عهده داشتند.

معلماتی که در این مدرسه به خدمت مشغول بوده اند زیاده از آن است که در این مختصر نگاشته آید لکن یک تن از آنان را به واسطه جنبه ادبی از شرح و ذکر مجبوریم. وی صدرالملوک خانم موزون صییه شاهزاده مهدی قلی میرزای موزون پسر موزون ملایری است.

صدرالملوک خانم موزون و همشیره اش شمس الملوک خانم از ابتدا و آغاز رشد تحصیلات خود را در مدرسه موهبت شروع کرده و دوره آن را ختم نموده تصدیق نامه رسمی ابتدائی دولتی گرفتند. مدتی شمس الملوک که همشیره بزرگ بود پس از فراغت از تحصیل در مدرسه موهبت به تعلیم و تربیت بنات اشتغال داشت و صدرالملوک خواهر کوچک نیز در مدرسه دولتی بنات مشغول تربیت امهات آتیه و تعلیم آنان بود. پس از چندی به مدرسه موهبت منتقل شده در خارج به ادامه تحصیلات و در داخل به تعلیم و تدریس ریاضیات و ادبیات روزگار بسر می برد. و همی به تعلیم و تدریس اشتغال داشت تا بر اثر عروض کسالتی نزد طبیعت بلدییه همدان رفته و او در طرز تزریق سرم مخصوص دفع آن مرض اشتباه کرده به فاصله ده دقیقه قلبی که اندکی پیش با پای خود به مطب وی آمده بود و مملو از نشاط و شادی بود از حرکت افتاد. شرح این داستان مفصل و پدرش واقعه را به محفل مرکز فرستاده است.

مهدی قلی میرزا موزون با وجود آن مصیبت هائله و فاجعه غریبه ای که بر وی وارد شده بود محض اطمینان خاطر طیبه بلدیه که یهودی بود رضایت نامه ای حاکی از عدم تعقیب قضیه و شامل عفو و اغماض به وی داد و اصل ورقه را گراوور کرده و صورت آن را با عکس صدرالملوک صیبه اش که پس از مرگش برداشته شده در صفحه مقابل گذاشتیم. مختصراً به شرح واقعه اقدام رفت تا به طول نینجامد.

باری صدرالملوک خانم را در سرودن اشعار و غزلیات طبیعی توانا و قوی بود و ما مجملی از آثار آن قفیده را در این مقام می نگاریم.
قالت رحمها الله تعالی، در حال مرض:

بسکه از جور فلک بی سر و سامان شده ام راستی ز آمدن خویش پریشان شده ام
تا دلم در خم آن زلف پریشان افتاد
پای تا سر همه چون زلف پریشان شده ام

و قالت فی حالة المرض:

در بند در افتادم و غمخواری نیست با هیچ کس غیر خدا کاری نیست
یک چند بغیر رونمودم دیدم
و لها:

هر لحظه مرا غمی ز نو باز آید یوسته به من زمانه ناساز آید
یک دم به مراد دل خود گیتی را دیدار نکرده ام که دمساز آید
و لها:

از جور زمانه و سهر و ارون یوسته شب و روز همی گریم خون
گویند ز گریه انده دل برود چونست مرا غم شود از گریه فزون
و قالت:

از غیر بدرگه تو کردم پرواز و ز هر که بجز تو بسته ام راه نیاز
سوی تو شدم با تو بیان کردم راز از رحمت خود دری بروم کن باز
در راز و نیاز با حضرت غضن الله المممتاز سروده است.

و مسقط ذیل از بدایع منظومات در باب خود بشمار است چنانچه بر صاحب نظران آشنا به مقامات سخن پوشیده نیست، قالت و اجادت:

بامدادان برآمد از دریا تیره ابری گرفت روی هوا بر زمین ریخت لؤلؤی لالا

	همچو آهن که در لباس عزا اشک بارد ز دیده بر دامن	ساقیا آمده است وقت صبح
بر زخم کن فراز باب فتوح	درده از آن شراب قوت روح جام می هست همچو کشتی نوح گر چو دریاست غصه های کهن	هست داروی غم پیاله می
می کند فرس غصه و غم طی	گردد از می سمند انده بی و من السراح کل شیء حی با دم نای و نغمه ارغن	آوخ از آن دو نرگس پیمان
دانه از خال و دام مشک تار	که دلم را نمود زار و فگار کرد و دل را به غمزه کرد شکار گشت پابست دام او دل من	دل زمن برد دی مهی بدخو
و اینک از من نموده پنهان رو	از رخی رشک روضه مینو یار و دل هر دورفت حاصل کو توان گفت حال دل به سخن	هفت آبانه مهربان به منند
به مرادم نه هیچ جلوه گرند	جمله راه مخالفت سپرند جملگی گر چه مر مرا پدرند لیک بیگانگی کنند به من	مادران کرده کینه را آهنگ
دل من سوگوار چون شیرنگ	در بکامم شکر نموده شرننگ جامه شوک کرده در بر تنگ پای تا سر سیه سگاهن ون	هفت سیاره جهان افروز
چون شب تیره تاریمن روز	گشته با من بجمله کین اندوز مر مرا جمله نیش باشد و سوز گشته بختم ز نوش آسترون	خود گنم نیست در جهان باور
دستگیری کند مرا ابدرد	در همه کوه و در همه کردر جز خداوند و پیشوای بشر غصن ممتاز و مقتدای زمن	قبله ام در نماز ابروی اوست
هر طرف روکم زخم سوی اوست	دلم اندر طراز گیسوی اوست	

روح در قالبم ز نیروی اوست
 سر بر آرم به مهر اوز کفن
 خسروا من ز چاکران توام
 بنده زار آستان توام
 رحمی آخر که ناتوان توام
 طالب لطف بی کران توام
 جان به مهر تو جای کرده به تن

باری پس از صعود به آیین امر الهی در گلستان جاوید همدان گنج مانند در دل خاکش پنهان ساختند و این بیت عمیق بخارانی که در مرثیه دختر محمود غزنوی گفته بر شوشه خاکش نگاشتند:

هنگام آن که گل دمد از باغ و بوستان

رفت این گل شگفته و در خاک شد نهان

مدت عمر وی در این جهان نوزده سال و اند ماه بود. وی اولین بهائی فرقانی نژاد است که در گلستان جاوید همدان مدفون گردید. پس از وفاتش پدر حزین و مادر داغدیده اش حمیده خانم موزون دختر حاجی نصرالله ملایری که از قدمای احبای ثابت بوده و عکس او با دکر مهدی امین در ضمن این دفتر گذشت برای تحصیل غمگساری عریضه ای حضور حضرت ولی امرالله غصن ممتاز سدره الهیه روح العالم لوحده القداء معروض داشته توقیعی از ساحت اقدس آن یگانه غمگسار آفاق به افتخار شاهزاده مهدی قلی میرزای موزون پدر ققیده نازل گردید و ما تیعناً عین آن را در این اوراق می نگاریم:

همدان حضرت مهدی قلی میرزا موزون علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند:

عریضه تقدیمی به لحاظ انور محبوب مهربان حضرت ولی امرالله روحی لاجبانه القداء فائز و از خیر صعود صبیّه عزیزه امه الله صدرالملوک بی نهایت خاطر مبارک متأثر و محزون گشت فرمودند در آستان مقدس مخصوصاً استدعای علو درجات و فوز به مقامات قرب و لقا از برای آن متصاعده الی الله می نمائیم و امیدوار چنانیم که بازماندگان آن نفس پاک و روح آزاد به فضل و الطاف سبحانه تسلی خاطر جویند و تعزیت یابند و آنچه را آن حضرت در مقابل خطای طبیه رأفت و گذشت فرمودید و احسان و عطا کردید از اعلی سحیّه اهل بهاء محسوب

و از ابهی شیم و خصائل اهل خلوص و وفا معدود. فرمودند: در جمیع احیان در یاد و خاطرید و در هویت دل و جان مذکور و حاضر. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. نورالدین زین شعبان ۱۳۴۸ ۲ ژانویه ۱۹۳۰ هـ

فرائد منثورہ کہ بہ کلک اطہر در ہامش ورقہ مرقوم فرمودہ اند این است:

یار معنوی

از مضمون رقیمہ نفعہ حبّ و وفا متضوّع این عبد در حقّ آن حبیب دعا نماید و از اعماق قلب عون و صون الہیہ تمنا کند تا در جمیع شئون بہ آنچه ارادہ حضرت بیچون است مؤید و مفتخر گردید. بندہ آستانش شوقی

خلاصۃ القول مدرسہ مہبت بنات ہمدان در ظلّ توجّہات جمال قدم جلّ ذکرہ از آغاز تاسیس تاکنون بہ تربیت و تعلیم بنات از ہر کیش و آئین موقّف و مؤید است. میرزا محمدعلی شایق معلّم کہ نامش پیش از این تحریر یافت بیٹی چند در تمجید و توصیف مدرسہ مہبت سرودہ و ما بہ مناسبت مقام در این مقام آنها را می نگاریم. قال سلّمہ اللہ:

مخزن شرم و خیا مدرسہ مہبت است
شجر مہر و وفا مدرسہ مہبت است
معلو از نور و ضیاء مدرسہ مہبت است
بادہ صدق و صفا مدرسہ مہبت است
بہر ما دار شفا مدرسہ مہبت است
جای امید و رجا مدرسہ مہبت است
جملہ را راہ نما مدرسہ مہبت است
لایق مدح و ثنا مدرسہ مہبت است
روشنی بخش بما مدرسہ مہبت است

منبع علم و نھی مدرسہ مہبت است
ثمر عصمت و عفت ہمہ دم می روید
آنکہ از پرتو تعلیم کند چہرہ ما
چشمہ ساری کہ از او روز و شبان می نوشیم
طلب فضل نمائیم و یقین می دانیم
ہمہ را ہست امید شرف و فضل و کمال
جانب گلشن علم و سوی گلزار فنون
شکر الطاف معلّم ہمہ از جان گوئیم
دختران را زادب ہست جبین چون اختر

وقایع سال هزار و دویست و هشتاد و نه شمسی
مطابق سال هزار و سیصد و بیست و هشت - بیست و نه قمری
۱۲۸۹ شمسی = ۱۳۲۸ - ۱۳۲۹ قمری

چنانچه سابقاً نگاشتیم به همت باران رحمن مدرسه تأیید تأسیس شده و تا دو سال از حملات اعداء و مغرضین مصون و محفوظ بود.

یهود به واسطه کثرت جمعیت در صدد بنای حمامی دیگر جز آنکه داشتند برای خود بر آمده خواستند احباء را نیز در این مهم شرکت دهند تا مگر در بنای حمام از آنان نیز استعانتی جویند و اعانتی کنند. اجاره حمام و قصاب خانه یهود متجاوز از دو هزار تومان بود که مبلغ پانصد تومان او را به دولت داده و مابقی را برای مدرسه آلیانس مصرف می داشتند. بر اثر ظهور و فکر بنای حمام جدید یهود از چند تن احباب دعوتی کرده تا در این مسئله مشورت کرده رأی زنند.

قبل از فرا رسیدن یوم موعود این مسئله در محفل روحانی مطرح شده و اکثریت بر آن قرار گرفت که احباء مساعدت به یهود را در صورتی عهده دار شوند که مبلغی از عایدات حمام به مدرسه تأیید اختصاص یابد.

چون روز مهوود فرا رسید چند تن از وجوه یهود و ده نفر از سران احباء در مدرسه آلیانس مجتمع شدند. عالم یهود مسئله را عنوان نموده حاجی مهدی ارجمند که از دسته احباب بود گفت: «این کار بسیار نیکوست ولکن باید دانست که منافع این حمام به کجا مصرف خواهد شد؟». عالم یهود گفت: «وجوه منافع طراً به جماعت اسرائیل راجع است». حاجی مهدی گفت: «ما در صورتی حاضر مساعدت هستیم که مبلغی از عایدات به مدرسه تأیید اختصاص یابد». یکی از یهود گفت: «علتی ندارد که ما دو مدرسه دارا باشیم شما هم مدرسه تأیید را منحل کرده اطفال خود را به مدرسه آلیانس بفرستید».

هنگامه محاوره و مناظره گرم شده احباء گفتند: «کدام عاقل تصدیق می کند که ما سرمایه بدییم و منافعش را دیگران برند». یهود برآشفته یکی از آنان گفت: «در هر حال از منافع سهمی به شما نمی رسد، و حال که چنین است شما نباید به حمام اسرائیل بیایید». حکیم عزیز که از دسته احباء بود فریاد برآورد که تو را چه جرئت تا چنین جسارتی کنی؟ باری هر یک

از یهود با هر یک از احباب به مشاجره پرداختند و رایت لم و لا نسلم بر افراختند. آخر کار از محاوره به مجادله کشیده هر یک به خانه خود رفتند. یهود از اعانت و کمک احباء نومید گشته خود به تنهایی اقدام به بنای حمام کرده و از مخالفت با احباء خودداری نداشتند.

متدرجاً شهرت اختلاف میانه احباء و یهود به عالم اسلامی رسیده علمای اسلام با یهود به ضدیت احباب هم عنان شده جماعت پروتستانت و یهودی های تازه مسیحی که به دروغ و به طمع نفع مادی خود را پیرو مسیح قلم می دادند نیز بر ضد یاران رحمن قیام کرده و در این داستان با یهود اتفاق نموده در حقیقت احزاب متخالفه برای آزار و رنج حزب الهی متحد شده خواستند با قوم یزدان راه عناد و شقاق پیمایند و مکر و مکر الله و الله خیر الماکرین.

یهود گاهی هم مسئله ضدیت را به مدرسه آلیانس مرجوع داشته تلگرافات تظلم آمیز به سفارت فرانسه می کردند تا او با آنها همراهی کرده و بدین وسیله بر احباء غالب شوند.

در آن وقت علی قلی خان سردار اسعد بختیاری وزیر داخله بود و در پاریس به حضور مبارک مرکز میثاق مشرف شده بود چون تلگرافات تظلم یهود به سفارت فرانسه را خبر یافت به جلوگیری مقصدین پرداخت و از طرفی هم فرمانفرما در کرمانشاه حاکم بود و حکومت همدان جزو او بود و مطابق امر او حکومت جزء کتّه مظفر الملک بود نتوانست اقدامی کند...

خلاصه القول به صون و عون جمال قدم احباء از دام مهلکه معرضین جستند ولی یهود همان طور به هتاک و جسارت خود ادامه داده و چون خود را مغلوب یافتند احباء را از حمام خود منع کرده یاران رحمن تا مدتی از ورود حمام ممنوع بودند و در صدد بر آمدند که مطابق امر محفل مقدس روحانی اسهامی بفرشند و به کمک یکدیگر حمامی برای خود بنا کنند چنانچه شرحش بیاید.

و نیز در این سال احبای قریه بهار با یکدیگر همدستان شده و هر کدام به اندازه استطاعت مبلغی داده محلی را برای اجتماعات امریه به اسم حظیره القدس و مسافرخانه خریداری نموده و قبالة آن در ظاهر به اسم میرزا مختار است.

لوحی نیز به افتخار شیخ احمد خان و عموزاده اش حسین قلی راجع به خرید حظیره القدس نازل گردید و آن لوح متبع این است:

«همدان به واسطه جناب یوسف خان جناب شیخ احمد خان و جناب آقا حسین قلی بهاری علیهما بهاء الله

هو الله

ای دو بنده صادق درگاه الهی نامه قرائت گشت مسرت داد و فرح و شادمانی میذول داشت زیرا در محبت جمال ابهی کتاب مبین بود و در بیان اهتزازات روحانیه لوحی فصیح و بلیغ. ای دو یار مهربان تا توانید جهدی نمائید و همتی بنمائید تا بهار الهی در بهار خیمه زند و نسیم مشکبار به وزیدن آید و نافع اسرار بر عالم نثار کند. مشرق الاذکار را در نهایت حکمت و خفا بر قرار نمائید و اگر حکمت اقتضا نماید نام دیگر بر آن بنهید مقصود این است که یاران مجتمع گردند و به نماز و نیاز مشغول شوند و علیکم التحية و التناء ع ع.

وقایع سال هزار و دویست و نود شمسی
مطابق سال هزار و سیصد و بیست و نه - سیصد و سی قمری
۱۲۹۰ شمسی = ۱۳۲۹ - ۱۳۳۰ قمری

یهود از راه بغض و عناد چند تن از احبای متصاعدین الی الله را از مدفون شدن در قبرستان مانع شدند از جمله یعقوب پسر میرزا رحیم جدید که خود را مسموم ساخته بود مانع از دفن وی در قبرستان آمدند ناچار جنازه اش را به منزل مراجعت داده آخر کار به وسیله اداره نظمیّه شبانه او را در محل غیر معینی مدفون ساختند.

و نیز میرزا نبی پسر دائی متوجه از رشت به همدان آمده و قصد داشت دختر خود را با یدالله خان پسر حاجی حکیم هارون که از وجوه اعیان در آن زمان بشمار بود نکاح بکند. عالم یهود به واسطه جنبه امری که از طرفین سراغ داشت برای اجرای عقد حاضر نشده و دائی روئین خود عقد را به قانون یهود خوانده و پس از آن خطبه را تلاوت نموده و آبتین را به طرفین تلقین نموده امر نکاح را خاتمه داد. از این پیش آمد و ممانعت عالم یهود از حضور در مجلس عقد، میرزا نبی پدر دختر در همان روز مریض شده و پس از تقریباً چهل روز وفات یافت و به علت ممانعت یهود و اسلام از دفن در قبرستان عمومی هر دو طایفه، ناچار وی را در خانه خود میان جعبه گذاشته و در فکر آن شدند که زمینی برای دفن اموات خود جامعه اعیان فراهم کنند.

حافظ الصّحّه در این کار پیش قدم شده و چند قطعه زمین را در نظر گرفت خریداری نماید صاحبانش چون به مقصد وی اطلاع یافتند از بیع اراضی خود امتناع ورزیدند. آخر کار در خارج شهر زمینی را در نظر گرفته و گماشته خود قربان علی امزجردی را مأمور ساخت تا زمین مزبور را به اسم خود خریداری کرده و عمل ختم شد. در میانه این زمین تل کوچکی واقع بود عمه جاتی معین کرد تا آن زمین را محصور سازند قضا را در میان تل مذکور صورت قبری یافت شد به تدابیری کاوش کرده تا هر چه آثار قبر و اعضای ریمه بود کاویدند و در محلی پنهان ساختند.

چند تن از معاندین و مرد بنائی که آخذ نام داشت واقعه مذکوره را در نزد بیگانه و خویش سمو ساختند و شهرت دادند. ابوالقاسم نامی بزکز در نماز جماعت در ماه رمضان پس از

استماع این قضیه در میان جمعیت ندا کرد که حافظ الصّحّه قبرستان اسلام را خراب و مرده های مسلمان را بیرون آورده است. غوغای پیروان شرع مبین بلند شده قضیه به سمع شیخ باقر بهاری که در آن روزگار ریاست دینی را دارا بوده رسید^۱.

وی در صدد تحقیق برآمده مراسله به معاون حکومت که از منسویین احباب بود نگاشت و چون در آن عصر مظفرالملک معزول شده بود معاون مزبور کفالت حکومت را دارا بود و منشی باشی حکومت هم از احبای ثابت و راسخ بوده است. شیخ در نامه خود شرح تظلم مسلمین را از حافظ الصّحّه نگاشته و درخواست تحقیق قضیه را از معاون نمود.

آقا تقی رئیس نظمیّه که ملقب به انتظام الممالک بود خواست بدین وسیله مرّ دخیلی برای خود فراهم آورد لذا به تفتین پرداخت لکن چون معاون حکومت با وی همراهی نکرد مایوس و خسران زده گردید.

چنانچه گفتیم از طرف حافظ الصّحّه قبلاً هر چه آثار قبر در زمین مزبور بود محو و نابود گردید. شریعتمدار که مردی مفسد و شهر آشوب بود کس فرستاد تا زمین را تفحص کرده شاید آثار قبری بیابند و بدین وسیله ضوابطی ایجاد کند لکن مأمورش به مقصود نائل نشد. معاون حکومت حافظ الصّحّه را احضار کرده و چون حافظ الصّحّه خود را تابع عثمانی قلمداد کرده بود از تعقیب وی اندیشه داشت. منشی باشی حکومتی متعهد شد قضیه را تحقیق کرده به معاون فرو خواند.

روز بعد منشی باشی به منزل حافظ الصّحّه رفته مسئله را مطرح ساخت. حافظ الصّحّه قبالة خرید زمین را بدو ارائه داده وی پس از ثبوت مطلب با سرور و جهور نزد شیخ باقر رفته عین قبالة خرید را ارائه داد و سائر اقاویل مشهوده را تکذیب نمود. شریعتمدار چون خود را

^۱ شیخ باقر از اهل قریه بهار و مردی بغایت سالوس و طامات فروش بوده و برای جلب انظار عوام به جانب خود مرتکب قتل شخصی شده و به زعم خود اجرای حدّ و حکم الهی نموده گویند مردی در محله کواره بندهای شهر به امر شنبی مبادرت کرده یک نفر آژان برای دستگیری او رفته شخص مجرم آژان را که از جمله سادات بوده مقتول ساخت تا فرار کند آخر کار قاتل مجرم دستگیر و به نظمیّه سپرده شد کسان مقتول نزد شیخ باقر رفته تظلم کردند و شیخ به قتل قاتل فتوی داد و چون از طرف نظمیّه برای اجرای فتوی شیخ اقدامی نشد او خود مقبّل اجرای حدّ شرعی شده و در میدان جلو توت قمی ها قاتل را حاضر کرده در ملاء عام وی را به درختی بسته و شمشیری برهنه در دست گرفته آستین خود را تا مرفق برچید و با یک ضرب کردن قاتل را بزد.

منکوب و نوید دید ناچار شرح کس فرستادن و یافتن آثار قبر و جز اینها را که خود متصدی بوده اقرار نمود.

چند تن اشرار به صرف بغض و حقد زنی را وادار کردند تا در میانه مسجد فریاد کرد که من مادرم را در آن زمین امانت گذاشته بودم تا یک روز به کربلایش نقل کنم اکنون که در مقام اجرای مقصد برآمدم هر چه بیشتر قبر مادرم را جستم کمتر یافتم. شیخ باقر گفت: «حقیقت قضیه بر من واضح شده و جمله این سخنان که گویند جز دروغ نباشد».

باری چون کار زمین به انجام رسید حافظ الصّحّه چندتن را فرمان کرد تا قبری در آن مکان پرداختند و بامدادی جنازه میرزا نبی را بر الاغی نهاده در آنجایگاه مدفونش ساختند و آن محلّ اکنون قبرستان خصوصی خانواده حافظ الصّحّه است. پس از چندی احباء به فکر افتادند تا محلّی معین برای مقبره احباب تهیه کنند که جنبه ملیّت و عمومیت را دارا باشد. زمینی را در خارج شهر به مبلغ سیصد تومان خریداری کرده و معلوم شد که دو رشته قنات در او جاری است و دائماً مرطوب و فرو می زود ناچار ترک او را گفته تا محلّی که اینک موجود و به گلستان جاوید معروف است خریداری شد چنانچه شرحش در محلّش بیاید.

و نیز در این سال محفل روحانی تصویب نمود که به مدد احبای زحمن زمینی تهیه کرده و مطابق دستور امر مبارک حمامی در آن بنا کنند. لذا زمین معروف به فیل خانه را به این مقصود خریداری نمودند. ابتدا یهود زمین مزبور را برای بنای مدرسه آلیانس خریداری کرده بودند و پس از چندی زمینی وسیع تر خریدند و لذا محفل مقدّس روحانی زمین مذکور را برای بنای دو حمام عمومی و خصوصی ابتیاع کرد و این قضیه به وسیله میرزا آقا جان ابروانی به مبلغ هزار و دویست تومان انجام یافته، در اوّل بهار مشغول حفر و ریختن شالوده برای ساختمان شدند.

معاندین یهود چون دیدند اگر این معنی انجام یابد و بهائیان حمام بسازند به حمام آنها زیان فراوان وارد می گردد در صدد فتنه انگیزی برآمده نزد قاضی شتافتند و گفتند که قنات معروف به پیر گرگ که مجرای آن از میان منزل طائفه تُست اگر بهائیان حمام بسازند ترشحات منجلاب آن به قنات مزبور می رسد، اگر توانی از این معنی ممانعت فرما. طائفه قاضی جمعی را فرستاد، عمله جات را از کار مانع شده و به اداره بلدیه شکایت برداشتند. در حقیقت فاصله میان قنات و بالوچه پنجاه ذرع بود. از طرف احباء در این خصوص از علماء

استفتاء شد در جواب مسجل داشتند که باید فاصله مابین بئر و بالوعه در ارض صلبه پنج ذراع و در ارض رخوه هفت ذراع باشد.

لکن مغرضین هم چنان به تفتین خود ادامه داده آخر کار پس از کشمکش های متواتر از ساختن حمام صرف نظر گردید و مصالحی که برای بنا مهیا شده بود بلا تکلیف ماند و تا مدت سه سال هم چنان بود بالاخره در تصرف حاجی یوحنا خان در آمده و محفل مقدس زمین خارج شهر را که برای قبرستان خریده بودند و دو رشته قنات در او بود و بدین واسطه به مصرف مطلوب نرسید با فیل خانه معاوضه کردند. بالاخره پس از مدتی حمام میرزا لطف الله را خریداری کردند حمام مذکور پس از کشمکش زیاد که شرح آن موجب تطویل است به تصرف اجباء در آمد و در سال ۱۳۴۵ نیز حمام کوچکی مطابق دستور امری بنا کردند که اکنون محل توجه اجباب و اغیار است.

و هم در این سال آقا حسن پسر شیخ محمد ابراهیم قمی که از اجبای واقعی و در همدان ساکن و به تجارت مشغول بود، میرزا سید محمد طباطبائی که از اغیار و متفذین بود او را احضار کرده و به جرم این که وی از مؤننین طلعت قدیم و مستظلمین در ظل رایت جمال ابهی است نخست امر داد تا سرش را تراشیده پس از آن چوب بسیاری به وی زده آقا حسن پس از این قضیه به طهران مهاجرت نمود و سکونت اختیار کرد.

و نیز بر اثر نهضت سالار الدوله در این سال هیجانی در مردم پدید شده و اشرار و ارادل شهر به دسته بندی و اجتماعات پرداخته و ریاست اشرار با سه تن از مفسدین زشت رفتار بود: ۱-

رحیم چرخ تاب ۲- غلام حسین زرگر ۳- احمد قفل ساز

و هر زمان که ریاست طلبان را سیاست اقتضا کردی که برای نیل به مقاصد فاسده خود شورش بر پا کنند به این سه تن که مذکور افتاد متمسک شدند و بلافاصله دکاکین تعطیل و عامه مجتمع و وضوستانی غریب آشکار می شد.

در داستان نهضت سالارالدوله نیز به ریاست اشرار فوق الذکر دکاکین مسدود و کسبه و عامه دسته شده در کوچه و بازار گردش کتان فریاد همی زدند. مغرضین امر نازنین نیز فرصت را غنیمت دانسته و از وضوآه استفاده کرده به آزار و اذیت اجباء قیام نمودند.

از جمله در این واقعه حاجی یوقده که ذکرش از این پیش گذشت و آقا سلیمان خیاط ملایری مورد حملات شدیده واقع شده مخصوصاً یوقده کتک مفصلی به جرم محبت امر خورد. قضا را روزی شاهزاده مهدی قلی میرزا پسر موزون دولت آبادی در هنگام عبور به دسته اشرار

برخورده و چون از آغاز ورود همدان به اسم امر معروف بود چنانچه هر جا اسم شاهزاده خیاط برده می شد عموم می دانستند وی بهائی است برخی از اشرار که داخل اجتماع بودند چوب و چماق ها را به حرکت آورده و ندای "ایها الناس بگیریید که این هم بابی است" از اطراف بلند گردیده بدو هجوم نمودند. رحیم چرخ تاب که سردهسته اشرار بود شاهزاده را بغل زده و خواست از آن هنگامه نجات دهد. وی را در مدرسه بزرگ که در آن نزدیکی بود افکنده در را به روی او بست و اتباع خود را از فساد ممانعت کرد. شاهزاده مدتی در میان مدرسه توقف نموده آخر کار به دستگیری یکی از ساکنین مدرسه به پشت بام بر آمده و به کمک وی از بام در میدان استر مردخای نزول کرده بی درنگ به امزاجرد هجرت نمود و چند روز در منزل مرحوم داود قلی بیگ امزاجردی پنهان بود تا ضوضاء و هیجان عمومی اندکی تخفیف یافته آنگاه به همدان مراجعت نمود.

وی در سال ۱۳۲۱ هجری از حبس ملایر خلاصی یافته به همراهی میرزا حسین نقاش بروجردی و میرزا عبدالحسین وهّاج وارد همدان گردید. میرزا حسین نقاش در حبس ملایر با شاهزاده مهدی قلی میرزا هم زنجیر بوده و پس از خلاصی مأموری چند او را به خارج ملایر برده هر چه داشته از او اخذ نمودند و رهایش ساختند.

میرزا حسین نقاش از مردم بروجرد و از طایفه شیخیه و مریدین حاجی میرزا باقر جندقی بوده که ذکرش گذشت و به توسط حاجی مونس قزوینی به تصدیق امر مبارک نائل گشته به تبلیغ قیام نمود.

در سال ۱۳۱۹ هجری ضوضائی شدید در بروجرد واقع و هیجان عمومی شد زیرا میرزا حسین نقاش چنانچه گفتیم به تبلیغ پرداخته بود و به علاوه برادر زن وی میرزا عبدالحسین وهّاج نیز در تبلیغ و انتشار احکام با او هم عنان بود. حکومت بروجرد سالار الدوله به فتوای علمای دین نقاش و وهّاج را مجبور نمود که ترک وطن و خانه و دارائی گفته به جایی دیگر روند. آن دو مؤمن صادق نیز از بروجرد به ملایر وارد شده توقف نمودند.

میرزا عبدالحسین وهّاج هم در ابتدا شیخی بوده و به وسیله کربلائی درویش علی تصدیق کرده است. کربلائی درویش علی از اجبای ثابت مقیم همدان بوده و در راه امر مبارک متحمل زحمات و مشقات بی پایان شده و از اشرار و معاندین رنج و آسیب بی نهایت دیده و چندین مرتبه وی را مغرضین در محضر علماء و مجتهدین شرع مین برده تا از محبت الهی تبرئه کند وی در هر کورت نیرنگی ملیح ریخته و خود را از آنچه بدو تلقین می کردند

مستخلص می ساخت آخر کار به سال ۱۳۲۴ هجری در همدان به جوار ربّ رحمن صعود فرمود.

باری نقّاش و وهّاج به ملایر وارد و همی بودند تا سال ۱۳۲۱ هجری که ضوضای ملایر و شهادت میرزا اسماعیل سراج الشهداء بوقوع پیوست، چنانچه شرح آن را نگارنده در تاریخ ملایر نگاشته ام.

نقّاش با شاهزاده موزون مهدی قلی میرزا در ملایر به حبس و زندان گرفتار و پس از خلاصی چنانچه نگاشتم وارد همدان گردید. وهّاج هم به همدان انتقال کرده اکنون موزون و وهّاج در قید حیات و به خدمات امریّه مشغول ولی نقّاش به ساحت ملکوت صعود نمود.

از کلک مقدّس مرکز میثاق لوحی منبع به توسط آقا محمّد تبریزی به افتخار دسته ای از احبّاء نازل شده از جمله راجع به وهّاج و نقّاش و موزون اظهار عنایت فرموده اند که عیناً می نگاریم:

«همدان به واسطه جناب آقا میرزا محمّد تبریزی احبّای الهی علیهم بهاءالله الابهی جناب آقا میرزا حسین خان بروجردی را از قبل من نهایت اشتیاق ابلاغ نما که چون دل و جان یادشان افتاد روح و ریحان حاصل گردید.

جناب مهدی قلی میرزا و برادران مهرپرورش را تحیت برسان از خدا خواهم که چراغ پدر را روشن نمایند و نهال آمال آن سرور روحانیان را آبیاری کنند تا به شیم و اخلاق او مشهور آفاق گردند و اسباب مراجعت به ملایر فراهم آید...»

جناب آقا میرزا عبدالحسین بروجردی را به بخشش ایزدی و فضل و موهبت ربّانی بشارت بخش و بگو که امیدوارم که در دو جهان به فضل حضرت رحمن شادمان و کامران باشی...».

سبب نزول این لوح عریضه ای بوده که چند تن از احبّای همدان که اسامی آنها در لوح مذکور است و ما لختی از آن را نقل نمودیم به حضور تیر میثاق معروض داشتند به این مضمون که اگر عایق و تعویقی برای پیشرفت امر مبارک مقدّر است ما جماعت امضاء کنندگان این عریضه حاضریم که طراً خود را فدا کنیم تا بلا و عایق پیشرفت امر منبع مرتفع گردد. بر اثر لوح مذکور از یراعه مشیت تیر پیمان به افتخار آنان نازل گردید و آن لوح بسیار مطوّل است.

وقایع سال هزار و دویست و نود و یک شمسی مطابق سال هزار و سیصد و سی - سیصد و سی و یک قمری ۱۲۹۱ شمسی = ۱۳۳۰ - ۱۳۳۱ قمری

وزارت معارف از تهذیب امور داخلهٔ مرجوعه به خود به واسطه عدم استطاعت چون هنوز بر نمی آمد امور معارفی بلاد را به حکام ولایات تفویض نموده و حکومت همدان در این سال غلامرضا خان مظفرالملک پسر مظفرالملک بزرگ بود که قیام کرد تا نمایشی دهد و انظار را به خود جلب سازد و اعلاتی در تحت نمرات ذیل منتشر ساخت:

۱- کلیهٔ مدارس از هر مذهب و کیشی محترم بوده و بر ادارهٔ نظمیه و کارکنان آن احترام عموم شاگردان مدارس واجب و لازم است و باید شاگردان مدارس را از شرّ اشرار و اراذل محافظت و نگاهداری کنند.

۲- بر حسب حکم وزارت معارف باید مدارس لباس مخصوص بر طرز جدید برای شاگردان تهیه کنند و هر مدرسه نشانی مخصوص به جهت شاگردان بسازند تا پلیس شاگردان مدارس را از غیر تمیز داده به احترام آنها قیام نماید.

۳- برای عید نوروز حکومت همدان جشنی راجع به تأسیس معارف ایران در دارالحکومه منعقد خواهد ساخت باید عموم مدارس شاگردان را در روز مزبور با لباس مخصوص در دارالحکومه حاضر نمایند.

ابلاغ این حکم را به مدرسهٔ تأیید هم نموده و کمیتهٔ مدرسه مدیر را که دکتر مسیح خان ارجمند بود احضار کرده و با مشورت محفل مقلّس روحانی قرار شد صندوق مدرسه در صدد تهیهٔ لباس و نشان برآید و بعد از اولیای اطفال قیمت آنان را دریافت کند. در نتیجه معادل دویست دست لباس مشکی رنگ حاضر نمودند و مخارج آن مبلغ صد و ده تومان شد و نشان های نقره دارای نقش شیر و خورشید و اسم مدرسه تأیید نیز ساخته و مدتی پیش از فرا رسیدن عید نوروز این جمله مهیا گشت.

ضمناً بر حسب درخواست مدرسه مجلّل نظام و ابوالفتح خان هم برای مشق نظام و تعلیم آن به اطفال و شاگردان حاضر شده و زمین فیل خانه برای این تمرین تعیین شد و همه روزه عصرها این مسئله را ادامه می دادند.

مفسدین مدرسه آلیانس جمعی از شاگردان رذل مدرسه خود را برای استهزاء و اذیت اطفال احباب می فرستادند. روزی جمعی از شاگردان مدرسه آلیانس در استهزاء تجریمی نموده ابوالفتح خان به عبدالمحمد فزاش مدرسه امر داد تا اطفال رذل متجاسر را از محوطه خارج سازد. عبدالمحمد به طرد آنها پرداخته یکی از آنان جسارت ورزید عبدالمحمد او را با شلاق یازرد جمعی دیگر به کمک طفل متجاسر قیام کرده به فزاش حمله ور شدند و وضوئی فراهم نمودند. ابوالفتح شاگردان را مرخص کرده به مدرسه مراجعت داد.

یهود در مدرسه آلیانس مجتمع شده تلگراف تظلم آمیز به واسطه مسیو حبیب رئیس مدرسه به سفارت فرانسه مخابره کردند و به حکومت همدان نیز شکایت نمودند. یهود مسئله را تعقیب کرده جداً به وسیله رئیس مدرسه تنبیه فزاش مدرسه را خواستار شدند. رئیس مدرسه نیز حکومت را بر اخذ انتقام تحریک و تحریض نمود و حکومت بین محظورین گرفتار شد چه مساعدت وی با هر یک از یهود و احباب خطرناک بود و همی به تعلل گذرانید تا روز جشن نوروز فرارسید.

در آن روز شاگردان مدارس هر یک در دارالحکومه حاضر شده و شاگردان مدرسه تأیید نیز یک طرز لباس در بر و نشان های نقره بر کلاه زده، ابوالفتح خان و مجل نظام با دو تن شیورچی و یک بیرق که ادیب مجرد اسم مدرسه را بر پرده آن به قلم درشت نگاشته بود و بر سطح دیگر شیر و خورشید رسم شده به جانب دارالحکومه روان شدند و رئیس مدرسه دکتر مسیح خان و هیئت معلمین نیز همراه بودند.

نخست مدرسه آمریکائی و سایر مدارس در مقام سپاسگزاری حکومت برآمده آخر کار مدرسه تأیید در معرض نمایش بر آمده دو خطابه فارسی و تازی که از منشآت مرحوم ادیب مجرد بود دو تن از شاگردان خواننده و یک تن هم خطابه به لسان فرانسه ادا کرد.

محمد علی خان کلوب رئیس مالیه گفت: «سایر مدارس باید مدرسه تأیید را سرمشق خود در جمیع شئون قرار دهند و دیگران نیز به تبعیت وی به تمجید و توصیف پرداختند. آنگاه شاگردان مدرسه به خواندن سرودی که ادیب مجرد انشاء نموده بود پرداخت و آخر کار به فرمان حکومت عکسی از شاگردان مدرسه تأیید برداشتند که در صفحه مقابل ضمیمه گردید.

حکومت در آن روز دو طاقه شال گرانبها به مجل نظام و ابوالفتح خان که در تمرینات نظامی مدرسه تأیید زحمت کشیده بودند هدیه کرد آنگاه با طبل و علم و شیور از دارالحکومه به مدرسه برگشتند و مردم از در و دیوار به تماشا ایستاده بودند.

این قضیه بر حسد علماء افزوده به حکومت تهدید کردند وی یمناک شده عکاس را از طبع عکس ممانعت کرده امر داد تا شاگردان نشان های خود را دور کنند. مغرضین به این مقدار اکتفا نکرده به حکومت فشار آوردند که این مدرسه چون مخالف شریعت است باید بسته شود. حکومت اجرای این پیغام را به حکم صریح وزارت معارف موکول ساخت اجباء این داستان را شنیده به طهران اطلاع دادند و درخواست ارسال ورقه رسمیت مدرسه تأیید را نمودند. دکتر عطاءالله خان عضو صحیحۀ طهران به وزارت رفته مدرسه تأیید را شعبۀ مدرسه تربیت معرفی کرده درخواست ورقه رسمیت نمود. از وزارت معارف ورقه مطلوبه بدست آمده سبب قوت اجبای همدان گردید و اعضای کمیته با جدیت مشغول کار شدند.

سه روز پس از عید نوروز متشتر شد که حکم شده عبدالمحمد فراش تأیید را به واسطه آنکه طفل یهودی را زده تیبیه کنند. اجباء عبدالمحمد را به امزاجرد که موطنش بود فرستادند تا در مد نظر نباشد.

متصدیان امور طفل یهودی را به کار گذاری که در تحت نظریۀ فریدالملک بود حاضر کرده و از حاجی یوحنا خان حافظی خواستند تا عبدالمحمد را نیز حاضر کند مظفرالملک نیز حاضر شده مجلس استنطاق منعقد شد. از طفل قضیه را جویا شدند گفت برای تماشا رفته بودم مرا کتک زدند. یوحنا خان که حضور داشت در مقام مدافعه برآمده آخر کار حکومت برخاست و گفت از تیبیه فراش چاره ای نیست. حاجی یوحنا خان برای مداوای احتشام الدوله به قریه دممق رفت. حکومت فرستاد تا حاجی یوحناخان را توقیف کنند تا عبدالمحمد را حاضر کند و چون او را در شهر نیافتند به مدرسه رفته دو تن از کارکنان مدرسه را که میرزا ایوب و میرزا احمد ناظم مدرسه بوده جلب کرده و در اطاقی محبوس ساختند.

میرزا ایوب چون تبعه و رعیت روس بود و در آن وقت قونسول روس رئیس بانک استقراضی بود به قوه تبعیت روس میرزا ایوب از اطاق خارج شده و میرزا احمد را نیز با خود همراه کرده خواست از دارالحکومه به قونسول خانه به شکایت رود. فراشباشی در مقام ممانعت برآمده میرزا ایوب با نهایت جلادت و بی اعتنائی از دارالحکومه بیرون رفته به قونسول خانه رفت و قضیه را شرح داد، قونسول در مقام تعقیب قضیه برآمد. حکومت یمناک شده منصور دیوان فراشباشی با محمد جعفر بیک را فرستاد تا از میرزا احمد و میرزا ایوب معذرت خواسته و میرزا ایوب فاتحانه مراجعت نمود. اجباء نیز شرح حالات و جریان امور را به کرمانشاه و طهران

مخبره کرده و در نتیجه به حکومت همدان ابلاغ شد تا در ایجاد اصلاح مابین یهود و بهائیان سعی بلیغ مبذول دارد.

یهود در مقام اصلاح بر نیامده و به دستگیری اسلام مغرور شده بر بغض افزودند و کار را از هر جهت چه معاشرت و چه جسارت و هتاک و ممانعت از حَمَام و غیره بز احباب سخت گرفتند. سردار اسعد به حکومت نگاشت تا جلداً از این مسائل جلوگیری نماید.

چون یهود خود را نومید و جدّ و جهد خود را بی نتیجه یافتند و حکومت را هم با خود یار ندیدند و از جامعه یهود طهران هم به آنها تذکراتی آمد که به مصالحه اقدام کنند ناچار سکوت اختیار کرده به کناری نشستند و ابواب مخاصمت مسدود ساختند.

و نیز در این سال ابن اصدق بر حسب فرمان مرکز پیمان در همدان به تعمیر مقبره و خوابگاه ابدی اسم الله الاصدق پرداخت و مبلغی در تعمیر آن مخارج نمود و این تعمیر به وسیله جناب آقا علی اکبر تاجر معروف به قمی انجام یافت.

و هم در این سال تأسیس محافل اخلاقی آغاز شده از صبح تا ظهر روز جمعه شاگردان بهائی در منازل مجتمع شده و به تلاوت بیانات مبارکه و آیات الهیه مشغول بودند. بعدها بعد از ظهر روزهای یکشنبه را برای این معنی اختصاص داده مدرسه را تعطیل و شاگردان بهائی در منازل حاضر می شدند و این رویه تا اکنون نیز باقی است.

وقایع سال هزار و دویست و نود و سه شمسی
مطابق سال هزار و سیصد و سی و دو - سیصد و سی و سه قمری
۱۲۹۳ شمسی = ۱۳۳۲ - ۱۳۳۳ قمری

در این سال واقعه شهادت فتح الله پسر حاجی شکرالله نجار رخ داد.

وی جوانی بود بیست و چهار ساله و به وسیله بلور فروشی اکتساب مصارف معیشت می نمود ضمناً از تبلیغ احکام و انتشار آثار و نفعات ربّ عالم نیز خودداری نداشته در ده بانه که مابین درّه مراد بیک و فقیره واقع و تا شهر نیم فرسخ فاصله دارد قطعه باغی داشت که گاهی سرکشی می نمود و با چند تن از اهالی درّه مراد بیک نظر به سابقه معرفتی که داشت صحبت امری در میان نهاده بود.

اشخاص مذکور شبی از وی در درّه مراد بیک دعوت کرده و او در آن شب به صحبت مشغول شده و دامنه کلام طولانی گشت. سه چهار تن از رفیقانش با او صحبت کتان به گردش و تفریح بیرون رفته و در مکان خلوتی دور از آبادی به بغض امری دستمالی به گردن او افکنده وی را خفه نموده و جسدش را در مقابل قهوه خانه درّه مراد بیک افکنده قاتلین او معلوم نشدند، پدرش اکنون در قید حیات است.

وقایع سال هزار و دویست و نود و چهار شمسی
مطابق سال هزار و سیصد و سی و سه - سیصد و سی و چهار قمری
۱۲۹۴ شمسی = ۱۳۳۳ - ۱۳۳۴ قمری

آقا اسحق آقا یوسف دوّم شخصی است که سبت را شکسته و در مقابل آزار و تعصّبات بارده یهود استقامت ورزید.

کلیمیان چون وی را با اوهام خود مخالف یافتند وی و اطّفاالش را از دخول در حمام و غیره ممانعت کردند و تا آن درجه در مقام اذیت و آزار وی برآمدند که وقتی طفلی کوچک از وی فوت شده بود از دفن او در قبرستان کلیمی مانع شده ناچار جنازه را به خانه باز گردانده شبانه به همراهی رئیس نظمیّه آن را با نهایت مقاسات در قبرستان مدفون ساختند. و چون در ماه شوّال این سال آقا اسحق به ملکوت ابدی صعود نمود یهود جدّاً از دفن او در قبرستان خود ممانعت ورزیده و در این معنی ثبات و استقامت نمودند.

احبّاء چون جریان حال را نگرستند در فکر آن شدند که قطعه زمینی خریده برای گلستان جاوید اختصاص دهند تا در زحمت نباشند و لذا به توسط حاجی حکیم هارون که از وجوه احباب کلیمی نژاد بشمار بود زمینی که اینک مدفن ابدان یاران الهیّه است خریداری شده و جسد آقا اسحق را در همان زمین مدفون ساختند. وی مطابق دستور امری و موافق تعالیم مبارکه در صندوق نهاده شد و از آن به بعد احبّای متصاعدین الی الله در همان قطعه زمین مدفون شدند.

پسر آقا اسحق میرزا عبدالله عهدیه اکنون به خدمات امر الهی مشغول و موفق است. و نیز در این سال مرحوم میرزا مهدی آقای اخوان الصفا و میرزا حسن نوش آبادی برای تبلیغ احکام به نفوس محتجبه و تشویق احبّاء به همدان وارد شده به خدمات الهیّه قیام و اقدام نمودند.

وقایع سال هزار و دویست و نود و پنج شمسی
مطابق سال هزار و سیصدوسی و چهار- سیصدوسی و پنج قمری
۱۲۹۵ شمسی = ۱۳۳۴-۱۳۳۵ قمری

در اواخر این سال روس ها برای مرتبه دوم به همدان وارد شده و ژنرال پاراتوف که مردی نسبتاً خوش طینت بوده سردار آن قشون بود.

رئیس مدرسه موسیو آندره به محفل روحانی پیشنهاد کرد که چندتن از وجوه اجباء پس از تصویب به ملاقات پاراتوف رفته از او دیدنی کنند و این داستان در تحت شور و مذاکره در آمده تصویب شد.

پس از تعیین وقت چهار نفر از وجوه یاران رحمن که حافظ الصّحه و حکیم هارون و سید حسن هاشمی زاده و حاجی یوحنا خان بودند برای ملاقات پاراتوف به جانب شورین رفته موسیو آندره و حاج میرزا طاهرخان باهر نیز با آنها همراه گردیدند.

هنگام ورود از اجباء با نهایت گرمی و محبت پذیرائی شد و موسیو آندره شرحی از اجتماعات و محافل جامعه بهائی و مدرسه تأیید و غیره برای پاراتوف بیان کرده و او با کمال رغبت سخنان وی را که به لغت فرانسه ادا می کرد گوش داد و گفت پیش از این مختصری از تعالیم بهائیه دیده ام بسیار تعالیم خوبی است بی اندازه میل دارم مدرسه تأیید را بینم و ضمناً روزی را معین کرد تا به مدرسه تأیید برود.

اجباء از شورین پس از ملاقات بازگشته و پذیرائی پاراتوف را در مدرسه مهیا شدند. در روز وعد بر حسب وعده که داده بود پاراتوف به مدرسه آمد. اعضای مدرسه و شاگردان در نهایت نظم و ترتیب و قرب پانصد نفر از اجباء نیز حاضر بودند و اسباب پذیرائی از هر حیث فراهم بود.

پاراتوف در روز موعود دو ساعت بعد از ظهر از اتوموبیل شخصی خود دم مدرسه پیاده شده وارد سالون گردید. پس از لختی شاگردان اشعار ذیل را که مرحوم ادیب مجرّد میرزا موسیو آفری که ذکر حالش پیش از این گذشت به رشته نظم کشیده بود متفقاً با آهنگی جالب طبع خواندند و آن اشعار این است:

حمد و ثنا خدا را هنگام غم سرآمد زیرا که ماه شادی با روشنی در آمد

شد مدتی که بودیم	در ظلمت جهالت	خورشید علم و عرفان	با روی انور آمد
شادی کیند یاران	با دوستان بگوئید	چشم جمیع روشن	مهر منور آمد
مارا سر مباحثات	از مهر و ماه بگذشت	چون ژنرال پاراتوف	در بزم مادر آمد
	افکنند بر سر ما	هم چون همای سایه	
	اطفال یک سر او را	در زیر پر در آمد	

آنگاه پاراتوف نطقی در خصوص اصول ترقی ادا نمود و آندره به فارسی ترجمه کرد.

میرزا محسن خان دبیر مؤید هم به نوبه خود نطقی شیوا و تشکرآمیز ایراد نمود. ژنرال بی نهایت مسرور شده گفت: «بسیار از این مدرسه امیدوار شدم». در هنگام بازگشت مبلغ یک صد منات برای مصارف شاگردان فقیر مدرسه داد و فردای آن روز هم یک دستگاه موزیک و سینما فرستاد که ابتداء در سالون برای امام الرحمن به معرض نمایش گذاشته شد و شبی هم برای رجال اختصاص یافت. فروشنده بلیط نمایش رئیس مدرسه مسیو آندره بود و بیشتر از صد تومان به صندوق مدرسه عاید گردید.

دیگر از حسرت و هوان مغرضین و اغیار و منکرین امر نازنین پُرس که چگونه بود ولی جز سکوت چاره نداشتند.

و نیز در این سال آقا یهودای آقا مراد علاقه بند که شرح حالش در ضمن غارت زدگان فاجعه شیخیه گذشت در شب دوّم ایام مبارکه اعطاء(هائ) به گلشن باقی پرید. گویند مدتی پیش از مرگ خبر صعود خود را داد. آقا حیم صغیری پسرش اکنون در قید حیات است و این حیم همان است که حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی در ضمن شرح ورود خود به همدان و نزول در منزل آقا یهودا علاقه بند اسمی از وی برده و لوح منیع "یا صغیر السن و کبیر المقام..." که شمه ای از آن در بهجت الصدور مسطور است به افتخار همین حیم است که صغر سنش به کبیر مبدل شده ولی مقامش هم چنان کبیر است و از خادمان امر الهی محسوب و بجز این پسر زوجه آقا یهودا نیز که از نساء موقنات و امام مؤمنات است در قید حیات است.

و هم در این سال حاجی یاری پس از رنج بسیار و زحمت بی شمار از نشسته جسم به عالم روح شتافت و فوز و فتوح یافت.

و هم در سنه ۱۳۳۵ در اثر شکست قشون روس عساکر عثمانی به همدان وارد شده کلیه اجتماعات سیاسی در شهر ممنوع گردید ولی کمیته مدرسه موفق گردید که برای جلسات

خود کسب اجازه نموده و محافل امری کما فی السابق دائر و برقرار بود. ضمناً با بعضی از صاحب منصبان عسکر عثمانی ملاقات های تبلیغی به عمل آمد که بی نتیجه نبود. ضمناً در یک جشن رسمی که علی احسان بیگ پاشا سردار عسکر عثمانی داده بود شاگردان مدرسه تأیید به طور رسمی برای ادای تبریک حاضر شده و مورد تحسین و تمجید وافر واقع گردیدند.

وقایع سال هزار و دویست و نود و شش شمسی
مطابق سال هزار و سیصدوسی و پنج - سیصدوسی و شش قمری
۱۲۹۶ شمسی = ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶ قمری

در این سال چون گندم به واسطه قحط مفرط و غلای شدید خرواری پنجاه تومان قیمت آن رسید محفل مقدس روحانی برای فقراى اجزاء مبلغ سیصد تومان گندم و دیگر حبوب خریده در محلّی انبار نمود و در وقت شدت گرانی مدد معاشی به فقراى احباب نموده به وسیله در سه تن از اجبای قری دکان خبازی مفتوح ساخته و هر روز سی من نان در آن تهیه کرده به قیمت خرید گندم به فقرا می داد. بدین وسیله فقراى احباب از زن و مرد و صغیر و کبیر عموماً از خطر جسته و سالم ماندند.

و نیز در این سال کربلائی علی اکبر لاله جینی که شرح خدماتش در این دفتر به تفصیل گذشت از حیطة امکان به عالم بقا شتافت و بر حسب وصیت خود پس از مرگ در باغ ضمن منزل خود آرام یافت.

و هم در این سال محفل مقدس روحانی در قریه بهار به همت اجبای ثابت مستقیم تأسیس شده و اعضاء به خدمات امریّه پرداختند.

و نیز در این سال در قریه بهار شیخ احمد خان و میرزا مختار که نام آنها پیش از این نگاشته آمد به واسطه آزادی و قلت موانع علناً به تبلیغ نفوس محتجبه به سر چشمه فیض احدیت مشغول شده آخر کار اهالی بهار به تحریک سید لطف الله نامی که در قریه مذکوره سمت نیابت داشت و به وسیله دسینّه جمعی از اعیان و وجوه قریه و به اشاره شیخ رضا مجتهد آن محلّ قیامی مخالف و غوغائی شدید بر پا نموده، ابتدا میرزا مختار گرفتار نکال مدعیان گشته و پس از اخذ مبلغ یک صد و بیست تومان از وی رهایش ساختند آنگاه به دیگران پرداخته هر یک را به طریقی آسیب و رنج رسانیده.

از جمله سید کریم خادم حظیره القدس را اذیت بسیار رسانیده رسته سیادت که بر کمر داشت به گردش افکندند و کشان کشانش به خارج قریه برده و از هیچ گونه ظلم و جور دریغ نیاوردند.

چون ظلم و ستم معاندین به غایت رسید چند تن از احبّاء به همدان و دیگر محال مهاجرت کرده و دسته ای هم به ضیاء الملک مالک قریه تظلم کرده. او خود به بهار رفته و از شورش و ضوضاء جلوگیری کرد و دیگر واقعه ای رخ نداد مگر در سال هزار و سیصد و چهل و هفت هجری که مقدمه شورش می خواست ایجاد شود.

میرزا باقر ناشر مراغه ای که یک تن از احبّاء و مدّتی ساکن بهار بود از ظلم سید یوسف نایب چند سیلی خورده به همدان آمد و شکایت نمود که من چون اقرار به بهائی بودن خود کردم نایب آبادی چند سیلی به من زد. از طرف امّیه همدان مأموری فرستادند و سید یوسف و چند تن دیگر را آورده تهدید نمودند و پس از ملزم کردن بر عدم اقدام به مخالفت بهائیان آنان را رها ساخته و مقدمه شورش بر اثر استقامت میرزا باقر ناشر مراغه ای که اکنون در طهران از مستخدمین باقراف است از بین رفته و اغیار و معاندین را تاب و توان قیام به ضدّیت نماند. و نیز در این سال آقا محمّد باقر نراقی که تفصیل خدماتش مرقوم شد به ملکوت ابهی صعود فرمود.

وی در اواخر حال به مرض ارتعاش اعضاء مبتلا بود زیرا در ساجبلاغ که بوده روزی مشغول خوردن انار بود غفلةً تلگرافی مبنی بر وفات پسرش به او رسیده وی پس از اطلاع بر مضمون ورقه تلگراف بلافاصله به مرض مزبور مبتلا گردید و آخر کار با همین حالت از دنیا به عقبی شتافت رحمة الله علیه.

و هم در این سال که اطراف همدان و نواحی آن به واسطه قشون عثمانی و روس مغشوش و مشوش بود شخصی موسوم به حاجی رمضان اعمی از جانب سنّی الجوانب مرکز پیمان حضرت عبدالبهاء روح العالمین له الفداء که دارای الواحی چند بود به همدان وارد شده و لکن با لباسی ژنده و هیبتی رنه که کسی را اعتنائی بدو نبود. پس از ورود به همدان اجبای این سامان در منزل حاجی میرزا یاهوی آزاده که اکنون منشی محفل مقدّس روحانی و از اجبای ثابت و مستقیم بشمار است به ملاقات وی شتافته و از نعمت دیدار قاصد کوی جانان برخوردار شدند.

وقایع سال هزار و دویست و نود و هفت شمسی
مطابق سال هزار و سیصد و سی و شش - سیصد و سی و هفت قمری
۱۲۹۷ شمسی = ۱۳۳۶ - ۱۳۳۷ قمری

در این سال امر الهی در همدان تا آن درجه مرتفع و احباء تا آن حد مشتعل بودند که محفلی مجلل و مجلسی عمومی منعقد شده مرحوم حاجی امین علیه بهاء الله نیز در آن محفل حضور داشت و رأیتی منبع که کلمه طیبه "یا بهاء الابهی" بر پرده آن نگاشته شده بود برافراشته بودند و در آن روز راجع به یشرفت امرالله نطق هائی به گوش اغیار و یار رسید که یاران را مزید ایمان و اطمینان و اغیار را موجب احزان گردید.

و نیز در این سال ناشر نفحات و خادم آستان الهی میرزا عبدالله خان مطلق برای تشویق و تبلیغ به همدان وارد شده و مرتبه ای همراهی سید حسن هاشمی زاده به ملاقات سید عبدالحسین فاضل زاده جولاهانی که یکی از ارباب مساند است رفته پس از مدتی مجلس به افحام سید عبدالحسین خاتمه یافته ناچار شروع به گریه و ناله کرد که مبادا خیل مریدان را خللی در عقیده نسبت به وی وارد آید.

شرح و تفصیل یکایک از نکات و دقایق و موضوع صحبت در آن مجلس چون موجب اطناب بود از نگارش آن صرف نظر نمودیم.

وقایع سال هزار و دویست و نود و هشت شمسی مطابق سال هزار و سیصدوسی و هفت - سیصدوسی و هشت قمری ۱۲۹۸ شمسی = ۱۳۳۷ - ۱۳۳۸ قمری

در اوائل سال هزار و سیصد و سی و پنج هجری چند تن از وجوه معاندین مجمع مفصلی به اسم "دعوت اسلامی" تشکیل داده و تابلو بزرگی بر سر در محل اجتماع آویخته ریاست آن محل با سید عباس نامی بود که از راه روضه خوانی ارتزاق کرده و به قول نویسنده جریده کاوه یک تن از تجار گریه فروش بشمار می رفت. این شخص ریاست آن مجمع را دارا بود. چند تن از معاندین ملتمز شده بودند که هر گاه تازه تصدیقی یا مبتدی بیابند به هر حیل شده به وسیله القای شبهات او را از صراط مستقیم منحرف نمایند و گاهی نیز اقداماتی متهورانه مرتکب شده بی خبر به خانه یکی از اجنباء مجتمعاً رفته بدگویی آغاز می نمودند.

در این سال که موضوع صفحات و عنوان اوراق کتونی ماست جمعی از دعوت اسلامی ها ظاهراً به بهانه صحبت و بحث امری و در باطن به خیال شرارت و اثاره قتام بغضا و عناد روزی به منزل سید حسن هاشمی زاده که در آن وقت متوقف همدان و به نشر آثار رحمن قیام داشت وارد شدند.

هاشمی زاده خیال درونی و مکنون ضمیر آنان را دریافته به وسیله برادر زن خود آقا محمود به کمیساریای محل اطلاع داده در اثر آن چند تن مأمور فرا رسیده اشرار چون خود را در تنگنای دیدند آغاز سب و لعن نموده آخر کار با زحمت و مرارت از منزل هاشمی زاده دنبال کار خود رفتند.

از ورود آنان و سوء قصدی که در نظر داشتند زوجه هاشمی زاده یکه خورده مضطرب گردید و به فاصله کمی در اثر بیم و هراس به مرض صداع شدید مبتلا شده و به عالم باقی شتافت.

وقایع سال هزار و دویست و نود و نه شمسی
مطابق سال هزار و سیصد و سی و هشت - سیصد و سی و نه قمری
۱۲۹۹ شمسی = ۱۳۳۸ - ۱۳۳۹ قمری

ناظم الشریعه که یک تن از هوی پرستان و ارباب مساند شریعت بود در این سال به تفتین چند نفر خیال شرارتی داشت و چنان اندیشیده بود که به بهانه صحبت مذهبی مرحوم میرزا مهدی آقای اخوان الصفا را که در آن زمان مقیم همدان بود به منزل خود دعوت کرده و در خلال صحبت تمسکی یافته ناشر نفعات را مگر بدین وسیله که منکر ضروریات دین حنیف گشته از پای در آورد.

بر اثر این تصمیم میرزا ابراهیم پسر مرحوم حاجی یاری را خواسته و بدو گفت اگر شخص دانشمند محیط به معارف امری در این سرزمین از جامعه بهائیان هست او را فراز آر که مرا هوای تحریری در سر است و آهنگ اوج گرفتن در فضای تفحص و مجاهده زیر پر ابراهیم بهنگام نماز دیگر که اخوان الصفا در منزل حافظ الصفا با چند تن از یاران به صحبت اشتغال داشت در محضر وی وارد گشته و پیغام ناظم شریعت نفس و هوی را به سر حلقه ناشرین آثار خدا بگذاشت.

برخی در مقام معانعت برآمده آخر کار اخوان الصفا به قصد منزل ناظم حرکت کرده با ابراهیم روان شدند و در بین این که این دو تن به طی راه مشغولند واقعه غیر مترقبه ای در منزل ناظم الشریعه رخ داد و شاه آرزوی وی را در نطف طول آمال به سُم اسب قضا و پی فیل قدر و تدبیر فرزین مشیت حاکمه بر ممکنات با نهایت خواری و ذلت مات ساخت.

اعزاز السلطان که یک تن از اعیان بود کاغذی راجع به معاملات شخصی خود به توسط گماشته خویش نزد ناظم الشریعه فرستاده بود تا امضاء و سجل نماید و مهر خود بر او نهد. وی پس از آنکه مهر خویش بر کاغذ مزبور نهاد خواست از پنجره کاغذ را به گماشته دهد ناگهان به سر در افتاد و جان بداد آن اعتبار و یا اولی النهی.

ناظم الشریعه مذکور عشق مفرطی به طلب کیمیا داشت و شب و روز مشغول دم و کوره زرگری و تبخیر زینق بود تا شاید با محرومیت از کیمیای حقیقی به کیمیای جسمانی پی برد

ولی متأسفانه با خسران مبین به واسطه گرفتگی از دود زبیق و شوره و زرنیخ در واقعه مرحوم اخوان الصفا چنانچه مذکور شد از پنجره به سر در آمد و جان به جان آفرین سپرد.

و نیز در این سال متصاعد الی الله مرحوم فروغی علیه بهاء الله برای تشویق و تبلیغ احکام و تعالیم به نفوس محتجبه به همدان ورود فرموده به نشر نفحات قیام نمود.

و هم در این سال بر اثر نهضت جوانان بهائی محفل تهذیب که مصدر خدمات و منبع انتشار آثار رحمن بود منعقد شده و تا مدتی به اعزام مبلغین به اطراف مشغول و به ترویج احکام الهیه موفق بودند.

مقصود این محفل جمع آوری اعانات امری از همدان و دیگر بلاد ایران و مرکزیت دادن همدان در مسئله تبلیغ و اعزام مبلغین به اطراف بود.

هیئتی که در سال از نه تومان الی سیصد تومان اعانات به صندوق همدان پرداخته اند به قرار ذیل است:

محفل روحانی کاشان، محفل اشتعال همدان، یوسفین متحده، محفل روحانی کرمان، محفل امید، محفل محبت، محفل روحانی عراق، محفل روحانی کرمانشاه، قصاب چی بغداد، محفل روحانی بغداد، شرکت پیمان، متحده کاشان، محفل خیریه همدان، احبای ملایر.

و نیز از طرف وجوه و اعیان احباب همدان اعانات فوق العاده به محفل تهذیب می رسد. چنانچه میرزا عزیزالله طیب زاده یک نفر مبلغ را در سال با مبلغ صد و پنجاه تومان به عهده گرفته بود اداره کند. و حاجی یوحنا خان حافظی و حاجی حکیم هارون و آقا شالم فرید و آقا یهودای مقبل و جز این ها که اسامی آنان در دفتر خلاصه مذاکرات محفل تهذیب مشبوت و حاکی از خدمات و اشتعال زمان گذشته آنهاست نیز هر یک مبلغی خطیر تقدیم می نمودند.

مبلغینی که از طرف محفل تهذیب به اطراف اعزام می شدند به قرار ذیلند:

میرزا محمد ناطق اصفهانی، آقا علی قلی امزجردی، لقانی کاشانی، حاجی غواص کردستانی، آقا محمد هاشم کاشانی، میرزا یوسف خان ثابت وجدانی، شیخ علی اصغر نجفی، آقا محمد حسین الفت یزدی، آقا سید مصطفی سمنانی، عباس بیگ امزجردی، میرزا روح الله طهرانی، نبیل زاده، حاجی قاسم دیلمانی، میرزا ابوالحسن تبریزی و شهاب فارانی (سید شهاب فارانی در اواخر ناقض شده و به همراهی آواره بیچاره مشغول تحریر مفتريات گردید).

از طرف محفل روحانی اصفهان و احبای تبریز و محفل خدمات همدان نیز به صندوق تهذیب اعانات می رسید.

و اگر بخواهیم اسامی افراد معاونین صندوق تهذیب را بنگاریم مثنوی هفتاد من کاغذ شود. آری اجر آنان جزیل است و اسامی شان در دفتر ملکوت با سطور نورانی مثبت. لذا از تفصیل سرباز زدیم تا به تطویل نیانجامد. آغاز انعقاد این محفل از سال هزار و دویست و نود و هفت شمسی (۱۲۹۷) و انجام و انحلال آن در سال هزار و سیصد و دو (۱۳۰۲) شمسی بود.

وقایع سال هزار و سیصد شمسی
مطابق سال هزار و سیصد و سی و نه - سیصد و چهل قمری
۱۳۰۰ شمسی = ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ قمری

سابقاً نگاشتیم که بر اثر قیام مرحوم میرزا علی اکبر لاله جینی به خدمت و انتشار آثار امر رحمن ودیعۀ الهیہ در قریہ مزبورہ به اوج ظهور پرواز نمود. پس از فوت و صعود میرزا علی اکبر به واسطہ تردد مبغین و اشتعال احبای آن سامان امر الهی در پیشرفت بود تا آنکہ در این سال آتش حسد و ضغینہ عالم نمایان آن دیار زبانه کشیدہ در مساجد و مناہر به تکذیب احباء و امر پرداختند و رایب ضوضاء و اثارہ ققام بغضا بر افراختند.

سید حسن به سوء رفتار مشغول شد و ملأ جعفر از بطن محراب به قلۀ منبر اوج گرفت و به تحریک این دو حجّت شریعت نفس و هوی قریب دویست نفر نوحہ سرا و واشریعتاہ گویان به شهر و شورین رفته و در نزد حسام الملک بساط تظلم گستردند. وی مأموری چند با رجاہ فرستاد تا مگر آبروی خود را محفوظ دآرد لکن به یاران رحمن هر چه وارد آید گو آید. سید شریر و آخوند مفتن به ہمراهی مأمورین به لاله جین مراجعت کردہ و جہال آن سامان را به مساعدت خود خواندند. چند تن از احباء گرفتار شکنجہ و عذاب آن قوم سزاوار زجر و لوم گشته و چند ناخن کربلائی محمّد کفّاش که یک تن از مستظلمین سراپردہ رحمن می باشد در زیر چوب زدن حبیب اللہ خان نایب و کدخدای دہ ریخت و چند سر و دست و پا نیز از چند تن دیگر یاران یزدان مجروح و در ہم شکست و قریب ہشتاد تومان به محمّد شریف پسر میرزا علی اکبر در آن هنگام خسارت رسید.

آخر کار در نتیجہ اقدامات محفل مقدّس روحانی ہمدان کار ضوضاء خاتمہ یافت. سید و آخوند مذکور بہ ہیچ وجہ از اعمال غرض دربارہ احبای آن قریہ کوتاہی نکرده و هر گاہ بہ بہانہ ای ستم کاری خود را ادامہ می دادند. در چندی پیش علی اکبر کہ عضو محل روحانی لاله جین بودہ عالیٰ معرضہ داشت و پدر عیالش نیز از جملہ مغرضین بود. علی اکبر را از عیال مذکور چند طفل بود. سید و آخوند مزبور بہ بہانہ آنکہ علی اکبر از دین حنیف اسلام

خارج و به دست اصحاب قائم پیوسته با جبر و زور عیال وی را مطلقه ساخته و پس از چندی به دیگری تزویجش نمودند و تظلمات علی اکبر به جانی نرسید.^۱

^۱ شرح مذکور از نوشته میرزا محمد سلطان لاله جینی که از تبلیغ شدگان میرزا علی اکبر مرحوم است نگاشته و نقل شد.

وقایع سال هزار و سیصد و یک شمسی مطابق سال هزار و سیصد و چهل - سیصد و چهل و یک قمری ۱۳۰۱ شمسی = ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱ قمری

هیئت اکرال کمندی تأیید را در محیط همدان شهرتی بسزا است و در فنّ خود در همدان از معروفین به مهارت محسوب است.

در این سال مطابق پیشنهاد سرتیپ فرج الله خان رئیس ارکان حرب و به امر امیر لشکر غرب هیئت اکرال تأیید در صدد نمایش دادن بر آمده و به کمک سرتیپ و مساعدت امیر لشکر احمد آقا خان بلیط نمایش زیادی به فروش رسیده و در یک شب قریب هفتصد تومان به دست آمد. این مسئله باعث لهیب نار غضب معاندین شده بهانه می جستند تا مگر بدین وسیله شورشی انگیزند و انتقامی گیرند. در این اثنا تبعیدشدگان از نجف و کربلا یعنی حوزه علماء با حالتی نژند از عتبات به ایران متوجه و مردم همدان نیز به نوبه خود ایشان را با ناله و آه و نوحه و ندبه پذیرائی کرده و کسانی که باعث سلب رفاهیت و تبعید نایبان امام از آرامگاه و نیاه اسلام شده بودند هر دم لعنت ها از مردم به آنها متوجه و خلاصه دوره کربلا تجدید شد.

سید عبدالحسین جولانی پسر سید فاضل که نامش از این پیش گذشت و مانند او کسی را در تدلیس و تلیس و داغ جبهه و تدهین لجه و لبان متحرک و چشمان اشکیار منقلب و مندیل و ردا و تسیح و عصا و صدای نعلین و گریه بر مصیبت جدش حسین مهارت و استادی نیست، به همراهی حاجی آقا رضا برادر شیخ الاسلام کنونی همدان به تفتین مشغول گردیده و از آقایان دور از خانمان اسناداد باب مدرسه تأیید را خواستار شدند. در روزی که حضرات آقایان در شورین بودند وزیر معارف حکیم الدوله برای استقبال آقایان از طهران به همدان آمده بود قضیه مذکوره مطرح شده و سید ابوالحسن اصفهانی که مهم تر مرجع تقلید است از وزیر بستن مدرسه تأیید را می طلبد.

حکیم الدوله هم محض پاس خاطر پزمرده و ادخال سرور در قلب افسرده آقای اصفهانی که موجب وجوب جنت است و باعث تطهیر معصیت به سید کاظم خان رئیس معارف راجع به بستن مدرسه دستور داده و خود به طهران مراجعت نمود.

در آن زمان همدان مرکز قشون و خادمین امر الهی از قبیل حبیب الله خان مدبّر و غیره که در قشون بودند در تمام نقاط مربوطه نفوذ داشتند لذا حکم حکیم الدوله نسبت به مدرسه را به مسامحه گذرانیدند.

در تعقیب این داستان اعلیحضرت از عتبات به همدان وارد و چون میل خاطر علماء را به بسته شدن مدرسه می دانست در حالتی که شاگردان مدارس از وی استقبال کرده و مدرسه تأیید هم حاضر بود اعلیحضرت به امیر لشکر حکم داد مدرسه را ببندد. امیر ابتدا انگشت قبول بر چشم اطاعت نهاده و پس از لختی عرضه داشت که بستن مدرسه که در حقیقت نقص رکنی از معارف محسوب است نیکو نه اگر فرمان رود معلمین آن را تبدیل کنند. این پیشنهاد امیر در نظر رئیس الوزراء مورد قبول یافته.

خلاصه القول چند تن از طرف میرزا محمد خان درخشان رئیس اداره معارف معرفی شدند که در مدرسه تأیید به تدریس پردازند.

کمیته مدرسه تأیید به معارف اظهار می دارد که چون معلمین از طرف اداره تعیین و اعزام می شوند لذا حقوق آنها را هم باید اداره بپردازد. این مسئله میدان گفتار و مقال را گرم کرده آخر کار معارف قول همراهی و مساعدت داده و در عوض چندتن فقط پذیرفتن یک تن را از مدرسه تأیید خواستار می شود. کمیته مدرسه این قضیه را به شرط امتحان آن شخص معین که به سمت تعلیم می آید پذیرفته و از طرف اداره معارف سید عباس دعوت اسلامی را که لختی از مناقش پیش از این گذشت تعیین و در مدرسه تأیید به امتحان وی پرداخته. چند مسئله از فقه و دیگر فنون از او می پرسند و بر آنش می دارند که جواب را در ورقه ای بنگارد. وی از نگارش جواب عاجز و در عوض لاطائلاتی می نگارد که موجب استهزاء و خنده گشته وی را از مدرسه می رانند و بدین لطیفه مدرسه تأیید از چنگال مخالفت معاندین مصون و محفوظ ماند!

طریقت معاندین با مدرسه منحصر به همین مرتبه نبوده و بارها در صدد بر آمدند ولی کاری از پیش نبردند.

از جمله در آغاز جنگ بین المللی که حزب دموکرات را قوت و شهرتی بود سیدی از اهل سنقر موسوم به سید حاجی آقا^۱ با میرزا محمود خان رئیس معارف که از حزب دموکرات بود

^۱ این جمله موافق نقل میرزا علی خان فیروز نگاشته گردید.

^۲ در این مقام نقل دو شعر بغمای جندقی مناسب است و لایخفی لطفه فی هذا المقام:

دسیسه نموده و بدین بهانه که در مدرسه تأیید درس دیانت بهائی و تبلیغات مذهبی در جریان است خواستند تا یک نفر ناظر اعمال از طرف اداره معارف به مدرسه ارسال دارند در این وقت ریاست مدرسه با مسیو آندره بود.

باری مفسدین شیخ باقر بهاری را نیز با خود همراه کرده و آخر کار اداره معارف سید حاجی آقا را با ماهی دوازده تومان مأمور نظارت اعمال و تفتیش و معلمی مدرسه تأیید فرستاد و حقوق وی را صندوق مدرسه می پرداخت.

سید عنود بنای مخالفت را گذاشته و در کلاس درس نسبت به امر منع هرزه درائی و جسارت ورزیده و اطفال مسلم را که شاگرد مدرسه بودند وادار می کرد نسبت به امر سب و لعن نمایند.

روزهای جمعه شاگردان مسلم مدرسه را به خانه خود برده به آنها تعلیماتی داده و کاملاً معاشر آنان بود. کمیته مدرسه پس از تحقیق این مطلب به رئیس مدرسه ابلاغ نمود که سید بر خلاف مقررات مدرسه حق معاشرت در خارج با اطفال ندارد وی را از مدرسه برانید. مسیو آندره نیز به نوبه خود در صدد تحقیق بر آمده از اطفال قضایا را پرسش کرده پس از ثبوت تقصیر استخدام او را لغا نمود. سید متغیر شده کتباً جوابی هزل آمیز به مدیر مدرسه داده و راجع به امر جسارت ها کرده مدیر مدرسه جواب کتبی سید را به کمیته فرستاد.

حاجی یوحنا خان حافظی جوابی که سید به طور هزل نگاشته و از سب و پرخاش هیچ کوتاهی نکرده بود به شهرداری سفیر عثمانی فرستاد و احقاق حق را از وی درخواست کرد زیرا وی خود را تابع عثمانی معرفی می نمود. شهرداری سید را از اداره معارف طلب کرده جوابی نشنید و به کار گذاری محول گردید.

اداره معارف چون دید دستخط سید موجود و تقصیرش ثابت است از کار گذاری خواست تا قضیه را بطوری اصلاح کند. کار گذار از حاجی حافظی درخواست عفو نسبت به سید نمود و از طرف دیگر معاندین به علی احسان یک رئیس قوای عثمانی از بهائیان تظلم نمودند و مفید نیفتاد. در آن اثنا به مناسبت فتح و پیشرفت آلمان اردوی عثمانی جشنی مفصل گرفت

که به هر مرز یکی زین سه بود غوغائی
که توهم سید و هم حاجی و هم آقائی

حاجی و سید و آقاسه گروه عجب اند
مرز کرمان را یزدان به کرم پاس کناد

و مدارس قرار شد برای تبریک و تهنیت بروند و در جشن حضور یابند. مدرسه دولتی موسوم به نصرت و مدرسه ملی تأیید حاضر شده و مرحوم ادیب مجرد موسی آهری سرود زیبایی سروده شاگردان با نهایت تنظیم و ترتیب صف بسته و بیرق مدرسه که لفظ تأیید بر وی نگاشته بودند در جلو به محل جشن وارد شدند. ابتدا مدرسه دولتی در مقام ارائه ترقیات خود برآمده آخر کار نوبت به تأیید رسید و از غیب تأیید رسید.

اندام جالب توجه مدیر مدرسه مسیو آندره و سرود شیرین شاگردان و نظام و ترتیب و حسن رفتار آنان بی اندازه در علی احسان یک مؤثر شده چنانچه به هر یک از سرود خوانان مبلغی انعام داد.

این مسئله نیز بر بغض و عناد مغرضین افزود و در آتش حسد سوخته ولی چاره نداشتند. سید حاجی آقا نیز از مدرسه رانده شده و امور مدرسه در جریان طبیعی خود ساری بود.

و نیز در اواخر این سال واقعه حاجی ابراهیم دندانساز رخ داد و شرح آن به قرار ذیل است:

روزی حاجی ابراهیم پروین دندانساز در حالی که کوزه ماستی در دست داشته به همراهی پسرش حبیب الله از جلو دکان حسین قاضی که یک تن از اعضاء دعوت اسلامیّه و اشرار بیباک و دشمن امر الهی بود گذر کرد.^۱

حسین را عادت این بوده که هر گاه یک تن از احباب را می دید به نعمت الله پاره دوز و عابدین بقال که در جوار او دکان داشتند متوجه شده و نسبت به امر رحمن جسارت می کرد. آن روز هم که حاجی ابراهیم از جلو دکان وی عبور نمود حسین بنا به عادت خود شروع به بدگوئی نمود. حاجی ابراهیم برگشته با کمال تشدد و تغیر در مقام دفاع بر آمدنگاه حسین از دکان بیرون تاخته فریاد برآورده: «مردم... مسلمانان بیاید... آبروی اسلام رفت... این شخص بابی به حجة الاسلام حاجی آقا حسین قاضی ناسزا گفت (حاجی آقا حسین قاضی یکی از آقایان درب حکیم خانه بوده و نفوذی داشته است)». غفلتاً جماعتی مجتمع شده و اقوام حاجی آقا حسین قاضی هم بر سر حاجی ابراهیم ریخته و کتک بسیاری به وی زده کشان کشانش به کمیساریا بردند و از آنجا هم به نظمیه اش سپرده.

^۱ مادر حسین در محله ورمزیار از زن های محتاله دلاگه بود و هر زمان که مردمان آن محل را که نسبت به سایر محلات پست و هرزه در آیند نزاعی می شد مادر حسین را قاضی و حکم قرار داده و او به حکم می پرداخت و به قاضی معروف شده. حسین را از این رو قاضی گویند که نسبتش را مانند عیسی بن مریم به مادرش می دهند. چندر آبه شریفه "یا لیتها کانت القاضیه" (آبه ۲۷ در سوره حاقه) در این مقام مناسب است.

حاجی ابراهیم، ابراهیم آسا شی را در میان آتش حبس و زندان صبح نمود و به قول سعدی:
آنکه در خواب نشد چشم من و پروین است.

بامداد حاجی آقا حسین قاضی مردم را تحریک نمود تا دکانین خود را بسته و محض جسارت مجعوله که به وی شده خواست غوغا و شورش بر پا کند. مردم دسته دسته مجتمع گشته و وضوئائی شدید یا خاسته و بجز سه تن از علمای شهر سایرین حکم قتل حاجی ابراهیم پروین را امضاء نموده سجل کردند.

روز بعد حکم بسته شدن عموم بازار و دکان از مصدر آقایان صادر گردید لکن چون مجمع اتحاد اصناف همدمان راجع به زیاد شدن وجه اجاره دکانین و مستقلات با آقایان مخالفتی داشتند پس از صدور حکم بستن دکان ها اعتنائی به حکم آقایان نکرده و بر ضد آنان قیام نمودند. این مسئله اندکی به ضوضاء و شورش تخفیف داد و نظمی هم در اجرای احکام آقایان اندکی تغل و تکاهل می ورزید.

ریاست نظمی با نصرت خاقان پسر احتشام الدوله و نیابت با عبدالحسین میرزا بود. اراذل و اویاش شهر که پیوسته انتظار چنین مواقعی دارند تا مگر دستبردی زنند با هم مجتمع شده به جانب نظمی حمله ور گشتند تا حاجی ابراهیم پروین را از آنجا در آورده به قتلش رسانند.

متصدیان نظام شهری با جدیت از عملیات اشرار ممانعت کرده و پس از مکالمات بسیار و ارائه دادن استشهاد نامه ها که به مضمون بد گفتن حاجی ابراهیم به قاضی نگاشته شده و جمعی نیز از وجوه اسلام او را امضاء کرده و مهر نهاده بودند حکم قتل پروین به چوب خوردن وی تبدیل شد. اشرار خواستند تا از طرف دیگر به خانه پروین حمله برده و به غارت پردازند از این عمل هم به وساطتی جلوگیری به عمل آمد.

آقایان هم چون اجرای حکم اول خود را در بوته تعطیل دیدند به ناچار راضی به تبدیل حکم قتل به ضرب گشتند به شرط آنکه این عمل در جلو مدرسه بزرگ که ممر عمومی است مجری شود. نظمی می خواست این عمل را در اداره خاتمه دهد. آخر کار در جلو نظمی حاجی ابراهیم پروین را هشتاد تازیانه زده و قضایا خاتمه یافت.

وقایع سال هزار و سیصد و دو شمسی
مطابق سال هزار و سیصد و چهل و یک - سیصد و چهل و دو قمری
۱۳۰۲ شمسی = ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲ قمری

در این سال بر اثر اعتلای امر در قریه گره شاقه ضوضائی بر پا شد که منجر به مهاجرت دو تن از احبای الهی گردید و لکن به تدابیر صائبه محفل مقدس روحانی همدان و مأموریت خواجه ابراهیم شالوم از طرف محفل مقدس دامنه ضوضای مذکور کشیده نشد.
آن دو تن که بر اثر وجود شورش مجبور به مهاجرت از قریه به شهر گشتند قاسم دائی صمدانی و برادرش شعبان علی اعظمی می باشند و اینک هر دو در همدان ساکن و به کسب و کار مشغولند.

وقایع سال هزار و سیصد و چهار شمسی
مطابق سال هزار و سیصد و چهل و سه - سیصد و چهل و چهار قمری
۱۳۰۴ شمسی = ۱۳۴۳ - ۱۳۴۴ قمری

در سنه ۱۳۰۴ شمسی مبلغ امرالله آقای فاضل مازندرانی با خانم محترمه شان حین مراجعت از آمریکا به همدان وارد و قریب بیست روز توقّف نمودند و در عرض این مدت به تبلیغ امرالله و نشر نفعات الله و ملاقات دوستان و احبّاء مشغول و بعد مسافرتی به رشت فرموده. و در سال بعد نیز مسافرتی به همدان نمودند و مدت سه ماه توقّف و به خدمت و تبلیغ اشتغال داشتند.

وقایع سال هزار و سیصد و شش شمسی
مطابق سال هزار و سیصد و چهل و پنج - سیصد و چهل و شش قمری
۱۳۰۶ شمسی = ۱۳۴۵ - ۱۳۴۶ قمری

در این سال به توسط ناشر نفعات امر رحمن میرزا حیدر علی صنعی اسکوی وقعه الله امر رحمن در تویسرکان انتشار یافت.

از زمان مسافرت مرحوم حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی تا سال مذکور از امر الهی اثری در تویسرکان نبود و به توسط این میرزا حیدر علی دو مرتبه منتشر و چند تن از خوانین طائفه سگوند از قبیل عباس خان سگوند و ولی خان سگوند و غیرهما که از رؤسا و بزرگان آن دیار محسوبند به تصدیق امر الهی فائز شدند و از آن زمان چندین مرتبه نیز ناشر نفعات مذکور و میرزا محمدخان ناطق اردستانی بدان دیار عبور کرده و سبب تشویق احباب و تبلیغ نفوس محتجبه گردیده اند.

وقایع سال هزار و سیصد و هفت شمسی
مطابق سال هزار و سیصد و چهل و شش - سیصد و چهل و هفت

قمری

۱۳۰۷ شمسی = ۱۳۴۶ - ۱۳۴۷ قمری

در این سال از اطراف همدان نمایندگان به همدان وارد و برای مجمع سالیانه مرکزی نماینده انتخاب کرده به طهران ارسال نمودند و عکس آنان موجود و در صفحه مقابل مشهود است [در بخش تصاویر] و نیز در این سال میرزا ابراهیم خان آذر منیر تبریزی مشهور به منیر دیوان وارد همدان شده به تبلیغ و تشویق پرداخت.

وی از زادگان دوره میثاق است. در سال هزار و دویست و هشتاد و دو هجری به ماه ربیع الاول متولد و در سی و نه سال قبل در مصر به توسط حاجی علی میلانی مشهور به تبریزی که مقیم بنهای مصر و از مؤمنین دوره حضرت نقطه اولی بوده به تصدیق امر الهی فاتر و به فیض زیارت روضه مبارکه و تشرّف حضور مرکز عهد و پیمان مفتخر و سرافراز گردیده است.

در شاعری طبعی نسبتاً شیوا و لسانی گویا دارد و به دو زبان ترکی و پارسی شعر می سراید. محض نمودگی اشعار ذیل از گفته های وی نگارش یافت، قال وقته الله تعالی:

اقتباس ایله نیه حالی دگرگون اولالی
قلبم او آتش نورائیه کانون اولالی
نار عشقی یور که شعله زیتون اولالی
موسی عشقه دل و جان ایله هارون اولالی
زلف پرچین بها جیم و یاتون اولالی
گیسوی پیچ و خمی اژدرغزمون اولالی
گور میوب مه کیی دیوانه هامون اولالی
آذرن هر سوزی یر لؤلؤ مکنون اولالی

عارضی آتش موسی کیی گلگون اولالی
جبل جسم اولوپ طور مثالی مندک
سینه سینا کیی غم اخکر نه مجمل اولوپ
ید بیضا گور نور جیب قبائیت دن
مکعب عشقده ابدل او خمسارلار ابجد
بحر فرعونى اوتار معجز موسی ایله
گر چه صحرای جون خیل جه دیوانه گوروپ
صلف بحر معاینده ایله پرورده

و له ایضاً:

خساک از همه روی زمین پاک کنم
تا فخر از این شرف بر افلاک کنم

از بس که زفرقت بسر خاک کنم
خساک کف پایت بسرا از آن پاشم

وله:

تادل به خم طرّوة آن زلف دو تا شد
هر بیچ و خم گیسوی بر بیچ و خم او
تنها نه من افتاده این دام بلا یسم
هر چند در این حلقه عشاق پریشان
آذر دلت از چند به دام سر زلفش
جمعیم ولی کو که چومن بی سرو پاشد؟
سرمایه سودای پریشانی ما شد
بر پای دل و گردن جان بند و بلا شد
افتاده این سلسله سر سلسله ها شد
افتاد ولی بود سزاوار و بجا شد

پیش از این مقام را حوصله نگارش نیست.

باری وی را خدماتی بسزا و ایمانی کامل و اخلاصی غریب و اطمینانی عجیب حاصل است که این مختصر مقتضی تفصیل آن نیست.

و هم در این سال به توسط آقا محمد مباشر قریه حسین آباد که در چهار فرسخی همدان واقع است حظیره القدسی در قریه مزبور ایجاد شد.

آقا محمد مذکور زمینی از خود تقدیم و مخارج تعمیر و بنای حظیره را نیز خود متحمل گردید.

وقایع سال هزار و سیصد و هشت شمسی
مطابق سال هزار و سیصد و چهل و هفت - سیصد و چهل و هشت
قمری

۱۳۰۸ شمسی = ۱۳۴۷ - ۱۳۴۸ قمری

در روز دوشنبه ۲۳ برج دی از سال مذکور بعد از ظهری امة الله الموقنه میس مارناروت خانم وارد همدان گردید. پانزده اتوموبیل که حامل اجبای الهی بود از دروازه شهر بیرون رفته از وی استقبال کرده با اعزازش به شهر در آوردند و در محلی عالی منزلش دادند.

روز سه شنبه ۲۴ دی پیش از ظهر خانم مبلغه به مدرسه تأیید آمده و شاگردان در سالون مدرسه مجتمع شده خانم شهیره نطقی بلیغ راجع به طرز و اسلوب تعلیم و تربیت در آمریک و سایر ممالک متمدنه ایراد و تشویق بسیار از محصلین فرمود.

شب چهارشنبه ۲۵ دی ماه از طرف محفل مقدس روحانی حظیره القدس را زینت کرده و محفل مجللی منعقد شده نفوس بسیاری از یار و اغیار حاضر و امة الله تقریباً دو ساعت و نیم راجع به عظمت امرالله و شرح مسافرت های خود در اطراف عالم و ملاقات رجال بزرگ و فلاسفه عالی مقدار ممالک ایراد فرمود.

روز چهارشنبه ۲۵ محفل نسوان و اماء رحمن منعقد و امة الله نیز حاضر شده نطقی در آن روز ادا کرد.

شب پنجشنبه ۲۶ از طرف لجنه محترمه خادمین اطفال محفل مجللی انعقاد یافته و اجبای الهی و اغیار بسیار در سالون حظیره القدس حضور بهم رسانیده و خانم محترمه نطقی مفصل در آثار و سرعت جریان امرالله و شرحی از بنای مشرق الاذکار شیکاگو و غیره ادا نمود و در این جمله که ذکر شد میرزا احمدخان راضی مدیر مدرسه متوسطه تأیید مترجم بیانات خانم بود.

روز جمعه ۲۷ دی ماه خانم از همدان به قصد طهران حرکت کرده سرما و برف در نهایت شدت بود. در بین راه همدان و قزوین دو شب به واسطه مسدود بودن راه و گردنه آوه از کثرت برف آن زهره سپهر هدایت سرگشته بیابان خدمت بود تا عاقبت به قزوین و از آنجا به طهران ورود فرمود.

و در مدت اقامت چند روزه خود در همدان با حکومت وقت غلامرضا خان افخمی و رئیس معارف و علوم علی اشرف خان ممتاز به مترجمی مدیر مدرسه تأیید ملاقات کرده و هر جا به مناسبت و اقتضای حال بیاناتی آتشین و سخنانی بلیغ ادا نمود و بذری افشاند تا کی سر سبز شود.

در خلال توقّف خانم در همدان جمعی از احبّای بهار و امزاجرد و دیگر مضافات برای ملاقات امة الله به شهر آمده از بیاناتش متمنّع و بهره مند گشتند.

از جمله در قسمت احبّای بهار حبیب الله نامی که از مؤمنین ولکن عیال و اقوامش عموماً مغرض و معاند بوده اند برای ملاقات خانم به همدان آمد. اقوام عیال حبیب الله پس از اطلاع به خانه وی رفته جمله دارائی و اثاث و زوجۀ وی را به جای دیگر انتقال دادند.

حبیب پس از مراجعت و مشاهده حال شرح واقعه را به نایب قریه اطلاع داده و جهت اقدام اقوام خود را بدین عمل بهائیت خود دانسته و اظهار می کند که چون من بهائی هستم اقوام من از راه بغض و عناد چنین کاری کرده اند.

نایب قریه در مقام تعقیب بر آمده اقوام حبیب استشهد نامه حاوی بهائیت حبیب مرتّب کرده و نایب آبادی هم در آن نامه اقرار حبیب الله را به بهائیت می نگارد. اقوام حبیب با استشهد نامه ای که هم چون طومار آمال خودشان طولانی و دراز بود به درگاه حجة اسلام قریه بهار شیخ رضا که پیش از این معاندت ها کرده و تحریکات نموده بوده و نهایت کینه و عداوت را نسبت به امر دارد برده از وی مساعدت می طلبند.

شیخ مذکور چون قافیه را تنگ تر از سینه عشاق و نقطه امید به رحمت در قلب فساق می بیند اشرار را مطرود و اثاث و عیال حبیب را به خود او باز گرداند.

و نیز در این سال بر حسب تصویب محفل مقدّس روحانی مکانی که مدرسه موهبت بنات در آنجا بود به حظیره القدس و مسافرخانه اختصاص داده شد و مدرسه را به جانی دیگر انتقال دادند.

و هم در اواخر این سال به همت و کوشش و اقدام و پیشنهاد ناشر نفعات الله و خادم امر الهی میرزا حیدر علی اسکویی صنّعی در قریه امزاجرد زمینی وسیع به کمک و مساعدت احبّای الهی خریداری شده و بنائی که طرح و هندسه آن در آن نواحی بدیع است به قلم اسکویی نقشه کشی شده خود یاران آن محلّ متصلی یک قسمت از بنای آن شده و عمله جانی نیز از خارج اجیر کرده با نهایت جوش و خروش به بنای آن مشغولند. از این اقدام اهمیتی در نظر

اغیار نسبت به احبای امر الهی حاصل شده و بسیاری به بهانه هائی به تماشای آن بنا آمده و می آیند امید آنکه به اتمام آن موفق شوند.

و نیز در برج اسفند همین سال ناشر نفحات الله میرزا عبدالله خان مطلق به سمت تبلیغ وارد همدان گردیده و به ادامه و اجرای خدمات در خارج و تشویق در داخل مشغول می باشد.

این جمله که تا کنون نگارش یافت وقایعی بود که سال وقوع آن بر اثر تحقیقات کامله و استقراء تام معلوم شده و بر اثر هر یک در جای خود ایراد گردید. و بسا مطالب جزئیّه یا ورود مبغین معروف از قبیل علی محمد خان سر رشته دار و حاجی ملا محمد معروف به حاجی آخوند و حضرت آقا سید عباس علوی و فاضل مازندرانی و غیر هم که به واسطه عدم اتکاء نگارنده بر اقوالی که مبین سال وقوع آن بود در این مختصر ایراد نرفت.

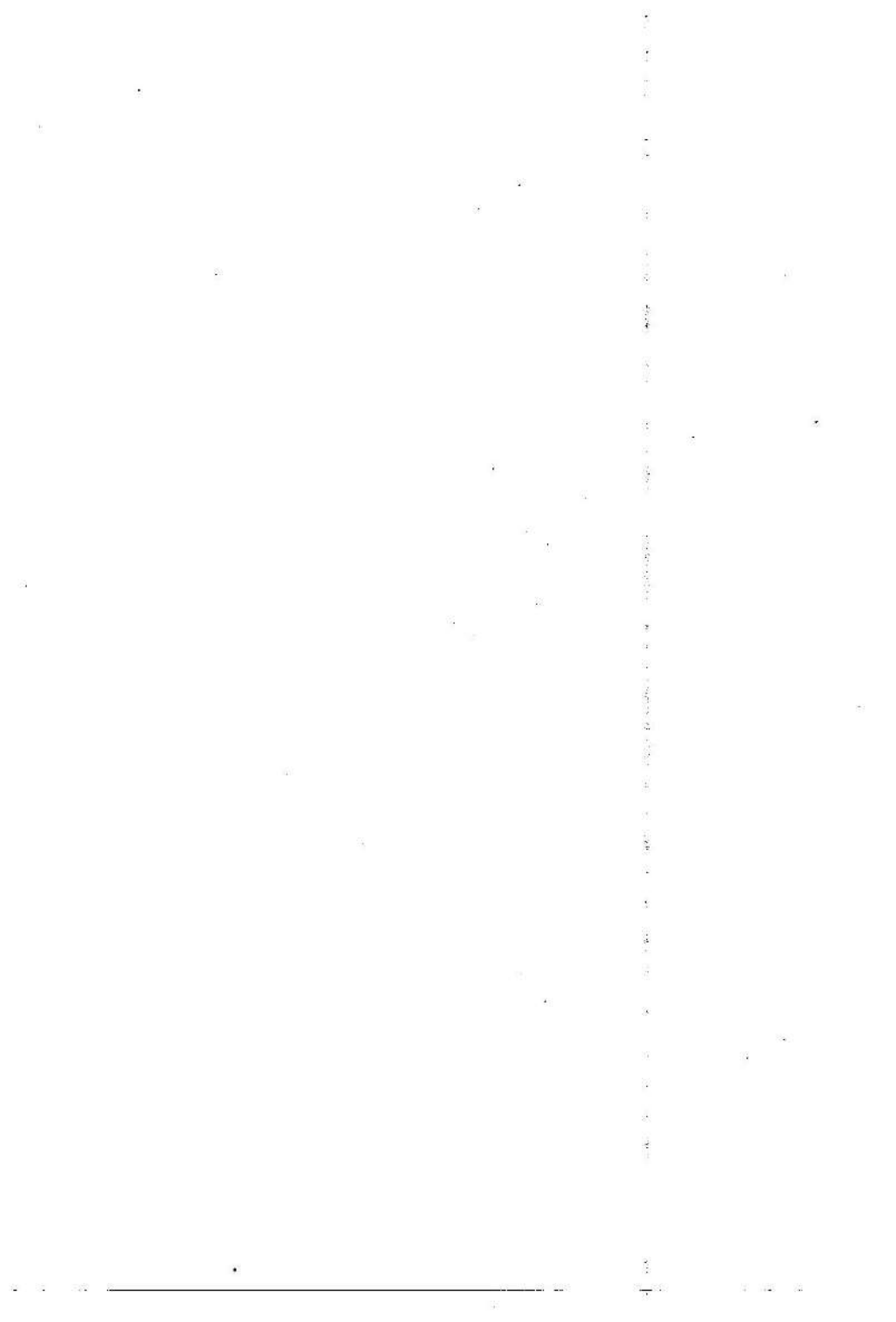
و حتی الامکان آنچه از تصاویر و رسوم مربوطه به مواضع مذکوره در این دفتر بدست افتاد ضمیمه گردید تا فائده آن اتم باشد، والحمد لله البهی الابهی.

در روز چهارشنبه اول مرداد ماه ۱۳۰۹ این عبد اشراق خاوری از نگارش و تألیف این مختصر پرداخت فحسبنا الله و نعم الوکیل.



توضیحات

..



اول فروردین ۱۲۲۶ ش = ۴ ربیع الثانی ۱۲۶۳ ق =
۲۱ مارچ ۱۸۴۷ م

* برای مطالعه شرح احوال حضرت طاهره به کتاب حضرت طاهره اثر جناب دکتر نصرت الله محمد حسینی و کتاب قره العین (الطاهرة) والبايئة اثر سیفی سیفی مراجعه فرمائید.
نشریه خوشه هائی از خرمن ادب و هنر نیز شماره سوم خود را که در سال ۱۹۹۲ م به طبع رسیده است به حضرت طاهره اختصاص داده و کتاب نامه طاهره در این نشریه به طبع رسیده است.

کتاب تذکره شعرا (ج ۳، ص ۶۲-۱۳۳) نیز حاوی شرح احوال و آثار حضرت طاهره است.

* محمود خان ناصرالملک از بزرگان طایفه قره گزلو و در ابتدای مشاغل خود عضو سفارت ایران در روسیه بود. در سال ۱۲۷۵ ه ق لقب ناصرالملک یافت و در سنه ۱۲۷۶ ه ق وزیر تجارت و صنایع شد و مدتی نیز وزیر مختار ایران در انگلستان بود. ناصرالملک سال ها حکومت گیلان، کردستان و کرمانشاهان را به عهده داشت و به وزارت امور خارجه نیز منصوب گردید. او در ۸ ربیع الثانی سنه ۱۳۰۵ ه ق وفات یافت. شرح حالش در چهل سال تاریخ ایران (ج ۲، ص ۴۶۷) مندرج است.

* مقصود از خانلر میرزا، احتشام الدوله پسر هفدهم عباس میرزای نایب السلطنه است که شرح حال او در چهل سال تاریخ ایران (ج ۲، ص ۵۷۹-۵۸۰) به طبع رسیده است. او در اواخر سلطنت محمد شاه حاکم همدان بود و دو ماه پیش از فوت شاه حاکم مازندران شد. احتشام الدوله در سنه ۱۲۶۸ ه ق به این لقب ملقب گردید و در سال ۱۲۷۸ ه ق از این عالم در گذشت.

* اشاره جناب اشراق خاوری به قول سعدی ناظر به بیت سعدی در بوستان (بیت ۲۰۸۰) است که می فرماید: فقیهان طریق جدل ساختند - لم و لا اسلم در انداختند

*کوتر علی شاه محمد رضا ابن محمد امین همدانی است. علی نقی فرزند کوتر علی شاه لقب جنت علی داشته و در ۲۲ رجب ۱۲۹۶ هـ ق از این عالم در گذشته و مرقدش در جوار مرقد بابا طاهر عربان در همدان است. شرح احوال کوتر علی شاه و فرزندش در طرائق الحقایق (ج ۳، ص ۲۶۴ - ۲۶۷) مندرج است.

*قول سعدی یعنی "چو صحبت نماند... بیت شماره ۷۳۹ در بوستان اوست.

*رسالة جناب آقا محمد مصطفی بغدادی درباره حضرت طاهره در ضمن کتابی به نام الرسالة التسع عشریه (قاہرہ: سعادت) انتشار یافته و ترجمه فارسی آن نیز در کتاب چهار رساله تاریخی درباره طاهره قره العین (ص ۱۸-۴۴) به طبع رسیده است.

*برای ملاحظه شرح احوال حاجی محمد مهدی میرزای مؤید السلطنه و محمد حسین میرزای مؤید الدوله به کتاب زندگانی میرزا ابوالفضل (ص ۱۳۶-۱۴۱) مراجعه فرمائید. ذکر این نفوس در ذیل وقایع سنه ۱۲۶۶ هـ ش نیز آمده است.

اول فروردین ۱۲۳۰ ش = ۱۷ جمادی الاول ۱۲۶۷ ق =
۲۱ مارچ ۱۸۵۱ م

* برای ملاحظه شرح سفر جمالقدم به عتبات عالیات به فصل سیزدهم کتاب بهاءالله شمس
حقیقت مراجعه فرمائید.

* مقاله شخصی سیاح که نسخه طبع بمبئی آن مورد استشهاد جناب اشراق خاوری قرار گرفته
در سال ۲۰۰۱ میلادی در آلمان تجدید طبع شده است.

اول فروردین ۱۲۳۱ ش = ۲۹ جمادی الاول ۱۲۶۸ ق =
۲۱ مارچ ۱۸۵۲ م

* برای ملاحظه شرح سفر جمال اقدس ابهی از طهران به بغداد به کتاب بهاء الله شمس حقیقت، فصل نوزدهم مراجعه فرمائید. فصل هفتم کتاب قرن بدیع نیز حاوی شرح تبعد حضرت بهاء الله به عراق عرب است.

* درباره تاریخ حیات حاجی یوحنا خان (حافظی) شرحی مبسوط در مقدمه این کتاب مندرج گردیده است.

اول فروردین ۱۳۳۵ ش = ۱۴ رجب ۱۲۷۲ ق =
۲۱ مارچ ۱۸۵۶ م

*جمال قدم در اشاره به جناب ابوالقاسم همدانی و شهادت او در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:
«... یک نفر برای مرافقت و موافقت اختیار نموده بودم که از اخیار بود و از ابرار حکایت می کرد به این قسم از دست رفت که می دانی نعم ما قال الشاعر:

هر کجا بینی تو خون بر خاک ها
پی بری باشد یقین از چشم ما
اذا قول انا لله و انا اليه راجعون»
(رحیق مختوم، ج ۱، ص ۴۱۳)

*برای ملاحظه شرح سفر جمال قدم به کردستان به فصل بیست و یکم کتاب بهاء الله شمس حقیقت مراجعه فرمائید. و نیز به کتاب قرن بدیع، فصل هفتم و هشتم می توان مراجعه نمود.

اول فروردین ۱۲۴۶ ش = ۱۴ ذی قعدة ۱۲۸۳ ق =
۲۱ مارچ ۱۸۶۲ م

* برای ملاحظه شرح احوال جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی به کتاب مصایح هدایت (ج ۱، ص ۹-۹۲) مراجعه فرمائید.

* برای ملاحظه شرح نزول کتاب مستطاب ایقان به فصل بیست و چهارم در کتاب بهاءالله شمس حقیقت مراجعه فرمائید. لوح جمال قدم درباره چگونگی نزول ایقان شریف در مقدمه کتاب ایقان (طبع آلمان، ۱۹۹۸ م) به طبع رسیده است.

* درباره کتاب نقطه الکاف به مقاله "روش اهل بهاء در نگارش تاریخ در حال و استقبال" که به قلم جناب دکتر علی مراد داودی مرقوم شده و در کتاب مقالات و رسائل ایشان به طبع رسیده مراجعه فرمائید.

اول فروردین ۱۲۵۰ ش = ۲۹ ذی حجه ۱۲۸۷ ق =
۲۱ مارچ ۱۸۷۱ م

* برای ملاحظه شرح احوال جناب اسم الله الاصلق مقدس خراسانی به کتاب مصایح هدایت (ج ۷، ص ۳۷۴ - ۴۱۸) و تاریخ سمندر (ص ۱۶۲ - ۱۷۱) مراجعه فرمائید. صعود جناب مقدس خراسانی در سنه ۱۲۹۱ هـ ق / ۱۸۷۴ م در همدان اتفاق افتاده است.

* درباره "البلاء للولاء" به پیام بهائی، شماره ۱۱۹ (اکتبر ۱۹۸۹ م)، ص ۱۶ مراجعه فرمائید.

* تاریخ امری ملایر که جناب اشراق خاوری در این مقام به تحریر آن اشاره فرموده اند به نظر حقیر نرسیده است. در بعضی از مواضع دیگر این کتاب نیز جناب اشراق خاوری به تاریخ امری خود درباره ملایر اشاره فرموده اند که امید است روزی به دست آید. در مقاله ای که جناب محمد علی ملک خسروی درباره منابع تاریخ امر مرقوم فرموده اند و در مقدمه این کتاب به آن اشاره شد ذکر می‌آید از "تاریخ امری ملایر" شده است که به ظن قوی اثر جناب اشراق خاوری است. آن اثر به نام محفل روحانی محلی ملایر به محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران ارسال گردیده و نام مؤلف در آن قید نشده است.

حکایت ملا باباخان ملایری و سرقت اموال آقا سید احمد نراقی را جناب اشراق خاوری به مناسبتی دیگر نیز با اندکی اختلاف به رشته تحریر در آورده اند و آن شرح در مصایح هدایت (ج ۲، ص ۵۱۶ - ۵۱۷) انتشار یافته است.

* مقصود از "رابعه"، رابعه عدویه است که از زنان عارف و زاهد بسیار معروف در قرن دوم ه ق است. از رابعه حکایات و سخنان بسیار در کتب اهل عرفان نقل شده و وفاتش در سال ۱۳۵ ه ق بوده است.

* مقصود از "مریم" مریم عذرا مادر عیسی مسیح است.

* دعای "آنت الکافی" در ادعیه حضرت محبوب (ص ۱۸۳ - ۱۹۳) به طبع رسیده است.

اول فروردین ۱۲۵۴ ش = ۱۳ صفر ۱۲۹۲ ق =
۲۱ مارچ ۱۸۷۵ م

*مقصود از تجار نراقی همان طور که به تفصیل در کتاب مذکور شده آقا محمد باقر و آقا محمد جواد و آقا محمد حسین نراقی هستند. برای مطالعه شرحی درباره آقا محمد باقر نراقی به سینه عرفان (ج ۴، ص ۲۰۴) مراجعه فرمائید. ذکر این برادران در لوح جمال قدم خطاب به جناب زین المقرئین نیز مذکور شده و آن لوح در ذیل توضیحات مربوط به سنه ۱۲۶۹ ش مندرج است.

در این مقام چند فقره از الواح نازله درباره برادران نراقی و بعضی از آثار نازله خطاب به آنان را نقل می نماید و خوانندگان گرامی را به مطالعه توضیحات ذیل سنه ۱۲۷۹ و ۱۲۹۶ ه ش نیز دعوت می کند.

جمال اقدس ایبه در لوح جناب زین المقرئین که به تاریخ ۱۶ ذی الحجه سنه ۱۲۹۷ ه ق مورخ است درباره جناب آقا محمد جواد و آقا محمد باقر نراقی و جناب حکیم آقا جان چنین میفرماید:

«الله درک یا من سمعت نداء الحق و اقبلت الی الحق...»

از جناب آقا محمد باقر علیه بهاء الله و جناب اخوی ایشان الذی فاز فی الزورآء هم عریضه و هم مکتوب که به اسم این فانی بود رسید یک لوح امنع اقدس مدت ها است مخصوص ایشان نازل شده و لکن هنوز ارسال نشده ان شاء الله این عبد امیدوار است که مجال بیابد خدمت ایشان و آقای کمال علیه بهاء الله جواب معروض دارد و مکتوبی هم از جناب آقا میرزا حیدرعلی علیه بهاء الله این ایام رسید که از ارض ه و م [همدان] ارسال داشته بودند. ذکر جناب آقا محمد باقر علیه بهاء الله و هم چنین حکما علیهم بهاء الله در آن بود ان شاء الله جواب کل می رسد و جمیع بما اراد الله فاتر می شوند...

و این که مرقوم داشته بودید که جناب آقا محمد باقر علیه بهاء الله از اهل ن و ر [نراق] به ارض ه م [همدان] راجع شده اند، سبحان الله متعلا ذکر ایشان در دستخط شما بوده در چند مقام به

ذکر محبوب عالمیان فاتر شده اند و این عبد فانی در این عریضه مذکور داشته یکی در ذکر جناب آقا محمد صادق و هم چنین از قبل و بعد در مواضع متعدده این نیست مگر از استقامت و قیام بر خدمت ایشان از حقّ جلّ جلاله این فانی خادم سائل و آمل است که جمیع را بما یحبّ و یرضی فاتر فرماید. و این که خواهش نموده بودند که ذکر آقا محمد حسن و آقا محمد علی و حاجی محمد ابراهیم و آقا سید احمد در ساحت اقدس بشود عرض شد هذا ما اشرق من افق العنایة:

ان یا قلم الاعلی ان اذکر احبائی فی ارض الهآء و المیم و عرفهم ما نطق به لسان الفضل فی هذا المقام الکریم طوبی لکم بما اقبلتم و سمعتم و اجبتم ربکم العزیز العلیم. انا نأمرکم بالمعروف و نوصیکم بالاستقامة الکربری فی هذا الامر الّذی به اضطربت افئدة العارفین انا نکبر علیکم من هذا المقام لتشکروا ربکم الواحد الخیر. انتهى...

و این که ذکر جناب آقا اسدالله را نموده بودید هذا ما نزل له:

ای اسد حمد کن مالک غیب و شهود را که تو را مؤید فرمود بر این امر اعظم که اکثری از اسم از او محبوب و غافلند طوبی لک بما اقبلت و آمنت بالذی اعرض عنه العباد. ان شاء الله باید به عنایت حقّ این مقام بلند را حفظ نمائی چه که شیاطین به کمال مکر و حیل در صدد نفوس مقبله بوده و هستند. قد کان ذکرک فی کتاب من احبّنی ذکرناک فضلاً من عندی ان احمد الله ربّک بهذا الفضل المبین. البهاء علیک و علی من سمی بنصرالله و محمد قبل حسین و علی الذین آمنوا بالفرد الخیر، جمیع را به استقامت کبری وصیت می نمائیم و بما انزله الله فی الکتاب. انتهى...

این که درباره جناب آقا محمد جواد از اهل ن و ر [نراق] مرقوم داشتید عرض شد هذا ما انزله الله فی الجواب: انه فاز بذكر الله و لقائه اذ كان فی الزوراء انا سمعنا ذكره و ندائه و نداء اخيه مرة بعد مرة و اجبتاهما و الذین آمنوا بما یقی به اسمائهم بدوام اسمائی الحسنی. ان ربهم الرحمن لهو الذاکر الحکیم بشرهم بعنایتی مرة بعد مرة. لعمری یا زین قد هطلت امطار رحمة ربّک من سماء الفضل علی شأن عجز عن احصائها المحصون طوبی لمن فاز بهذه الايام و وجد نفعاتها و قام علی خدمة من ظهر فیها الذی ینطق فی کلّ الاحیان الملک لله ربّ العالمین. انا نکبر من هذا المقام علیهما و علی وجوه احبائی فی هناک و نوصیهم بالاستقامة فی هذا الامر العظیم الحمد لله العلیم الحکیم. انتهى...

و این که مرقوم داشته بودید که جناب آقا محمد باقر علیه بهاء الله فقره جناب آقا میرزا ایوب و جناب حکیم آقا جان علیهما بهاء الله و وقوع امر بدیع را ذکر نموده بودند و استدعا شده بود به ساحت اقدس عرض شود معروض گشت تبسم فرمودند و جمیع را ذکر فرمودند به بیانی که این عبد قادر بر حفظ و عرض آن نشد و بعد فرمودند طوبی لهم قد عملوا فی سبیل الله ما امروا به فی کتاب ینطق فی العالم انه لا اله الا هو العلیم الحکیم. انا نذکرهم فی هذا المقام لیفرحوا بعنایات ربهم الکریم. یا احبائی فی هناک ان اسمعوا نداء المظلوم الذی حمل فی سبیل الله ما لا حملة احد من العباد انه قد اقبل الیکم و یکلمکم بما ارتفع فی الطور من الشجرة انه لا اله الا انا العزیز الوهاب. یا حرف الباء ان افرح بما ذکرتم من قلمی الاعلی مره بعد مره ثم اشکر ربک مالک المآب و نذکر ایوب الذی قطع البر و البحر الی ان دخل السجن و فاز بقاء الله رب الارباب. ان یا قلم ان اذکر من سئى باقا جان الذی عمل فی سبیل الله ما استفرح به مالک القدم فی اعلی المقام انا نبشر کل بفضل الله و رحمته الی سبقت الامکان. یا معشر الحکماء فی هناک لعمر الله قد فزتم بما لا یعادلہ ما خلق فی الانشاء یشهد بذلك مالک الاسماء انه لهو العزیز العلام و نوصیکم بالاستقامه الکبری ستنی الدنیا و ینقی الملک الله الواحد المختار. انتهى...

و نیز جمال قدم در اثری دیگر چنین می فرماید:

حیب مکرم جناب آقا محمد باقر علیه بهاء الله و عنایاته ملاحظه فرمایند، ه م [همدان] من ارض ن و [نراق]

هو الاقدس الاعظم العلی الابهی

الحمد لله الذی تفرّد بالکبریا و توحد بالنداء و تعظم بالاسم الذی کان سلطان الاسماء انه لهو الحاکم علی ما یشاء لا اله الا هو المقتدر العلیم الحکیم. و الحمد لله الذی انزل الکتاب و زینه باسطر الاوامر و الاحکام لیضع بها الانام الذین نبدوا الاوهام و اقبلوا الی افق منه اشرفت شمس علم ربنا العلیم الخبیر. انه ما اراد عن کل ما ظهر الا اظهار جوده و فضله و کرمه لعباده انه لهو المعطى الکریم. و بعد قد بلغ کتابکم الی هذا الخادم و قرأت ما فیہ و حضرت به تلقاه العرش و

عرضت لدى الله العزيز الحكيم. اسئل الله ان يوفقكم و يظهر امثالكم ليعترفوا بما اعترف به لسان القدم بين الامم انه لهو المقتدر القدير.

عرض اين فاني آن که مکوب آن جناب رسيد و فرح بي اندازه از آن حاصل چه که نفحات محبت رحمن از آن استشمام شد. ان شاء الله در جميع احيان به توفيقات حضرت رحمن موفق باشيد و به ذکر سلطان حقيقي ذاکر و ناطق. مناجاتی که به ساحت اقدس منع عرض نموديد عرض شد في الحين لوحی از سماء مشيت نازل و ارسال گشت ان شاء الله به زيارت آن فائز شويد و به نفحات آن معطر.

اين که درباره حقوق الله ذکر نموديد و نوشته بوديد که عبدی مالک وجه نقدی و ملکی است و حقوق الله بر حسب حکم آن در نقدی معلوم ولكن عبد که مالک ملک است آن ملک در جائي است که نمی خرنند تا حقوق الله از آن جدا شود و اگر بخواهد از نقدی بدهد کفاف نمی دهد و خود عبد هم از کسب می افتد و آن ملک هم اجاره ندارد در اين صورت تکليف چيست. حکم الله آن که ملکی که انتفاع از آن مقطوع است يعنی نفعی از آن حاصل نمی شود حقوق الله بر آن تعلق نمی گيرد، انه لهو الحاكم الکریم.

و اين که درباره اسم اين مذکور داشتيد باسی نيست ولكن در ظاهر به اسم ظاهر ع ب اس [عباس] حضرت غضن الله الاعظم روحی و کينوتی لثراب قدومه الفداء ناميده شود و اين که درباره جناب آقا علی اکبر الذي صعد الی الله نوشته بوديد عرض شد و کلمه غفران از ملکوت بيان رحمن درباره ایشان ظاهر طوبی له بما فاز بالذکر في حيوته و بغفران الله و رحمته بعد مماته و صعوده.

اين که درباره جناب آقا محمد علی نوشته بوديد ذکر ایشان در ساحت اقدس عرض شد مناجات مختصري از سماء مشيت الهی نازل و ارسال گشت قرائت نمايند، هذه صورة ما انزله الله من سماء المشية و الارادة.

هو الاقدس الاعظم

قل سبحانک اللهم يا اله الاشياء و خالق الاسماء اسئلك بالاسم الذي به كسرت الاصنام و زالت الاوهام بان تغفسي في بحر الايقان يا مالک الاديان. ای رب ابدني علی ما اردته بسلطانک و انزلته في محکم کتابک. ای رب هذا يوم تزيت به صحائف الامکان و الکتب التي انزلته علی سفرائک و اصفيانک اسئلك بان لا تمنعني عن رشحات بحر فضلک و لا تطردني عن الباب

الذی فتحه علی من فی سمانک و ارضک. ای ربّ انا الضعیف تمسکت باسمک القوی
القدر قدر لی من فضلک ما یفنی فی الدنیا و الآخرة انک انت المعطى البازل المقتدر العزیز
الحکیم. انتهى

ان شاء الله به قرائت این کلمات منبغیه مبارکه که از مشرق مشیت رحمانیه ظاهر شده فائز و
مؤید شوند.

عرض دیگر آن که نفوسی که در آن ارض و ارض نون و را [نراق] از کوثر الهی آشامیده اند
و به افق اعلی ناظرند جمیع را از جانب این حقیر فقیر تکبیر برسانید. ای دوستان ای شاریان
رحیق رحمت رحمن امروز روز بزرگی است قدرش عظیم و شأنش عظیم و ما یحدث فیہ آنه
لهو عظیم عظیم، باید اوهامات نفوس غافله و ظنون هیاکل شرکبه را معدوم و مفقود ملاحظه
نمائید و از سلسیل یقین در کلّ حین به اسم مالک یوم الدین بنوشید. لسان از برای امروز نخلق
شده و بصر از برای این یوم مبارک از عرصه عدم بوجود آمده. لعمرالله امروز روز آذان و
قلوب است تا ببینند و بگویند و بشنوند و در خزینه محفوظ دارند. بگو جهد نمائید که شاید از
فیض قیاض در مثل هم جو روزی محروم نمائید اگرچه الحمدلله در آن روضه گل های معانی
به اسم محبوب ابدی شکفته و ازهار بیان به اسم مقصود امکان ظاهر شده و لکن باید ان شاء الله
در کلّ حین از اثر کلمه الهیه نارشان مشتعل تر و نورشان باهرتر دیده شود و از سلطان حقیقی
این عبد فانی سائل است که آن گل های محبت را از اریاح سمومیه و بادهای بارده حفظ
نماید تا همیشه با کمال طراوت و لطافت خندان باشند آنه لهو العزیز الکریم. البهاء علیکم و
علی من معکم و علی الذین فازوا بعرفان الله و ایقنوا بلقائه العزیز العنیع.

خ ادم

فی ۶ رجب ۱۲۹۶

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

• م [همدان]

جناب محمد قبل باقرن ر [نراق]

بنام گوینده دانا

سازج حمد و جوهر آن محبویی را لایق و سزاست که به قدرت کامله خود به کلمه ای نطق
فرمود و به آن جمیع آنچه از قیامت و ظهورات آن و شرایط آن از صراط و میزان و صور و

صیحه و حشر و نشر که در کتب الهی ذکر شده بود ظاهر فرمود. اوست قادر و توانا و مهین بر اشیاء. اگر نفوس عالم در ظهورات قدرتش در این ظهور اعظم تفکر نمایند البتّه خود را متحیر مشاهده کنند و همان تحیر نفس اعتراف و اقرار است بر قدرت و عزّت و عظمت و سلطنت حقّ جلّ جلاله و عظم کبریائه. ای باقر الحمدلله از بخشش های دریای کرم الهی به افق اعلیٰ توجه نمودی و از رحیق ابهی آشامیدی این است اعزاز از سموات و ارض و آنچه در آنها خلق شده ان اشکر الله بذلك و کن علی فرح مبین. کتابت نزد مظلوم حاضر و عبد حاضر آنچه در او مذکور معروض داشت ان شاء الله لم تزل و لاتزال از نفحات محبت الهی مسرور باشی و به افقش ناظر. قسم به سلطان امکان که امروز روزی است که حرفی در آن ظاهر نمی شود مگر آن که در کتاب مبین از قلم تقدیر ثبت می گردد و به دوام اسماء و صفات الهی در محضر مقرّبین و مخلصین مذکور می آید. طوبیٰ لنفس وقت بميثاق الله و عهده و عملت بما امرت به من لدن عليم حکیم. قد کان فی کتابک ذکر من سئىٰ بالجواد الذیٰ فاز ببقائىٰ و طاف حولىٰ و سمع ندائىٰ و شرب کوثر حیّیٰ انا ذکرناه و نذکره فضلاً من عندىٰ ان ربک لهو الفضال الکریم. انا نذکرک و الذین نسبهم الله الیک و کان ذکرهم فی کتابک و نکبر علی وجوههم من هذا المقام المنیع. ان اشکر بما ماج بحر الغفران و حاج عرف عفو ربک الرّحمن انه غفر الذین اردت لهم الغفران ان ربک لهو الغفور الرّحیم. البهاء علیک و علیهم من لدن عزیز عظیم. ذکر احبائىٰ فی هناک و بشرهم بذکرى الجمیل.

و نیز حضرت بهاء الله در اثری دیگر چنین می فرماید:

ه م [همدان]، جناب محمد باقر علیه بهاء الله، ن ر [نراق]

هو الاقدم الاعظم

شهد الله انه لا اله الا هو له العظمة و الاقتدار يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد و هو العليم الخبير. انا نذکر من سئىٰ بمحمد قبل باقر و نبشره بعناية الله و فضله ليكون من الشاکرين و نوصيه بالاستقامة على هذا الامر الذی به زلت اقدام الامم الا من شاء الله رب العالمين. ان اشکر ما ذکرتم من القلم الاعلىٰ و نزک لک ما يشهد لک فى کلّ عالم من عوالم ربک انه لهو المقنن القدير. البهاء المشرق من افق عنايتىٰ علیک و على الذین سمعوا نداء الله و فازوا بالجواب فى

يوم فيه اعرض كل عالم و اعترض كل عارف و افنى كل قاض بعيد. كذلك نطق القلم لتقاء وجه مالک القدم الذى به نطقت الاشياء الملك لله العزيز العليم.

و لوح دیگری که از قلم جمال قدم خطاب به جناب محمد باقر تراقى در همدان عز نزول يافته به شرح ذيل است:

ه م [همدان]، حبيب مكرم جناب محمد باقر عليه بهاء ربه من ارض ن و را [نراق] ذكر من لدنا لمن اقبل الى الله و سمع نداءه الاحلى اذ ارتفع بين الارض و السماء ليشكر ربه المهيمن القيم. قد اتى الوعد و جاء الموعد ولكن القوم فى الاوهام و الظنون فاسئل الله بان يخرق حجابات العالم و يقربهم الى المقام الذى سعى فى الفرقان بالمقام المحمود. طوبى لمن وجد عرف يوم الله و عمل بما امر به من لدى الله رب الغيب و الشهود. ان يا جواد انا ذكرناك لشكر ربك و تذكره بين عبادہ لعل يعرفن ما ظهر فى الابداع و يتوجهن الى الله العزيز الودود. انا نذكر من سعى بمحمد ليفرح بآيات ربه و يكون من الشاكرين. ان استمع نداء الله الذى ارتفع من البقعة البيضاء انه لا اله الا انا العليم الحكيم. قد تشرف العالم بقدوم مالک القدم ولكن القوم اكثرهم من الغافلين. قل ان اقتحوا ابصاركم تالله قد انار الاق اعلى و ظهر مالک الاسماء بسلطان عظيم. انا نوصيك و احبائي بالاستقامة الكبرى لان الشيطان ينادى و يدع الناس الى اصل الجحيم ان استقيموا على امر الله بحوله و قوته كذلك يا مكرم قلم الامر من لدن امر قديم.

كتاب من لدنا لمن سمع النداء و توجه الى الله رب العالمين. ان يا حسن قد ذكر ذكرك لدى العرش و نزل لك هذه الآيات التى بها انجذبت الاشياء و تفردت حمامة الامر على افتان سدره المتهى كذلك يذكرك المظلوم لتكون من الذاكرين. تالله قد خلق اللسان لثنائى و القلوب لعرفانى و العيون لمشاهدة انوار تجلياتى التى احاطت العالمين. هذا يوم الله و فيه ينادى كل ذرة قد ظهر المعبود بسلطان احاط من فى السموات و الارضين تمسك بحبل الله و دع الذين كفروا بآيات الله اذا نزلت بالحق ان ربك لهو الناصح الخبير. هذا لوح لاح به ملكوت البيان و نذكر فيه من اقبل الى الله مالک الانام ليأخذه جذب آيات ربه و يجعله مستقيماً على هذا الامر الذى به اضطربت القلوب و زلت الاقدام.

ان يا محمد قبل باقر انت في محلك و محبوب العالم يذكرك في سجنه الاعظم ان اعرف ثم اشكر ربك العزيز العالم. تالله انا ندع العباد في كل الاحيان الى الرحمن منهم من سمع و اجاب و منهم من شهد و انكر و اتبع كل معرض مرتاب. قل امتنكم الاوهام عن مالک الايام او الظنون عن اسمى المكنون ان اذكروا ثم انصفوا و لا تتبعوا كل جاهل كفار. تالله انه ظهر بالحق و يطوفه الملاء الاعلى و الذين خلقوا من نور ربهم مسخر الارياح. كذلك اسمعناك و اجنناك فضلاً من لدنا و انا المقدر الفضال. انك يا ايها العبد المذكور لدى المظلوم ان اقرأ لكل واحد من احبائي ما نزل له من سماء مشيه ربه المختار و ذكر الكل بعنايات الله و الطافه و بشرهم بهذا الفضل الذي لا يعادله ما في الابداع. انتهى

ان شاء الله بايد به كمال روح و ريحان آيات منزله از سماء مشيت رحمان را از برای هر يك از احبای مذكوره تلاوت نمايند تا كل شمس عنايت را مشاهده نمايند و به شكر و حمد محبوب عالم مشغول گردند.

و ديگر در نامه نامی جناب حاجی میرزا كمال الدين عليه بهاء الله الابهي جناب حكيم حزقيل حيم دو سؤال نموده بودند، اول ذكر نموده اند كه در كتب قبل ذبيح الله حضرت اسحق ع بوده و در فرقان به اسم حضرت اسمعيل ع اين مقام نازل شده، يعنى ذبيح الالهى به اسم آن حضرت در فرقان مسطور است. ما مسئله حق لا ريب فيه ولكن بايد جميع نفوس ناظر به كلمه مشرقه از افق بيان رناتيه باشند و لكل نفس ان يتفكر فى سلطانها و نفوذها و اقتدارها و احاطتها. شكى نبوده و نيست كه اين امور به سبب كلمه الهى محقق و ثابت شده و كلمه الله است مهمين بر كل اشياء و اوست موجد عالم و مربى عالم و اوست كه تشنگان وادى فراق را به بحر وصال دعوت مى نمايد و اوست كه ظلمت نادانى را به فجر دانائى منور مى فرمايد. ملاحظه نمايند اليوم جميع ناس كه از قبل بوده اند تصديق ذبيح الالهى حضرت اسحق را نموده اند و هم چنين امت فرقان تصديق نموده اند اين مقام را از برای حضرت اسمعيل مع آن كه بر هر صاحب بصر و صاحب درايتى معين و واضح است كه بر حسب ظاهر ذبيح واقع نشده و به اتفاق كل حيوانى ذبيح شده حال تفكر نمايند كه سبب چيست و علت چه. نفسى كه به قربانگاه دوست رفته و ذبيح نشده به خلعت ذبيح الالهى مخلع و به طراز قبول فائز گشت و شكى نيست كه به سبب كلمه الهيه به اين مقام فائز شد و به اين خلعت عظمى مشرف آمد. پس مدار ظهور و بروز و اثبات و تحقق اسماء و اشياء و مقامات جميع منوط و معلق به كلمه الهيه است. و هم چنين شكى نبوده و نيست كه غيب منع لا يدرك بذاته تكلم نمى فرمايد چه كه مقدس

از شئونات معروفه و دلالات مذکوره بوده و خواهد بود بلکه به لسان مظاهر خود تکلم می فرماید، چنانچه تورات از لسان حضرت موسی جاری شد و احکام آن زمان را حقّ جلّ جلاله به لسان کلیم ذکر فرمود و هم چنین سایر کتب مقدسه که بر حسب ظاهر از لسان نبیین و مرسلین ظاهر شده و متکلم و ناطق در کلّ حقّ جلّ جلاله و عم نواله و عظم اقتداره و کبر شأنه بوده. از آنچه ذکر شد محقّق و ثابت است که مقام ذبیح اللّهی از برای حضرت اسحق مطابق آنچه در کتب قبل است به قول حضرت ابراهیم علیه السّلام شده و همان کلمه در کور فرقان از مطلع آیات الهی و مشرق وحی ربّانی درباره حضرت اسمعیل ظاهر و باهر و هویدا.

باری انسان باید تفکّر در نفس حقّ نماید، بعد از اثبات آنچه بفرماید محبوب و مقبول است و بر احدی نیست که لم و بم بگوید و این مسئله ای است که در این اوقات ذکر اسرار آن جایز نه چه که جمیع ناس از اصل محرومند یعنی مقصود الهی را از کتب منزله کما هو حقّه ادراک ننموده اند و به قدری که از علمای خود استنباط کرده اند و یا شنیده اند به همان مقدار کفایت نموده اند و اگر نفسی ذره ای از آن حدود کلامیه تجاوز نماید او را تکفیر نمایند و این فقره نزد شما و جمیع منصفین ثابت و محقّق است. هنوز نمی توان به اهل فرقان گفت قائم موعود بر خلاف اوهمات شما ظاهر شده و اگر گفته شود به کبالت عناد قیام نمایند چنانچه نمودند. ان المحبوب يقول لعمری لو یرید الله ان یشرف من علی الارض بذاک المقام المحمود و الاسم المحبوب بکلمه من عنده انه لهوالمقتدر علی ما یشاء لا تمنعه شئون الخلق ولا ما نطق به کلّ غافل بعید. ان انظروا الی الافق الاعلی و نوروا قلوبکم باتوار وجه ربکم الناطق العلیم. کذلک یوصیکم المظلوم اذ اعرض عنه اکثر العباد و اعترض علیه کلّ ظالم مریب. انتهى

و دیگر از برای انبیاء یعنی آنان که مشارق وحی و مطالع الهام الهی بوده اند مقاماتی است که در آنجا اسماء را راه نبوده و نیست. کلّ نفس واحد مشاهده می شوند و بر یک امر قائمند طوبی لمن تغمس فی هذا البحر الذّآخر الّذی ما بلغ احد الی ساحله و کیف غمراته. این مقام شمس توحید و بحر تفرید است اگر نفسی به این هوای مقدّس لطیف صعود نماید و پرواز کند جمیع ما انزله الرّحمن فی الکتب را تصدیق می نماید و به کمال ایقان و اطمینان به آن متمسک می گردد و این مقام مفصلاً از قلم اعلی در بعضی از کتب منزله در این ظهور اعظم نازل شده، طوبی للمطلّین و للعارفين.

سؤال ثانی از آیه مبارکه فرقان بوده که می فرماید قوله تعالی شأنه و تعالی سلطانه:

وَ اذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقاً لما بین یدی من التوراة و مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه احمد فلما جاءهم بالبینات قالوا هذا سحر مبین. و مقصودشان از این سؤال آن که این فقره در انجیل نبوده و نیست مع ذلك رسول الله صلوة الله علیه در فرقان ذکر فرموده اند، بلی هذا حقّ نعترف به و لکن حضرت فرموده است که در انجیل نازل شده انا نشهد بانه قال قد تکلم عیسی بن مریم بما انزله الرحمن فی الفرقان و البتّه آنچه فرموده و در فرقان من لدی الرحمن نازل شده صدق محض بوده و خواهد بود چه که اطلاع بر علوم مستوره و احاطه بما حدث و یحدث فی الابداع غیر حقّ نداشته و نخواهد داشت و حقّ تعالی شأنه به اصفیاء و انبیای خود آنچه را بخواهد وحی می فرماید و تعلیم می دهد انه لهو المعلم الحکیم. و این آیه مبارکه منزله از اموراتی است که حقّ تعالی شأنه به رسول خود اخبار فرموده و این که در انجیل نیست این دلیل بر عدم تکلم حضرت مسیح به مفاد آیه مذکوره نبوده و نیست چه که اناجیل اربعه بعد از آن حضرت نوشته شده یوحنا و لوقا و مرقس و متی این چهار نفر بعد از مسیح بیاناتی که از آن حضرت در نظرشان بود نوشتند تا اصحاب آن حضرت به قرائت آن و تفکر در آن مشغول شوند و بسیار بیانات آن حضرت است که از نظر آنها محو شده بود و بسیار بیانات فرموده اند که هیچ یک از این نفوس مذکوره اصفا نمودند ما اطّلع بما نطق به المسیح الا من ارسله و علمه و ائده. جز حقّ تعالی علمه احدی بر جمیع امور عالم نبوده و نیست اوست عالم و محیط و دانا و توانا. جمیع ذرات شهادت می دهند که علم او سبقت گرفته کلّ اشیاء را و محیط است بر کلّ و انه لهو الفرد الواحد المقتدر المبین العظیم الخیر. قلم اعلی می فرماید حقّ جلّ جلاله در هر ظهور تصدیق کتب خود را که از قبل نازل شده نموده، چنانچه رسول الله روح ما سواه فداء تصدیق تورا و انجیل را فرموده اند و هم چنین در این ظهور تصدیق فرقان و مادونه از کتب مقدسه شده و لکن توراتی که حقّ قبول نموده نفس کلماتی است که از لسان کلیم من عندالله جاری شده این مقام حال مختصر ذکر شد اگر حقّ جلّ جلاله بخواهد از بعد مفضلاً از قلم اعلی جاری خواهد شد. انتهی

این عبد خادم امیدوار است دوستان الهی که از رحیق معانی نوشیده اند و در آن ارض ساکنند به کمال اتحاد بر محبت حقّ و ذکر و ثنایش قیام نمایند. اتحاد رکن اعظم است الیوم او سبب

اعلاء و انتشار و علو امر الله است. طوبی للذین تمسکوا بحبل الأئحد و أتبعوا ما امروا به من لدی الله مالک الایجاد البهائ علیک و علیهم و الحمد لله رب العالمین.

خ ادم

فی ۱۴ رمضان سنه ۱۲۹۵

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی دیگر خطاب به جناب محمد باقر نراقی در همدان چنین میفرماید:

ه م [همدان]، جناب محمد قیل باقر علیه بهاء الله، ن [نراق]

بنام حق توانا

ان شاء الله لم یزل و لایزال از امطار سحاب رحمت رحمانی تازه و خرم باشی و از نار محبت الهی روشن و مشتعل. حمد کن مقصود عالم و محبوب امم را که ترا مؤید فرمود بر عرفان این یوم بزرگ و آنچه در او ظاهر شد، چه مقدار از نفوس که به کمال عجز و ابتهاج لقای این یوم را از غنی متعال سائل و آمل بودند و بعد از طلوع تیر اعظم از افق سماء حقیقت کل محتجب مشاهده شدند الی معدودی و هم فی الجمله یخبرون. ای ناظر الی الافق الاعلی تا عباد بر کذب قبل آگاه نشوند بر صدق این یوم مبین گواهی ندهند و اگر هم تصدیق نمایند از روی تقلید بوده و اگر یک نفس مطلع شود و به آگاهی فائز گردد احب است عندالله از هزار نفس بل ازید. بگو ای عباد تفکر نمائید در آنچه مابین اهل فرقان بوده یعنی آن حزبی که خود را ناجی می دانستند که شاید بعد از تفکر بر این امر اقدس گواهی دهید این گواهی از عملی لدی الله محسوب است که از برای او مثل و شبهی نبوده و نخواهد بود. ای دوست حق اهل بیان به شانی مجبورند که از ذکرش قلم و لسان عاجز مشاهده می شود به موهومات اهل فرقان متمسک و به ظنون انفس جاهله مشتبث چه مقدار از احادیث و روایات که در ذکر قائم در لیالی و ایام به آن ناطق بودند و غافل از آن که کل از طراز صدق عاری. قلم اعلی به این اذکار ناطق که شاید سلاسل اوهام را به عضد یقین بشکنند و به اخبار و آثار و قصص اولی ناظر نباشند به عین حق حق را مشاهده نمایند و ما یظهر من عنده را میزان دانند و حجت شمرند. قل أنه لا یحتاج فی اثبات امره بکتب القبل و لا بما ظهر فی القرون الاولى کذلک نطق لسان العظمة فی سجنه العظیم. شیاطین بیان در صدد آندند که عباد بیچاره را احجب از ملل قبل

نمایند باید نفوس مستقیمه به کمال حکمت و بیان لوجه الله ناس را آگاه نمایند تا عارف شوند و مقدّس گردند و بعد به افاقِ اعلیٰ توجّه نمایند این است وصیّت مظلوم یکتا در سجن عکا طوی لک و لکل وجه توجّه و لکل قلب اقبل و لکل لسان نطق بذكر الله رب العالمین.

* دربارۀ حکیم آقا جان پسر حکیم لاله زار شرحی به قلم جناب دکتر حبیب ثابتی در مجلۀ عندلیب (سال ۱۳، شماره ۵۰، بهار ۱۹۹۴ م، ص ۶۲-۶۵) به طبع رسیده است.

جناب دکتر ثابتی در رسالۀ خود نیز دربارۀ جناب حکیم آقا جان شرحی مرقوم داشته اند که خلاصه آن چنین است:

حکیم آقا جان روزهای شنبه در کنیسه برای یهودیان موعظه می نمود و همواره آنان را به راه راست و حسن رفتار دلالت می کرد. حکیم آقا جان پس از آن که به امر مبارک مؤمن شد بستگان و خویشاوندان خود را نیز به زیور ایمان به آئین نازنین جمال مبارک مفتخر نمود و با حرارت و اشتیاقی زاید الوصف به هدایت هم کیشان خود اقدام نمود. یکی از روزهای شنبه که به این یت به کنیسه رفت روزی شورانگیز بود. وی ظاهراً برای اجرای مراسم مذهبی ولی در باطن برای اعلان امر مبارک و بشارت به ظهور ربّ الجنود با شور و شوقی وصف ناپذیر به پشت میز خطابه رفت و آنان را مخاطب ساخته چنین گفت: دوستان عزیز و برادران گرامی من امروز آمده ام تا به جای وعظ و انجام وظایف دینی همه شما را به شهادت بطلبم تا بعضی از مسائل مبهم برایم روشن گردد. از شما می پرسم آیا در تمام مدّتی که در حضور شما به موعظه می پرداختم نکته خلافی ذکر نموده ام؟ همه حضار گفتند خیر. آیا در مراجعه به بیماران و مداوای آنان قصوری مشاهده نموده اید؟ گفتند خیر. آیا در معاهدات تجارتنی و داد و ستد و یا در روابط اجتماعی خود پا از طریق امانت و راستی و درستی و عفت فرا گذارده ام؟ و آیا از شما کسی هست که از من کدورتی در دل داشته باشد؟ همه یهودیان حاضر در کنیسه یک صدا گفتند خیر و از جای خود برخاسته رفتار و حسن اخلاق وی را تحسین گفتند و با صدای بلند از وی تجلیل نمودند و با دست زدن تمتد احساسات خود را در طبق اخلاص گذاردند.

حکیم آقا جان که از این همه محبویّت برخوردار بود با عزمی راسخ به بیانات خود ادامه داد و گفت حالا می خواهم مژده خوبی به شما بدهم و آن این است که ما ملت اسرائیل قرونی متعادلی دچار مصائب و بلاهای بوده ایم و هر روز به درگاه خداوند التماس و استغاثه می نمودیم

که ماشیح نجات دهنده بر ما ظاهر شود و ما را از فلاکت و ذلّت نجات بخشد. امروز می خواهیم به شما عرض کنم که انتظار ما پایان یافته و شما را بشارت می دهیم که ماشیح و ربّ الجنود موعود ظاهر شده و ذلّت اسرائیل به پایان رسیده است. در این هنگام حکیم آقا جان مشاهده نمود که آرامش کنیسه به هم ریخته و توقعاتش نقش بر آب گشته است. بسیاری از قشریون که غرق انتظارات واهی بودند با اعتراض کنیسه را ترک گفتند و تعدادی معدود که گویا از پانزده نفر تجاوز نمی کرد به امر مبارک اقبال کردند. این نفوس عبارت بودند از: حکیم ایلیا (حکیم الی) برادر جناب حکیم آقا جان، آقا سلیمان زرگر داماد حکیم آقا جان و برادر آقا سلیمان یعنی آقا مراد زرگر و حکیم رحیم مشهور به حافظ الصّحّه و حکیم اسحق و چند نفر دیگر.

سپس حکیم آقا جان جریان تصدیق و اقبال خود را به امر بهائی نقل نمود و با ایشان به بحث و مطالعه پرداخت و بشارت و نبوّات مندرجه در تورات را در مدتی کوتاه برای آنان تشریح کرد و آنان هر یک به سهم خود با شوق و اشتیاق به تبلیغ امر الهی قیام نمودند. نار اشتعال بعضی از آنان به قدری شدید بود که پرده اوهام بعضی از روشنفکران را سوخت و آنان را به صراط مستقیم رهنمون ساخت. چند نفر از مؤمنین اوّلیه یهود مراتب ایمان و عرفان خود را به حضور حضرت بهاءالله ضمن عریضه ای معروض داشته و حاشیه آن را مهر و امضاء نمودند. متن عریضه مزبور و لوحی که در صدر همان عریضه به افتخار این نفوس عزّزول یافته در این مقام عیناً گراور شده است. جمال قدم در لوح نازله در صدر عریضه مزبور چنین می فرماید:

بنام یکتا خداوند مهربان

یوم ظهور است و جمال قدم از مطلع اسم اعظم اهل عالم را ندا می فرماید و به مبداء وحی و مشرق فضل که نفس خود حقّ است می خواند طوبی از برای نفوسی که به این فضل اعظم فائز شدند حمد کنید خداوند یکتا را که شما را در این روز فیروز از ید عطاء کوثر بقا عنایت فرمود او است بخشنده و بیننده و شنونده و او است بر هر شیء قادر و توانا. این مظلوم وصیّت می نماید شما را به اخلاق مرضیه و استقامت بر امر چه که امر الهی بسیار بزرگ است تمسکوا به و توکلوا علی الله رب العالمین.

متن غریضهٔ این نفوس که به مهر "آقا جان" و "عبده رحیم" و "یارحیم" مهور می باشد به شرح ذیل است. در حاشیهٔ این غریضه به خطّ عبری اسامی رحیم حافظ الصّحّه بدر الیاهو و آقا جان فرزند ارشد العازار کاهن وحیم ولد العزاز مرقوم گردیده است:

هوالعزیز المحبوب

به حضور مظهر حقّ و طلعت مبارک عرض می شود به درگاه خداوند تعالی ظاهر و هویدا است به ظنون عامّه خلق الله این بندگان مدّت های مدید طالب و جویای حقّ بوده همهٔ اوقات متحیر و پریشان بوده که در جمیع کتب و مذاهب خیر شخص موعودی داده اند تمام عمر منتظر بوده تا این که من جانب الله کشف ظهور حقّ شده شکر و حمد نموده خدای لایزال را و مبارک باشد که هر که در پناه عنایتش وارد شد نجات ابدی خواهد یافت اگر چه بعد از تصدیق به حقّ دیگر نقصی باقی نمی ماند لیک مستدعی و راجی هستیم از بحر عنایت مرحمتی شود رفع کدورت و نسیان از این فقیران شود شاید به این واسطه قابل فیض نور حقیقی ربّانی شویم و شاکر خان [کذا در اصل "خوان" صحیح است] نعمت لایزالی شویم.

آمین یا ربّ العالمین

*در این مقام دو فقره از الواح نازله به اعزاز جناب حکیم آقا جان را مندرج می سازد:

ه م [همدان] جناب حکیم آقا جان

هو الاقدس الابهی

قد حضر کتابک لدی المظلوم فی هذا السّجن الاعظم و قرأه العبد الحاضر و اجنناک بهذا الكتاب المبین. ان شاء الله به عنایت الهی از کوثر اطمینان یاشامی و به افق اعلی ناظر باشی ندای سدره سینا بلند شد و تجلی طور هویدا گشت بصری که از کحل معرفت الهی روشن شده تجلیات او را مشاهده می نماید و پرتو انوار وجه را در اشیاء ملاحظه می کند. امروز روزی است که ابصار به مشاهده جمال ذی الجلال فائز و مشرف شده و از برای او شبهی از قبل نبوده و نظیری از بعد نخواهد بود. باید در کلّ احوال به ثنای مقصود عالمیان مشغول باشی چه که ترا به اصفاء کلمه اش مؤید نمود و به عرفان نفسش موفق فرمود در ایامی که اکثر آذنان از حلاوت ندای رحمن محروم است و اکثر ابصار از مشاهده انوار جمال ممنوع این فضل را غنیمت دان و بزرگ شمر.

الحمد لله کتابت فائز شد و جواب آن از آسمان بخشش یزدانی نازل و فرستاده شد اسامی مذکوره به طراز ذکر مزین گشتند و هر یک تلقاء وجه مذکور آمدند البهاء علیک و علی اخیکی الّذی سمی بایلیا و علی اهلک و ابنک الّذی امتدی بنور ربّه و علی الّذین آمنوا باللّهِ الفرد الخیر.

و نیز جمال اقدس ابهی در لوحی دیگر خطاب به حکیم آقا جان چنین می فرماید:

بنام ینا

یا حکیم آقا جان ظاهر شد آنچه در کتب موعود بود اوست یهوه و اوست معزی و اوست روح الحقّ و خیر بزرگی که حضرت رحمن در فرقان به آن بشارت فرموده. اوست که بر مشارف ارض مشی فرموده و بر اعلی المقام خیمه برافراخته طوبی لک بما عرفت و کنت من المقبلین.

* درباره جناب حافظ الصّحه مطالب مشروحي در كتاب مندرج گشته است كه به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسيد. در اینجا به تناسب مقام از رساله جناب دكتر ثابتی نكاتی را درباره جناب حافظ الصّحه نقل می نماید و سپس چند قفره از الواح نازله مبارکه به اعزاز مشارالیه را مندرج می سازد.

نام اصلی حافظ الصّحه حکیم رحیم یا حکیم رحیم و والدین ایشان حکیم ابلیا و تمار نام داشته اند. حکیم رحیم در سال ۱۸۴۰ م در همدان متولد شد و در هنگام اعلان امر الهی به وسیله جناب حکیم آقا جان در کنیسه خلق جدید شد و توکد روحانی یافت و تصدیق امر مبارک نمود. وی طیبی حاذق و شخصیتی ممتاز در بین خاصّ و عام بود و در بین حکام و رجال شهر عزّت و احترام و فیر داشت. حافظ الصّحه مال و منال و وقت و کمال خود را وقف خدمت به امر و تبلیغ آل خلیل نمود و بسیاری از مشروعات امریه در همدان به همت و مساعدت آن جناب تهیه و تأسیس گردید. خانه حافظ الصّحه منزل زائرین و مبلغین و مسافرین بود و از قلم جمال قدم و حضرت عبدالبهاء به الواح عدیده مخاطب گردید. حافظ الصّحه دارای چهار برادر به نام های حکیم موشه، حکیم اسحق، حکیم ابراهیم و آقا الیازار بود و نیز چهار خواهر به اسامی قمر، استر، گوهر و مریم داشت.

همسر حافظ الصّحه گوهر خانم نام داشته و آنان را دو پسر به نام های یعقوب و یوحنا و پنج دختر به شرح ذیل است:

ضیائیه خانم (دینا) همسر دكتر یوسف سراج، طوطی خانم همسر دكتر طاهر باهر، شمسی خانم همسر دكتر داود احتشام الحکماء، بدیعه خانم همسر آقا سلیمان (برادر نصرالله کتیرائی) و ملوک خانم همسر علی خان فیروز. همه اولاد حافظ الصّحه به استثنای شمسی خانم و شوهرش در ظل امر بهائی مستظل بودند.

در این مقام چند قفره از الواح جمال قدم خطاب به جناب حافظ الصّحه را مندرج می سازد:

جناب حکیم رحیم

بنام دانای یکتا

یا حکیم رحیم امروز روزی است که شبه و مثل نداشته و نخواهد داشت مکّم طور ظاهر و آسمان و زمین به طراز جدید فائز و اورشلیم از ملکوت اراده نازل. بریه به قدوم مالک بریه مشرف و فائز طوی لک و لنفس وجدت عرف الرحمن و فارت بهذا الیوم العظیم.

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

جناب حکیم رحیم علیه بهاء الله

هو الله تعالی شأنه الحكمة و البیان

یا رحیم مظلوم ترا از شطر سجن نداء می نماید و ذکر می کند لیجذبک الذکر الی مقام تسمع
فیه ما یشهد بوحدانیة الله و فردائیه و بانه هو الله لا اله الا هو الفرد العظیم الحکیم. یا رحیم حق
لازال عباد خود را دوست داشته و دارد و این مظلوم لقاء اولیاء را خواسته و می خواهد و لکن
غافلین حائل شده اند مخصوص این ایام که ابوجهل ظاهر و به نار ظلم مشتعل عمل نمود آنچه
را که عین عدل و انصاف گریست از حق می طلبیم ترا تأیید فرماید بر ذکر و ثنا و خدمت
امرش و توفیق بخشد لیظهر منک ما یبقی بدوام الملك و الملكوت ان ربک هو السامع
المجیب. لاله زار و روین و خدا بخش را از قبل مظلوم. تکبیر برسان لله الحمد فائز بوده و
هستند ذکرتان لدى المظلوم مذکور نسل الله ان یکتب لکم اجر اللقاء انه هو الفعّال لما یشاء لا
اله الا هو الفرد العالم المقتدر القدير.

و لوح دیگر نازله از قلم جمال قدم خطاب به جناب حکیم رحیم به شرح ذیل است:

جناب حکیم رحیم علیه بهاء الله

هو الاقدم الاعظم

ذکر من لدنا لمن اقبل الی السدرة ألتی ارتفعت علی طور العرفان اذ ظهر هذا الظهور الذی به
اهتر ملکوت البیان و سمع منها نداء ربها الرحمن أنه لا اله الا انا الغفور الکریم. قد طار الطور
شوقاً لهذا الظهور و افاق السیاء بعد ما انصعق اذ نفخ فی الصور امرأ من لدى الله العظیم الحکیم.
طوبی لک و للذین ما منعهم شئون الخلق عن الحق نبذوا ما عند القوم و اخذوا ما امروا به من
لدى القوى الغالب القدير. انا نوصی عباد الله بالبرّ و التقوی و بما یرفع به مقام الانسان فی
الامکان تعالی الرحمن مقصود من فی السموات و الارضین تمسک بحبل الحكمة و عاشر مع

الاحباب بالروح و الریحان كذلك یأمرک المظلوم من شطر سجنه العظیم و نذکر ابنک الذی سمی یعقوب و نبشّره بعناية الله العزیز الحمید.

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

ه م [همدان]

جناب حکیم رحیم علیه بهاء الله

هو المنادی فی ملکوت الیّان

ذکر من لدنا لمن فاز بایّام الله رب العالمین ليقربه الی مقام لا یرى فیہ الا انوار وجه ربّه الظاهر الخیر. انا نبشّرك بعناية ربک لتبشّر الناس بهذا النبا الذی به اضطرب النبا العظیم. قد ذکرناک من قبل فضلاً من لدنا و نذکرک فی هذا الکتاب المبین. یا حکیم لعمرالله ان الیوم عظیم و الامر عظیم. امروز جمیع اشیاء به طراز جدید مزین و مدینه موعوده از سماء جدید نازل و لکن بصر را حجاب اوهام منع نموده و آذان را سبحات ظنون از شنیدن کلمه الهی باز داشته آذانی که آواز مخالفین را اصغاء نموده قابل این راز نه و مخالفین نفوسی بوده و هستند که به اسم حقّ و لباس علم ناس را از کوثر حیوان رحمن منع نموده و می نمایند. بگو ای شاریان رحیق بیان قدر خود را بدانید و مقامات خود را حفظ کنید و در یکتا که عرفان حقّ جلّ جلاله است در کتف قلب از سارقین و خائنین محفوظ دارید. كذلك نطق لسان الرحمن فی ملکوت الیّان طوبی لمن سمع و حمد ربّه العزیز البدیع.

*شرح احوال و خدمات جناب ابادی امرالله ابن اصدق در کتاب مؤسسه ابادی امرالله (ص ۴۶۵-۴۹۳) منتشر گردیده است.

*درباره کتاب طاقدیس که جناب اشراق خاوری ذکر می از آن نموده اند در کتاب مجموعه آثار یغمای جندقی (ج ۱، ص ۶۲) چنین آمده است:

طاقدیس

حاج ملا احمد نراقی منظومه ای دارد به نام طاقدیس. وقتی که آن را سروده بود به یغما سپرد که حکم و اصلاحش کند و روی آیات سست آن خطّ ترفین بکشد، یغما بعد از مطالعه کتاب یک خطّ ترفین در ابتدای کتاب کشید و آن را به نراقی برگرداند. نراقی بعد از ملاحظه کتاب با کمال تعجب متوجه شد که یغما نسبت به اصلاح کتاب کاری نکرده است. به یغما می گوید: «معلوم می شود تو هیچ آن را ملاحظه نکرده ای زیرا من به دقت مرور کردم و هیچ نوعی حکم و اصلاحی در آن ندیدم». یغما جواب می دهد: «ملاحظه نفرموده اید که خطّ ترفین در ابتدای کتاب کشیده ام و لازم نبوده است که خطّ ترفین دیگری کشیده شود».

* در این مقام شرح مندرج در مجمع الفصحاء (ج ۵، ص ۷۰۰) را درباره حاج احمد ابن ملا مهدی کاشانی نقل می نماید:

«صفائی نراقی کاشانی: و هو فخر الفضلاء المعاصرین و زبده المجتهدین مولانا حاج احمدبن ملا مهدی نراقی القاسانی از مشاهیر فضلاء و علمای زمان بوده و در فضل و حال معروف این ایام و او ان است صاحب تصانیف فایقه و تألیفات لایقه و مقبول علمای عهد و در ذوق و حال مفرد مثوی مبسوط دارد و غزلیات عاشقانه موزون فرموده دیوانش به نظر رسیده این چند بیت از آن جناب است:

در حیرتم آیا ز چه رو مدرسه کردند جائی که در آن می‌کده بنیاد توان کرد

غزلیات

تاراج کنی تا چند ای مغبچه ایمان ها	کافر تو چه می خواهی از جان مسلمان ها
تیری به من افکندی وین طرفه زیک تیرت	در هر بن موی من پنهان شده پیکان ها
از خضر مبارک پی بنمای مرا راهی	سرگشته چنین تا کی گردم به بیابان ها
دامن مکش از دستم بالله که به امیدت	یکباره کشید ستم دست از همه دامان ها
زخمی بسرزخم است با زخم تو مرهم ها	دردی به سردرد است با درد تو درمان ها

آیا چه نمایان شد از چاک گریبانش کش چون گرهی بگشود شد چاک گریان ها

هدایت که فقره ای از مجمع الفصحای او نقل گردید نامش رضا قلی خان طبرستانی است. او در طهران متولد شد. در شیراز به تحصیل علوم پرداخت و در عصر ناصرالدین شاه ریاست مدرسه دارالفنون را به عهده داشت. هدایت صاحب آثار مهمه عدیده است. از جمله تذکره ریاض العارفین و مجمع الفصحاء را به رشته تحریر کشیده و روضه الصفای میرخواند را تکمیل نموده و فهرست التواریخ و منهج الهدایه را تألیف کرده است.

*برای ملاحظه شرح مربوط به داستان حاجی ملا احمد نراقی با یغمای جندقی که جناب اشراق خاوری به اشتها آن در افواه خاص و عام اشاره نموده اند و در بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء نیز انعکاس یافته به کتاب ماخذ اشعار (ج ۳، ص ۳۳۹-۳۴۱) مراجعه فرمائید.

اول فروردین ۱۲۵۶ ش = ۵ ربیع الاول ۱۲۹۴ ق =
۲۱ مارچ ۱۸۷۷ م

* حاجی یاری مخاطب الواح عدیده قرار گرفته است. از جمله خطابات قلم اعلیٰ به او در لوح شماره دو در صدر کتاب شمه ای مذکور است.

* مقصود از ایلخانی، الله قلی خان ایلخانی پسر موسی خان و نوه فتح علی شاه است که سال ها در عراق در تبعید بسر برد و چون به وساطت سپهسالار به ایران مراجعت نمود در سال ۱۲۸۹ ه ق حاکم قزوین شد و در سال ۱۲۹۲ ه ق به حکومت همدان رسید و در سال ۱۲۹۶ ه ق به عضویت مجلس شورای کبرای دولتی منصوب گشت. ایلخانی پس از حکومت زنجان و حکومت مجلند در قزوین سرانجام در شعبان سنه ۱۳۰۹ ه ق در طهران وفات یافت. شرح حال و مآخذ سوانح حیاتش در کتاب چهل سال تاریخ ایران (ج ۲، ص ۵۳۶-۵۳۷) مندرج است.

* عبارت «من حفر بثرأ...» از احادیث اسلامی است و شرحی درباره آن در امثال و حکم دهخدا (ج ۴، ص ۱۷۴۱) مندرج است.

اول فروردین ۱۲۵۹ ش = ۸ ربیع الثانی ۱۲۹۷ ق =
۲۰ مارچ ۱۸۸۰ م

*در ضمن شرح احوال جناب حاجی مهدی ارجمند در کتاب مصایح هدایت (ج ۴، صفحه ۴۵۵) دربارهٔ صعود جناب حکیم آقا جان چنین مذکور شده است:

«... بهر صورت حکیم آقا جان بعد از تصدیق امر مبارک و موقّیت عظیمی که بدست آورد سفر کوتاهی هم به اتفاق جناب حافظ الصّحّه به طهران نموده چند تن از آل اسرائیل را تبلیغ و مراجعت به همدان نمود و چیزی نگذشت که رخت از جهان بر بست و گویا بعد از ایمان دو یا سه سال بیشتر نزیست. لکن در همین مدّت قصیره به هدایت نفوس کثیره موفق گردید بعد از فوتش کلیبان می خواستند از دفنش ممانعت نمایند لکن از عهده بر نیامدند. جمال اقدس ابهی در لوحی از الواح در حشّ چنین فرموده اند: «أنا نذكر في هذا المقام من سمع ندائی و اقبل الی وجهی و فاز فی ایامی و صعد الی الرّقیق الاعلی و کان من الفائزین أنه سمی بأقاجان فی لوح رفیع طویلی له و لمن ذکره بما نزل له من لدن، ناطق امین أنا ذکرناه من قبل و من بعد و أنا الذّاکر الخیر» انتهى...».

جناب دکتر ثابتی در رسالهٔ خود دربارهٔ حکیم آقا جان چنین نوشته اند که حکیم در هنگام صعود به ملکوت ابهی از بستر خود نیم خیز برخاسته و به بستگان خود که در اطرافش حلقه زده بودند و گریه و زاری می کردند باکمال رأفت و وقار گفت: «آرام و ساکت باشید مگر متوجّه نیستید که ربّ الجنود در اینجا حضور دارد». سپس در بستر دراز کشیده چشم از عالم ناسوت فرو بست. چندی بعد لوح مبارکی به افتخار دکتر مهدی خان مشکوة الاطباء (فرزند حکیم آقا جان) عزّ نزول یافت که در آن جمال قدم چنین می فرمایند: «أنا کنا معه حين صعوده».

متن قسمتی از لوح جناب دکتر مهدی خان که حاوی عبارت فوق و عنایات جمال قدم نسبت به حکیم آقا جان می باشد به شرح ذیل است:

«... یا مهدی اسمع النداء الذی ارتفع من هذا المقام الاعلی من سدرۃ الحمراء. انه لا اله الا هو الفرد الواحد العظیم الخیر. ان الذین نقضوا ميثاق الله و عهده اولئك من الاخسرين فی کتاب الله رب العالمین. قل یا قوم قد جاء الیوم و القیوم ینادی باسمه المقنن العظیم. ایاکم ان تمنعکم ما عند الجهلاء عن الاق الا علی و خذوا ما اوتیتم من لدن عظیم خیر. طوی لک و لمن صعد الی الله نشهد انه شرب کوثر البقاء من ید عطاء ربّه الکریم. انه فاز بما لافاز به اکثر الخلق یشهد بذلك لسان الله فی هذا المقام الرفیع. اقبل الی الاق الاعلی اذ اعرض عنه الوری الا من شاء الله مالک ملکوت الاسماء واعترف بما نطق به القلم و اقرب بما نزل من سماء الفضل من لدن مقتدر قدیر. اناکنا معه حین صعوده و ذکرناه بما ماج بحر الغفران و حاج به عرف عنایت الله الغفور الرحیم. طوی له و لمن ذکره بعد صعوده بما نزل من لدن منزل قدیم البهاء علیه و علی الذین ما نقضوا عهد الله رب العرش العظیم».

در باره حکیم آقا جان جناب اشراق خاوری نیز در یادداشت های خود چنین نوشته اند که حکیم پس از ایمان به امر مبارک آرزویش این بود که به حضور جمال قدم مشرف شود اما ممکن نشد و در حین صعود صورت خود را به جانب ارض اقدس نموده به صدای بلند می گوید: «قادوش، قادوش ادونای صبا یوت ملوکل هارض کبوده». معنی این عبارت عبری به فارسی آن که مقدس است خداوند رب الجنود که جلال او زمین را پر خواهد نمود.

*در این مقام یکی از الواح نازله از قلم جمال قدم را که خطاب به جناب آقا شیخ محمد عرب عز نزول یافته مندرج می سازد. نسخه ای از این لوح منبع در مجموعه آثار قلم اعلی (طهران: لجنة ملی محفظه آثار، ۱۳۲ ب، شماره ۱۸، ص ۱۹۲ - ۲۰۳) به طبع رسیده است.

جناب آقا شیخ محمد علیه بهاء الله و عنایت ملاحظه فرمایند
 ۴ رجب سنه ۱۳۰۶

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی

حمد حضرت مقصود عالمیان را لایق و سزا که در اثبات امرش به دونش تمسک نجسته و ذکر غیرش به او راه نداشته و ندارد چه که مقدس است از ما فی العالم و السن امم. یوم بسیار

عظیم است امروز نقطه اولی روح ما سواه فداه در جنت علیا و افق ابهی بآنی انا اول العابدین ناطق نسله تعالی ان یحفظ عبادہ من الاوہام و الظنون چه کہ حزب شیعه شیعی به اوہام و ظنون از عرفان اسم مکنون مخزون محروم بوده و هستند، خود را اعلی الخلق می دانستند و اربع من فی البلاد می شمردند و لکن عنداللہ از اسفل خلق و اخسر عباد مذکور. هزار و دوست سنہ "یا وصی" گفتند و در یوم جزا خالق صد هزار امثال وصی را شهید نمودند. حال مجدد بعضی از معرضین به این اسباب ناس را از مولی الوری منع می نمایند. مکرر این کلمه علیا از مالک ملکوت اسماء استماع شد، قوله تبارک و تعالی:

تا از نهر اسماء نگذردند به بحر معانی فائز نشوند. باری این عبد و آن جناب و سایرین باید از حق بطییم کہ حزب اللہ را از این اسماء و امور قیل و اوہامات آن حزب مردود حفظ نماید. سبحان اللہ در اول امر علمای حزب شیعیہ ناس بیچاره را از شاطی بحر احدیہ منع نمودند و چه مقدار از عباد را کہ محض نفس و ہوی بر ایشان فتوی دادند و خونشان ریختند الی حین بر متابر حق را سب می نمایند. باری عمل نمودند آنچه را کہ یہود و نصاری بل عبدة اصنام عمل نمودند. در هر حال از حق جل جلالہ حفظ طلب می نمائیم و استمداد می جوئیم کہ شاید از بعد عباد اللہ به اوہامات آن حزب غافل مبتلا نشوند، الامر بید اللہ یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید.

و بعد یا حبیب فوادی در نامہ قبل وعده داده شد کہ جواب نامہ عالی آنچه باقی مانده از بعد ارسال شود حال وقت وفای بہ وعده است.

بسم ربنا العلیم الحکیم. ذکر جناب حاجی فضل اللہ و جناب کاکا خان علیہما بہاء اللہ نمودند جواب اول اسمشان مذکور و در این مقام ثانی درباره ایشان این بیانات عالیات از لسان عظمت جاری قوله تبارک و تعالی:

هوالمہیمن علی ما کان و ما یکون. یا فضل اللہ للہ الحمد فضل حق جل جلالہ شامل شد و اسباب بہ امر مالک یوم ایاب مدد نمود و آن جناب فائز شد بہ آنچه کہ در کتب الہی از قبل و بعد ظاهر امروز کلمه مبارکہ قد اتی الحق از امواج دریاہا و اوراق اشجار و ہزیز اریاح و خریر انہار اصغاء می شود آنک اذا سمعت النداء من الافق الاعلی،

قل:

لک الحمد یا مولی الوری و رب العرش و الثری بما سقیتی کوثر البقاء من ید عطانتک و عرفتی امرک و اوضحت لی سبیلک و اظہرت لی دلیلک اشہد امام وجوہ العالم بان برہانتک

احاط الامم و حججتك ظهرت بامرک و لاحت بارادتک اسئلک یا مالک الوجود من الغیب و الشهود بالمقام الّذی شرّته باستواء عرشک علیه و بالمدينة الّتی جعلتها موطناً قديمک و بالیت الّذی فيه ارتفع ندائک و بالاراضی الّتی فازت بلحاظ عنايتک بان تجعلنی ناطقاً بذکرک و ثنائک و متمسکاً بحبل فضلک بحيث لاتمنعی قدرة الرّجال و لاتحجینی سبحات الجلال اقوم باسمک علی خدمة امرک و ادعو العباد بالحکمة و الیان الی ساحة عزک. ای ربّ ذقنی قطرة من بحر علمک و نور قلبی و اراکانی من تجلّيات انوار شمس حکمتک. ترانی یا الهی مقبلاً الیک منقطعاً عن دونک و اسئل من سماء جودک بدائع کرمک هل الغنی یخیب الفقیر عن بابه. و هل العليم یطرد الجاهل عن ساحة لا و عزتک اکون موقناً بفضلك و عطائک و قدرتک و قوتک و غنائک و ثروتک اسئلک یا الهی بان تؤیّدنی علی عمل یفوح منه عرف قبولک و رضائک. انک انت القایض الفضال المشفق العزیز الکریم. انتهى

و هذا ما نزل لجناب کاکا خان علیه بهاء الله:

بسمی الّذی به ماج بحر الیان. یا کاکا خان علیک البهاء الرّحمن این مظلوم با هر نفسی ذکر می نماید. آنچه را که ادراک آن سهل و آسان است. اگر جمیع عالم به عرفان این یک کلمه که حال از قلم اعلیٰ جاری می شود فائز شوند کلّ به آمانا یک یا اله العالم ناطق گردند. هزار و دوست سنه بل ازید از مطالب محققه مسلمة نزد حزب شیعه حیات قائم و کون آن حضرت در مدائن معروفه بوده و هر نفسی بر تولّد قائل شد خونش ریختند و بعد نزد صاحبان بصر واضح و معلوم گشت که آن حزب بر خطا بوده اند و در این هزار و دوست سنه نفسی از علمای آن حزب و دوش از تولّد ظهور و کیفیت آن آگاهی نیافت و در وادی ظنون و اوهام سیر می نمودند در این صورت چگونه می شود خیر منصف و عليم عادل تصدیق امور دیگر که از آن حزب ظاهر شده نماید. باری مقصود آن که باید سمع قلب و سر را از آنچه از این حزب شنیده ظاهر نمود تا به اصغاء بیاناتی که از قلم اعلیٰ جاری و ظاهر شده فائز گشت الی حین حقّ ستر نموده چه که عالم از اذن واعیه محروم مشاهده می گردد. انک اذا فزت بذکری قل: لک الحمد یا مولی ملوک العالم و لک الثناء یا مقصود الامم بما انزلت لی فی سجنک الاعظم ما یکون باقیاً ببقاء اسمائک و صفاتک انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام من فی السموات و الارضین. انتهى

این عبد فانی به لسان ظاهر و باطن به حمد و ثنا مشغول چه که در هر حین امواج بحر عنایتش شامل دوستانش شده و می شود از برای هر اسمی نازل شده آنچه که حجت است از برای کلّ و برهان است از برای کلّ ليعرف الكلّ ما ظهر في ايام الله ربنا و ربّ العرش و الثرى و ربّ العالمين.

این که ذکر جناب حاجی سید ابوالفضل و جناب میرزا محمد خان دکر علیهما بهاء الله را نمودند بعد از عرض امام حضور این آیات مشرقات از افق اراده حقّ جلّ جلاله اشراق نمود
قوله تبارك و تعالی:

بسمی الناطق امام الوجوه. امروز مطلع آیات الهی و مشرق حیّ ربّانی و سرّ مکتون و مسترّ مخزون امام وجوه امرا و علما نداء می نماید و کلّ را بشارت می دهد به آنچه که در کتاب الله مخصوص اولیاء مقلّد شده، یا ابالفصل حجیات نفس و هوی و سبحات اهل بغی و طغی تیر عدل را از اشراق منع نموده و عباد را از این فضل اعظم محروم داشته قرن ها لقای مالک اسماء را سائل و آمل بوده اند و چون نسمة الله در این فجر روحانی و صبح نورانی مرور نمود و مکلم طور بر عرش ظهور مستوی کلّ اعراض نمودند و به سهام ضغینه و سنان بغضا قصد مالک اسماء کردند. وارد آوردند آنچه را که لوح به واحسرتا و قلم به وا اسفا ناطق و ذاکر جیحون خون از افنده و قلوب مفرّین و مخلصین جاری الی حین علمای حزب شیعه به نار ضغینه مشتعلند و بر سفک دماء اولیاء و اصفیاء ساعی و جاهد الله اکبر در لیلالی و ایام به تعمیر مدن و دیار موهومه مشغول و از انوار تیر یقین ممنوع و احدی الی الیوم تفکر ننموده و نمی نمایند که اقوال آن قوم چه بوده و جزا در یوم جزا چه نسل الله ان يعرفک ما کان مستوراً عن الابصار و بؤیدک علی ذکر ما منع عنه الانظار. امواج بحر بیان در قطب امکان ظاهر و تجلیات انوار آفتاب حقیقت از افق سجن مشرق و لایح مع ذلك عباد غافل حول غدیر طائف و بر اصنام اوهام معتکف.

قل:

لک الحمد یا الهی بما سقیتی کوثر بیانک و هدیتی الی صراطک و اریتی آثار قلمک و اسمعتی ندانک. ای ربّ اسئلك بانوار وجهک بان تؤیّدنی علی ذکرک و تکتب لی ما کتبه لاصفیانک انک انت المقتدر القدر لا اله الا انت العلیم الحکیم.

و هذا ما نزل لجناب میرزا محمد خان علیه بهاء الله

بِسْمِ الْمُهَيْمِنِ عَلٰی مِنْ فِی الْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ. ذَكَرَ مِنْ لَدَى الْمَظْلُومِ اِلَى الَّذِی اٰمَنَ بِاللّٰهِ الْمُهَيْمِنِ
 الْقَتِیْمِ لِتَجْدِیهِ نَفْحَاتِ الذِّكْرِ وَ الْبِیَانِ اِلَى اَفْقِ ظَهْوَرِ رَبِّهِ الرَّحْمَنِ الْمَقَامِ الَّذِی فِیهِ تَنْطَقُ الذَّرَاتُ
 الْمَلِكُ لِلّٰهِ مَالِكِ الْغِیْبِ وَ الشُّهُودِ. قَدْ حَضَرَ اَسْمُكَ لَدَى الْمَسْجُوْنَ فِی سَجْنِهِ الْاَعْظَمِ ذَكَرْنَاكَ
 بِمَا لَا تَعَادِلُهُ اِذْكَارِ الْاِمَامِ اِنَّ رَبِّكَ هُوَ الْمُقْتَدِرُ عَلٰی مَا یَشَاءُ بِقَوْلِهِ كُنْ فِیْكَوْنُ اَنَا اَظْهَرْنَا السَّبِيلَ وَ
 اَنْزَلْنَا مِنْ سَمَاءِ الْفَضْلِ مَا تَوَوَّرَتْ بِهِ الْقُلُوبُ وَ قَرَّتْ بِهِ الْعِیُونَ طَوْبَى لِمَنْ شَرِبَ رَحِیقَ الْوَحٰی مِنْ
 كَأْسِ عَطَاءِ رَبِّهِ وَ فَازَ بِاسْتِقَامَةٍ مَا مَنَعَتْهَا جُنُودُ الَّذِیْنَ كَفَرُوا بِاللّٰهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِیزِ الْوَدُودِ. اِذَا فَرَزْتَ
 بِاٰیَاتِی وَ وَجَدْتَ نَفْحَاتِ الْبِیَانِ مِنْ قَمِیصِی،

قل:

الهی الهی لك الحمد بما ذكرتني من شطر سجنك و انزلت لي ما تجد منه المقربون عرف
 عطائك اسلكك ببحر فضلك و ما ستر فيه من لنالي علمك و حكمتك بان تكتب لي من
 قلمك الاعلى ما يكون شفاءً للأمراض و درياقاً لضعف الاجساد. ای ربّ ترانی مقبلاً اليك و
 معترفاً بوحدانيتك و فردائيتك اسلكك بان تجعلني خادماً لذكرك بين عبادك و معلماً
 لاسمك في بلادك انك انت الذي شهدت الكائنات بقوتك و قدرتك و الممكنات
 بعظمتك و سلطانتك لا اله الا انت الفضال الكريم. انتهى

امروز حروفات كتاب در مصطفی الهی هر يك به لحنی مترنم و لكن این ترنمات را آذان طاهره
 باید. سدره امید الحمد لله موجود و مشهود وقتی از اوقات این کلمه علیاً از ملکوت اعلی
 استماع شد قوله تعالی، یا عبد حاضر محزون مباش حقّ جلّ جلاله گوش عطا می فرماید و
 القاء می نماید هذه کلمة جرى منها بحر البشارة بين البرية طوبى للشاريين.

ذکر جناب ملک حسین خلیف از علیه بهاء الله را نمودند بعد از عرض در ساحت اقدس بحر بیان
 الهی موج و این لوح از مشرق فضل اشراق نمود قوله تبارک و تعالی:

بِسْمِ الْمُهَيْمِنِ الْعَلِيمِ. یا حسین ندای مظلوم را بشنو جهد نما شاید عباد بعد به مثل حزب قبل به
 ظنون و اوهام مبتلا نشوند هزار و دوست سنه به ذکر وصی مشغول و از حقّ محروم و چون
 آفتاب ظهور اشراق نمود به مثابه سباع ارض هجوم آوردند و بر مالک وجود وارد نمودند
 آنچه را که هیچ صاحب بصر حقیقی و سمع معنوی قادر بر اصغاف و مشاهده نبوده و نیست
 حال معرضین بیان مجدّد به همان اوهام مشغول نفسی که در ظلّ قباب عظمت به خدمت
 مشغول به او تمسک جستند و از حقّ ممنوع مع آن که احدی با ما نبوده و از امور مطلع نه مع
 ذلك به مفتریاتى تشبّت نموده اند که شبه آن اصغاف نشده.

قل:

الهي الهى زين عبادك بطراز العدل والانصاف و ايدهم على مشاهدة آثارك بعينك و اصفاء ندانك باذنك ترى ما ورد على احبتك و تسمع ضوضاء المشركين من اعدائك اسلك باسمك الظاهر المكنون الذى ينادى امام الوجوه بان يوقهم على التقرب اليك و التوجه الى انوار وجهك. اى رب لا تمنعهم عن تجليات ثير عرفانك فى ايامك انك انت المقدر على ما تشاء بقولك كن فيكون. انتهى

و هم جنين ذكر جناب رضا خان و جناب محمد على خان عليهما بهاء الله را نمودند بعد از اظهار و عرض امام حضور مخصوص هر يك لوح امنع اقدس از سماء فضل نازل لتقربهما الى الله ربنا و ربكم و رب العرش العظيم.

هذا ما نزل لجناب رضا خان عليه بهاء الرحمن قوله تبارك و تعالى:

هو الناصح العليم. ان المظلوم يذكرك لوجه الله و يذكرك بآياته المهيمنة على من فى السموات والارضين قد اشرق النور من افق سماء البيان و به اشرقت الارض ولكن القوم فى حجاب ميين. هذا يوم فيه تادى الذرات باعلى النداء و الناس اكثرهم من الغافلين. اسمع نداء المظلوم ارفع يدك ثم اخرق بها حجاب الموهوم باسم ربك القيم ترى ما كان ممتوراً عن العيون و مكنوناً فى علم الله رب العالمين. اذا اجتذبتك حفيف سدرة المتهى و اخذك رحيق اسمى الابهى،

قل:

الهي الهى لك الحمد بما هديتى و لك الشاء بما شرقتى و لك الشكر بما ايدتى فى يوم فيه اعرض عنك اهل مملكته. اسلك يا مولى العالم باسمك الاعظم بان تجعلنى من الذين اقبلوا و سعروا الى ان اخذوا كوثر البقاء من يد عطائك و شربوا باسمك بين عبادك. اى رب انا عبدك و ابن عبدك اقبلت الى افق ظهورك و مشرق آياتك و مطلع اوامرك و احكامك اسلك ان لاتخينى عما قدرته للمتقطعين من عبادك انك انت الجواد الكريم لا اله الا انت العليم الحكيم.

و هذا ما نزل لجناب محمد على خان ناظر وزير عليه بهاء الله قوله عز بيانه و جل برهانه:

بسمى الذى به هاج عرف الرحمن فى الامكان. هذا يوم فيه نادى المناد امام وجوه العباد الملك لله رب العالمين. قد ظهر البحر الاعظم و اظهرنا لتالى الحكمة و البيان التى كانت مكنونة مخزونة فى اصدافه امراً من لدى الله العزيز الحكيم. قد اتى الوعد و الموعد امام وجوه الامراء

العلماء نطق بما امرته من لدى الله المقتدر القدير بحيث ما اضعفته قوة العالم و ما منعه شوكة الملوك و السلاطين قد انزلنا الآيات و اظهرنا الیّنات لهداية العباد يشهد بذلك من عنده كتاب مین. انا كنا ماشياً فی السجّن و سابحاً فی بحر الیّان اقبلنا الیک و ذکرناک بما لا یفنی بدوام ملکوت ربّک الغفور الکریم. انک اذا فزت بلوحي و وجدت عرف آیات ربّک،
قل:

الهی الھی شهد لسان ظاهری و باطنی وارکانی و جوارحی و عروقی و شعرانی بوحدائیک و فردائیک و بانک انت الاول و الآخر و الظاهر و الباطن. ای ربّ اسئلك بنفحات وحیک بان تقدّر لی ما یجعلنی متوجّهاً الی اتوار وجهک و ناطقاً بثناء نفسک و سامعاً آثار قلمک. الاعلی و ندائک الاحلی و قائماً علی خدمة امرک یا مولی الوری. ای ربّ ترى الضعیف تمسک بحبل قوتک و الفقیر قصد باب غنائک اسئلك ان لاتخیه عمّا اراد من بحر جودک و سماء کرمک انک انت الفضال الکریم لا اله الا انت العزیز العظیم. انتهى

حبذا عرف بیان ربّانی و تضرّعات مسک عرفان رحمانی باید در لیلی و ایام از حقّ جلّ سلطانه و عزّ برهانه طلب نمائیم عباد ارض را مستعد فرماید تا از فیوضات مخصوصه ایامش محروم نمائند از ما عندهم بگذرند و بما عندالله توجه نمایند. سبحان الله احزاب مختلفه عالم هر یک به برهانی متمسک و به حجّتی مثبت مثلاً اهل انجیل به چند ورق تمسک نموده و به آن اوراق معدوده خود را از جمیع احزاب برتر می شمارند و بهتر می دانند و از قبل آن تورا آنچه مخصوص به حضرت کلیم است چند سفر است جمعی از بیانات انبیاء مثل اشعیاء و حزقیل و سلیمان و داود و ارمیا و ذکریا و امثال ایشان کلّ را جمع نموده اند در یک جلد مع آن که اکثر اجزاء آن تاریخ است و بعد از حضرت کلیم نوشته اند. و بعد حکم فرقان که فی الحقیقه فارق بین حقّ و باطل است به میان آمد ایام ایام حضرت خاتم بود و عهد عهد او و وقت وقت او. جز آنچه ذکر شده در دست احدی نبوده و نیست. و حال چندین مسأوی کلّ نازل و در دست موجود و مشهود مع ذلك عباد غافل جاهل محروم و ممنوع مانده اند. یشهد الخادم بان جزاء اعمالهم منعمهم عن التقرّب الی مشرق الظهور و مکلم الطور. خدمت معرضین بیان این خادم دو کلمه عرض می نماید بعضی از قبل بعضی وکیل شوند و به این ارض یابند و لکن شرط آن این که دارای چشم و گوش خود باشند چنانچه در این ظهور به این مأمورند و معادل جمیع کسب قبل مشاهده نمایند و تسلیم بگیرند و اگر بخواهند یک معادل دیگر مجدداً نازل شود و به شرط آن که کلّ اعتراف نمایند که این آیات از قبل نبوده و از سماء فطرت نازل

گشته مع ذلك تكليف ايمان هم نمی نمایم همین قدر باشد اذیت نمایند و وارد نیاورند آنچه را که سبب ندبه و نوحه ذرات کائنات گردد. قسم به آفتاب افق برهان که آنچه الی حین نازل شده از احصاء آن عاجزیم و الی حین جمع نشده. ای برادران لسان عظمت مکرر فرموده و می فرماید یا قوم بحر معانی امام وجوه به کمال اوج ظاهر و امواجش را هر صاحب بصری دیده و آفتاب فضل فوق رؤوس کلّ مشرق و لایح ای عباد ببینید و انصاف دهید مع ذلك الی حین غافل و به روایات قبل که اکثر آن از مفتریات حزب شیعه است تمسک نموده اند و بر نفس حقّ وارد آورده اند آنچه را که هیچ ظالمی وارد نیاورده. الهی الهی آید عبادک علی العدل و الانصاف و وفقهم علی المشاهدة بعیونهم و الاصفاء بأذانهم انک انت المقتدر القدير.

ذکر دوستان الهی جناب آقا میرزا محمد ط ر و جناب آقا میرزا احمد و جناب آقا علی محمد و جناب آقا محمد علاّف و جناب آقا علی و مخدّره امّ ایشان علیهم بهاءالله را نمودند ذکر هر یک در ذروه علیا امام وجه مالک اسماء عرض شد و مخصوص کلّ آیات بدیعه منیعه از سماء فضل نازل قوله تبارک و تعالی:

هو المجیب من افقه الابهی. یا محمد قد ارسلنا محمداً بآیات انجلذب بها افئدة المقرّین و بیّنات انارت بها آفاق قلوب المخلصین و امرناه بان یلق علی العباد کلعبه التوحید فضلاً من عندنا ان ربک هو الغفور الرحیم ولكن انکره القوم و اعرضوا عنه و اعترضوا علیه و ارتکبوا ما صاح به کلّ منصف بصیر. نسل الله بان یوفّقک علی خرق الاحجاب امام وجوه الاحزاب و یؤیدک علی ما ینبغی لهذا الیوم العزیز المنیر. قل یا قوم قد اتی یوم الله اسمعوا ما انزله الرّحمن فی الفرقان ان اخرج القوم من الظلمات الی النور و ذکرهم بایام الله. كذلك نزل من قبل من لدن علیم حکیم. اشکر الله بما ذکرک المظلوم اذ کان مقرّه فی مقام بعید انه فی الغریبة یدعوا الکلّ الی الوطن الاعلی و فی الذکة یقدر لاولیائه العزة الكبرى و فی السجّن ینطق فی کلّ شأن انه لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر القدير.

یا احمد لعمرالله ترضّع مسک العرفان فی الامکان و اتی الرّحمن بملکوت البرهان و القوم اکثرهم معروضون انّ الکتاب ینطق بالحقّ و هم لا یسمعون و السماء تنادی و الشمس تقول و النّاس اکثرهم لا یعرفون قد منعهم اهوائهم عن الهمهم الاّ انهم لا یفقهون قد شغلتم زخارف الدّیا بالوانها یشهد بذلك عباد مکرمون. نسل الله تعالی ان یؤیدک علی التمسک بجله و التّشبّث بذیله بحیث لاتمنعک المدافع و الجنود عن المهیمن التیوم.

یا ابن شعبان اسمع نداء ربك الرحمن أنه ارتفع من هذا المقام المرفوع و انزل لك ما يقربك اليه ان ربك هو الغفور العظوف قد حضر اسمك لدى المظلوم ذكرك بآيات لانعادلها خزائن الملوك. اذا سمعت النداء من شطر عكا،

قل:

الهي الهي استلک بنورك الذي لا يطفى و بنا ربك الذي لا تستر و يساطك الذي لا يطوى بان تجعلني ثابتاً على حبك و راسخاً في امرک و مستقيماً على العمل بما انزلته في كتابك أنك انت المقتدر العزيز الودود. اي رب تراني مقيلاً اليك و بيتي مقراً و ماوى لا وليانك استلک بان تزيتہ في كل الاحيان بذكرک و ثنائک ليرتفع فيه من السن احبائك ذکر ما انزلته في كتابك أنك انت القوى القدير لا اله الا انت العليم الحكيم.

يا محمد در مصيبت واردة بر مظلوم تفکر نما از اول ايام الى حين خلق را به حق دعوت نمود و در جميع اوقات به ظلم اعداء مبتلا گاهي مقرّ مظلوم سجن ارض طا بوده و هنگامی جس ارض ميم و وقتی ارض سرّ و حال در سجن اعظم مع ذلك در جميع احوال و احیان من غير ستر و حجاب احزاب عالم را به عنایت مالک قدم بشارت داد و از سماء مشيت نازل شد آنچه که مقدّس از شبه و مثل بوده هر صاحب عدلی بر عظمتش گواهی داده و هر دارای انصافی بر قدرتش شاهد و آگاه از حق بطلب عباد خود را محروم نفرماید که شاید به انوار يقين منور شوند و به اصفاء ندا فائز گردند. ايام ايام او و زمام فضل و کرم در قبضه قدرت او. اوست مقتدري که جنود عالم او را از ذکر باز نداشت. قام امام الوجوه و قال الملك لله المقتدر العزيز الوهاب.

يا على يا ابن ابراهيم عليه و عليك بهائي. اين مظلوم در اين ليل به تو توجه نموده و ترا ذکر می نماید لتسمع و تكون من الشاكرين. اوهام و ظنون عباد را از مالک يوم معاد محروم نموده حجت ظاهر دليل باهر سيل واضح ولكن ظلم و طغيان اکثري را از توجه به مقصود عالميان منع نموده. امروز سدره بنفها ناطق و اثمار به کمال لطافت مشهود و بساط بيان مبسوط و اهل بهاء با کمال فرح و انبساط و عزت و نشاط به ذکر و ثنا مشغول طوبی از برای نفسی که مفتریات حزب شيعه او را از مطلع نور احدیه منع نمود. بگو ای دوستان از يد عطا کوثر بقا را اخذ نمايد به اسمش بگيريد و به يادش بنوشيد هيناً لکم و مريثاً لکم البهاء من لدنا على ايک الذي صعد الى الرقيق الاعلى و عليك و على امك و على الذين فازوا بذكرى و عنایتی و ثنائی الجميل. انتهى

و هم چنین درنامه دیگر ذکر جناب حاجی ملا علی علیه بهاء الله را نموده بودند ذکرشان در ساحت اقدس مذکور و یک لوح اعلای ابهی در جواب عریضه ایشان از قبل از سماء فضل نازل و ارسال شد ان شاء الله از رحمت ایام قسمت کلی بردارند. این خادم از حقّ از برای ایشان توفیق می طلبد چه که حیف است مثل ایشان اليوم از فیوضات حضرت قیاض محروم مانند ان ربنا هو الغفور الرحیم و هو المشفق الکریم. این که درباره جناب آقا موسی از ابناء کلیم علیه بهاء الله مرقوم داشتید بعد از عرض امام وجه من لایعزب عن علمه من شیء این کلمات عالیات از سماء عنایت منزل آیات نازل قوله تعالی و تقدس:

یا موسی لا بأس فی توقّفک فی سلطان آباد در امور ظاهره به مشورت تمسک نما و بعد متوکلاً علی الله مشغول شو از حقّ می طلیم جمیع اولیای خود را به طراز امانت و دیانت و عفت مزین فرماید آنه هو المقتدر المختار. ینبغی لاهل البهائ ان یعظوا الناس باخلاقهم الطّیبه و اعمالهم المرضیه انا ذکرنا الذین آمنوا بالله فی هذا الظهور الّذی فیہ ظهرت الاستار و برزت الآثار طوبی لمن اقبل بقلبه و توجه بوجهه و سمع باذنه و شاهد بعینه و اخذ کتاب الله بقوه من عنده و قدرة من لدنه. یا موسی در جمیع احوال به حقّ تمسک نما و بر او توکل کن ما کلّ را به حکمت امر نمودیم طوبی لمن تشبث بذیلها امرأ من لدنی الله رب العالمین. و ترا وصیت می نمائیم در جمیع امور به عدل و انصاف این دو هادی نفوسند و حافظ وجودمن عندالله مالک الغیب و الشهود. طوبی لاولیائی فی ارض الهاء و المیم انا ذکرنا الذین آمنوا هناك من قبل بذکر لابعاده ذهب العالم و لا کنوز الامم ان ربک هو المعین فی کلّ حین لا اله الا هو الحقّ البقین. رکنی در آن ارض هم ساکن از حقّ می طلیم او را تأیید فرماید به اسباب سموات و ارض و موفق دارد بر آنچه سبب بقاء ذکر اوست انا ما ذکرنا اسمه و اسماء اولیائی حکمة من عندنا و نسله تعالی بان یحفظهم من شرّ الظالمین و نفاق النّاعقین و اشارات المعرضین و شبهات المنکرین آنه هو الفرد الواحد المقتدر العلیم الحکیم. و نذکر مهدی و نبیره بذکری ایاه نسل الله ان یفتح علی وجهه و وجوه اولیائی ابواب البرکة و العطاء و العزة و الثروة و العلاء آنه هو مولی الوری و رب الآخرة و الاولی. و نذکر من سمی برحیم و الّذی سمی بعاشور نسل الله تبارک و تعالی ان یقدر لهما و لاولیائه ما تقرّ به عیونهم و تقرّح به قلوبهم آنه هو معین المقبلین و المخلصین. یا شیخ علیک بهائی و عنایتی فی الحقیقه کتاب مبین مخصوص آن جناب این ایام نازل و اسماء مذکوره کلّ به امواج بحر بیان فاتر. بگو ای دوستان باید به نار محبت الهی

مشعل باشید و به نور معرفتش منور زود است که ندای الریحیل از هر یتی مرتفع جهد نمایند
شاید به اسم مقصود عالمیان فائز شوید به آنچه که ذکرش باقی و دائم است، انتم فی البیوت و
ربّ الیّت فی السّجن یشهد و یری و هو العزیز البصّار. انتهى

صد هزار حمد و ثنا حضرت مقصود را که مع کثرت ابتلا و حبس در حصن عکا لسان
مقدّسش به ذکر اولیاء مشغول بلایای عالم و ظلم های امم مالک وجودش را از جودش منع نمود
در کلّ حین امواج بحر فضلش ظاهر و تجلّیات تیر جودش موجود اولیاء طراً چه اهل آن ارض
و چه در اطراف کلّ الحمد لله مذکورند و به عنایتش فائز این خادم به جبل عطایش متمسک
و از برای کلّ می طلبد آنچه را که عالم وجود از آن با فرح و سرور. عرض دیگر حضرت
اسم الله جمال علیه من کلّ بهاء ابهه مکرر ذکر آن حبیب روحانی را نموده اند خادم از حقّ
جلّ جلاله سائل که آن جناب را مؤید فرماید بر خدمت امر به شأنی که السن کلّ به ذکر آن
ناطق گردد آنه هو السّامع المجیب.

و این که درباره ورقه مخدّره علیها بهاء الله که در آن ارض ساکنند ذکر نمودند بعد از عرض
در ساحت امنع اقدس این کلمات عالیات از مشرق بیان رحمن مشرق قوله تبارک و تعالی:

یا ورقه ان شاء الله به عنایت حقّ فائز باشی و به افق اعلی ناظر نسله تعالی ان یقدر لک و لمن
معک خیر الآخرة و الاولی و یسقیک فی کلّ الاحوال کأس الاستقامة آنه هو المقدر علی ما
یشاء و هو الفرد الواحد المشفق الکریم. انتهى

عریضه ایشان به اهل سرداق عصمت رسید جواب عنایت فرمودند و ارسال شد. یا حبیب
فزادی مع تحریرات لاتحصی که از هر جهت می رسد و جواب باید برود لله الحمد جواب
های آن جناب متابعاً ارسال شد و جمیع نفوس مذکوره به امواج بحر عنایت رحمانی فائز
گشتند ان شاء الله مؤید شوند بر آنچه لایق ایام اوست، آنه هو السّميع المجیب. البهء و الذکر و
الثناء علی جنابکم و علی الدّین فازوا بالرّحیق المخترم و عملوا بما امروا به فی کتاب الله
المهیمن القیوم.

در این اثر منبع مبارک مقصود از "جناب آقا موسی" جناب حاجی موسی مبین و مقصود از
"مهدی" جناب حاجی مهدی ارجمند رفیعاً و مقصود از "رحیم" جناب عبدالرحیم حافظ
الصّحّه و مقصود از "عاشور" میرزا عاشر یعنی میرزا هاشم خان یار شاطر است، چنان که
حضرت عبدالبهاء نیز در لوح آقا محمّد تبریزی چنین می فرمایند:

ای مرغ آموخته و افروخته جمال ابهی تحریر رسید تقریر دلپذیر بود... یار شاطر جناب عاشر ذکرش تسلی خاطر گردید الحمدلله در ایمان و ایقان بالغ و در وله و شوق فائق است...» مقصود از "رکعی" که "در آن ارض ساکن" به ظن قوی حاجی محمد باقر جندقی رهبر شیخیه همدان است که شرحی از احوال او در صفحات آینده خواهد آمد.

*احمد شریف الملک از نفوس سرشناس و ذی نفوذ همدان است. او چندی مباشر گمرگ همدان، پیشکار همدان و رئیس التجار آن شهر بوده است.

*حاجی محمد باقر نبیل مسافر مخاطب الواح عدیبه قرار گرفته است. ذیلاً چند فقره از الواح نازله خطاب به ایشان را نقل می نمایم:

سرور مکرم جناب نبیل قبل با علیه بهاء الله و عنایت ملاحظه فرماید.

بِسْمِ رَبِّناَ الْاَعْظَمِ الْاَكْرَمِ الْعَلِيِّ الْاَبِيِّ

الحمد لئیر انار به افق العالم و قلوب الامم الّذی به ظهر البحر الاعظم و تفرّد عندلب البقاء علی اغصان سدره المنتهی قد اتی من سمی فی التّوراة بیهوه و فی الانجیل بروح الحقّ و فی الفرقان بالنباّ العظیم و به ظهر ما کان مستوراً فی علم الله و برز ما هو المسطور فی صحف القبل و نطق طلعة الرّحمن علی عرش الیّان انه لایستشار باشارتی و لا بما ذکر فی الیّان و به ظهر ما وعد فی الواح الله الملک المقتدر العظیم الحکیم. الحمد لله الّذی انزل الآیات و اظهر الیّنات و عرف کلّ صراطه المستقیم و الاسم الاعظم العظیم نعماً لمن و فی بالعهد و سرع الیه بوجه منیر و تباً لمن انکر فضل الله و برهانه و اتبع کلّ ناعق بعید. الصّلوة و الثناء و التّکبیر و البهائ علی الّذین شمروا اذیال الجد و الجهد لخدمه امر الله بین عبادہ و ذکره بین خلقه اولئک عباد ینطق بشانهم اهل الملکوت و یذکرهم اهل الفردوس فی مقام کریم و یصلّین علیهم الملاء الاعلی و الّذین یطوفون عرش الله العلیّ العظیم. سبحانک یا من ناح المقربون فی فراقک و صاح الموحّدون فی بعدهم عن تلقاء مدینه قریک اسئلک بنفحات قمیصک و اتوار و جھک بان توید أحبّانک علی خدمه امرک و ایدهم یا الهی علی ما یرتفع به ذکرک بین بریتک ثمّ احفظهم بجددک و عنایتک عن الّذین اعرضوا عن افقک الاعلی اذ انار باسمک یا مالک الاسماء انک انت

المقتدر على ما تشاء و بامرک رفعت رایة یفعل ما یشاء لا اله الا انت المقتدر القدير. و بعد قد طارت طیر حکمک على هيئة الکتاب و کان معها ما استبشر به اهل الوفاء فی ملکوت الانشاء لانه کان مزیناً مطرزاً بذكر الله و ثنائه و كذلك سر الخادم الکتاب الأخرمة اخرى و كذلك کرمة اخرى. ان الخادم یستل الله ربه بان یوقفکم و یؤیدکم على ما اتم علیه فی ایامه و عرضت جميعها تلقاء العرش و نزل لجنابک من سماء المشیة مرة فی کتاب اسم الله زین علیه من کل بهاء ابهاء و اخرى فی هذا المکتوب و عن ورائهما فی رسائل بعض الاحباب و عن ورائها قد نزل اللوح الامنع الاقدس، اسئله تعالی بان یشرفک به و یرزقک لقائه انه ولی المخلصین و الموحدين و المقربين. و بعد از عرض در ساحت اقدس اشراقات شمس معانی در مرایای الواح به این صور مبارکه ممتعه اشراق فرمود:

هو المفرد علی الاغصان

یا محمد یدکرک الفرد الاحد من مقامه المحمود و ینادی بین الارض و السماء بانا المقتدر المہمن القیوم قد حضر کتابک و عرضه العبد الحاضر اذ کان یشی مالک القدر فی المنظر الاکبر هذا القصر الادی بنی من قبل لاستواء عرش الله المقتدر العزیز الودود. طوی لک و لكل مقبل اقبل الی الحقّ علام الغیوب. قد سمعنا ندائک مرة بعد مرة و اجبتاک کرمة بعد کرمة فضلاً من عندنا ان ربک لهو العزیز المحبوب. کبر من قبلی على وجوه عبادی الذین تمسکوا بحیل عنایتی و قاموا على ذکری و ثنائی فی بلادی أنهم من اهل ملکوتی و جبروتی یشهد بذلك قلمی الادی نطق انه لا اله الا هو یعطی کیف یشاء و یمنع بامر من عنده انه لهو الحقّ مالک الوجود. قل یا اصفیاء الله ان افرحوا فی هذا الیوم الادی استبشر بذکره الملائ الاعلی و اهل سرادق الابهی الذین ما منعتهم حجابات العالم عن التوجه الی هذا المقام المرفوع. طوی لقلوبکم بما اقبلت الی الله و لمیونکم بما توجهت الی افق ظهور ربکم مالک الغیب و الشهود و نذکرک یا باقر مرة اخرى فضلاً من لدی الله مالک الوری لشکر و تشهد بما شهد الله قبل خلق الارض و السماء انه لا اله الا انا المہمن القیوم. قد ارسلت الرسل و انزلت الکتب و بشرنا بالسهم فیها بهذا الیوم الادی لم یکن له کفو فی الابداع و لا مثل فی الاختراع ان ربک لهو الشاهد على ما یقول. قد توجه الیک طرف العناية على شأن غفر الله من کان مذکوراً فی کتابک انه یغفر من یشاء بفضل من عنده و هو الحقّ علام الغیوب. البهاء علیک و على من معک من الذین سمعوا و اجابوا فی هذا الیوم الموعود. انتهى

فضل و عنایت الهی نسبت به آن جناب و دوستان از آیات مقدسه معتنه مشرقه از افق اراده واضح و مشهود است امثال صد هزار مثل این عبد قادر بر ثنائی آن علی ما ینبی لها نبوده و نخواهد بود. و هم چنین در مقام دیگر ذکر حکمای آن ارض از لسان قدم جاری قوله عز کبریا نه:

هوالمیین العلیم

یا احبائی فی التوراة ان استمعوا ندائی من شطر سجی آنه قد ظهر ما کان مسطوراً فی کتب الله رب العالمین. قد شهدت التوراة لسلطان الآیات و الانجیل لملک الجلیل و الفرقان لهذا النبا الذی اذا ظهر انصعق من فی السموات و الارض الامن شاء الله المقدر العلی العظیم. ای پسران خلیل و وارثان کلیم حمد کنید حق قدیم را که شما را به صراط مستقیم هدایت نمود و در یوم عظیم از فرع اکبر حفظ فرمود مجدوا الرب فی هذه الايام و هللوا باسمه تبارک الرب الذی اتی بالحق آنه هو الذی به ظهر ما رقم من القلم فی کتب القبل طویب لنفسی عرفت و اقبلت و وبل للجاهلین. قد اتی بالحق من جعل الفجر ظلاماً و مشی علی مشارق الارض آنه سعى بالاسماء الحسنی فی کتب الله فاطر السماء و بالنبا العظیم فی کتاب مبین آنه لهو الذی اظلم النهار کاللیل و دعا البر و البحر الی الله الفرد الخیر. یا ابناء الخلیل فی الاطراف ان استمعوا نداء ربکم الابهی من الافق الاعلی من السدرة المنتهی ثم اخبروا العالم بهذا النبا الذی به انشق الحجاب و ظهر ما اخبر به الرسل امرأ من لدن مدبر علیم. تالله لیس عنده ما عندکم و لا یمشی فی طرقکم قد اتی بالحق بجنود الغیب و اظهر لعباده صراطه المستقیم. ان انظروا الکلمة التی خرجت من فم ارادتی و ما ظهر منها فی الارض ان انتم من العارفين بها ظهرت الكنوز و الانمار و ما خزن فی کثر العلم من اسرار الله مالک هذا اليوم البدیع. امروز روزی است که از کلمه مبارکه که از فم مشیت الهی ظاهر شد بحر فرح در عالم ظاهر و هویدا گشت و به مبارکی آن کلمه کناثر ارض ظاهر و نعمت های الهی باهر آمد این است آن روزی که تشنگان به بحر زندگانی توجه نمایند و باران رحمت گیاه های پژمرده و خشکیده را تازه و خرّم نماید به غیر مزد عطا فرماید و بدون ذهب و فضه نعمت بخشد. در کتاب اشعیا ملاحظه کنید و تفکر نمائید تا آنچه ذکر شد بیاید و از بحر دانائی قسمت برید بر الهی در بر شام ظاهر و مشهود و ندایش از صهیون مرتفع نیکوست حال نفسی که از این فیض اعظم محروم نماند. اشعیا می گوید و اجعل فی صهیون خلاصاً لاسرائیل، امروز کرسی رب در اورشلیم جدید بر آب واقع و آن

خیمه مبارکه که اشعیا از آن خبر داده در آن مقام بلند اعزّ ارفع اعلى مرتفع گشته و این خیمه ای است که از مکانی به مکانی نقل نشده و نخواهد شد و اوتاد او کنده نشده و نخواهد شد و طناب های او بریده نشده و نخواهد شد و حال ربّ عزیز در آن خیمه بر عرش عظمت مستوی. امروز روزی است که برّشام در فرح و سرور است و جبال و اتلال در ترنم و شور و زمین در نهایت بهجت و به او راود حقائق و معانی مزین. یا ابناء خلیل اسرار کتب بسیار ولكن گوش کمیاب امروز روزی است که کنوز مستوره در علم الهی و رموز مخزونه در کتب ربّانی ظاهر و هویدا است طوبی لعین رأّت ولادّن سمعت و لنفس اقبلت الی الافق الاعلی. به یقین مین هذا یوم فیہ قاس السّموات بالذّراع و کال تراب الارض بالمکیال و وزن الجبال و الاکام بالمیزان انا نذکر لکم اشارات الکتب لعلّ النّاس یوقنون بما انزلنا من قبل ان یریکم الرّحمن لهو الغفور الرّحیم. انتهى

یا حییی جمیع کتب و صحف و زیر ندا نموده اند و به این روز اعظم بشارت داده اند مع ذلك کلّ در غفلت مشاهده می شوند الا من شاء الله. حضرت اشعیا می فرماید یدفع الیه مجد لبنان بهاء کرمل و شارون هم بیرون مجد الربّ بهاء الهنا. کرمل مقامی است مقابل ارض سجن واقع و اوست موسوم به کوم الله و مقرّ کرسی در اوّل ورود آن محلّ بوده اوست اوّل ارضی که در این مملکت به بحر وصال فاتر شد و به نفحات الهی معطر گشت ارض لبنان هم در طرف ارض سجن واقع.

و هم چنین در جای دیگر می فرماید قولوا لخائفی القلوب تشددوا و لا تخافوا هو ذا الهکم الانتقام یأتی جزاء الله هو یأتی و یخلصکم. انتهى

ملاحظه نمایند و تفکر کنید؛ به بیان واضح مبین تفصیل خوف عباد و ظهور اله و ظلم ظالم و جزاء الهی را بیان فرموده. حال این عبد فانی خدمت آقایان و دوستان به کمال خلوص عرض می نمایم امروز باید قلوب را محکم نمود و عدل را ثابت و ببنان محبت را راسخ. از تیرگی های نفوس ظالمه محزون نباشد چه که روشنی ها از عقب است و از سطوت غافلان مضطرب نشوند چه که جزای الهی از پی. به نور ایمان و ایقان و به کمال اطمینان باید به ابق محبوب عالمیان ناظر باشیم و با جمیع اهل ارض به رفق و مدارا سلوک نمائیم چه که ما را از برای آبادی خلق فرموده نه خرابی. ان شاء الله باید خوف را به اطمینان تبدیل نمایند و ضعف را به قوت. از حقّ جلّ جلاله سائل و آملمیم که جمیع را به بحر فضل هدایت فرماید به شانی که حبّ حیات فاتیّه ایشان را از حیات باقیه منع ننماید. در کتاب زکریا می فرماید: و یكون یوم

واحد معروف لانّ لا نهار و لا لیل. و هم چنین اشعیا می فرماید: "لا تكون لك بعد الشمس نوراً في النهار ولا القمر منير لك مضيئاً بل الرب يكون لك نوراً ابدياً." مقام یوم الله را ذکر فرموده چنانچه در الواح نازل شده که این یوم الهی از نور وجه منیر و روشن است طویبی لمن عرف و کان من الفائزين. و هم چنین می فرماید: "و يكون الرب ملكاً على كل الارض في ذلك اليوم يكون الرب وحده و اسمه وحده." انتهى

ملاحظه نمایند مع این بیان صریح که از قبل در کتاب نازل و ثبت شده اهل بیان به اسم الوهیت و ربوبیت از مشرق وحی الهی و مطلع نور صمدانی بعید و محروم مانده اند. امروز علم توحید مرتفع است و بحر تفرید ظاهر به یکتائی خوانده شده و خواهد شد من توجه الی غیره بغیر اذنه اقل من ان یحصی أنه غفل عن سلطانه و اعرض عن برهانه. امروز بزرگ است اوست سید ایام و مولای قرون و اعصار و مطلع و مشرق آن. باید جمیع ناس به حقّ وحده ناظر باشند و به یکتائی او شاهد و گواه او واحد و اسم او واحد طویبی لبصیر شاهد و لعارف عرف و لعالم علم و لفاصد قصد المقصود فی یوم الموعود.

در ایامی که نفحات قمیص وحی در زوراء متضوع بود لسان قدم به یکی از دوستان خود به این کلمه مبارکه نطق فرمود ان اجعل خضوعک و خشوعک لله وحده، باید جمیع خضوع و خشوع مخصوص حقّ جلّت عظمته و علّت سلطته و عزّ برهانه باشد.

این فانی خادم از حقّ تعالی شأنه سائل و آمل است که جمیع را مؤید فرماید بر عمل به آنچه در کتاب عظیم از قلم مبین جاری شده چه مقدار بلند است مقام نفوسی که در امر الله ثابت و راسخ دیده می شوند اولئک لا خوف علیهم و لا هم یحزنون اولئک من اهل البهائم المستقرین علی السفینة الحمراء باذن الله مالک الاسماء یصلین علیهم الملاء الاعلی فی کلّ حین. ان شاء الله باید در اشارات کتب قبل تفکر نمائیم که شاید به براهین قویّه و دلائل متقنه متمسک شویم و مذاهب مختلفه ارض را به نور عدل هدایت نمائیم. طویبی از برای ابناء خلیل چه که از اهل بهائم محسوند و به این اسم مبارک معروف هر نفسی الیوم رقیق مختوم از ید عطای حضرت قیوم اخذ نمود و آشامید او از اهل بهائم محسوب و در کتاب مذکور است. در این کلمه مبارکه محکمّه متقنه که در کتاب ذکر تباراً مذکور است ملاحظه نمائید می فرماید و فی ذلک الیوم لا ینور بعد کنعانی فی بیت ربّ الجنود. این کلمه به تلویح خبر می دهد که آفتاب حقیقت از افق سماء دیگر مشرق و لایح می شود و هم چنین مشعر بر این است که هر نفسی به اسم اعظم اقبال نمود اعزّ ام عالم بوده و خواهد بود چه که به او منسوب و به اسم او

موصوف می شود چنانچه هر کنعانی الیوم از انوار ظهور منور شد از اهل بهاء لدی الله مذکور است. ای آقایان امروز بزرگ است چنانچه در مقامی از سماء مشیت الهی این آیه مبارکه نازل قوله جلّ کبریا، امروز عظیم است بشنوید ندای مرسل و مبعث را تالله الحق مکلم الطور ینطق بالحق ولكن الخلق اکثرهم من الغافلين. حق الیوم مروج تورا و انجیل و فرقان بوده و هست و هم چنین مروج جمیع صحف و زبر و کتب الهی و این در مقامی گفته می شود و در مقام دیگر آنه بدیع السموات و الارض قد اتی بامر بدیع الذی لیس له شیء من قبل و لا نظیر من بعد یشهد بذلك من عنده لوح حفیظ. انتهى

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

جناب نبیل مسافر علیه بهاء الله و عنایته
فی ۹ ربيع الاول ۱۳۰۲

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی

حمد حضرت مقصودی را سزااست که شبهات اهل علم و اشارات اصحاب عمائم و سطوت عالم و ظلم امم او را از مشیتش منع نمود و از اراده اش باز نداشت در حینی که سهام اعداء به مثابه امطار از اطراف در طیران لسان عظمت به کلمه مبارکه لا اله الا هو المقتدر علی ما یکون و ما قد کان ناطق چه مقدار از نفوس معتدین و معرضین بر ضررش قیام نمودند و بر سفک دم اطهرش فتوی دادند مع ذلك بحر عنایت با کمال موج و آفتاب شفقت با کمال نور و اشراق ظاهر و لایح رحمتش سابق و نعمتش محیط و امرش نافذ تعالی امره و جلت عظمته و عظم سلطانه لا اله غیره. سبحانک یا من باسک نزلت المائدة و ظهرت التعمة و سبقت الرحمة و هطلت امطار الیان من سماء العرفان علی من فی الامکان. اسئلک باسراک المودعة فی اسمک الاعظم و انوار وجهک یا مالک القدم و سلطان الامم بان تؤید احبائک علی ذکرک و ثنائک و علی العمل بما ینبغی لایامک ثم احفظهم یا الهی من شئون الظالمین و سطوة المعتدین الذین نبدوا احکامک متمسکین باهوائهم عند ظهور مشرق وحیک. ای رب تری نیلک المسافر بین یادی طغاة عبادک اسئلک یا اله الاسماء و فاطر السماء بان تؤیده فی کل

الاحوال علی خدمتک و تجعله ناصراً لامرک و قائماً علی اجراء ما اراد بسلطانک لا اله الا انت
القوی العلی العظیم.

و بعد دستخط های آن محبوب روحانی پی در پی وارد و هر یک شاهد و گواهی بود بر
محبت و اقبال و استقامت و خدمت آن محبوب و از هر حرفی از آن عرف خضوع متضوع به
شأنی که اهل اقلیم دانائی یافتند و قسمت بردند آنه لایضیح اجر المحسنین. لعمر محبوبنا و
محبوبکم هر حرفی که از قلم آن دوست ثابت راسخ مستقیم جاری شده گواهی داده و می
دهد و یک دستخط آن حیب روحانی در این ایام وارد بعد از قرانت و اطلاع قصد مقام
مالک ابداع نموده بعد از اذن تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة قوله جلّ بیانه و
عزّ شأنه:

هو الناصر الخیر. یا نبیل یا مسافری آنچه بر تو وارد شد حقّ عالم و گواه و آنچه از تو ظاهر
شد به طراز قبول فاتر چه که رحمتش احاطه نموده و آفتاب فضلش از افق سماء عنایت مشرق
و لایح لک مقام عند ربّک ان اطمنن و کن من الشاکرین. از هیچ امری محزون مباش به حقّ
ناظری و به او منسوب لعمری قد خلق الله الارض و کنوزها لک و لا مالک از آنچه رفته
محزون مباش زخارف دنیا لایق نفوس غافله مزخرفه بوده و هست. قسم به آفتاب فضل که از
اعلی افق عالم مشرق و لایح است از برای تو نزد حقّ کنزهاست دست هیچ سارقی به آن نرسد
و هیچ ظالمی آن را نیابد ان ربّک لهو المخبر العلیم الحکیم. ان شاء الله موفق شوی بر آنچه که
تلقاء حضور بعد از طلب تو به آن امر نمودیم البهاء المشرق من افق سماء عنایتی علیک و علی
من معک و علی من یحبّک لوجه الله ربّ العالمین. انتهى

له الحمد و المنه بما ذکرکم و عرفکم و علمکم سیله الواضح المستقیم از حقّ جلّ جلاله این
خادم سائل و آمل که درجنج احوال آن محبوب را مؤید فرماید اوست قادر بر آنچه اراده
نماید. از دو دستخط آخر حزن لایحی احصاء شد بعد از عرض کرة اخری فرمودند یا عبد
حاضر بنویس به جناب مسافر علیه بهائی عنایت حقّ نسبت به شما بوده و هست با کمال روح و
ریحان و توکل و اطمینان به آنچه امر شد تمسک نمائید ان ربّک یحبّک و معک فی کلّ
الاحوال البهاء علیک و علی ابنانک و علی من معک و آمن بالله ربّ العالمین. انتهى

مره اخری که در ساحت اقدس حاضر مکرر ذکر شما از لسان مالک اسماء ظاهر و آفتاب
عنایت و الطاف مشرق و لایح از حقّ می طلبم آن محبوب را فاتر فرماید به آنچه سزاوار فضل
و کرم اوست آنه ولی من والاه و معین من اقبل الیه و هو الستار الغفار الفضال المشفق الکریم.

خدمت جناب ابن علیہ بہاء اللہ و عنایتہ تکبیر و سلام می رسانم. ان شاء اللہ مؤید باشند بر خدمت مولی و استقامت بر امر. دنیا عنقریب فانی و معدوم و آنچه باقی و دائم است عنایت حقّ جلّ جلالہ نسبت بہ دوستان خود بودہ و هست ہنئاً لمن فاز بعنایاتہ فی ایامہ و شرب ریحق الوصال من ایادی عطائہ. البہاء و النّاء و التّکبیر علی جنابکم و علی من معکم و علی الذّین سمعوا و اجابوا ربّہم النّاطق الامین و الحمد لله ربّ العالمین.

و از جملہ الواح صادرہ از قلم حضرت عبدالبہاء خطاب بہ جناب نبیل مسافر دو لوح مبارک ذیل است:

ہوالابی

جناب زائر حاجی نبیل مسافر علیہ بہاء اللہ الابہی

ہوالابی

ای زائر مطاف ہیاکل تقدیس، از اعظم الطاف الہی این کہ در قرن مجید موجود شدی و از اہل سجود گشتی و بہ ساحت قدس ملیک غیب و شہود شتافی و بہ شرف لقاء فائز شدی و کلمات تاّمات را از فم مقدّس اصغاء نمودی و حال بہ طواف مطاف روخانیان نیز فائز گشتی و بر عہد و پیمان ثابت و راسخی و بہ ذیل حضرت رحمن متشبّث پس شکر کن پاک یزدان را کہ بہ جمیع این مواہب موقّ و مؤید گشتی حال با قلبی پر سرور و جانی پر جہور بر ہر دیار عبور و مرور کن و بہ بشارت الہی اہل ہمدان را مستبشر و مسرور نما. ع ع

ہواللہ

ط، جناب نبیل مسافر علیہ بہاء اللہ الابہی ملاحظہ نمایند

ہواللہ

یا من سافر من اللہ الی اللہ ائی لاتاجی ربّی الابہی فی کلّ صباح و مساء بلسان الجہر و الخفی ان یثبت قدمیک علی صراط العہد و الميثاق و یتور بصرک بمشاهدة جنود تأییدہ من الملائع الاعلی و یملا قلبک فرحاً و استبشاراً بفضلہ و جودہ الذی احاطک من کلّ الجهات و یھیئاً لک

من امرک رشداً فلا تبشس بما جرى و ارض بالقضا و تمسک بعروة الصبر الجمیل فی المصائب الكبرى. فو ربک الاعلی ان المتعارج الی الملکوت الابهی قد فاز بالمشاهدة و اللقاء و تمتع بالتمعة الكبرى و يقول لیتی فزت بهذا فيما مضى و یا فرحی من هذه المنحة العظمی و العظیة المثلی ادخلوها بسلام آمنین و ان هذا لاذن مبین. ع ع

*مقصود از عزالدوله عبدالصمد میرزا پسر سوّم محمد شاه قاجار است که در سال ۱۲۶۱ هـ ق متولد شد و در سال ۱۳۴۸ هـ ق در طهران در گذشت. شرح احوال عزالدوله از جمله در تاریخ رجال ایران (ج ۲، ص ۲۶۸-۲۷۰) و فرهنگ رجال قاجار (ص ۱۱۹-۱۲۰) و چهل سال تاریخ ایران (ج ۲، ص ۴۸۰-۴۸۱) مندرج است.

عبدالصمد میرزا در سال ۱۲۷۸ هـ ق ملقب به عزالدوله شد و حکومت همدان به او تفویض گشت. در سال های ۱۲۹۱-۱۲۹۳ هـ ق نیز حکومت همدان را داشت و در سال ۱۲۹۹ هـ ق و ۱۳۰۸ هـ ق مجدداً حاکم همدان شد. او بارها وزیر عدلیه و وزیر تجارت بود و در سال ۱۳۰۱ هـ ق برای شرکت در مراسم تاجگذاری الکساندر سوّم به روسیه رفت. عزالدوله در تاریخ فعالیت سیاسی خود بارها حکومت قزوین، بروجرد، ملایر، تویسرکان، نهاوند و زنجان را نیز به عهده گرفت. او تحصیل کرده و مطلع بود و زبان فرانسه و انگلیسی را خوب می دانست.

*مقصود از زین العابدین خان، حسام الملک است که پسر حسین خان قراقرلو بود و او نیز لقب حسام الملک داشت. حسام الملک پدر در سال ۱۲۸۷ هـ ق ملقب به حسام الملک شد و از ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۷ هـ ق حکومت کرمانشاه را به عهده داشت و چون در صفر ۱۳۰۷ هـ ق فوت شد لقب و حکومت او به پسرش تفویض گشت. زین العابدین خان حسام الملک در زمان مظفرالدین شاه به لقب "امیر افخم" نیز ملقب گردید و در سال ۱۹۰۰ م به حکومت کرمان رسید و در سال ۱۹۰۵ م پس از کسب لقب "سالار" فرماندهی لشکر مستقر در کرمانشاه و نهاوند را بر عهده گرفت.

شرحی از احوال حسام الملک پدر در چهل سال تاریخ ایران (ج ۲، ص ۶۰۶) به طبع رسیده است.

*مقصود از مستوفی الممالک میرزا یوسف خان آشتیانی است که از رجال برجسته عصر قاجار محسوب می‌گردد. در سال ۱۲۶۱ هـ ق هنگامی که پدرش میرزا حسن آشتیانی وفات کرد لقب و منصب مستوفی الممالکی را به یوسف خان فرزند او دادند و او سال‌ها در این منصب کار رسیدگی به محاسبات و مالیات‌های ولایات ایران را به عهده داشت. مدتی نیز وزیر داخله بود و زمانی حکومت عراق را یافت. او در تمام سال‌های فعالیت سیاسی و مشاغل اداری خود از عزت و احترام و نفوذ قول و فیر برخوردار بود. در ۱۲۸۷ هـ ق وقتی ناصرالدین شاه به سفر عتبات رفت نظم و رسیدگی به همه امور مملکت با او بود. در ۱۲۹۰ مجدداً مستوفی مالیات‌ها و محاسبات بود. در ۱۲۹۱ هـ ق در شورای کبرای شش نفری که در دربار بوجود آمد مرجع امور گردید و تا سنه ۱۳۰۱ هـ ق با آن که مقام صدارت عظمائی را نپذیرفته بود در مقام مستوفی محاسبات و وزیر داخله تصدیی و رفق و فق امور مهمه را به عهده داشت. سرانجام در شعبان ۱۳۰۱ هـ ق رسماً صدر اعظم شد و در سن هفتاد و شش سالگی در ۳ رجب ۱۳۰۳ در طهران از این عالم در گذشت. شرح حال و جزئیات اخلاقی مستوفی الممالک را اعتماد السلطنه مفصلاً در کتاب صدر التواریخ (ص ۲۸۲-۲۹۶) به رشته تحریر کشیده است.

*مقصود از نصیرالدوله میرزا عبدالوهاب خان شیرازی است که به القاب نایب الوزاره و آصف الدوله نیز ملقب است. عبدالوهاب در سال ۱۲۴۲ هـ ق در شیراز متولد شد و علوم ادبی و عربی را فرا گرفت و به علم و ادب اشتهار یافته شعر نیز می‌سرود و یزدانی تخلص می‌کرد. او در سال ۱۲۸۸ هـ ق ملقب به نصیرالدوله شد و مناصب مختلفه یافت. از جمله حکومت گیلان را داشت، مدتی نیز ریاست کل گمرگ با او بود. در سال ۱۲۹۰ هـ ق وزیر تجارت شد و بعد از اشتغال به مشاغل دیگر در سال‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۱ هـ ق مجدداً وزیر تجارت بود. نصیرالدوله در سال ۱۳۰۱ هـ ق مأمور خراسان شده لقب آصف الدوله گرفت و تولید آستان قدس رضوی را به عهده داشت. نصیرالدوله سرانجام به طهران آمده در جمادی الاول سنه ۱۳۰۴ هـ ق از این عالم در گذشت.

شرح حال او در تاریخ رجال ایران (ج ۲، ص ۳۰۱-۳۱۷) مندرج است. شرحی از احوال و مآخذ حیات او در صفحه ۵۰۵ کتاب چهل سال تاریخ ایران نیز به طبع رسیده است.

*مقصود از ظلّ السّلطان مسعود میرزا پسر ناصرالدین شاه است که در سال ۱۲۶۶ هـ ق متولد شد و به سال ۱۳۳۶ هـ ق از این عالم در گذشت. او در دوره حیات خود حاکم بسیاری از مناطق ایران بود. در ۱۲۷۸ هـ ق با لقب یمن الدوله حاکم مازندران و سمنان و دامغان شد. در ۱۲۸۶ هـ ق با لقب ظلّ السّلطان به حکومت فارس رسید. در ۱۲۹۱ هـ ق حکومت اصفهان را داشت و در ۱۳۰۰ هـ ق فرمانروائی بر یزد، فارس، عراق، بروجرد، خوزستان، لرستان، کرمانشاهان، کردستان و گلپایگان را به عهده گرفت. ظلّ السّلطان در سال های بعد حکومت همه نواحی جنوبی و غربی ایران را به عهده داشت و عاقبت در اصفهان در حالت جنون و انزوا در ۲۳ رمضان سنه ۱۳۳۶ هـ ق از این عالم در گذشت و جنازه او را به مشهد برده مدفون ساختند. کتاب تاریخ مسعودی به نام او معروف و منتشر گردیده است.

شرحی از احوال ظلّ السّلطان در چهل سال تاریخ ایران (ج ۲، ص ۴۳۵-۴۳۷) مندرج است.

*عبارت "کم من فتنه..." آیه شماره ۲۴۹ در سوره بقره در قرآن مجید است.

*ذوالریاستین نام یکی از خاندان های مشهور همدان است. در دوره ناصرالدین شاه ریاست عائله با میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین بود. او مردی متعین و متفقد و مایل به آداب و افکار اهل عرفان بود و عدّه ای از اهل تصوف از خوان نعمتش مستفیض بودند. یوحنا حافظی در خاطرات خود چنین نوشته است که ابوالقاسم ذوالریاستین میرزا محمود خان مشهور به میرزا مقصود را تشویق نمود تا به عکا رفته و درباره حضرت بهاءالله تحقیقاتی نموده نتیجه را به اطلاع او برساند.

توضیح این مطلب در این مقام مفید است که میرزا محمود خان اصلاً از اهل کنگاور و شخصی با ذوق و دنیا دیده و عارف بود. او در اصفهان از آرامنه زنی اختیار نموده و پسری به نام میرزا محمد خان داشت که سفری برای ملاقات با سید جمال الدین اسدآبادی به اروپا نمود و در طی طریق در همدان با حافظ الصّحه در منزل ابوالقاسم ذوالریاستین ملاقات نموده بود. باری میرزا محمود خان از طریق تبریز و طرابوزان عاکا شد و در مراغه با آقا میرزا آقا جان طیب ایروانی ملاقات نموده درباره امر مبارک صحبت نمود و چنین گفت که عازم ملاقات حضرت بهاءالله هستم، اگر حقیقتی از ایشان ثابت شود به خدمت قیام می کنم و الا

کتابی خواهم نوشت تا دیگران گمراه نشوند. میرزا محمود خان سپس از طریق اسلامبول عازم عکا شده منجذب و ساجد گشت و پس از ورود به ایران از سلک عرفا خارج شده در همدان با میرزا آقا جان طیب ملاقات نمود و چون از نتیجه سفر او به عکا استفسار نمود چنین گفت که اگر از اول خلقت عالم تا ظهور رسول الله آنچه نبی و رسول آمده بر حق بوده باشد حضرت بهاء الله فوق آنها محسوب می شود. بنا بر نوشته یوحنا خان حافظی ... ایشان بالاخره به اصفهان عازم و در اداره ظل السلطان به ترقیاتی نائل آمد و پسرش هم به علت دانستن زبان انگلیسی ترقیات زیاد نمود و همیشه در ملت حیاتشان خادم به امر بودند (ص ۱۶۱).

میرزا محمود خان مشهور به میرزا مقصود مخاطب لوح معروف به لوح مقصود است که از امهات آثار جمال قدم محسوب می گردد.

* قول سعدی در صدر باب هفتم در کتاب گلستان است که فرمود:

هر کس از گوشه ای فرارفتند	وقتی افتاد فتنه ای در شام
به وزیری پادشاه رفتند	روستا زادگان دانشمند
به گدائی به روستا رفتند	پسران وزیر ناقص عقل

* شرح حال جناب مهدی ارجمند همدانی در مصایح هدایت (ج ۴، ص ۴۴۷-۴۶۷) به طبع رسیده است.

* در این مقام یکی از الواح حضرت عبدالهواء را که به واسطه جناب حاجی آقا جان نراقی به اعزاز احبای الهی در همدان عز صدور یافته نقل می نماید:

به واسطه جناب حاجی آقا جان
همدان، احبای الهی علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای احبای الهی الحمد لله احبای همدان همه دانند و مستقیم و ثابت بر امر حضرت یزدان همواره نفعه ثبوت و رسوخ از آن اقلیم می وزد و مشام ها را معطر دارد فی الحقیقه در سیل

جمال مبارک نهایت زحمت و مشقت را دیدند و صدمات کشیدند و اذیت و جفا تحمل نمودند و عقوبت و عذاب متحمل گشتند گهی اسیر حس و زنجیر شدند و گهی در تحت تهدید تیغ و شمشیر گهی به ضرب تازیانه مبتلا بودند و گهی بی لانه و آشیانه گاهی جریمه دادند و گهی معامله سقیمه دیدند و جرعه بلا از هر جامی چشیدند چون این بلاها در سبیل حق تحمل نمودند فی الحقیقه عطا یاست. پس ای یاران شکر کنید پروردگار را که تأسی به جمال مبارک نمودید زیرا آن روح مقدس تحمل هر صدمه و بلائی در عالم امکان فرمود و شب و روز در نهایت بلاها برآید را به راه راستی بخواند و از جام هستی بخشید و دلالت بر محویت و نیستی فرمود و حال اگر از صدمات و بلاهای این عبد با خیر شوید البته ملاحظه خواهید نمود که جمیع بلاها حکم قطره دارد با وجود این متین و رزین مقاومت کلّ بلاها را به جان و دل بنماید و شکر بکند که در سبیل محبت الهی مورد صدمات گشته و مبتلای صد هزار آفات. دمی نیاسیم و نفسی بر نیارم مگر آن که از جمیع جهات ابواب بلیات را مفتوح بینم و این نیست مگر از فضل و احسان جمال رحمن.

ای دوستان ثمره وجود تحمل مصیبت در سبیل حضرت مقصود است والا چه فائده در زندگی جهان عاقبت فنا دست دهد و جمیع اوقات یهوده بگذرد پس به کمال استقامت در خدمت حضرت احدیت بکوشید و جان رایگان انفاق ننمائید و بکوشید تا نور هدی ارض غیرا را روشن نماید و جنت ابهی روی زمین را غبطه گلزار و گلشن کند تعالیم الهی خطه خاک را رشک افلاک نماید و روش و سلوک روحانیان این جهان را به فضائل عالم انسان بیاراید و علیکم التحیه و التناء. ع

شرحی از حیات حاجی آقا جان نراقی در بهبخت الصدور (ص ۱۶۶ - ۱۶۷) مندرج است. در این مقام به تناسب مقال چند فقره از الواح حضرت عبدالبهاء را که به اعزاز جناب حاجی آقا جان نراقی و اعضای عائله او عز صدور یافته مندرج می سازد:

ہواللہ

ای زائر کوی یار تحمّل مشقتِ راہ نمودی تا آن کہ پناہ بہ بارگاہِ الہی آوردی دو مرتبہ بہ این مہبتِ کلیہ فائز شدی و بہ این شرف و منقبتِ مخصّص گشتی محلّ تحسین ملاً اعلیٰ شدی و مورد عنایتِ جمالِ اہبی نظر عنایتش شامل است و فضل و مہبتش کامل خوش باش و شادمانی کن کہ چنین کامرانی میسر گشت. اہل این جہان فانی از اعلالی و ادانی شب و روز عمر خویش را در امور شہوانی صرف نمایند و عاقبت بہ خسران مبین مبتلا گردند تو الحمد للہ ثمری از شجرہٴ حیات گرفتی و اثری از مہبتِ ربّ الآیات یافتی جامی از صہبای الہی نوشیدی و نامی در این جہان فانی باقی گذاشتی اگر چہ منقطعین را نہ نامی و نہ نشانی و نہ مقصدی و نہ مطلبی و نہ بہ این عالم نظری جز رضای حقّ نجویند و جز راہش نہویند و بہ غیر ثنائش نگویند ولی مواہب این جہان نیز مختص بہ یاران است غافلان را در دو جہان جز خسران نہ حمد کن خدا را کہ چنین خلعتی در بر داری و چنین تاجی بر سر و علیک التّحیّۃ و الثّناء. ع ع

و نیز حضرت عبدالبہاء در اثری دیگر چنین می فرماید:

امہ اللہ عیال حاجی آقا جان علیہ بہاء اللہ

ہواللہ

ہیچ دانی کہ رحمت حقّ بدون طلب شامل حال تو گشتہ دولتِ ابدی در خانہ بکوفتہ در بگشا و در کمال سرور و خوشنودی استقبال کن نمی دانی این چہ فضل است کہ بہ آن خاندان شدہ کہ دودمان را بہ عزّت بی پایان فائز کردہ قدر آن را بدان البتہ دیدہ بصیرت بگشا تا مشاہدہٴ این فضل و عطا را بنمائی و شکر بگزاری. ع ع

و نیز در لوحی دیگر حضرت عبدالبہاء چنین می فرماید:

هو الله

ای امه الله پدر مهربان همی یاد تو کرد و از درگاه حضرت دوست استدعای عون و عنایت در حق تو نمود تو نیز به آنچه لازمه خدمت پدر است پیرداز و متش بدار و شکر گزاری کن که از نسل نفسی هستی که در درگاه الهی مقبول است و در آستان مقدس محمود و علیک التحیه و الشاء. ع ع

* شرحی از احوال حاجی یوحنا خان حافظی در مقدمه این کتاب مذکور شد. ایشان درباره تغییر نام خود در خاطراتی که مرقوم داشته اند چنین نوشته اند:
«در زمان کلیمی بودن اسم نگارنده یحزقیل بود که اسم یکی از انبیای اسرائیل است. زمان تشرّف به اسلام به یحیی مسمی گردیدم. روزی که حضرت حاجی امین برای اخذ حقوق امری به حجره من آمده بودند استدعای طلب تأیید نمودم و پس از مدتی لوحی به افتخار حقیر رسید که بنده را یوحنا ملقب فرموده بودند...»
متن لوح مزبور چنین است:

هو الابهی

ای میرزا یوحنا این اسم مشتق از حیات است ولی حیات دو حیات است جسمانی و روحانی اول از مقوله اوهام است مانند امواج سراب است و ثانی فیض غمام است و به مثابه دریای عذب فرات. آن ظل زائل است و این کوكب ساطع پس تا توانی در قید این باش و از فکر آن آسوده و چنان تصور کن که صد سال پیش به این جهان قدم نهادی و از هر بندی رهائی یابی و البهاء علیک امه الله ضلع را تکبیر ابداع ابهی ابلاغ نمایند. ع ع

(خاطرات یوحنا حافظی، ص ۱۴۵)

* مقصود از قول عارف رومی، مولوی است که در دفتر اول مثنوی (بیت ۵۱) چنین می فرماید:
هرج کردند از علاج و از دوا گشت رنج افزون و حاجت ناروا

*یت حافظ در مقطع غزل او است با این مطلع:

بشنو این نکه که خود را زغم آزاده کنی
کار خود گر به کرم باز گذاری حافظ
خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی
ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی

*شرح احوال میرزا یوسف خان ثابت وجدانی به تفصیل در مصایح هدایت (ج ۲، ص ۷ - ۱۰۷) مندرج است.

اول فروردین ۱۲۶۰ ش = ۲۰ ربیع الثانی ۱۲۹۸ ق =
۲۱ مارچ ۱۸۸۱ م

* شرح احوال جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی به تفصیل در کتاب ایشان که موسوم به بهجت الصدور می باشد مندرج گردیده است.

جناب عزیزالله سلیمانی نیز در مجلد اول کتاب مصایح هدایت شرح حال جناب میرزا حیدرعلی اصفهانی را مرقوم فرموده اند.

* برای ملاحظه شرح حال و آثار جناب ابوالفضائل به کتاب زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۱۹۸۸ م) اثر جناب روح الله مهرباخانی مراجعه فرمائید.

* شرحی درباره رساله اسپکندریّه در ص ۳۸۷-۳۸۸ کتاب فوق مندرج است.

* برای مطالعه شرحی از احوال و آثار تومانسکی به مقاله حقیر در پژوهشنامه (سال اول، شماره ۲، ص ۳۴-۳۷) مراجعه شود.

* برای ملاحظه شرحی درباره رساله آیوئیه به کتاب زندگانی میرزا ابوالفضل (ص ۳۸۵-۳۸۶) مراجعه فرمائید.

* مقصود از آقا عزیزالله، آقا عزیزالله جذّاب است. شرح حال ایشان در مصایح هدایت (ج ۷، ص ۴۴۸-۵۰۲) به طبع رسیده است.

* برای ملاحظه شرحی درباره جمال بروجردی به ذیل "پیرکفتار" در رحیق مختوم (ج ۱، ص ۳۸۴-۳۸۸) مراجعه فرمائید.

*شرح حال مانکجی صاحب در اثر ذیل به طبع رسیده است:

Bahá'í Studies Notebook (Vol. ۱, No. ۱, Dec ۱۹۸۰) pp. ۴۷-۶۲

*کتاب فرازستان در تاریخ سلاطین ایران اثر اسماعیل خان تویسرکانی در بمبئی به سال ۱۸۹۴ م به طبع رسیده و به فارسی سره به رشته تحریر در آمده است.

*مقصود از سپهر، میرزا محمد تقی لسان الملک متخلص به سپهر است که از نویسندگان و مورخین عصر قاجار و پسر محمد علی کاشانی بود. او پس از اتمام تحصیلات مقدماتی در کاشان به طهران آمده به ادامه تحصیلات ادبی پرداخت و در عهد محمد شاه که منشی خاص او بود به تألیف کتاب مشهور ناسخ التواریخ مشغول شد و کتابی نیز در فنون ادبی موسوم به براهین العجم تألیف نمود و سرانجام در سنّی بیش از هشتاد سال در سنه ۱۲۹۷ ه ق از این عالم در گذشت.

*برای ملاحظه شرح حال حاجی سیدجواد کربلانی به ظهورالحق (ج ۳، ص ۲۳۸-۲۴۴) مراجعه فرمائید.

*مقصود از جلال الدوله، سلطان حسین میرزا پسر ارشد ظلّ السلطان است که با دختر میرزا یوسف خان مستوفی الممالک ازدواج نمود. جلال الدوله در سال های ۱۸۸۱-۱۸۸۷ م حاکم فارس بود، مدتی نیز حکومت لرستان و در سال های ۱۸۹۵-۱۸۹۷ م حکومت یزد را داشت. او در سال های ۱۹۰۰ م تا ۱۹۰۴ م مجدداً به حکومت یزد رسید. شرح احوالش در فرهنگ رجال قاجار (ص ۷۱) و در چهل سال تاریخ ایران (ج ۲، ص ۴۴۶-۴۴۷) به طبع رسیده است.

*مقصود از یارستان، فرقه علی الهی یا اهل حق اند. برای ملاحظه بشارات ظهور بر اساس اعتقادات اهل حق به استدلالیه برای اهل حق (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۳ بدیع)، اثر حاجی میرزا عبدالله صحیح فروش مراجعه فرمائید.

*برای ملاحظه شرح احوال جناب میرزا حیدرعلی اسکونی به کتاب مصایح هدایت (ج ۵، ص ۱۳۷-۲۲۹) مراجعه فرمائید.

*برای ملاحظه شرحی درباره کتاب چهار چمن، به رهبران و رهروان (ج ۱، ص ۲۲۵-۲۲۶) اثر جناب فاضل مازندرانی مراجعه فرمائید.

*کتاب دساتیر در قرن دهم ه ق به قلم آذر کیوان به رشته تحریر در آمده است. مندرجات این کتاب به پیغمبری در ایران باستان به نام ساسان پنجم نسبت داده شده و به وسیله آذر کیوان شرح و تفسیر گردیده است.

اول فروردین ۱۲۶۱ ش = اول جمادی الاول ۱۲۹۹ ق =
۲۱ مارچ ۱۸۸۲ م

* درباره جناب داود قلی بیگ جناب عبدالله ابی زاده در صفحات ۲۲۹ - ۲۳۰ کتاب خود یعنی نگاهی به وقایع تاریخی امر در استان همدان شرحی به نقل از خاطرات جناب شاکری مرقوم فرموده اند که ذیلاً به نقل آن می پردازد:

جناب داود قلی بیگ از متقدمین امرالله در قریه امزاجرد بود. نام پدرش بیگ محمد و از اهل حق است. (اهل حق در این نواحی چند تیره و متکد پیرانی بوده اند که قبل از ظهور مبارک آنان را به منزله ستاره دانسته اند، و بعضی از آن پیران که دارای حقیقت بوده اند خبر این ظهور عظیم را داده اند که در اوائل انتشار امرالله جمعی از اهل حق در قریه امزاجرد در ظل امرالله وارد شده اند).

ایمان جناب داود قلی بیگ به امر الهی بدین طریق صورت گرفت که قدیم الایام رسم بر این بوده که در ایام پائیز هنگامی که رعایا محصول زراعتی خود را جمع می کردند یک عده از آنان با خانواده ها از دهات به امامزاده های نزدیک خود برای زیارت و تفریح و رفع خستگی ایام تابستان رفته و گوسفند برای قربانی و خوراکی همراه می بردند (در واقع جشن مهرگان فعلی است).

باری جناب محمد بیگ پدر جناب داود قلی بیگ با چند نفر از اهل حق که عده آنان در امزاجرد بشمار بود با هدایا و محصول به حضور پیر خود بنام آقا سید عباس علوی که از سلسله سرنگاری بود می رود. محل سکونت آقا سید عباس در دینور و چمچه مال جیحون آباد یا خان آباد بوده، پس از چند روز توقف جناب بیگ محمد از پیر خود اجازه مرخصی می خواهد. پیر به او می گوید چند اولاد داری. میگوید شش فرزند دارم. می پرسد اولی چه کاره است؟ می گوید رعیت، دومی سلطان فوج، سومی سرباز، چهارمی صباغ. می گوید به او از قول من بگو دین از ما رخت بر بست و دوره پیربازی خاتمه یافت. حق ظاهر شده برود تحقیق نماید. یعنی ما به منزله ستاره بودیم مردم را بعد از پیغمبر ارشاد می کردیم آفتاب ظاهر شده و دیگر ستاره رنگی و روشنائی ندارد. بعد می گوید شما و دوستان شما سه روز دیگر همدان خواهرم جهان آرا خانم هستید. بعد تشریف می برید. همان شب سید عباس صعود می

نماید و معلوم می شود این که گفته مهمان خواهرم می باشید خبر وفاتش بوده که در این سه روزه مشغول برگزاری جلسات ختم او باشند.

جناب بیگ محمد در مراجعت به امزاجرد جریان موقوف را برای جناب داود قلی بیگ بازگو می کند. ایشان هم در صدد تحقیق بر آمده و به ایمان فائز می شود و به خدمت امر اعزّ اعلیٰ قیام می نماید. جنابش مظهر محبت و دیانت و تقوی و پرهیزگاری بود. منزل این وجود خدوم منزلگه و مأوای دوستان و واردین و مبلغین بود. در اثر ایمان ایشان عدّه دیگری از اهل حق مؤمن می شوند. آن بزرگوار به فرزندان خود وصیت کرده بود که درب خانه او باید در تمام ایام به روی یار و اغیار باز باشد علیه غفران الله.

*جناب داود قلی بیگ مخاطب یکی از الواح جمال اقدس ابهی است که متن آن را ذیلًا مندرج می سازد:

جناب داود قلی بیگ علیه بهاء الله

بسمی الظاهر من افق الیاب

جمع عالم در این یوم موعود به انوار وجه مالک وجود منور و لکن بعضی به اعمال و افعال نالافه از آثار و اثمار آن محروم و برخی به اسم قیوم او را حفظ نموده اند نیکو است حال نفسی که به این مقام فائز شد و عطای الهی را از دست نداد. حمدکن مقصود عالمیان را که تو را در سجن اعظم ذکر فرموده قسم به آفتاب آسمان معانی که معادله نمی نماید به این فضل شیء از اشیاء، ان احفظه باسمی و کن من الشاکرین.

*در این مقام یکی از الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء را که خطاب به جمعی از احبّای بویوک آباد همدان عزّ صدور یافته مندرج می سازد:

همدان، بویوک آباد، به واسطه جناب غلامعلی

جناب احمد بک برادر مرحوم محمود بک جناب آقا فتح الله پسر محمود بک مرحوم جناب رجب علی خان جناب آقا میرزا داود خان جناب آقا محمد تقی جناب اکبر خان جناب کربلائی جان علی جناب آقا میرزا عبدالحسین جناب قنبر علی خان جناب لطف علی خان

جناب حسن خان جناب عزیزالله جناب میرزا نصرالله جناب میرزا آقا جناب کربلائی جواد حسین آبادی جناب ملاّ تقی حسین آبادی جناب آخوند ملاّ محمد حسن بویوک آبادی جناب کربلائی ملک داق داق آبادی جناب کربلائی میرزا حسین خان آبادی جناب علی شیر حسین آبادی علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای یاران عبدالبهاء جناب غلام علی زبان به ستایش شما گشوده و حمد و ثنا گفته که الحمد لله احبای آن صفحات به نفعات جنت ابهی مہمند و به یاد آن دلبر یکنا ہمزاد در هر صبحدم، دیدہ بینا دارند و گوش شنوا؛ ہشیارند و پرنیاز و فدایند و پاکباز جانفشانند و درخشان و آگاہند و پر انتہاء. امید چنین است کہ چنان باشند تا کام دل و راحت جان در دو جهان یابند مرغان چمنستان حقیقت گردند و ماہیان دریای مہبت اختران افق توحید شوند و درختان گلشن تجرید تا بتوانند کہ بہ عبودیت درگاہ احدیت پردازند و بہ خدمت احبای حضرت رحمانیت قیام کنند زیرا بندگی درگاہ الہی را صفات رحمانی لازم و انتساب آستان مقدس را فضائل روحانی واجب نماز بی وضو ممکن نہ و نیاز بی خضوع مقبول نیست، فضائل روحانی و اخلاق رحمانی و افعال نورانی و صفات وجدانی اساس است و عبودیت درگاہ کبریا مانند بنا و ہر بنائی را بنیادی لازم و ہر درختی را ریشہ ای واجب. پس ای یاران الہی از خدا بخواہید کہ موفق بہ اخلاق نورانی گردید و مؤید بر صفات رحمانی تا لایق و سزاوار بندگی درگاہ کبریا شوید و بہ این مہبت عظمی سرفراز گردید و از جمیع ملل ممتاز شوید تا این دلبر آمال در انجمن رحمانی جلوہ ننماید و عرض دیدار نکند آنچه بکوشیم ثمری حاصل نگردد زیرا اخلاق رحمانی لازم و اطوار روحانی واجب و صفات آسمانی فرض و منبت یزدانی لازم و علیکم التحیۃ و السّلام. ع ع

*در این مقام یکی از الواح جناب گل محمد امزاجردی را مندرج می سازد:

بہ واسطہ جناب حکیم باشی، ہمدان، جناب گل محمد امزاجردی علیہ بہاءالله الابهی

هو الله

ای مفتون جمال بہاء اگر بدانی کہ نظر عنایت حق در حق تو بہ چہ درجہ است البتہ از کمال سرور پربر آری و پرواز نمائی. جمال قدم و اسم اعظم روحی لاجتہانہ الفداء باب ملکوت را

بر رخ تو گشوده و فیض آسمانی مبذول داشته تا در ظلّ فضل وجود تریّت یافته آیت موهبت الهی گردی و مظهر الطاف نامتناهی شوی و امیدوارم که چنین گردی و علیک البهائم الابهی
ع.ع

*محمّدخان بلوچ مخاطب الواح عدیده قرار گرفته است. ذیلاً دو لوح از الواح نازله از قلم جمال اقدس ایهی را که به اعزاز ایشان عزّ نزول یافته مندرج می سازد:

بسم الله العزيز المنیع

ان یا محمّد اسمع نداء الحسين اذی قام علی الامر و اعترض علیه کلّ العباد من کلّ الجهات و منهم من كفره و منهم من انكره و منهم من اعترض علیه و منهم من اراد قتله بظلم عظیم. فاعلم بأنّه ما خاف من احد و نصر امره الی ان اشتهر ذکر الله بین العالمین.

تالله به ارتفع سرادق الغناء و خباء العلم و فسطاط الامر و خيام الوحي و الالهام بین السموات و الارضین و اتفقوا کلّ الملل و عن ورائهم کلّ الدول لیمنعوه من نصرة الله المقتدر العزيز الحكیم. انه ما منع ابداً و كان ناطقاً بینهم بذكر الله المقتدر العلیّ العظیم و بذلك ورد علیه ما لا ورد علی احد من قبل و كان الله علی ما اقول شهید. تالله قد بقی الحسین فریداً بین ابادی المشرکین و لمّا سجن فی هذا السجن اعترض علیه عباد الذین یخدمونه و خلقوا بامرہ الابدع البدیع و فی کلّ یوم شاوروا فی قتلی و قد نصرنی الله بالحقّ و اخرجنی عن بینهم بسلطان مبین. انک انت دع الذین کفروا و ان وجدت احداً من ملأ الیان من الذین اعرضوا عن هذا الوجه المعیر قل یا ایها البعید ان کنت آمنّت بالیان بأی حجة کفرت بمحبوب العالمین؟ تالله ما نزلت کلمة الا فی ذکری و ثنائی و ما بعث الا لتبلیغ امری ان اتم من العارفين. انه ما نطق عن الهوی بل نطق بما اوحی الله الیه فی ذکر هذا الغلام اذی یطوف فی حوله مطالع القدم ان اتم من الموقنین. قل خافوا عن الله و لا تکفروا بالذی لولاه ما نزل الوحي الی الحیب و ما تکلم علیّ بآیات الله الملك العزيز الحكیم. قل یا قوم تالله بظهوره قرّت عیون اهل ملأ الاعلی و بما ورد علیه بکی روح الامین اتقوا الله یا قوم و لا تعترضوا علیّ اذی یحاربون معه من علی الارض یکفیه ملل اخرى دعوه لهم و لا تكونن من الظالمین. طوبی لک یا عبد بما وفقت بعرفان ربک و هاجرت الی مدینة فیها ارتفعت نعمات ربک الرحمن و جعلها الله مطاف اهل الفردوس ثم

ملائكة المقرئين أنا كنا معك في كل الاحيان و ان ربك بكل شيء رقيب لا تحزن من الدنيا و
شأنها فسوف تنفي و يبقى الامر لربك العزيز العليم.
بلغ امر ربك الى الذينهم غفلوا و كانوا من الميتين لعل يقومن عن رقد الهوى و يتوجهن الى الله
مالك يوم الدين و البهاء عليك و على من اقبل الى افق الامر و اعرض عن الشياطين و الحمد لله
محبوب العارفين.

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر که خطاب به جناب محمد خان بلوچ نازل شده چنین
میفرمایند:

الاقدمس الامنع الاعظم

ذكر من لدنا لمن فاز بانوار الايمان اذ اتى الرحمن بملكوته الممتع المنع الذى ما منعه حجبات
القوم اذ ظهر القيوم بسلطانه المهيمن على العالمين. ان يا محمد ان استمع نداء الله الفرد الاحد
انه يدعوك بالحق فضلاً من عنده انه لهو الفضال الكريم. قد فزت باللقاء اذ ورد مالك القدم
فى السجن الاعظم و تلك مرة اخرى ان اشكر ربك الغفور الرحيم. قد دخلت بقعة الفردوس و
سمعت نداء الله اذ حضرت لدى العرش بخضوع مبین. هذا فضل لا يعادله شيء فى الارض و
لا يعقله الا الذين اوتوا بصائر من الله العزيز الحميد. قد كنت ساكناً فى ظل رحمة ربك الى ان
تم الميقات اذ اذناك بالرجوع لتذكر الناس بهذا التبا الذى به استبشر الملاء الاعلى و طارت
افتدة العارفين. ان ارجع باسم الله و اذنه ثم ذكر الناس بالحكمة التى امرناك بها ان ربك لهو
الامر العليم. اياك ان يحزنك شيء فى امر ربك انه يؤيد من ينصر ذكره المحكم المتين. قد
ذكرناك من قبل انه يذكر من ذكره و يحب من توجه اليه بوجه منير. كن ثابتاً فى الامر و
راسخاً فى الدين على شأن لا يضطربك اوهام المشركين. كبر من قبلى عباد الله ثم بشرهم
بذكرى الاحلى ليجذبهم النداء و يقربهم الى مقام قدر فى لوحنا الحفيظ. قل تخلقوا باخلاقى و
تمسكوا بسنتى و احكامى انها قد نزلت من لدن عليم حكيم. انما البهاء عليك و عليهم من لدى
الله الفرد الخبير.

برای ملاحظه شرح احوال جناب محمد خان بلوچ به کتاب تذکرة الوفاء (ص ۱۴۲-۱۴۶) مراجعه فرمایند. حضرت عبدالبهاء درباره جناب محمدخان در لوح عبدالحسین آواره که به تاریخ ۲۶ صفر سنه ۱۳۳۹ هـ ق مورخ است چنین می فرمایند:

نامه مفصل شما که به تاریخ غرة محرم بود رسید...

و اما مسئله حضرت محترم وزیر بی نظیر، ما یک درویش بی نوائی داشتیم از اهالی بلوچستان نام مبارکش محمدخان و از متصوفین آن زمان و از یارهای جانی مرحوم پدر حضرت وزیر محترم. محمدخان مذکور عزم حضور نمود و به طهران مرور کرد حضرت مرحوم مغفور اعلى الله مقامه و اسکنه فی جوار رحمة الکبری محمد خان مذکور را درخانه منزل دادند. نظر به آشنائی که در عالم درویشی داشتند به او فرمودند که چون به حضور حضرت مقصود رسی استدعا نما که دعائی در حق من فرمایند تا خدا اولادی به من ببخشد. محمدخان چون به حضور رسید عرض کرد، جمال مبارک فرمودند چون رجوع نمائی و به طهران عبور کنی خدمت حضرت شخص جلیل عرض کن که ما دعائی در حق تو نمودیم و این دانه نقل را به ایشان بده تا میل فرمایند و یقیناً حتماً دعا مستجاب خواهد گشت. محمد خان چون به طهران رسید خدمت ایشان رفت و این پیام برساند و آن دانه نقل را تقدیم کرده و به بلوچستان رفت و جمیع مابملک خویش را به تمامه به اولاد و خویشان بخشید و فرداً وحیداً عزم حضور در ارض مقدس نمود و در نهایت آزادگی و جمعیت خاطر کوه و صحرا پیمود و مناجات کنان به طهران رسید باز به حضور حضرت شخص جلیل شافت و محرمانه در خلوت ملاقات کرد، دید طفلی نیکو شمایل در آغوش مشارالیه است فرمود محمد خان این است آن طفل موعود الحمد لله به حیر وجود آمد. خواهش ثانی دارم که این طفل در صون حمایت الهی محفوظ ماند زیرا در دنیا هیچ تسلی خاطر نمی دارم مگر به این طفل. حال آن طفل حضرت وزیر بی نظیر است و چون خان مذکور به ساحت اقدس رسید خواهش مشارالیه را عرض کرد به جهت موفقیت و مصوئیت آن ذات محترم دعا فرمودند و علیک البهاء الابهی...

بر اساس تصریح حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفاء، کسی که در حق او جمال قدم اظهار عنایت فرموده و صاحب طفلی شده است میرزا یوسف خان مستوفی الممالک است که شرح حال مختصر او در صفحات قبل مسطور شد.

*جناب عبدالله ابی زاده در صفحه ۲۲۶-۲۲۷ کتاب نگاهی به وقایع تاریخی امر در استان همدان از خاطرات جناب شاکری درباره جناب عباس بیگ امزاجردی از جمله چنین نقل نموده اند:

«... آن وجود محترم و عزیز از مفاخر اهالی امزاجرد است که در تمام دوران حیاتش در خدمت به امرالله و پذیرائی از هر تازه واردی از احباء و ناشرین عزیز نفعات الله و سایرین پیشقدم می شد، خانه اش محلّ امید یار و اغیار بود. سالهای متوالی این وجود نازنین رئیس محفل مقدّس روحانی آن محلّ بود و در تبلیغ و نشر نفعات الله در آن قریه که ساکنین آن بیش از دو هزار نفر بودند جهدی بلیغ مبذول داشته و همسر محترمش سارا خانم که سیّده بود و به شرف ایمان فاتر در جمیع احوال در خدمت به تازه واردین و پذیرائی از آنان ایشان را ظهیر و نصیر بود.

جناب عباس بیگ در قریه خود و قراء اطراف مورد احترام جمیع اهالی بود و سال ها به سمت نماینده مالک قریه که به امرالله خوشین بوده خدمات گرانبهایی انجام داد. در یکی از ایام محرم و سوگواری آخوندی را در همدان برای ذکر مصیبت و تحریک مسلمین بر ضدّ احباء به قریه امزاجرد اعزام می نمایند، چون خبر به جناب عباس بیگ می رسد فوراً در مسجد حاضر می شود. آخوند اعزامی با مشاهده حضور آن بزرگوار در آن جلسه جرأت بیان خلافی نکرده به شهر مراجعت نمود ...

باری جناب عباس بیگ مردی بسیار خوش اندام و نیکو منظر بود و اکثر الواح و آثار مبارکه را به خطّ خود استنساخ کرده، دارای منزلی عالی و باغی بزرگ در جوار یکدیگر بود که در اواخر حیاتش قسمتی از باغ را برای ساختمان حمام دوش اختصاصی برای احباء تقدیم نمود. هم چنین فرزندش جناب حسین مشتاق علیه غفران الله بیشه زار ملکی خود را تقدیم داشت. جناب عباس بیگ در امزاجرد مدافع حقوق عموم افراد بود با طبع بلندی که داشت تا دم واپسین دقیقه ای از خدمات و رفتار بهائیان و خضوع بی انتها غافل نشده و در سن ۸۰ سالگی به ملکوت ابهی صعود نمود و در گلستان جاوید امزاجرد مدفون گردید. لوحی از قلم مولای عالمیان حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه به افتخارش نازل شده که ضمیمه این اوراق گردید:

همدان، به واسطه جناب آقا رضا و جناب یوسف خان، جناب عباس علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای سَمی عبدالبهاء، عباس در لسان عربی شیر دلیر را گویند و هزیر نخچیرگیر. به مناسبت الاسماء تنزل من السماء مقتضی آن است که نعره ای مانند ضرغام در آن آجام زنی و صولتی شیرانه و شجاعت و بسالتی مردانه در میدان عرفان و ایقان بنمائی زیرا شجاعت خونریزی و هدم بنیان انسانی نیست و این سزاوار درندگان است بلکه شجاعت در غلبه بر نفس و هوی است و ظفر بر لشکر شهوات امروز شخص شجاع مانند شعاع سبب روشنائی اقالیم و بقاع گردد و روشنائی جهان و نورانیت امکان در صلح و صلاح است و نجاح و فلاح تا توانی آشتی پرور باش و شجر پر بار و بر. پس سلامت عموم اهل عالم خواه و راحت و امان بنی آدم اساس مهر و وفا بنه و بنیاد خلاف و جفا برانداز دوستی و راستی کن و صلح و آشتی طلب به عموم خلق مهربان باش و دلجویی دوستان نجات قدس منتشر کن و لثالی عرفان تبشیر و بیان حقائق و معانی کن و دلالت بر سیل رحمانی لسان فصیح بگشا و نطق بلیغ بنما و نار محبت الله برافروز و پرده های ظلمانی بسوز سرهنگ جنود عرفان شو و آهنگ میدان ایقان کن تا در جمیع عوالم الهی مظفر و منصور گردی و مقرب و منظور و علیک التحیه و التشاء. ع.ع.

*در این مقام یکی دیگر از الواح جناب عباس بیک امزاجردی را نقل می نماید:

همدان، به واسطه جناب آقا موسای زائر جناب عباس امزاجردی علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای بنده الهی اثر خامه دوست حقیقی ملاحظه گردید بحر الطاف بر موج است و آن موج رو به اوج تیتت صادقه است و ان شاء الله دیونت تأدیّه می گردد. از خدا خواهم که موفق به خدمت و عبودیت شوی و احبای آن دیار را به کمال معنویت عبودیت نمائی. حضرت مهدی قلی و جناب محمّد را از قبل عبدالبهاء تحیت مشناقانه برسان. جناب نجف علی و جناب حسین علی و جناب حسین و امة الله ساره سلطان و امة الله صغری سلطان را از قبل من

نهایت مهربانی مجری دار. بنده درگاه حقّ جناب قربان علی خادم را تحیت ابدع ابهی ابلاغ دار. ع ع

*یکی از الواح صادره از قلم حضرت عبدالبهاء به اعزاز احبای امزاجرد به شرح ذیل است:

به واسطه جناب حاجی میرزا حیدر علی
امزاجرد، جناب آقا میرزا قربان جناب آقا قربان قلی جناب آقا قربان علی و جناب آقا حسن
قلی و جناب آقا مرتضی ابن حکیم علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای یاران نورانی روحانی جناب مرتضی در نامه خویش ذکر شما نموده و مشتاقان را مفتون روی دلجوی و خوی مشکبوی شما کرده ستایش یاران سبب آسایش دل و جان است و آرایش عالم امکان زیرا دلیل بر فرط محبت و شدت تعلق قلوب به یکدیگر است. چون نامه تلاوت شد به درگاه حضرت احدیت تضرع و زاری گشت و طلب تأییدات نامتناهی شد تا از افق عنایت از اشعه ساطعه رحمانیت پرتوی بر هامه آن نفوس مقدسه افتد و جلوه ای نورانی در محفل احبای ربّانی گردد و این جلوه سبب ترقیات نامتناهی و استفاضه از فیض ابدی شود احبای مانند دریا پر جوش گردند و طالبان صهای هدایت را از این کأس ظهور مست و مخمور نمایند. ای دوستان عزیز عبدالبهاء آن صفحات استعداد ترقیات و انجذاب به تجلی ربّ الآیات یافته باید دوستان حقیقی همی نمایند و به آنچه سبب روشنائی این عالم ظلمانی است تمسک جویند نورانیت جهان وجود به اقتباس تجلیات سر وجود است و آن اخلاق روحانی و روش و سلوک ربّانی و اطوار و رفتار و گفتار آسمانی است و علیکم البهاء الابهی. ع ع

*قول سعدی که جناب اشراق خاوری به آن اشاره نموده اند در باب سوّم گلستان آمده است که می گوید:

حکایت [۲۳]

مالداری [را شنیدم که] به بخل چنان معروف بود که حاتم طائی در کرم. ظاهر حالش به نعمت [دنیا] آراسته و باطنش بخیل و بخل آکنده چنان که نانی به جانی از دست ندادی و گریه

يُوهَرِيْرَه رَا بَه لَقْمَه اِي نَنُوآخْتِي وَ سَكِّ اَصْحَابِ الْكَهْفِ [رَا] اسْتَخْوَانِي نِيْنِدَاخْتِي. فِي الْجَمْلَه
خَانَه اَوْ رَا كَس نَدِيْدِي دَر گَشَادَه وَ سَفْرَه اَوْ [رَا] سَر گَشَادَه...».

*عبارت "كم من فته..." فقره ای از آیه شماره ۲۴۹ در سوره بقره است.

*برای ملاحظه شمه ای از احوال جناب حاجی مونس به ظهورالحق (ج ۸، ص ۶۲۷ - ۶۲۸)
مراجعه فرمائید.

جناب حاجی مونس و حاجی موصده مخاطب الواح عدیده قرار گرفته اند. ذیلاً چند فقره از
الواح نازله خطاب به آنان را مندرج می سازد:

هو الله

جناب درویش مونس علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای بادیه یمما، گشت و گذار و قطع مسافات بعیده مورث علت عصیه و عرقه گردد ولی ازحق
می طلیم این علت سبب صحت تامه گردد و این رنجوری علت عاقبت نفوس غافله شود از
حق تأیید می طلیم و توفیق می جوئیم. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می فرمایند:

قروین، به واسطه جناب حکیم، جناب درویش مونس علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای بنده حق رفتی و ترا فراموش نمودم و از فضل و کرم اسم اعظم امیدوارم که نصائح و
وصایای حین وداع را فراموش ننماید و به موجب آن حرکت کنی، در عالم وجود اعظم
مقصود توجه تام به جمال موعود است و چون قلب مشتعل و مشتغل به حضرت معشوق گردد
لابد از ماسوی غافل و ذاهل شود لهذا اعظم وسائل نورانیت قلب به اتوار تقدیس است. جناب

درویش موصوله و غوث افغانی را از قبل من تحیت مشتاقانه برسانید. مناجاتی به جهت جناب مؤید ارسال شد و علیک التحیة و الشاء. ع ع

قزوین، جناب درویش مونس علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای مونس مقبلان نامه ای که به جناب آقا سید اسدالله مرقوم نموده بودی مضمونش معلوم گردید الحمد لله دلالت بر روح و ریحان می نمود علی المعجاله در قزوین به الفت با یاران دیرین موفق و چون چندی آسایش جسم و راحت جان یافتی قصد قبائل و عشائر و ایل ها کن بلکه به ندای الهی نفوسی منجذب گردند و چون که اهالی قبائل ساده دل و صادقند بلکه جانی پاک یابند ودلی تابناک و به آنچه سبب عزت ابدیه انسان در دو جهان است فائز شوند خلقی جدید یابند و صفاتی رحمانی جویند روش روحانیان گیرند و سیل ربانیان بویند و سبب نورانیت جهان و جهانیان گردند و علیک البهاء الابهی. ع ع

به واسطه حضرت قائم مقام، جناب مونس یاران علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای بنده آستان جمال مبارک نامه شما ملاحظه گردید از عنایت حق امیدم چنان است که جناب قائم مقام مشمول الطاف بی پایان گردند و جناب علی رضا خان چون مواظب خدمت قائم مقامند و این خدمت فی الحقیقه به من است و عبودیت به آستان الهی لهذا باید مواظبت تامه نماید و من حال عازم سفر امریکم ان شاء الله در سنه آتی جناب علی رضا خان موفق به زیارت عتبه مقدسه می گردند و با عبدالبهاء ملاقات می فرمایند و شما همیشه در نظرید و از فیض الطاف تأیید جدیدی به جهت تبلیغ از برای شما می خواهم و علیک البهاء الابهی. ع ع

پورت سعید، به واسطه جناب آقا احمد، جناب مونس یاران درویش علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای مونس یاران توجه به جهان یزدان نما و تبیل به ملکوت پنهان کن و این مناجات بنما:

ای دلبر یکتای من آواره صحرایم و سرگشته باده پیمان در رهت افتان و خیزان و سرمست پیمانه پیمان افتاده ام بیچاره ام دلداده ام شدائیم سودائیم رسوائیم ولی روی به سوی تو آرم و آرزوی کوی تو دارم در هجرانم پر حرمانم بی سر و سامانم به لطف و عنایت شایانم اسیرم مجبر شو افتاده ام دستگیر شو غریبم مونس جان شو بی کسم معین دل و جان گرد از جهان و جهانیان بیزار فرما و در پناه خویش منزل و قرار بخش از مادون مستغنی کن و از عطای خویش بهره و نصیب ده گناه بیامرز خطا بیوش عفو و غفران فرما زیرا گناه کاریم بد رفتاریم در بحر عصیان مستغرقیم تویی محبوب مهربان و تویی بخشنده گناهان. ای پروردگار اقتدار ده ثابت و پایدار نما بی صبر و قرار کن و مجنون جمال پر انوار نما و مفتون آن زلف مشکبار فرما تا ییگانه و خویش فراموش نمائیم و مانند دریا به جوش و خروش آئیم و از پیمانه پیمان مست و مدهوش گردیم تویی بخشنده و مهربان و تویی آمرزنده و آموزنده یاران.

ای بنده یزدان جناب آقا سید محمود را از قبل من نهایت اشتیاق ابلاغ نما و بگو هر چند شوق لقا در قلب شعله زند ولی حال اقتضای حضور نه زیرا موانع و محذور واقع موقوف به وقت دیگر نمایند و علیک البهاء الابهی. ع ع

جناب درویش مونس علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای سرگشته سودائی شکر حیّ قدیر را که در ظلّ ربّ عظیم مستظلی و به بوی مشک جان مشامی معطر و دماغی معنبر داری در جمیع اوقات مخمور باده وفا باش و منادی حضرت کبریا در جوش و خروش آ و عالمی را از خواب غفلت بیدار و از خمار نفس و هوا به هوش آر تبت را خالص کن و همت را عالی آن وقت تأیید ملکوت ابهی مشاهده فرما. جناب مشهدی حسین همیشه به ذکر شما مشغول است. ع ع

به واسطه قائم مقام علیه بهاء الله الابهی، جناب حاجی مونس علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای مونس یاران جناب قائم مقام چندی است در کشور یوسف کنعان در نهایت روح و ریحان ایامی می گذراند و مونس این سرگشته و سرگردان است و نسبت به آن جناب همواره زبان

شکرانه گشاید و فراموش ننماید قدردان است و با وفا و ثابت است در محبت و ولا و در نهایت شوق و ذوق و صفا لهذا همدم من است و همقدم از الطاف حضرت بیچون امید چنان است که موفق به خدمات فائده گردد ناطقه بگشاید و نفوس را راه هدی بنماید. علی العجالة در اینجاست تا ایران انتظامی یابد. از قبل من جناب غوث الدین را تحیت ابدع ابهی برسان و علیک البهاء الابهی. ع ع

هو الابهی

ای مونس یاران سال های چند در لباس مستمند سرگشته کوه و صحرا و گمگشته دشت و دریا بودی و لب تشنه چشمه حیات و پر نشئه باده ثبات گشتی تا به عین تسنیم و ماء معین پی بردی و از باده الست سرمست گردیدی و از نیست و هست گذشتی. حال یک قدهی از صهای محبت الله بدست گیر و بر رندان می پرست صلا زن و بگو تا چند سرگشته و سرگردانید تا چند بی سر و سامانید تا چند گمگشته دشت و بیابانید،

وقت وصول است این	هنگام حصول است این
بل اصل اصول است این	آسوده شو آسوده شو
وقت پریشانی گذشت	ایام نادانی گذشت
دشت و بیابانی گذشت	آسوده شو آسوده شو
شمس حقیقت زد علم	بر کوه و دشت در صبحدم
مقصود کل شاه قدم	ماه ملل میر امم

آسوده شو آسوده شو

حال وقت آن است که درگاه احدیت را ملجأ و پناه کنیم و بیدار و پر انتباه کردیم در جهان شوری افکنیم و حشر و نشوری ظاهر سازیم. ای مونس امیدوارم که انیس آن دلبر نازنین گردی و جلیس آن یار دلنشین. ع ع

ای مونس شکر حضرت احدیت را که در آستان مقدس وارد و روی را به خاک درگش پر انوار و موی را به غبار رهش مشکبار نمودی و طواف کتان و گریان و نالان و سوزان اشعار آبدار خوانندی و چشم یاران را از سرشک ریزان چون ابر بهاران نمودی و گلزار ماحول بقعه مبارکه را به اشک دیده و آب جویبار تسقیه کردی و حول مطاف ملا اعلی طواف نمودی از

فضل الهی استدعا می نمائیم که به کلی گرفتار حق گردی و سرمست جام سرشار او تا سبب شوی آن جمع پریشان را جمع نمائی و آن بی سر و سامانان را سر و سامانی دهی و البهاء علیک. ع ع

هو الله

جناب درویش مونس علیه بهاء الله

هو الله

ای مونس یاران غزلی که از حیف ارسال نموده بودید ملاحظه گردید شما با وجود آن که به کرات و مرآت در غیاب و حضور دانستید که عبدالبهاء را نهایت آمال و آرزو عبودیت خاک آستان مقدس است و بس و به غیر از این هر ذکری در نزد خویش نیش شمرد و بی نهایت محزون و دلریش گردد چگونه باز در این غزل او را عزل نمودید و ذکری دیگر فرمودید؟ البته تلافی این جور و ستم بنمائید و در عبودیت او غزل برانید. ع ع

جمع رفقاء یاران الهی را تکبیر ابداع ابهی ابلاغ نمائید و در کمال شور و وله و انجذاب به صفحات عراق بروید. ع ع

به واسطه آقا سید اسدالله، جناب درویش مونس و درویش موصده علیهما بهاء الله الابهی

هو الله

ای دو در بدر جهان شکر کنید خدا را که در این سیل بی سر و سامانید و پراکنده و پریشان از جمعیت خاطر و رفاهیت حال و راحت ابدان چه نتیجه ای عیان اگر ثمر و نتیجه ای هست در سرگشتگی و گمگشتگی در بادیه محبت الله است این را از خدا بخواهید این است راحت دل و جان و این است مسرت قلب و وجدان هر نفسی جمعیت خاطر خواهد و لانه و آشیانه آسایش طلبد ولی عبدالبهاء در سیل بهاء پریشانی جوید و بی سر و سامانی طلبد لانه و آشیانه را به جهت مرغان خاکی ترک کند پرواز آسمانی خواهد قوه روحانی آرزو نماید پاکی و آزادگی از هر آلودگی جوید انقطاع از دو جهان خواهد و تنزیه و تقدیس نمائید و اشتعال

به نائره محبت بهاء آرزو کند این است آرزوی دل و جان که جامی از صهبای الهی نوشد و سرمست عشق الهی گردد و از جمیع مکلفات مستغنی گردد و علیکما البهائ الابهی. ع ع

هو الله

جناب موصده ملاحظه نمایند

هو الله

ای بنده حقّ خوشا به حال سرمستان بزم الست که از جام سرشار عهد و پیمان مستند و می پرست تو که از این باده روحانی جامی زدی در صبح و شام بیاد آن دلبر بی مثال سرمست باش و در کمال سرور و فرح مراجعت به ایران کن و به محبت یاران و خدمت دوستان پرداز تا لطف و انعام جمال ابهی مشاهده نمائی. ع ع

*بیت سعدی در گلستان (ص ۷۴) است که می فرماید:

حکایت [۱۹]

آورده اند که انوشروان عادل در شکارگاهی صیدی کباب کرده بود و نمک نبود. غلامی را به روستا فرستاد تا نمک حاصل کند. گفت: "زینهار تا نمک به قیمت بستانی تا رسمی نگردد و دبه خراب نشود." گفتند: "این قدر چه خلل کند؟" گفت: "بنیاد ظلم در جهان [اول] اندک بوده است و به مزید هر کس بدین درجه رسیده است."

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سببی
برآوردند غلامان او درخت از بیخ
به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد
زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ*

*بیت "در خرابات..." مطلع یکی از غزلیات حافظ است که می فرماید:

در خرابات مغان نور خدا می بینم
این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم

*برای ملاحظه شرح احوال جناب ابراهیم منیر دیوان به تذکره شعرا (ج ۱، ص ۱-۶) و نیز به سفینه عرفان (ج ۴، ص ۲۰۵-۲۰۶) مراجعه فرمائید.

اول فروردین ۱۲۶۲ ش = ۱۱ جمادی الاول ۱۳۰۰ ق =
۲۱ مارچ ۱۸۸۳ م

* برای ملاحظه شرح احوال جناب ابن ابهر به کتاب مؤسسه ایادی امرالله (ص ۴۰۲-۴۴۹) مراجعه فرمائید.

اول فروردین ۱۲۶۳ ش = ۲۲ جمادی الاول ۱۳۰۱ ق =
۲۱ مارچ ۱۸۸۴ م

*در تاریخ ۹ ربیع الاول سنه ۱۳۰۲ ه ق لوحی از قلم جمال قدم خطاب به جناب نبیل مسافر در
همدان عز نزول یافته که متن آن در ذیل توضیحات سنه ۱۲۵۹ ش نقل گردیده است.

اول فروردین ۱۲۶۴ ش = ۴ جمادی الثانی ۱۳۰۲ ق =
۲۱ مارچ ۱۸۸۵ م

* سفر اول جناب محمد ناطق اردستانی به همدان در حدود اوائل زمستان سنه ۱۲۶۴ ش مطابق اوائل سنه ۱۳۰۳ ه ق بوده است. سفر بعدی ایشان به همدان به سال ۱۳۴۳ ه ق / ۱۹۲۴ م اتفاق افتاده و در این سفر چهار سال ساکن آن مدینه بوده اند. سفر دیگر جناب ناطق در اوائل تابستان ۱۳۴۸ ه ق / ۱۹۲۹ م انجام شده و در این سفر شش ماه در همدان سکنی گزیده اند. برای مطالعه شرح احوال جناب ناطق به مصایح هدايت (ج ۳، ص ۳۸۲-۴۱۶) مراجعه فرمائید.

اول فروردین ۱۲۶۵ ش = ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۰۳ ق =
۲۱ مارچ ۱۸۸۶ م

*وقایعی که در این سال مورد مطالعه است واضحاً مربوط به دوره جمال قدم است و عریضه ای که بنا به قول جناب اشراق خاوری جناب ملا مهدی حضور "سرالله الاقوم" تقدیم داشته به سنین بعد از این وقایع مربوط می شود.
حقیر لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب ملا مهدی را زیارت نموده است.

اول فروردین ۱۲۶۶ ش = ۲۵ جمادی الثانی ۱۳۰۴ ق =
۲۱ مارچ ۱۸۸۲ م

* برای ملاحظه شرح احوال جناب ابوالفضائل در همدان به کتاب جناب روح الله مهرباخانی موسوم به زندگانی میرزا ابوالفضل (ص ۱۳۲-۱۴۴)، و نیز به کتاب مصایح هدایت (ج ۲، ص ۲۳۵-۳۸۲) مراجعه فرمائید.

* عبارت "عباد الرحمن یمشون..." آیه شماره ۶۳ در سوره فرقان در قرآن کریم است.

* مقصود از عضدالدوله، سلطان احمد میرزای قاجار است. درباره او در کتاب فرهنگ رجال قاجار (ص ۱۲۲) چنین مسطور است:

عضدالدوله، سلطان احمد میرزا

متولد در حدود ۱۸۱۹، پسر فتحعلی شاه از طاووس خانم (تاج الدوله). سلطان احمد میرزا در سال ۱۸۵۸ حاکم بروجرد و در سال ۱۸۵۹ حاکم ملایر و تویسرکان بود. وی در سال های بعد به حکومت قزوین (۱۸۶۷) و همدان (۱۸۸۶) منصوب شد.

سلطان احمد میرزا در سال ۱۸۹۶ از حکومت همدان معزول و ابوالحسن خان فخرالملک به جای وی تعیین گردید. عضدالدوله در سال ۱۸۹۸ از طرف مظفرالدین شاه به سمت ریاست شاهزادگان و مسئول گزارش امور و مطالب آنان به اعلیحضرت منصوب شد. سلطان احمد میرزا عضدالدوله در سال ۱۹۰۱ دارقانی را بدرود گفت.

وی پدر عبدالمجید میرزا عین الدوله، وجیه الله میرزا، عبدالمحمد میرزا سیف الدوله و شمس الدوله (همسر ناصرالدین شاه) است.

* در این مقام دو اثر صادره از قلم حضرت مولی الوری را که خطاب به جناب مؤیدالسلطنه عز صدر یافته مندرج می سازد:

به واسطه جناب درویش مونس

جناب مؤید علیه بهاء الله

الهی الهی ترانی قد تغرغر النفس و حشرج الصدر و ضاق القلب و همد الروح بما انقطع عني
النفس الرحمانی و خمد فی قلبی اللهب الوجدانی و احاطنی الخمول و هبط و سقط فزادی من
اوج القبول رب اطلقنی من هذا السلاسل و الاغلال و اجذبني الي ملكوت الجمال و انفت فی
روح الحیوة و اشرح صدری بالآیات الیّنات و ابعثی من مرقد الهمود و ايقظنی من مضجع
الرقود و نور عینی بمشاهدة الانوار و اسمعنی نغمات الاطيار و احشرنی مع الاخيار و اسقنی
كأس الابرار حتى اترنح من نشئة صهباء الاسرار فيكشف الغطاء و يظهر العطاء و بهتر قلبی
بحصول اعظم المنی و انال الفوز فی الآخرة و الاولى. رب افتح علی ابواب السرور و اشرح
صدری بنور مجلی الطور و اغرقنی فی بحور الحبّ و السرور و سیرنی فی عوالم الفرح و
الجبور حتى اصبح یا الهی قریر العین رحیب الصدر طیب النفس منجذب الروح مبشر الجنان
فصیح البیان طلیق اللسان اتادی بین ملاً الامکان حیوا علی الریح المخبوم حیوا الی المقام
المحمود حیوا. علی الورد المورود حیوا علی الرقد المرفود حیوا علی الظل الممدود حیوا علی
الطلع المنضود حیوا الی الماء المسکوب عند ذلك تطمئن نفسی و یرضی قلبی و یستریح
روحی و یسکن عطشی و یلمّ شعنی و یجتمع شملی بفضلک و رحمتک یا ربی الرحمن
الرحیم انک انت الکریم انک انت القدیم و انک انت العزیز المقدر القوی القدير.

به واسطه حضرت افان جناب حاجی میرزا محمد

جناب مؤید السلطنه علیه بهاء الله الابهی

ای ثابت بر یمان نعیقه غرا فریده نورا بود و دلیل تبیل و تضرع به درگاه کبریا قرائت مسرت
بخشید زیرا قلب عبدالهه محصور به انجذابات قلوب احیاست شهناز خوانندگان و آواز
سازندگان و اهتزاز بازندگان سرور نیارد بلکه آهنگ تبیل و ابتهاج جبور موفور بخشد. الحمد
لله محن و آلام شما آرام یافت رفع شبهات شد و از این جهت صدمات به مسرات تبدیل
گشت. جنود ملاء اعلی ناصر است و تأیید ملکوت ابهی حاضر حضرت شاهزاده آزاده را
ناصر امین باش و خیرخواه متین رزین و قرار و تمکین بخش. عطر مرسل خواهد رسید و به

یاد خوی مشکبوی تو استعمال خواهد گردید ولی اگر قدری از آن را وقف روی و موی خویش می فرمودی بیشتر مبارک بود و علیک البهاء الابهی.

برای ملاحظه شرحی درباره جناب مؤید السلطنه محمد میرزا و پسر ایشان محمد حسین میرزای مؤید الدوله و کیفیت اقبال و ایمان آنان به امر الهی به مصایح هدایت (ج ۲، ص ۲۶۶-۲۷۱) مراجعه فرمائید.

* کتاب شرح آیات مورخه جناب ابوالفضائل و رساله ایوبیه ایشان در ص ۳۸۴-۳۸۶ کتاب زندگانی میرزا ابوالفضل، اثر جناب مهرباخانی معرفی شده است.

* درباره حکیم لاله زار (ملاً الیازار) جناب دکتر ثابتی در رساله خود چنین نوشته اند که او از علمای با نفوذ و کرامت یهود بود و نسبتش به هارون برادر حضرت موسی می رسید. وی به مسائل مذهبی یهود احاطه کامل داشت و به این سبب مورد تکریم جامعه بنی اسرائیل بود. ملاً الیازار ازدواج اقربای نزدیک را که بین کلیعیان متداول بود تحریم کرد و آنان را از خوردن نخود و لویا و نان در عید نیشان بر حذر می داشت و به خوردن نان فطیر تشویق می نمود. ملاً الیازار پس از ایمان حکیم آقا جان به عرفان جمال قدم فائز شد و مخاطب لوحی از قلم آن حضرت قرار گرفت که متن آن چنین است:

جناب لاله زار

بسمی الناطق بین السموات والارضین

ان شاء الله به عنایت الهی به آنچه الیوم نزد رب ابراهیم و اسحق و یعقوب محبوب است فائز باشی قسم به آفتاب بیان رحمن که چشم از برای این یوم عزیز خلق شده آذان از برای این ایام بوجود آمده هیکل از برای این روز بدیع است و جان از برای ادراک این امر منیع جهد نماید شاید از اردن الهی بیاشامید و مسجد اقصای حقیقی را طواف نماید هرکه الیوم به استقامت تمام بر امر مالک انام قیام نمود او ساجد و خاضع و طائف و راکع بوده و هست کذلک اشهد

المظلوم فى هذه السجن المئين. يا لاله زار ان افرح بذكرى اياك نصرالله احب من كل شىء
فى كتاب عظيم و الحمد لنفسى العزيز العليم.

ملاً اليازار داراى دو فرزند ذكور به نام هاى حكيم آقاچان و حكيم الى و هفت دختر به نام
هاى مرواريد، شاخ نبات، حنا، گوهر، استر، خاتون و طاوس بوده است.

* مثل ضربنى و بكى... در كتاب معجم الامثال الفلستينيه (ص ۴۸۰) نقل شده و درباره آن
چنين آمده است:

ضربنى و بكى، ستنى و اشتكى:

قالت العرب: «يشجنى و ييكى»

يُضْرَبُ فى الممتري: يفعل فعلته اللدنية و ينسبها لغيره ... او يُضْرَبُ للسخرية من الفاعل المجرم
يظلم و يتظلم.

* رساله عبدالبهاء و البهائية اثر سليم قيعين در ۱۹۲ صفحه در مصر به طبع رسیده است.

* براى ملاحظه نطق هاى حضرت عبدالبهاء درباره حضرت ابوالفضائل به زندگاني ميرزا
ابوالفضل (ص ۳۳۶-۳۴۳) مراجعه فرمائيد.

* براى ملاحظه شرح احوال جناب محمد تقى ناظم خراسانى به تذكرة شعراء (ج ۴، ص ۲۴۵
-۲۵۰) مراجعه فرمائيد.

* شرح احوال جناب ناطق اردستاني در مصايح هدايت (ج ۳، ص ۳۸۲-۴۱۶) به طبع رسیده و
ديوان جناب ناطق نيز مطبوع و منتشر است.

اول فروردین ۱۲۶۲ ش = ۶ رجب ۱۳۰۵ ق =
۲۰ مارچ ۱۸۸۸ م

*بیت مه فشانند... در صدر دفتر ششم (بیت ۱۴) مثنوی معنوی مولوی است.

*در این مقام توجه خوانندگان گرامی را به لوح نازله در تاریخ ۴ رجب سنه ۱۳۰۶ ه. قی که در آن تعدادی از احبای همدان مورد خطاب قلم اعلی قرار گرفته اند جلب می نماید. تمام این لوح منبع مبارک در ذیل توضیحات مربوط به سنه ۱۲۵۹ ه. ش نقل گردیده است.

اول فروردین ۱۲۶۸ ش = ۱۸ رجب ۱۳۰۶ ق =
۲۱ مارچ ۱۸۸۹ م

*یکی از الواح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب شیخ احمد بهاری و جمعی دیگر از اجبای بهار در ذیل وقایع سنه ۱۲۸۹ ش مذکور شده است. مناجاتی نیز به اعزاز اجبای بهار و همدان از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته که متن کامل آن در مجموعه مناجات ها (ص ۲۲۲-۲۲۴) به طبع رسیده است. در صدر مناجات مزبور چنین مسطور است:

«هو الابی»

به واسطه جناب مشهدی حسین علیه بهاء الله

اجبای بهار جناب الله قلی جناب احمد جناب غلام حسین جناب میرزا حسن جناب مشهدی عباس قلی جناب آقا یاری همدانی نجل محترمشان آقا حبیب الله جناب مختار علیهم بهاء الله الابی

هو الابی

ای خداوند بخشنده کویک بخشایش بر جهان آفرینش درخشیده و دریای احسانت مواج بر کائنات گشته ابر رحمت در فیضان است و نار محبت در فوران...».

*لوحی که در ضمن پاورقی شماره یک، جناب اشراق خاوری فقیر ای از آن را نقل فرموده اند به نظر حقیر نرسیده و لذا مطابقه آن با نسخه ای دیگر میسر نگردد.

ص

اول فروردین ۱۲۶۹ ش = ۲۹ رجب ۱۳۰۷ ق =
۲۱ مارچ ۱۸۹۰ م

*در این مقام قسمتی از لوح جمال قدم را که حاوی اشاره آن حضرت به کسر حدود سبت به وسیله جناب آقا یاری می باشد مندرج می سازد. این لوح از لسان میرزا آقا جان خادم الله در تاریخ ۱۷ ربیع الاول سنه ۱۳۰۱ هـ ق خطاب به جناب زین المقرئین عزّ صدور یافته است. در قسمتی از این لوح برادران نراقی که شرح احوال آنان در ذیل وقایع سنه ۱۲۵۴ ش گذشت نیز مذکورند. جمال قدم در لوح جناب زین المقرئین چنین می فرمایند:

«الحمد لله الذى خلق الكائنات من الكلمة الاولى و بها اظهر ما عجزت عن احصائها اقلام العالم و السن الامم...»

این که درباره جناب آقا محمد حسن علیه بهاء الله در ارض ه م [همدان] و استدعای ایشان درباره اخوانش مرقوم فرمودید این فانی از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که ایشان را مؤید فرماید بر خدمت امر و هم چنین باب رحمتی بر وجه اخوان ایشان مفتوح فرماید و لکن حسب الامر به ایشان بنویسند که در جمیع احوال حکمت را مراقب باشند، ناس ضعیفند و بر مقصود مطلع نیستند یتکلمون باهوائهم و لا یعرفون.

این که ذکر حبیب روحانی جناب آقا محمد جواد علیه بهاء الله از اهل ن ر [نراق] فرمودند عرض شد فرمودند طوبی له انه ممن فاز فی العراق بزيارة الاولیاء و شهد المقام الاعلی متمسکاً بالعروة الوثقی نسله تعالی بان یتزل له و لایخیه و لمن معهما برکة من عنده و یحفظهما من شرّ الذین تمسکوا بحبال الکذب و الافتراء و یکتب لهما خیر الآخرة و الاولی. انتهى

این که درباره جناب آقا یاری علیه بهاء الله مرقوم داشتید و هم چنین حدود سبت، تفصیل در پیشگاه حضور عرض شد فرمودند طوبی له بما کسر سلاسل الاوهام. حقّ جلّ جلاله در کتب مقدسه قبل به بنی اسرائیل می فرماید ایامی که من شما را از مصر نجات بخشیدم و فرستادم به ذبیحه و محرقه وصیت نمودم بلکه شما را وصیت نمودم به این امر مبارک و از برای آن که صوت مرا بشنوید، طوبی للمتفکرین و للمتفرّسین. ان نظروا ما انزله الرحمن فی الفرقان قوله تبارک و تعالی: و لقد ارسلنا موسی باياتنا ان اخرج القوم من الظلمات الى النور و ذکرهم بايام

اللّه ان فی ذلك لآیات لكل صبار شکور. طویبی از برای نفسی که تلویح بیان رحمن را بیابد و طویبی از برای نفسی که بعد از ادراک به اندازة عقول و نفوس تکلم نماید. الحمد لله جناب یاری به اعانت حضرت باری به انوار آفتاب حقیقت که از افق حجاز اشراق نمود فاتر شدند و حدود بده را به عرفان حضرت ختم تبدیل نمودند. این است فوز عظیم و سیل مستقیم و امر قویم.

و هم چنین می فرماید ولولوا ایها الرعاة و اصرخوا و تمرغوا یا رؤساء الغنم لان ایامکم قد کملت للذبح، الی آخر قوله تعالی.

علمای توراة سبب شدند وراثت کلیم و خلیل را از ارث حقیقی منع نمودند در بادیه های ظلمت و نادانی سائرنند و شاعر نیستند. سبحان الله جناب مذکور از فضل حق جلّ جلاله به نور ایمان فاتر شده حکم سبت را برداشته حال اهل اسلام باید کمال محبت را به او اظهار نمایند آنّه علی صراط مستقیم و هذا من فضل الله ربّ العالمین. اعاذنا الله و ایاهم من الذین غلبت علیهم اهوئهم و غرّتهم الریاسة علی شأن غفلوا عن الله و عمّا انزله فی الکتاب. انتهى
این عبد خدمت ایشان سلام می رساند و از حقّ جلّ جلاله می طلبد ایشان را مؤید فرماید بر آنچه عرفش از عالم منقطع نشود، آنّه علی کلّ شیء قدیر...»

*در باره مظلّم وارده بر احبّاء از جمله جناب حاجی یاری، جناب موسی امانت نیز شرحی در مجلّه پیام بهائی (شماره ۲۱۶، ص ۲۹-۳۱) مرقوم فرموده اند.

اول فروردین ۱۲۷۰ ش = ۱۰ شعبان ۱۳۰۸ ق =
۲۱ مارچ ۱۸۹۱ م

*در شرح احوال جناب آقا سید مهدی گلپایگانی چنین مسطور است که ایشان «... در اواخر سنه ۱۳۰۸ هجری قمری [۱۸۹۱ م] از اصفهان خارج شده و چون به همدان می رسد به اصرار احباب مدّت ده ماه به ملاقات دوستان و نشر نفعات الله می پردازد و بعد از آن به بغداد رفته و در آنجا خبر صعود حضرت بهاءالله به او می رسد...»
(مصایح هدایت، ج ۳، ص ۱۴).

اول فروردین ۱۲۲۲ ش = ۲ رمضان ۱۳۱۰ ق =
۲۱ مارچ ۱۸۹۳ م

* حاجی یاری در لوحی که در فصل آثار مبارکه در صدر کتاب به طبع رسیده مذکور شده و در لوح جناب زین المقرین نیز که در ذیل توضیحات سنه ۱۲۶۹ ش مندرج گشته مذکور آمده است. در این مقام یکی از الواح نازله به اعزاز جناب حاجی یاری را نقل می نماید:

بنام خداوند یکتا

یا یاری حضرت یار یکتا می فرماید جمیع عالم از برای عرفان مالک قدم و ابن نبأ اعظم خلق شده اند و از عدم به وجود آمده اند و چون صبح یوم الهی از افق اراده ظاهر و طالع کل ممنوع و محروم مشاهده گشتند الا من شاء الله. هیننا لك بما شربت الرحيق المختوم باسمي القيوم و اقبلت الى الافق الاعلى في يوم فيه ارتعدت فرائض الاسماء ان ريك لهو الشاهد الخبير. وصيت مي نمايم تو را به حکمت چه که ناس ضعيفند محض فضل حق جل جلاله مدارا فرموده لذا بايد كل به حکمت ناظر باشند و با خلق به رأفت و شفقت رفتار نمایند انه هوالمشفق الکریم البهاء عليك و على من معك و على الذين فازوا بايام الله رب العالمين.

* درباره احوال آخوند ملا عبدالله بروجردي در تاريخ رجال ايران (ج ۶، ص ۱۴۵-۱۴۶) چنین آمده است:

عبدالله

در سال ۱۲۸۰ هجری قمری ملا محمد بروجردي معروف به مقدس از بروجردي قهر کرده. به همدان آمد و در آنجا ساکن شد. نامبرده آخوندي بود بی بضاعت و ظاهراً زاهد و علمیت چندانی هم نداشت ولی علم تجويد و قرائت قرآنش خوب بود و در ضمن صحبت، مردم را از اختيار مذاهب خارج مانند بایه و شیخیه منع می کرد.

کم کم مردم به واسطه این گپ ها به وی وثوق پیدا کردند و گرد او جمع شدند. ملا عبدالله فرزند ملا محمد بروجردي هم مدتی با پدر در همدان بود بعد به عراق رفت و چهار پنج سال

در آنجا ماند. و معلومات زیادی برای خویشتن نیندوخت و در این بین ها پدرش هم در همدان درگذشت. سپس ملاء عبدالله از عراق برگشت و در همدان متوطن شد و بسیار ظاهر الصلاح تر و مقدس تر و زاهدتر از پدرش بود و در انظار عوام خیلی جلوه نمود. مسجدی و منبری برای خویشتن فراهم آورد و عوام کالانعام هم گرد او جمع شدند. کار برجسته او این بود که فرق بایه- شیخیه - صوفیه و عرفاء را لعن می کرد و آنان را نجس می دانست و همگی را به یک چوب می راند و برای این که بیشتر شهرت و معروفیت پیدا کند متعرض متهمین به بایه و شیخیه و جماعت یهود می گردید و برای پیشرفت کار خویش به آنان سخت اذیت و آزار می رساند و در دسر و مزاحمت برای دولت فراهم می کرد.

در سال ۱۲۱۵ قمری میان شیخیه و غیر شیخیه به تحریک وی نزاع سختی در همدان در گرفت و جمعی از دو طرف مقتول و مجروح گردیدند. خانه های شیخی ها غارت گردید. در این هنگام حاج میرزا محمد باقر پیشوای شیخیه مجبور شد که از همدان به نائین که جمعی شیخیه در آنجا بودند برود و سرانجام در جندق در سال ۱۳۱۹ قمری در سن ۸۰ سالگی در گذشت و در مشهد در یکی از حجرات صحن نو به خاک سپرده شد.

دولت عدّه ای از خوانین قراقرلو را که در این کار دخالت داشتند به تهران خواست و آنان را مدتی زندانی کرد و طبق معمول مملکتی پس از سرکیسه کردن، آنها را رها نمود.

* دربارهٔ سیف الدوله در فرهنگ رجال قاجار (ص ۱۰۰) چنین مذکور است:

سیف الدوله، سلطان عبدالمحمد میرزا متولد در حدود ۱۸۵۲. پسر ارشد سلطان احمد میرزا عضدالدوله مجول میرزا و برادر سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله. سلطان عبدالمحمد میرزا در سال ۱۸۷۲ به سمت نیابت آستان قدس امام رضا منصوب شد. وی در سال ۱۸۸۰ به مقام ژنرال آجودان ناصرالدین شاه تعیین گردید. سمت های بعدی سیف الدوله عبارت بود از ییگریگی تبریز (۱۸۸۳) حاکم ملایر و نهاوند و تویسرکان (۱۸۸۷) حاکم قزوین (۱۹۰۱) و هم چنین استرآباد (۱۹۰۳).

و نیز ن ک به کتاب چهل سال تاریخ ایران (ج ۲، ص ۶۱۰-۶۱۱).

* مقصد از ملک المتکلمین حاجی میرزا نصرالله پسر میرزا محسن بهشتی است. او در رجب ۱۲۷۷ ه. ق. متولد شد و پس از اتمام تحصیلات خود در ایران و سفر حج راهی هند شد و دو سال در آنجا اقامت نموده بعد به ایران آمد و در دوره نهضت مشروطیت از وعاظ و خطبای مشهور آن ایام گردید و در روزی که محمد علی شاه در سنه ۱۳۲۶ ه. ق. مجلس را به توپ بست ملک المتکلمین را نیز در طهران به قتل رسانید.

* در اواخر سنه ۱۳۱۰ ه. ق. ۱۸۹۳ م جناب آقا محمد اسمعیل در همدان به شهادت رسید و در قبرستان عمومی مسلمین در طریق همدان به مریانج به خاک سپرده شد. آقا محمد اسمعیل شهید در همدان در سرای گمرگ کهنه حجره تجارت داشته است.

اول فروردین ۱۲۷۵ ش = ۵ شوال ۱۳۱۳ ق =
۲۰ مارچ ۱۸۹۶ م

*دربارۀ مذاکرات هلمس با جناب حاجی مهدی ارجمند در شرح احوال ایشان چنین آمده است:

«... از جمله سرگذشت های تاریخی و بسیار مهم جناب ارجمند محاورات ایشان است با مستر هلمز معلّم پرتستانی و شرحش این است که در سنه هزار و سیصد و چهارده قمری پک دسته از مبشرین مسیحی برای تشکیلات مذهبی و ترویج دین عیسوی از آمریکا به همدان وارد شدند رئیس آن دسته همان مستر مذکور بود که در طبابت هم سرشته ای داشت. این مرد جمعی از جوانان کلیمی را گرد آورده پاره ای را به حقوق ماهانه و برخی را به رجوع شغل به ظلّ مسیحیت کشانید. جناب ارجمند با همان عدّه ارتباط حاصل کرده آنان را به دین بدیع دعوت کرد و آنها که قوت برهان آن جناب را دیدند پی به عظمت امرالله برده اکثرشان به شریعت الله داخل شدند.

یکی از همان جوان ها روزی با مستر هلمز گفت اگر واقعاً مرد میدان هستید و از عهده اثبات حقانیت مسیح و بطلان دین محمد و بهاءالله بر می آید خوب است با حاجی مهدی روبرو شوید و جواب او را بدهید زیرا چنین به نظر می آید که مسائلش تازگی دارد. مستر هلمز آمادگی خود را برای این کار اظهار داشت. بالاخره طرفین قرار گذاشتند که هفته ای دو دفعه مجلس مناظره تشکیل دهند و با هم در مواضع دینی صحبت کنند و چنین کردند یعنی در همان سنه مباحثه و مفاوضه شروع شد و هفته ئی دو روز یک روزش در خانه ارجمند و روز دیگرش در منزل مستر هلمز مجلس منعقد می گردید و در آن مجالس علاوه بر چند نفر منشی و مترجم عدّه ای از احباب و جمعی هم از کلیمی و مسیحی و اسلامی حضور داشتند و تمام مطالب نوشته می شد و در آخر مجلس به امضای طرفین می رسید و مدت دو سه آن مجالس ادامه یافت و هر نوبت بر شگفتی و تعجب حضار می افزود و با یکدیگر می گفتند سبحان الله این مرد چقدر حاضر جواب و به کتب مقدسه محیط است حتی مستر هلمز بارها اقرار کرد که جناب ارجمند مثل این است که تورات و انجیل را خودش گفته است.

خلاصه چون مباحثات طرفین به انجام رسید و اوراق امضاء شده جمع آوری و تنظیم گردید به صورت کتابی استدلالی در آمد در نهایت متانت و نفاست که به نظر بنده کتاب مذکور (صرف نظر از دو یا سه موضع آن که از قلم مبارک مرکز میثاق جلّ ثنائه به نحو دیگر تفسیر گردیده) برای رهبری یهود و نصاری همان اهمیتی را دارد که کتاب حضرت ابوالفضل برای هدایت اهل اسلام دارد....»

(مصایح هدایت، ج ۴، ص ۴۶۱-۴۶۲)

کتاب جناب حاجی مهدی ارجمند که بر اساس مذاکرات فوق تألیف شده تحت عنوان گلشن حقایق در سنه ۱۳۳۵ ه.ق مطابق سال ۷۵ بدیع در مدینه همدان به اتمام رسیده و در ۳۰۳ صفحه طبع شده است. این اثر در سال ۱۹۸۲ م در لوس انجلس تجدید طبع شده و مؤسسه کلمات پرس مباشر نشر ثانی آن بوده است.

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح جناب آقای مهدی ارجمند (رفیعا) چنین می فرمایند:

هو الله

همدان، جناب آقا مهدی رفیعا علیه بهاء الله الابهی

هو الابهی

خدمت در آستان الهی مقبول و محبوب و زحمت و سعیت مشکور ان شاء الله همواره به کمال همت در نشر نفعات الهی کوشی و بیان دلائل و معانی نمائی و بشارات کتب مقدسه انتشار دهی و اشارات از رموز کلمات اتیاء پیدا کنی و علامات مندمجه در هویت آیات را کشف کنی و از برای طالبان بیان نمائی. این خدمت خدمت ابدی است و این همت سبب روشنائی رُخْت در ملکوت سرمدی. حال چون قریب غروب است به این عبارات اکفا شد والّا مستحقّ نامه مبسوطی و لایق مکتوب مفصل مشروح و علیک البهاء. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر درباره خدمات جناب آقا مهدی رفیعا چنین میفرمایند:

هو الله

ای بنده الهی ورق مسطور رق منشور گردید و مطالب روشن و واضح بود دو دست شکرانه به درگاه خداوند یگانه بلند نما و حمد و ثنا گو و ستایش و نیایش کن که به چنین موهبتی موفق و مؤید گشتی که در اثبات حقیقت نباء عظیم دلائل و حجج قاطعه و برهان مبین از کتب قدیم استخراج نمودی و هذا من فضل ربک یؤید به من یشاء من عباده و الله ذو فضل عظیم. تالیف مذکور را البته ارسال نمائید تا به مطالعه اش روح و ریحان حاصل گردد. تا توانی شب و روز به جان و دل بکوش تا به خدمت آستان مقدس موفق گردی این است فوز عظیم این است نور مبین.

باری تا توانی به تبلیغ امرالله مشغول شو و در نشر نفعات الله بکوش این است جوهر امرالله و رضاء الله و مغناطیس تأیید الله تا توانی در این مورد جانفشانی نما. و در این اوقات چون صبیان نقض از هر جهت علم فساد بلند نموده اند لهذا حضور احباء مشکل است قدری صبر فرمائید و قتش خواهد آمد و من به عوض آن اجناب در عتبه مقدسه زیارت نمودم و طلب تأیید در تبلیغ نمودم تا مظهر عون و عنایت حضرت احدیث گردی. جناب حاجی ملا میرزا محمد و جناب آقا محمد جواد و جناب آقا محمد باقر و جناب نبیل مسافر کل را از قبل این عبد تکبیر ابداع ابهی ابلاغ نمائید و البهاء علیک و علی کل عبد اوآب. ع ع

* برای مطالعه شرح احوال جناب حسین قلی میرزای موزون به مصایح هدایت (ج ۲، ص ۵۰۷ - ۵۴۰) مراجعه فرمائید.

* مقصود از امیر نظام، حسن علی خان گروسی است که در سال ۱۲۳۷ ه. ق به دنیا آمد. پدرش محمد صادق خان گروسی بود. حسن علی خان بسیار جوان بود که به خدمات دولتی وارد شد. مدتی مرزدار کرمانشاه بود بعد در دربار به خدمت پرداخت. در سال ۱۲۷۵ ه. ق سفیر ایران در فرانسه شد، مدتی نیز وزیر مختار ایران در استانبول بود. او در سال ۱۳۰۲ ه. ق به لقب امیر نظام ملقب گردید و در سال های ۱۳۰۹ - ۱۳۱۱ ه. ق حکومت کردستان و

کرمانشاهان را به عهده داشت. امیر نظام سرانجام به حکومت کرمان منصوب شد و در سنه ۱۳۱۷ ه.ق در کرمان از این عالم درگذشت.

سرگذشت امیر نظام در چهل سال تاریخ ایران (ج ۲، ص ۵۱۷-۵۱۸) و کتاب تاریخ رجال ایران (ج ۱، ص ۳۵۹-۳۶۷) مندرج است.

* یوحنا خان حافظی در خاطرات خود (ص ۱۳۹) نوشته اند که سید وهاب در اواخر کارش به سؤال و تکذیب کشید و در سال گرانی ۱۳۳۵-۱۳۳۶ فوت کرد. و نیز درباره سلیمان جعفر چنین نوشته اند که به علت شرب الکل و ابتلای به سفلیس به روز بد دچار شد و به هر نوع که توانستم به او کمک پولی و دوائی کردم تا بالاخره در سنه ۱۳۳۳ ه.ق به رحمت ایزدی پیوست.

* بیت فردوسی یعنی "زبان کسان... در اواخر شاهنامه در داستان پادشاهی یزدگرد در ذیل نامه رستم به برادرش مندرج است.

* لوح مبارکی که حاوی عبارت "یا یعقوب قد رجعت حدیث ایوب... می باشد به نظر حقیر نرسیده. لذا مطابقه فقره منقول از این لوح با نسخه ای دیگر میسر نگردید.
* مناجات طلب مغفرتی که برای میرزا یعقوب از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته به شرح ذیل است:

هو الله

مناجات طلب مغفرت به جهت متصاعد الی الله مرحوم میرزا یعقوب علیه بهاء الله الابهی

هو العفو الغفور

یا ربی الغفور و یا مولای المجلی علی الطور فی سیناء الظهور ابتهل و اتضرع بیاب احدیتک الذی فتحته علی وجه اهل سرادق النور ان تغفر ذنوب عبدک یعقوب المظلوم المغذور و تعفو جرائمه و جنایاته و تغفره فی بحار رحمتک الممتوج باریاح الصّفح و العفو فی کلّ آن آنک انت الکریم الرؤوف. ای ربّ انّ اخاه یحیی قد دعا عبادک الحافین حول عرش رحمتیک

الى طلب الغفران لذلك المتصاعد الى رفرف الاقتران فالكلّ يدعوّنك بلسان التضرّع و
الانكسار و يستغفرون له انك انت العفو الغفور. ع

میرزا یعقوب در هنگام صعود بیست و شش ساله بوده است.
در این مناجات مقصود از آخاه یحیی یوحنا خان حافظی است.

اول فروردین ۱۲۷۶ ش = ۱۶ شوال ۱۳۱۴ ق =
۲۰ مارچ ۱۸۹۷ م

* حاجی میرزا محمد باقر جندقی فرزند محمد جعفر در سال ۱۲۳۹ ه. ق. زاده شد و تحصیلات خود را در اصفهان آغاز نموده سپس به کرمان رفت و در جرگه شاگردان حاجی محمد کریم خان کرمانی در آمده به ادامه تحصیل پرداخت و ریاست شیخیه همدان به او محول شده مقیم همدان گردید.

حاجی محمد باقر پس از درگذشت حاجی محمد کریم خان با جانشینی پسرش حاج محمدخان به مخالفت پرداخت و ریاست شیخیه را از آن خود دانسته فرقه شیخیه همدان را بوجود آورد که به شیخیه باقری معروف شدند.

حاجی محمد باقر پس از بلوای همدان در سنه ۱۳۱۵ ه. ق. به نائین رفته سپس در جندق سکنی گزید و به سال ۱۳۱۹ ه. ق. از این عالم درگذشت. حاجی محمد باقر جندقی را کتب و رسائل عیدیه است. شرحی از احوال حاج میرزا محمد باقر جندقی در تاریخ رجال ایران (ج ۶، ص ۲۰۹-۲۱۱) مندرج است.

* برای ملاحظه شرح احوال و آثار شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی به ذیل "نورین تیرین" در قاموس ایقان (ج ۴، ص ۱۶۰۲-۱۶۶۲) مراجعه فرمائید.

* برای ملاحظه شرح احوال و آراء حاج محمد کریم خان کرمانی به قاموس ایقان (ج ۱، ص ۴۰-۵۰) مراجعه فرمائید. شرحی درباره کتاب مشهور خان کرمانی یعنی ارشاد العوام نیز در ص ۶۰-۶۴ کتاب قاموس ایقان (ج ۱) به طبع رسیده است. ضمیمه شماره چهار در کتاب نفحات ظهور حضرت بهاءالله (ج ۱) نیز حاوی شرح احوال و افکار حاجی کریم خان است. شرح احوال حاجی محمد خان و سایر مشایخ شیخیه به تفصیل در کتاب فهرست کتب شیخ اجل اوحد به طبع رسیده است. برای اطلاع از شرح احوال زعمای شیخیه و اصول عقاید آنان به کتاب مکتب شیخی مراجعه فرمائید.

*برای ملاحظه اشاره حضرت ابوالفضائل به قضیهٔ رکن رابع کتاب شرایع^۲ به صفحه ۴ کتاب کشف الغطاء مراجعه فرمائید.

*مقصود از سید فاضل، سید فاضل بن سید قاضی هاشمی بروجردی است که نزد میرزای شیرازی در عتبات تحصیل نموده ساکن همدان گردید و در حدود سنه ۱۳۴۷ ه.ق / ۱۹۲۸ م در همان شهر وفات نمود. او مؤلف برهان الحق در رد مسیحیت است.

*تمام لوح نازله از قلم جمال اقدس ابهی که حاوی عبارت "یا یهودا بیشرک مولی الوری..." می باشد در ذیل شماره دو در فصل آثار مبارکه در صدر این کتاب به طبع رسیده است.

*لوح حضرت عبدالبهاء که جناب اشراق خاوری آن را به افتخار میرزا مهدی (دکتر مهدی خان) دانسته و فقره ای از آن را نقل نموده اند به اعزاز غارت شدگان غائله شیخیه صادر شده و متن کامل آن به شرح ذیل است:

هو الله

به واسطهٔ جناب آقا سید اسدالله

همدان، جناب آقا موسی جناب آقا یاری و جناب آقا یهودا و جناب آقا میرزا مهدی علیهم بهاء الله الابهی

هو الابهی

ای سلالة آن جلیل عظیم هر چند اموال به غارت دادید و خاندان به تالان و تاراج ولی یا جوج و مأجوج متفرق و پریشان و بی سر و سامان و مقتول و مجروح و مخذول و مورد هوان و خذلان گردیدند چون بنیان نادانان جاهلان برافند و غباری در زمین باران نشیند این ضرر ندارد ان شاء الله بزودی رفع شود و خداوند تلافی فرماید. لهذا شما تأسف نخورید ان شاء الله این تاراج سبب ابتهاج گردد و این یغما سبب حصول غنا شود و لیس ذلك علی الله بعزیز. در جمیع اوقات مذکور بوده و هستید جناب آقا میرزا مهدی باید از مصیبت وارده مسرور و مشعوف باشند زیرا این در سیل الهی وارد و آنچه در راه حق واقع علت حصول عزت قدیمه

است به فضل مخصوص جمال قدم روحی لاجبائه الفدا مسرور و محظوظ باش عنقریب
ملاحظه نمائی که هر ذلتی در سیل حضرت مقصود سبب عزت و بزرگواری بود و هر
زحمت و مشقتی علت راحت و رستگاری، دیگر جمیع یاران کلیمی را تکبیر ابداع ابهی ابلاغ
نمائید و البهائ علیهم اجمعین. ع ع

ای مهدی حال در آن صفحات به تبلیغ امرالله مشغول شو این اعظم ثوبات و اکبر امور. ان
شاءالله آنچه آرزوی دل و جان است به آن خواهی رسید هر وقت حکمت اقتضاء کند شما را
خواهیم خواست. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرماید:

هوالبهی

به واسطه جناب امین

ط، جناب آقا مهدی و جناب آقا یهودا و جناب آقا یاری و جناب آقا موسی علیهم بهاءالله
الابهی

هوالبهی

ای دوستان و یاران حقیقت بهر یک دست خط مستقل و نامه مخصوص ارسال لازم و واجب
و مفروض ولی چه توان نمود که از بی فرصتی و حالات پر کلفتی و هجوم اعداء پرخصومتی
مهلت مفقود و السبیل مسدود و الطریق مقطوع، با وجود این بیاد شما افتادم و چون به خاطر
گذشتید بشکفتم و به درگاه حق در نیاز و ستایش ستم که:

ای یزدان مهربان این یاران من سلاطه خلیل تواند و قوم کلیم تو عاشق روی تواند و منجذب
خوی تو و سرمست بوی تو مال به تاراج دادند و جان و دل باج و خراج، خانه شان تالان شد و
کاشانه و آشیانه شان مانند بیابان، آنچه بود رفتند و غارت نموده رفتند تو این غارت و نهب را
در سیل خویش قبول کن و به مقابل تأیید بخش پدر و مادر را بیامرز و علم تبلیغ بیاموز و
چون شمع برافروز و البهائ علیهم. ع ع

جناب میرزا مهدی خان طیب خاطرات خود را به رشتهٔ تحریر در آورده است. جناب ملک خسروی در معرفی این خاطرات چنین نوشته اند:

«سرگذشت تاریخی مرحوم میرزا مهدی خان طیب همدانی الاصل (شریک حاجی امین) چه در همدان و چه در لاهیجان و چه در رشت و چه در پاریس در محضر مبارک حضرت عبدالبهاء و غیره مخصوصاً مباحثات تبلیغی ایشان با کلیمی های همدان.

این مرد بزرگوار در ابتدای سرگذشت خود می نویسد:

«اول مبلّغی که به همدان آمد جناب حاجی میرزا حیدرعلی بعد جناب ابن اصدق و بعد حضرت حاجی امین بود و آمدن جناب حاجی میرزا حیدرعلی در سنهٔ ۱۲۹۵ ه.ق بوده و اولین کسی که از کلیمی ها مؤمن شدند جناب حکیم آقا جان بعد حکیم رحیم بعد دائی روین بعد آقا یهودا و بعد ابن قانی بودم.»

ایشان شرح زندگانی خود و سایر احباب و مخالفت های کلیمی ها را مرقوم می دارد و سپس به سمت طهران حرکت و یک سال در حضرت عبدالعظیم متوقف و سپس به شهریار رفته و بعد جریان تبلیغی خودش را نوشته و در ضمن به کرمانشاه و کرند مسافرت و بین اهل حق تبلیغ نمود و در سنهٔ ۱۳۱۹ به ارض مقصود شتافت و موقعی بود که آب انبار مقام اعلی را می ساخته اند و حضرت حاجی امین در حیفا بود که حضرت عبدالبهاء امر فرمودند به اتفاق حاجی امین به ایران بروید. لذا جناب حاجی به طهران و ایشان به رشت رفتند و پس از مدتی در لاهیجان رفته و توقف نمود و جریان آمدن جناب آموسی کاشی شریک متحده را به لاهیجان و شرح شهادتش را به ترقیم در آورده و در سنهٔ ۱۳۲۳ قمری به رشت رفته و از آنجا به طهران مسافرت و مجدداً به رشت برگشت و بعد از چندی به لاهیجان مراجعت نمود. بعد داستان شورش در لاهیجان و صلحاتی را که به مؤمنین وارد گشته می نویسد و بعد رفتن پاریس حضور مبارک حضرت عبدالبهاء و شهادت ابتهاج الملک رشتی را ضمن اوضاع رشت نوشته است. این تاریخچه تاریخ تحریر ندارد و در ضبط محفل است.

(آهنگ بدیع، سال ۲۹، شماره ۳۲۶، ص ۳۲-۳۳)

در این مقام یکی از الواح حضرت عبدالبهاء را که خطاب به جناب آقا میرزا مهدی خان طیب (شریک امین) عزّ صدور یافته نقل می نماید:

به واسطهٔ جناب امین

جناب آقا میرزا مهدی خان طیب شریک جناب امین علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای طیب شکر کن خدا را که حبیب قلوب گشتی یاران تو را دوست می دارند و نهایت ستایش را از تو می فرمایند الحمد لله مؤمن به ربّ جنودی و موقن به کتاب و مصدق به کلمات و ثابت بر عهد و میثاق در سیل پیمان به دل و جان جانفشانی خواهی و به قربانی در سیل حق کامرانی جوئی آرزوی شهادت کبری داری و نعمت عظمی تا نام نامیت در دفتر شهداء داخل گردد همین آرزو و همین حالت جانفشانی است و قربانی پس من بشارت دهم تو را که نامت در لوح محفوظ الهی و رقّ منشور ربّانی در ملکوت الهی در دفتر شهداء مسطور شهید سیل الهی هستی ولو این که در روی زمین مشی و حرکت می نمائی و العاقبة للمتّقین شهید مقرب درگاه کبریاست و منجذب به نفعات ملکوت ابهی هر کس چنین است شهید است زیرا جان و دل را در قدم اول نثار نموده ای و علیک التّحیة و الشّاء. ع ع

* مقصود از فخرالملک، ابوالحسن خان است که درباره او در فرهنگ رجال قاجار (ص ۱۳۷) چنین مذکور است:

«فخرالملک، ابوالحسن خان

متولد در حدود ۱۸۶۳. پسر رضا قلی خان حاکم کردستان. ابوالحسن خان نخست از غلام بچه های دربار ناصرالدین شاه بود. وی در سال ۱۸۸۹ در معیت شاه به اروپا رفت و یک سال بعد ملقب به «فخرالملک» گردید. ابوالحسن خان در سال ۱۸۹۸ به حکومت همدان و در سال ۱۸۹۹ به حکومت عراق منصوب شد. وی در سال ۱۹۰۳ بر مسند وزارت تجارت نشست و در ژانویه ۱۹۰۵ به علت ناخرسندی امین الدوله از او مجدداً به حکومت عراق گمارده شد.»

* مقصود از امین الدوله، حاجی میرزا علی خان پسر محمد خان مجدالملک است که در سنه ۱۲۶۰ ه. ق متولد شد و از جوانی به خدمات مختلفه دولتی مشغول گردید. از جمله در سال ۱۲۹۳ ه. ق مدیر شورای دولتی و در سال ۱۳۱۴ ه. ق وزیر اعظم و سال بعد صدراعظم مظفرالدین شاه شد و سرانجام در ۶۲ سالگی در سنه ۱۳۲۲ ه. ق از این عالم درگذشت.

شرحی از احوال امین الدوله در فرهنگ رجال قاجار (ص ۴۱) و کتاب رجال عصر ناصری (ص ۶۵-۷۱) و کتاب چهل سال تاریخ ایران (ج ۲، ص ۴۸۷-۴۸۹) به طبع رسیده و خاطرات سیاسی و سفرنامه حج او نیز مطبوع و منتشر گردیده است.

* مقصود از حسام الملک همان طور که در ذیل وقایع ۱۲۵۹ ش مذکور شد حسین خان قراقرلو پسر علی خان نصرت الملک و زبیده دختر فتح علی شاه است که در سال ۱۲۸۷ ه. ق به حسام الملک ملقب شد و پس از چند سال که حاکم کرمانشاهان بود در سنه ۱۳۰۷ ه. ق درگذشت و لقب و حکومت کرمانشاهان به پسرش زین العابدین خان داده شد. در سنه ۱۲۷۶ ش که وقایع آن مورد مطالعه می باشد مقصود از حسام الملک امیر تومان، زین العابدین خان پسر حسین خان قراقرلو است.

ن ک به تاریخ رجال ایران (ج ۱، ص ۴۰۴-۴۰۵) و چهل سال تاریخ ایران (ج ۲، ص ۶۰۶).

* عبارت "الفتنه نائمة..." از احادیث اسلامی است و از جمله در کتاب فیض القدیر (ج ۴، ص ۴۶۱) مذکور گردیده است.

* مقصود از مظفرالملک میرزا محسن خان پسر میرزا عبداللطیف تبریزی است. میرزا محسن خان بر اساس مندرجات کتاب فرهنگ رجال قاجار (ص ۱۷۰) در سال ۱۸۹۸ م به نیابت از طرف ابوالفضل میرزا عضدالسلطان پسر مظفرالدین شاه به حکومت همدان رسید و در اواخر سال ۱۸۹۹ م / ۱۳۱۷ ق حکومت ساوجبلاغ و مکرری را به دست گرفت. پس از مظفرالملک، عزیز الله میرزا ملقب به مظفرالسلطنه پسر جلال الدین میرزا به حکومت همدان منصوب گشت.

شرحی از احوال حاجی میرزا محسن خان مظفرالملک در تاریخ رجال ایران (ج ۳، ص ۲۱۲-۲۱۴) و چهل سال تاریخ ایران (ج ۲، ص ۶۰۴) به طبع رسیده است.

اول فروردین ۱۲۷۲ ش = ۲۸ شوال ۱۳۱۵ ق =
۲۱ مارچ ۱۸۹۸ م

* درباره قضیه فوت زوجة آقا سلیمان زرگر جناب ثابتی در رساله خود چنین نوشته اند که هنگامی که ربکا خانم (مادرزرگ جناب حبیب ثابتی و زوجة آقا سلیمان زرگر) پس از وضع حمل صعود نمود مسلمین و یهودیان از دفن وی در گورستان خود جلوگیری نمودند و لذا او را در قطعه زمینی که جناب حافظ الصّحّه برای گلستان جاوید اهداء کرده بود به خاک سپردند. در این اثناء تعدادی از اجباء از جمله آقا سلیمان زرگر دستگیر شده او را فلک نموده زندانی کردند.

حاجی مهدی ارجمند خاله زاده ربکا خانم به مأمورین مراجعه نموده گفت که این مرد همسر خود را از دست داده و بچه ای شیرخوار دارد که اگر به او نرسد تلف خواهد شد و پنج فرزند دیگرش که پنج تا دوازده سال دارند بی سرپرست خواهند ماند. مأمورین به التجای حاجی مهدی ارجمند توجه نموده گفتند: «که آقا سلیمان زرگر باید چهار ماه در زندان باقی بماند». حاجی مهدی که چنین دید مصمم شد به جای آقا سلیمان در زندان بماند و آقا سلیمان برای سرپرستی اطفال خود آزاد شود اما فرزند شیرخوار آقا سلیمان در این جریان از دست رفت.

* در این مقام لوح حضرت عبدالبهاء را که به اعزاز اعضای محفل شور همدان عزّ صدور یافته مندرج می سازد:

هو الله

همدان، جناب دانی روین جناب حاجی سلیمان جناب خواجه یوسف عرب جناب آقا مهدی رفیعا جناب آقا سلیمان جناب آقا میرزا طاهر جناب آقا یهودا جناب آقا موسی تاجر جناب آقا میرزا یوسف حکیم علیهم بهاء الله الابهی

هوالبهی الابهی

ای جمع محفل روحانی، ای مقربان درگاه جمال ابهی، این چه محفلی است که محض مشورت در امور روحانیه تأسیس شده و این چه مجمعی است که به جهت ظهور آراء مقدسه تشکیل گشته ان شاء الله چون عقد لثالی این محفل در نهایت ارتباط و اتحاد و اتفاق دوام خواهد نمود و چون نجوم سعادت در آن برج عبودیت مجتمع گشته سبب حصول تأییدات حضرت رحمانیت گردد. ای یاران چون تیت خدمت آستان مقدس باشد و اتحاد و اتفاق دائمی مستمری حاصل شود نور علی نور گردد و جنود تأیید آن جمع را از جمیع جهات احاطه کند و امید است که چنان گردد. جناب امین مرقوم نموده اند که آن نفوس آیات توحیدند و خادمان صادق درگاه ربّ مجید روح مُجَرَّدند و نفوس مقدّس و طلب تأیید کردند و عون و عنایت ربّ کریم را استدعا نمودند لهذا تَضَرُّع و ابتهاج می نمایم که:

ای پروردگار ای آمرزگار این جمع در ظلّ کلمه ات مجتمع و این نفوس در تحت لواء تقدیست محشور و مشتهر پرتوی از ملکوت رحمانیت مبذول دار و شمع تأیید را در این محفل توحید روشن فرما. این حدیقه را به فیض نیشان عنایت طراوت و لطافت بخش و این نفوس مشتعل را نظر عون و عنایت فرما تا به آنچه باید و شاید و سزاوار است موفق گردند و در جمیع امور مذاکره نموده آنچه موافق است مجری دارند. ای پروردگار حضرت شهریار عادل را مهبط تأییدات ابدیه فرما و جناب صدر کامل را مؤید به خدمت سریر سلطنت عظمی کن و هر دو را مظهر الطاف بی منتهی نما و به آن چه سبب عزت ابدیه ایران است موفق فرما. تویی مهربان تویی بخشنده و تویی مؤید بندگان. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

قروین، به واسطه حکیم الهی

همدان، اعضای انجمن احباء الله علیهم بهاء الله الابهی

جناب دکور مسیح خان جناب حاجی میرزا یوحنا خان جناب آقا سید حسن طهرانی جناب آقا شالون فریدانی جناب آقا میرزا الیاهو حکیم جناب حاجی یوسف متحده جناب حاجی موسی کلیمی جناب حاجی مهدی آقا رفیعا جناب آقا یهودا آقا الیاهو جناب میرزا حسن کرمانشاهی جناب آقا نعمت الله جناب میرزا طاهر علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای دوستان حقیقی، انجمن در اقطار عالم بسیار در هر شهری انجمن ها در نهایت انتظام ولی جمیع تعلق به عالم اجسام دارد انجمنی به جهت جمع حطام و انجمنی به جهت سلب اموال انام و انجمنی به جهت اکتشاف معادن و اختراع آلات و ادوات در مرور ایام و قس علی ذلک ولی الحمد لله در همدان آن انجمن رحمن تأسیس گشته است انجمن باید روشن گردد و نورانیت هر انجمن به تبلیغ امر الله و روحانیت محفل نشر نفعات الله رحمانیت انجمن به گفتار و کردار و رفتار به موجب تعالیم الله، محفل این است انجمن به این است مجمع این است طوبی لمن اید بهذا و علیکم البهاء الابهی.

عبدالبهاء عباس

* لوح حضرت عبدالبهاء با مطلع "یا طیب الافئده..." که به سه زبان عربی، فارسی و ترکی عرّ صدور یافته و مورد اشاره جناب اشراق خاوری قرار گرفته به شرح ذیل است:

هو الله

یا طیب الافئده قد ظهر الطبّ الاعظم و طیب القدم و یدای الامم بالترّیاق الفاروق و الرّاق و الشّافی الرافی الرّائق النّافذ فی الاعصاب و العروق جان ویرر نشه سی غم گیدرر حقائق اسرار گوسترر یورگی نورانی ایدر گوگلی رحمانی ایدر سینه ای آئینه سبحانی ایدر گوزی جلوه گاه صمدانی ایدر صدره شفادر دیده به ضیادر سرّ صفات و اسماء در قدحی جام الست بی ابتداء در باده سی صهباء عهد کبریا در ساقسی جمال ابهی در جامش سرشار است باده اش خلار است ساقیش جمال گلغندار است سرمست شوید می پرست شوید قدح به دست شوید پر شور و وله شوید این خمر ظهور است این جام بلور است این حشر و نشور است قد سکر الروحانیون من هذا الصهباء قد ثمل الرّیانیون من هذه الکأس الطافحة بمواهب البهاء. ع ع

* اشعار زنجیر سجن یوسفی... به شرح ذیل است:

هوالمحمود فی کلّ قوله

زنجیر سجن یوسفی چون گردنه احسان اولور مصر حقیقتده عزیز هر کشوره سلطان اولور

ملک سلیمان منحصر بو توده غبرا ده در
 فیض قدم باق صحلم گه موج یم گه جام جم
 فیض خدا در قاندرر عشقی یور کلریاندرر
 عالم بتون اغیار در آنجق سکا حق یاردر
 معشوق چون غمخوار در جام عطا سرشاردر
 بیچاره دل نالان اولور پر آه و پرافغان اولور
 ای دلبر مهباره یم افتاده بیچاره یم

ملک الهی در گتش بی حله و بی پایان اولور
 بر قطره چکک اتدن ایچن سر حلقه مستان اولور
 طاتی آغز صولندرر هر دردنه درمان اولور
 دل عاشق دیدار در یارم بکا مهمان اولور
 عشقک ولو خونخوار در قانلرتون ارزان اولور
 پردرد و بی درمان اولور هر دم سکا قربان اولور
 بو غریبه آواره یم گو گلم همان بریان اولور

*در این مقام دو لوح منبع مبارک صادره به اعزاز جناب رضا قلی خان سلطان را مندرج می سازد:

به واسطه جناب ابراهیم خان مهربان محال همدان
 جناب رضا قلی خان سلطان علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای بنده حق سلطان در این جهان انسانی است که نفحات طیبه جهان دیگر استشمام نماید و در کشور بدن روحش بر سریر قلب جلوس نموده جنود نفس و هوی را مغلوب و مقهور کند این سلطنت سبب فتوحات اقالیم الهی گردد و کشور گشائی ممالک روحانی این سریر فلک اثر است و این تاج نور و هاج فعلیک به فعلیک به و علیک التحیه و الثناء. ع

هو الابهی

همدان، جناب رضا قلی سلطان علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای ثابت بر پیمان اشعار آبدار که به مثابه باران بهار بود بر این خاک پاک بارید هر چند در نهایت فصاحت و بلاغت بود ولی جمیع محامد و نعوت بود و ستایش و درود اما آنچه سبب راحت جان و مسرت وجدان من است بیان عبودیت من به آستان مقدس است. پس ای هزار

هزارستان گلبنگی در این گلشن عبودیت بزنی که سرور و شادمانی آرد و فرح و کامرانی بخشد و چون نفعه مشکبار مشام این غمگسار را حیات بخشد و البهائ علیک. ع ع

الواح دیگر مربوط به جناب رضاقلی سلطان در ذیل سنه ۱۲۸۲ ش خواهد آمد.

* برای ملاحظه شرح احوال و آثار جناب صدرالصدور همدانی به کتاب تاریخ حضرت صدرالصدور (طهران، لجنة ملی نشر آثار، ۱۳۲۶ ه.ش) اثر جناب نصرالله رستگار و نیز به کتاب مصایح هدایت (ج ۵، ص ۳-۳۹) مراجعه فرمائید.

* شرح احوال جناب تیر و سینا نیز در مصایح هدایت (ج ۱، ص ۹۳-۱۷۲) به طبع رسیده است.
* لوح خراسان که جناب اشراق خاوری از آن یاد نموده اند در کتاب مکاتیب عبدالبهاء (ج ۱، ص ۱۴۱-۱۴۵) به طبع رسیده است.

* شرح احوال جناب مهدی اخوان الصفا در کتاب مصایح هدایت (ج ۴، ص ۴-۹۱) به طبع رسیده است.

* برای ملاحظه بعضی از الواح صادره به اعزاز جناب صدرالصدور به تاریخ صدرالصدور (ص ۱۴۷-۱۴۹) و امر و خلق (ج ۳، ص ۴۹۹-۵۰۰) مراجعه فرمائید.

* همان طور که جناب اشراق خاوری اشاره نموده اند به اعزاز جناب حاجی میرزا مهدی ارجمند الواح عدیده عز صدور یافته و چند فقره از آن الواح در کتاب مصایح هدایت (ج ۴، ص ۴۵۶، ۴۶۳، ۴۶۴ و ۴۶۷) به طبع رسیده است. فقراتی از الواح جناب ارجمند در ذیل توضیحات مربوط به سنه ۱۲۷۵ و ۱۲۹۸ ه.ش نیز نقل گردیده است.

اول فروردین ۱۲۷۸ ش = ۹ ذی قعدة ۱۳۱۶ ق =
۲۱ مارچ ۱۸۹۹ م

* درباره حاجی ابوطالب نهاوندی (عشق آبادی) در کتاب ظهورالحق (ج ۸، ص ۱۰۲۹) چنین مسطور است که او:

«... در سال ۱۳۱۱ سفری به عکا رفته پس از انقضاء ایام زیارت برگشت و بر مقام و شهرتش بیفزود و در فتنه سال ۱۳۱۳ که ایرانیان در هر جا به علت مقتول شدن ناصرالدین شاه به تعرض بهائیان پرداختند روزی تبریزی ای به دکه صرافیش داخل شده وی را هدف گلوله ششلول نمود گلوله از بالای شانه درگذشت و او جانی را گرفته نگهداشت تا تنی چند از احباب رسیده قبض کرده خبر به پلیس دادند و حبس نموده بعداً به سیراسیر فرستادند و حاجی سفر دیگر نیز به سال ۱۳۱۸ به زیارت عکا رفته مراجعت کرد و مقیم بود تا درگذشت و پسرانش آقا علی و محمود در عشق آباد اقامت داشتند...».

برای ملاحظه یکی از الواح جناب ابوطالب به کتاب مانده آسمانی (ج ۹، ص ۷۲-۷۳) مراجعه فرمائید.

اول فروردين ۱۲۷۹ ش = ۱۹ ذى قعدة ۱۳۱۲ ق =
 ۲۱ مارچ ۱۹۰۰ م

*شرح احوال و خدمات جناب ميرزا محمود زرقانى در كتاب مصاييح هدايت (ج ۸، ص ۱۴۷ - ۲۳۰) به طبع رسيده است.

*در اين مقام مناجات طلب مغفرتى را كه از قلم حضرت عبدالبهاء به اعزاز جناب آقا محمد جواد نراقى عزّ صدور يافته نقل مى نمايد:

نراق جناب آقا ميرزا فضل الله ابن من عرج الى الله و تعارج الى الملكوت الابهى و عرج الى
 الملاء الاعلى عليه بهاء الله الابهى
 اللهم يا الهى ترى تأثير شدة هذه المصائب و البلاء و احتراق القلوب من هذه الرزية العظمى
 التى بكت منها العيون و ضاقت بها النفوس و تفرغرت بها النفوس من حشرجة الصدور رب
 تسعرت نيرانها و همت العيون منها و فاضت الدموع منها و انصرم الصبر من اضطرام نارها و
 انسجم الدموع من اشباب اظفارها رب ارحم اجيج نار القلوب و ضجيج الارواح و النفوس من
 هذه المصيبة الدهماء العمياء التى تذوب منها الصخرة الصماء و اغفر لعبدك الذى انجذب الى
 ملكوت توحيدك و هو يرضع من نواهد امه الحنون و يتضرع اليك و هو فى مهد الصباوة يا
 حى يا قيوم و ناجاك مرافقا محترقا بنار محبة ثير الآفاق الى ان سرع اليك و هرع الى مدينتك
 النوراء و وفد على عتبة قدسك الفيحاء فى الزوراء و شملته لحظات عين عنايتك من جميع
 الانحاء حتى توجهته فضلاً من عندك فى ظل موهبتك و عقدت عقد امتك الروحية المطننة
 و ورقتك المنجذبة المتضرعة عليه و كانت الليلة ليلة البركة و اللطاف انشرحت بها قلوب
 الاحياء و فازوا باللقاء فى صبيحة تلك الليلة المباركة اللئلاء هذا ما انعمت عليه بفضلك
 و جودك يا ربى الابهى. فخدم امرك و نشر دينك و دل الى سيلك و سقى الطالبين
 سلسيلك و هو يواصل شرب رحيق عرفانك المختم ليلاً نهاراً بين احبة كالنجوم و ينادى
 باسمك و يشرح صدر كل طالب بيان واضح بذكرك الى ان ارتفع نداء الميثاق لى لندانك و
 تمسك بالحبل المتين و تثبت بذيل رداك يا رب العالمين. رب اغرقه فى غمار بحار

الغفران و طهره عن شوائب العصبان و توجه بتاج الرحمة فى جنة الرضوان و ادخله فى حديقة لقائك يا رحيم و يا رحمن و اجعله مؤنس طلعتك و مظهر موهبتك و مستظلاً فى ظل سدرتك حتى يترنم كالطيور فى رياض الملكوت المشكور و يتخذ وكرأ فى شجرة طوبى و ينشرح صدرأ بالفوز باللقاء أنك انت ذوالرحمة و الغفران و وصفت نفسك بالرحيم و الرحمن تغفر لمن تشاء لا اله الا انت العفو الغفور العنان. ع ع

مخاطب اثر فوق آقا فضل الله معاون التجار نراقى است. در خاطرات دكتر يوحنا خان حافظى چنين آمده است كه آقا فضل الله معاون التجار نراقى پسر آقا محمد جواد نراقى از زوجه بغدادى او بوده كه آمنه خاتون نام داشته است. او صيئه حاجى على بوده كه در معيت جمال قدم عازم بغداد شده و چنانچه در مناجات فوق مذكور است در مراسم عقد آمنه خاتون با آقا محمد جواد نراقى جمال قدم شركت فرموده بوده اند.

آقا فضل الله ساكن نراق و خادم صميمى و جانفشان امر الهى بود و بارها براى دفع شرارت اشرار و خلاصى اجباء اقدام نموده به حكوت تظلم نمود. او مردى شجاع، جذى و با شهامت بود و يكى از مغرضين كه رجب على جوزانى نام داشته با جمعى سواره وارد نراق شده و فضل الله خان معاون التجار را مصلوب و تيرباران مى نمايد. از آقا فضل الله ولد ارشدش موسوم به ميرزا عباس خان در همدان ساكن و در امر مبارك ثابت و مستقيم بوده است. جناب معاون التجار را الواح عديده است و شهادت ايشان در سنه ۱۳۳۷ هـ ق/ ۱۹۱۹م اتفاق افتاده است. يكى از الواح ايشان در ذيل توضيحات سنه ۱۲۸۹ هـ ش مندرج شده است.

ذكر خدمات و تشرّف آقا محمد جواد نراقى در بغداد در لوح جمال قدم مذكور شده و آن لوح در ذيل توضيحات سنه ۱۲۵۴ هـ ش نقل گردیده است.

اول فروردین ۱۲۸۰ ش = ۲۹ ذی قعدة ۱۳۱۸ ق =
۲۱ مارچ ۱۹۰۱ م

*قضیه آتش زدن دکان نجاری استاد محمد نجار قطعیت دارد و در آثار حضرت عبدالبهاء انعکاس یافته است. حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا یوسف خان ثابت وجدانی چنین می فرمایند:

همدان، جناب یوسف خان علیه بهاء الله

هو الله

ای یار باوفا آنچه نگاشتی معلوم و مفهوم گشت، الحمد لله که دوستان الهی در محل ذکر مجتمعند و موفق به تسیح و تقدیس در مشرق الاذکار این موهبت منبعث از عین عنایت است البته به هیچ وجه فتور جائز نه تا صوت تهلیل و تکبیر از محل ذکر به فلک تقدیس برسد و آهنگ مدح و ثنا به ملاء اعلی واصل گردد. آیا حلاوت و لذتی اعظم از ذکر خدا هست؟ لا والله، چون نور صباح دمد و باب فلاح و نجات باز شود نفوس مبارکه به ذکر فائق الاصباح مشغول شوند مداومت لازم تا سبب حصول روحانیت از برای کل گردد.

و اما قضیه احتراق دکان جناب استاد محمد در این حکمتی است از آن جمله تا همت و معاونت کلیه احبای کلیمی معلوم و واضح گردد که به چه محبت و خلوص ثبت بر اعانت او قیام نمودند و هم چنین عزت نفس و استغنائی طبع جناب استاد عبدالمحمد ظاهر شود. دو منقبت عظمی از این احتراق ظاهر و آشکار شد.

و اما قضیه حضور آن جناب با جمعی از احبائه در این اوقات موافق نه به وقت دیگر مرهون دارید الامور مرهونه باوقاتها و ان الصلوة موقوتة بمقاتها و عليك التحية و الثناء. ع

اول فروردین ۱۲۸۱ ش = ۱۱ ذی حجه ۱۳۱۹ ق =
۲۲ مارچ ۱۹۰۲ م

* برای ملاحظه شرح تأسیس و فعالیت مدارس آلیانس در ایران به مقاله هما ناطق که تحت عنوان "تاریخچه آلیانس اسرائیلی در ایران" در کتاب یهودیان ایرانی در تاریخ معاصر (بورلی هیلز: مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایرانی، ۱۹۹۷م)، ج ۲، ص ۵۵-۱۳۰ به طبع رسیده مراجعه فرمائید.

* مقصود از ظفرالسلطنه عزیزالله میرزا است. درباره شرح احوال او در فرهنگ رجال قاجار (ص ۱۱۶-۱۱۷) چنین مسطور است:

ظفرالسلطنه، عزیزالله

متوگد در حدود ۱۸۵۰. پسر جلال الدین میرزا پسر پنجاه و هشتم فتحعلی شاه. عزیزالله میرزا در سال ۱۸۸۶ ضمن حفظ فرماندهی فوج خلخال به حکومت آن ناحیه منصوب شد. وی در سال ۱۸۹۷ حاکم سلماس و ارومیه و خوی بود و در تابستان سال مذکور فرماندهی نظامیان اعزامی جهت حراست از مرزهای ایران و عثمانی را به عهده داشت. ظفرالسلطنه در سال ۱۹۰۰ به حکومت همدان منصوب شد و تا سال ۱۹۰۳ که به حکومت کرمان گمارده شد در آن سمت بود. وی پس از تشییع حاج میرزا محمد رضا مجتهد و چوب زدن وی در مارس ۱۹۰۴ به تهران احضار شد. در سازمان جدید ارتش (۱۹۰۵) فرماندهی حدود شش هزار نفر از افراد مستقر در لرستان و عربستان به دست عزیزالله میرزا ظفرالسلطنه سپرده شده است.

* مقصود از سالار السلطنه نصرت الدین است که بنا بر مندرجات فرهنگ رجال قاجار (ص ۸۸) در سال ۱۸۸۲ م متوگد شد. او پسر ناصرالدین شاه و زینت السلطنه دختر حسن خان سالار بود. نصرت الدین از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۵ م حاکم همدان بود. مندرجات تاریخ رجال ایران (ج ۵، ص ۳۱۵-۳۱۷) حاکی از آن است که نصرت الدین در سال ۱۳۰۰ ه ق/ ۱۸۸۳ م ملقب به سالارالسلطنه شده و «... سید محسن محلّاتی صدر الاشراف که مرد بسیار زرنگی بود و به

مرور ایام به مقامات عالی رسید، در ابتداء امر که از طلاب مدرسه حاجی ابوالحسن معمار و روضه خوان بود معلّم همین سالار السلطنه بود و بعد ناظر و پیشکار او شد...».

سالار السلطنه در سال ۱۳۲۳ هـ ق/ ۱۹۰۵م از حکومت همدان معزول و به جایش محمد حسین میرزای یمن السلطان حکمران همدان گردید.

شرح مفصّل تراحوال صدرالاشراف در ذیل توضیحات سنه ۱۲۸۳ ش آمده است.

شرحی از احوال سالار السلطنه در کتاب چهل سال تاریخ ایران (ج ۲، ص ۴۳۷-۴۳۸) نیز مندرج است.

* متن لوح حضرت عبدالبهاء درباره شرکت خیریه به شرح ذیل است:

باد کوبه ایروان، جناب آقا جان ابن هارون همدانی علیه بهاء الله

هو الله

ای سلیل حضرت خلیل در خصوص شرکت خیریه اساسی که نگاشتی مرغوب و مطلوب فی الحقیقه در هر شهری تا این اصول مرعیه مجری نشود امور احبای الهی انتظام نیابد لابد بر این است که از برای معیشت ضعیفاء و فقراء و تربیت اطفال و ایتم مواردی پیدا نمود آنچه آن جناب مرقوم نموده اند علی العجالة اسهل ترین طرق است ولی در هر مملکتی مرکز مخصوصی لازم که بقدر امکان هر نفسی معاونتی نماید و چون مبلغ اهمیتی پیدا کند در موارد مبروره ریع آن مبلغ صرف شود اما مرجع جمیع معالک اگر یک مرکز عمومی تعیین شود کار مشکل است. لهذا باید در هر مملکتی مرکزی به اتفاق احباء تعیین شود و واردات و مصارفات به واسطه انجمنی در آن مملکت اجرا گردد مثلاً در ایروان واردات و مصارفات تعلق به همان ولایت داشته در تحت اداره انجمن باشد و اگر در مملکتی واردات تزیاید حاصل نماید به اتفاق آراء اگر بخواهند از این مرکز به مرکز دیگر معاونت کنند بسیار مقبول ولی مجبوریت نیست. حال شما در ایروان تأسیس نمائید و این عبد نیز به همان نحو که مرقوم نموده اید مجری خواهد نمود و این سبب خواهد گشت که ان شاء الله در همه جا تأسیس خواهد گشت. ع ع

جناب میرزا آقاخان طیب ابروانی که یکی از الواح صادره به اعزاز ایشان نقل گردید و جناب اشراق خاوری به شمه ای از احوال معظم له اشاره نموده اند از رجال نامی امر الهی در قفقاز و همدان است. میرزا آقاخان در عصر جمال قدم در همدان به امر مبارک اقبال نمود و مخاطب لوحی از قلم اعلی گردید که متن آن را ذیلاً مندرج می سازد:

هـ م [همدان]، جناب آقاخان علیه بهاء الله

هو الذاکر و المذکور

یا ابن هارون یذکرک المظلوم من شطر السجن و یدعوک الی الله المهیمن القیوم ان اشکر الله بما عرفک ما غفل عنه المشرکون الذین قاموا علی اطفاء النور الذی ظهر من هذا المقام المحمود. ان شاء الله لازال به ذکر محبوب بی زوال مشغول باشی و به انوار مجتس منیر و روشن. این که اراده حضور و لقا نمودی ابن مظلوم لازال طالب لقای دوستان بوده و لکن الغافلین حالوا بیننا و بینکم باید از فراق محزون نباشید نفوسی که فی الحقیقه طالب وصالند و به عنایت حق متمسک اگر در ظاهر به این مقام قائل نشوند اجر لقا دربارۀ ایشان از قلم اعلی ثبت شده و می شود. ان احمد الله ربک انه لهُو الغفور الکریم. کن ناطقاً بذكری بالحکمة و البیان ان ربک یسمع و یری و هو المهیمن علی من فی السموات و الارضین. ان افرح بفضل مولیک انه ذکرک بما یبقی به ذکرک فی عوالم ربک انه لهُو الغفور الرحیم الحمد لله رب ما یری و ما لا یری و رب العرش العظیم.

میرزا آقاخان در همدان با مروراید خانم صییه حکیم یوسف حسیم ازدواج نمود و صاحب طفلی شد که او را ایوب نام نهادند. اما مادر در اثر ابتلای به سل در جوانی و ایوب در چهار سالگی جهان فانی را به درود گفتند و میرزا آقاخان در اثر مصائب وارده ترک همدان نموده راهی بادکوبه شد و پس از مدتی در ایروان مقیم گشت.

میرزا آقاخان در آن دیار موفق به خدمات تبلیغی گردید و صندوق خیریه ای برای رفع حاجات مادی امر الهی تأسیس نمود و پس از چندی به همدان مراجعت نموده با صییه آقا ایللی عطار ازدواج نمود و سال ها در همدان و ایروان به ادامه خدمات خود موفق گردید و اسفار عیدیه به بلاد زنجان و آذربایجان نمود و مصدر توفیقات عظیمه گشت. میرزا آقاخان طیب

ایروانی از نفوس ذی نفوذ در تأسیس مدارس و اوقاف بهانی در همدان بوده و همی والا در ترقی و تعالی جامعه همدان، قفقاز و ایروان از خود به منصف ظهور رسانده است.

از میرزا آقاخان ابن هارون ایروانی شش فرزند به اسامی ایوب، شهلا، محمود، یدالله، طویی و شوکت به جا ماند که عائله رفعت را بوجود آوردند و مصدر خدمات مهمه در امر الهی گشتند.

میرزا آقاخان در ۸ محرم سنه ۱۳۳۵ هـ / ق / ۵ نوامبر ۱۹۱۶ م به ملکوت ابهی صعود نمود و چند سال بعد که یکی از فرزندان زائر اعتبار مقدسه بود صدور مناجات طلب مغفرتی را جهت پدر بزرگوارش از یراعه حضرت عبدالبهاء تقاضا نمود. متن این مناجات در ذیل توضیحات مربوط به وقایع سال ۱۲۹۸ ش مندرج است.

درباره لوح مبارک "ای سلیل حضرت خلیل..." که متن کامل آن نقل گردید و تأسیس صندوق خیریه در همدان جناب یوحنا خان حافظی در شرح خاطرات خود (ص ۱۶۱-۱۶۲) شرح جامعی مرقوم فرموده اند که ذیلاً به نقل آن می پردازد:

"... میرزا آقاخان این لوح امنع را در سال ۱۳۱۹ به همدان آوردند و با مشورت اجباء صندوقی به اسم خیریه روزی یک شاهی تأسیس گشت. که هر نفسی از افراد اجباء به میل خاطر تقبل نمود روزی یک شاهی در محلی جمع نماید و اول هر ماه تحویل صندوق خیریه بدهد. به موجب عریضه میرزا آقاخان بنا بوده است تا نه سال از آن مبلغ به هیچ مصرفی نرسد. از ابتداء تأسیس حساب صندوق را به نگارنده واگذار نموده و لابد دو سه سالی در جمع آوری وجوه و رسیدگی به محاسبه پرداخته و هر چه وصول می شد به مباحه گذارده شد تا مبلغ معادل پانصد تومان گردید. ضمناً خانه ای از درویش حمید نامی جنب مشرق الاذکار لازم بود اتباع شود مبلغ دوست تومان آن مبلغ را به محفل مقدس روحانی قرض داده و آن خانه با مبلغی که اعانه گرفته شده بود خریداری شد که حالیه محل قرائت خانه تأیید است. بقیه مبلغ را به لجنه تقدیس و گذاشتم، در تحت نظر آن محفل باقی بود تا محفل تهذیب تأسیس گشت و وجوه بریه به تصرف آن محفل در آمده و در ترقیش کوشیدند. ضمناً به بعضی مصارف لازمه از قبیل مبلغین و فقراء و غیره نیز از ریح آن صرف شد تا در این تاریخ که سنه ۱۳۴۳ می باشد به موجب دستور حضرت ولی امرالله شوقی ربانی روح ماسوا فدها به لجنه صندوق خیریه تحویل گردید که با جمع وجوه بریه امریه در یک صندوق به اختیار محفل مقدس روحانی جمع و صرف می گردد...".

در این مقام لوح مبارک دیگری از حضرت عبدالبهاء را که خطاب به جناب آقاخان طیب ابن هارون عزّ صدور یافته و دربارهٔ تأسیس اعانه خیریه در همدان می باشد مندرج می سازد:

هو الله

همدان، جناب آقاخان طیب ابن هارون همدانی علیه بهاء الله

هو الله

ای ثابت بر ایمان نامه شما رسید و سبب نهایت مسرت گردید که الحمد لله در همدان تأسیس اعانه خیریه گردید امیدوارم که سبب نجاح و فلاح کلی گردد و اسباب راحت و آسایش فقرا و ضعفا و تعلیم اطفال و تربیت ایام حاضر و مهیا شود. مسئله تربیت اطفال و پرستاری ایام بسیار مهم است و هم چنین تربیت و تعلیم بنات اهم ترین امور است زیرا این دختران وقتی مادران گردند و اول مرتبی اطفال آنهاست اطفال را هر قسم تربیت نمایند نشو و نما کنند. و مادام الحیات آن تربیت تأثیرش باقی و تبدیل و تغییر بسیار مشکل. مادر بی تربیت و نادان چگونه تربیت و تعلیم اطفال نماید پس معلوم شد که تربیت و تعلیم دختران اعظم و اهم از پسران است این کیفیت بسیار اهمیت دارد باید نهایت همت و غیرت را مبذول داشت. خدا در قرآن می فرماید: «لا یتوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون». پس جهل مطلقاً مذموم خواه در ذکور و خواه در اناث بلکه در اناث مضرش بیشتر است لهذا امیدوارم که احباء اطفال را چه ذکور چه اناث در نهایت همت تربیت و تعلیم نمایند. هذا هو الحقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال المبین.

در خصوص آمدن مرقوم نموده بودید حال به این کار پردازید بعد از اتمام آن شاء الله خواهید آمد و علیک البهاء الابهی. ع ع

*دربارهٔ جناب آقاخان ابروانی و تأسیس صندوق خیریه شرحی نیز در مقالهٔ جناب موسی امانت (پیام بهائی، شماره ۲۱۶، ص ۳۲) مندرج می باشد. مطالب تاریخی مربوط به تأسیس مدرسه و حظیره القدس در همدان نیز در مقالهٔ ایشان که در شماره ۲۱۵ مجلهٔ پیام بهائی (ص ۲۳-۲۴) مندرج گردیده آمده است.

* متن کامل لوح حضرت عبدالبهاء با مطلع ای شیدائیان روی دلبر الهی... به شرح ذیل است:
هو الله

حاجی میرزا

احجای بهار علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای شیدائیان روی دلبر الهی آن یار دلنشین چون شاهد نازنین در انجمن روحانین جلوه فرمود
و به انوار آن حسن یوسفی جمیع آفاق را مشکات اقلیم مصری نمود بی پرده به بازار آمد و
دکان شکران باز کرد و بازار یوسفان در هم شکست جمعی خریدار پدیدار شد یکی به لؤلؤ
آبدار و گوهر شاهوار طبل طالبی بکوفت بعضی به کلافه ریسمان در جرگ خریداران داخل
گشت و برخی چشم پوشیدند و در اخماد آن سراج کوشیدند ولی هیئات آن یوسف
رحمانی در سریر عزت جاودانی در اقلیم ملکوت سبحانی عزیز حقیقی و سلطان ملکوت الهی
گردید، حال ملاحظه کنید که سلطتش در عالم غیب لکن پرتوش به این جهان لاریب متابع.

عع

اول فروردین ۱۲۸۲ ش = ۲۲ ذی حجه ۱۳۲۰ ق =
۲۲ مارچ ۱۹۰۳ م

* متن کامل لوح حضرت عبدالبهاء با مطلع 'ای دو برادر سرور شهداء... که جناب اشراق خاوری به آن اشاره نموده اند به شرح ذیل است:

هو الله

به واسطه حضرت حیدر قبل علی

جناب نجف قلی بیک و حیدر قلی بیک دو برادر سرور شهداء رضا قلی سلطان علیهما بهاء
الله الابهی

هو الله

ای دو برادر سرور شهداء آن پاک جان در محبت روی جانان جانفشان بود و مانند دریا جوشان و خروشان همواره آرزوی آن قربانگاه الهی می نمود و همیشه تمنای فدای جمال رحمانی می فرمود شربت شهادت چنان حلاوتی به کام او بخشید که مانند خورشید در اوج ملکوت درخشید و چون صلاهی وصل بشنید و خطاب ارجعی رسید مرغ جان از قفس تن برپرید تا به گلشن باقی رسید زیارتی به جهت آن شهید دشت بلا تحریر گردید باید یاران الهی از قبل عبدالبهاء تلاوت نمایند وعلیکما التَّحِیَّةُ وَالتَّنَاءُ ع

* در این مقام متن زیارت نامه جناب جناب رضا قلی سلطان شهید را مندرج می سازد:

هو الله

البهاء اللامع و النور الساطع یحفا ترتک النوراء و یغشی مرقدک الطیب الرائحة من کل الارحاء یا من انجذب بنفحات الله و اشتعل بنار محبة الله و صدق بکلمات الله و رتل آیات الله و بلغ بشارات الله و اطلع باشارات الله. اشهد انک وفیت بالميثاق و اخذت نصيک من الاشراق و دخلت الوثاق و اقتبست من نور تیر الآفاق و شربت الکأس الدهاق و اخذتک الاشواق الی ملکوت الجمال مقعد صدق فی رفرف العزة و الجلال حتی فديت روحک بكل فرح و سرور

و جبرو فی سبیل ربک الغفور. لعمر الله ان دمک المسفوح علی الثری یشهد بانجذابک الی الملأ الاعلی و جسدک المطروح علی التراب ینادی واشوقاً الی ملکوت الابهی و یا طوبی و یا بشری من هذه المنحة الكبرى و یا طرباً و یا شوقاً لتلك الكأس الطافحة بصهباء الوفاء. روحی لك الفداء ایها الشهدی فی سبیل ربّه الاعلی، روحی لك الفداء ایها الوحید فی ید الاعداء، روحی لك الفداء ایها الفرید تحت سیوف البغضاء، روحی لك الفداء ایها المتقطع ارباً ارباً ید الزنماء الجهلاء. العزة لمن استبرك بترتک التوراء و السعادة لمن استشق رائحة الوفاء من مرقدک الطیب الطاهر المعطر الارجاء وعلیک التحية و التناء. ع ع

برای مطالعه الواح صادره از قلم حضرت عبدالبهاء به اعزاز جناب رضا قلی سلطان به توضیحات مربوط به سنه ۱۲۷۷ هـ ش نیز مراجعه فرمائید. شرحی از حیات و کیفیت شهادت ایشان در کتاب حیات حضرت عبدالبهاء (ص ۱۵۷-۱۵۸) نیز به طبع رسیده است.

* عبارت منقول از جمال قدم که می فرمایند "دست قاتل را باید بوسید..." در لوح شکرشکن مذکور شده و فقره ای از آن لوح منبع که در دریای دانش (ص ۱۴۴-۱۴۷) به طبع رسیده به شرح ذیل است:

«... دست قاتل را باید بوسید و رقص کنان آهنگ کوی دوست نمود. چه نیکوست این ساعت و چه ملیح است این وقت که روح معنوی سر جان افشانی دارد و هیکل وفا عزم معارج فنا نموده. گردن برافراخیم و تیغ بی دریغ یار را به تمام اشتیاق مشتاقیم. سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را به جان محتاجیم. از نام بیزاریم و از هر چه غیر اوست در کنار. فرار اختیار نکنیم و به دفع اغیار نپردازیم...»

اول فروردین ۱۲۸۳ ش = ۳ محرم ۱۳۲۲ ق =
۲۱ مارچ ۱۹۰۴ م

* مقصود از صدراشراف، سید محسن محلاتی پسر سید حسین فخرالذکرین روضه خوان محلاتی است. سید محسن در سال ۱۲۸۸ ه ق متولد شد و بعد از کسب علوم مقدماتی چندی روضه خوان بود، بعد به دیار راه یافته معلّم نصرت الدّین میرزا سالار السلطنه (پسر چهارم ناصرالدّین شاه) شد و در عین حال ناظر و پیشکار او بود.

صدراشراف بعداً وارد وزارت عدلیه شد و چند بار به وزارت رسید و در زندگی سیاسی خود به عضویت و ریاست مجلس سنا، استانداری خراسان و بالاخره نخست وزیری نیز دست یافت و سرانجام در نود و چهار سالگی در سنه ۱۳۴۱ ش از این عالم درگذشت.

شرح حال او در تاریخ رجال ایران (ج ۳، ص ۲۰۰-۲۰۳) مندرج است. ذکری از صدر الاشراف در توضیحات سنه ۱۲۸۱ ش نیز مذکور گردید.

اول فروردین ۱۲۸۴ ش = ۱۴ محرم ۱۳۲۳ ق =
۲۱ مارچ ۱۹۰۵ م

* حکیم الی که جناب اشراق خاوری نام او را به صورت "علی" ثبت نموده اند بر اساس مندرجات رساله جناب دکتر ثابتی فرزند دوّم ملّا لاله زار (الیازار) بود و روزی که برادرش حکیم آقا جان در کنیسه، ظهور حضرت بهاء الله را اعلان نمود بی درنگ دعوت حق را لیک گفت و به افتخار دخول در ظلّ امرالله نایل گشت.

وی دارای چهار فرزند ذکور به نام های ضیاءالدین، بهاءالدین، جلال و عباس بوده که خاندان علی زاده را تشکیل می دهند.

اول فروردین ۱۲۸۵ ش = ۲۶ محرم ۱۳۲۴ ق =
۲۲ مارچ ۱۹۰۶ م

* بر اساس مندرجات مصایح هدایت (ج ۴، ص ۲۶-۲۹) اولین سفر جناب مهدی اخوان صفا به همدان در این سال انجام شده است.

* در کتاب مکاتیب عبدالبهاء (ج ۳، ص ۵۱۰-۵۱۱) لوحی به طبع رسیده که نسخه ای از آن به وسیله جناب علی اکبر میلانی (محب السلطان) در رمضان سنه ۱۳۲۴ ه ق استساخ شده و لذا به ظن قوی تاریخ صدور آن از قلم حضرت عبدالبهاء در سنه ۱۲۸۵ ش/۱۳۲۴ ق بوده است. متن این لوح را که خطاب به عموم احبای همدان می باشد ذیلاً مندرج می سازد:

هو الله

ای یاران عبدالبهاء در این دور الهی و عصر ربّانی اساس اصلی و مقصد حقیقی وحدت عالم انسانی است تا به سبب این اتحاد و اتفاق جمیع منازعات و مخاصمات از بین بشر برخیزد و شاهد وحدت حقیقیه در انجمن عالم جلوه نماید. حال مروج این وحدت باید احبای الهی باشند تا به قوه رحمانی ظلمات بیگانگی را از عالم انسانی زائل نمایند، و دلبر یگانگی در نهایت صباحت و ملاحظت عرض جمال فرماید. اگر چنانچه در میانه خود یاران ادنی اغبراری باشد دیگر چگونه چنین امر عظیم تحققی یابد لهذا باید هر یک از یاران به دل و جان سعی بلیغ فرماید که ادنی غباری بر آئینه وحدت اصلیه ننشاند و روز به روز محبت و الفت و مؤانست و معاشرت و ملاطفت در بین احباب تزیاید یابد.

الهی الهی آئی اغبرّ جبینی و اعفر وجهی بتراب الذل و الانکسار الی ملکوت الاسرار و ادعوک بقلب خاضع خاشع مبتهل متضرع مجترح مترع الی عتبه قدسک فی عالم الانوار ان تخرق حجابات الکثرات حتی یتجلی جمال الوحده الاصلیه فی القلوب بآیات ینبات. ربّ اجعل احبائک امواج بحر احدیتک و نسائم ریاض فردایتک و نجوم سماء الالفه والوداد و لثالی بحور المحبه والرشاد حتی یشربوا من معین واحد و یستشفقوا من هواء واحد و یتنوروا بشعاع

واحد و يتوجهوا بكليتهم الى عالم التجريد و مركز التوحيد. انك انت المقتدر العزيز الكريم
المتعالى المجيد.

ای یاران عبدالبهاء بعد از قرائت این نامه نوزده نوزده در امکانه متعدده و ازمنه مختلفه مختلط از
احبابی فرقانی و کلیمی اجتماع نمایند و بعد از تلاوت و قرائت آیات و مناجات نامه این مشتاق
را بخوانید و مناجات را تلاوت کنید و با یکدیگر مصافحه و معانقه نموده و میثاق الفت و
یگانگی را تجدید نمایند. و علیکم التحیه و التشاء. ع ع

اول فروردین ۱۲۸۶ ش = ۷ صفر ۱۳۲۵ ق =
۲۲ مارچ ۱۹۰۷ م

* برای ملاحظه شرح مطالب مربوط به حیات، خدمات و کیفیت شهادت جناب میرزا یعقوب متحده به رساله "شرح شهادت جناب میرزا یعقوب متحده" تألیف جناب دکتر حبیب مؤید مراجعه فرمائید. این رساله در سنه ۱۰۵ بدیع در طهران به وسیله لجنه ملی نشر آثار امری در ۷۸ صفحه منتشر شده است.

در باره نقل و انتقال جسد مطهر جناب آقا میرزا یعقوب به متن مصاحبه ای که با یادی امرالله جناب جلال خاضع شده است مراجعه فرمائید. متن این مصاحبه در آهنگ بدیع (سال ۳۱، سنه ۱۳۳ بدیع، ص ۳۲-۳۷) به طبع رسیده است. و نیز ن ک به محاضرات (ص ۵۲۴-۵۲۶).

* در این مقام چند فقره از آثار حضرت عبدالبهاء را که درباره مدرسه تأیید می باشد مندرج می سازد:

لک الحمد یا الهی علی جزیل العطاء.... اما همدان، الحمد لله یاران همدان همه دانند و دیگران از اهالی هیچ مدان امیدوارم که آنان نیز از دانائی نصیبی برند و از بینائی بهره ای گیرند پی در پی مزده اتحاد و اتفاق اجبای همدان از فرقائی و کلیمی می رسد که الحمد لله در محافل یکدیگر حاضر و همداستانند. این بشارت بسیار سبب مسرت است علی الخصوص خبر تأسیس مدرسه تأیید نیز رسید و ایمان اشخاص عدیده در زمان جدید، مدرسه نورسیدگان بهائی و گل های حدیقه معانی بسیار مهم است الحمد لله یاران همدان به تأسیس آن موفق گشتند حال باید معلمان همت نمایان بنمایند.

جناب آقا سید عبدالله فی الحقیقه سزاوار و شایان این کارند بسیار به موقع واقع شد امیدم چنین است که سائر معلمان نیز ممتاز باشند، جناب حاجی آقا جان نراقی و جناب میرزا عاشر کلیمی و جناب حاجی میرزا طاهر خان طیب و امة الله المقربه طاوس خانم و امة الله المنجذبه حنا خانم و امة الله المظتمنه حرم حاجی میرزا طاهر خان فی الحقیقه این نفوس زکیه هر یک گلشن عرفان را شجر پر ثمرند و حدیقه عبودیت را گلی در نهایت لطافت و طراوت. من از

جمع خوشنودم و به آستان جمال ابهی تضرع و زاری می نمایم که الطاف شامل گردد و فیض آسمانی کامل. اما جوانان احباب نهال های باغ الهیته البتّه باید در درس تبلیغ بکوشند تا در اقامه حجت و براهین الهی ملکه حاصل گردد اثبات وجود الوهیت و حکمت بالغه کنند و وحدت الهیه را اثبات نمایند و بر ثبوت وحی دلیل کافی وافی آرند و حقیقت جمیع انبیاء و مرسلین را اثبات کنند.

جناب داود قلی بیگ را از قبل من پیام برسان بگو تو خادم آن مدرسه نیستی فی الحقیقه خادم جمال مبارکی این زحمت و مشقتی که می کشی عبادت است پس تا توانی اطفال را پرور و در مواظبت سعی و غیرت بنما و علیک البهاء الابهی. ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح نفوسی که اعانت مدرسه تأیید کرده اند چنین می فرمایند:

همدان

نفوس محترمه ای که اعانت مدرسه تأیید کرده اند:

جناب خافظ الصّحه، جناب حاجی حکیم هارون، جناب حکیم عزیز، جناب حاجی میرزا یوحنا خان، جناب آقا شالم فرید، جناب حاجی میرزا طاهر، جناب حاجی موسی کلیمی، جناب آقا یهودا آقا الیا، جناب حاجی میرزا ابراهیم آقا سلیمان، جناب آقا مهدی آقا اسمعیل، جناب آقا سلیمان آقا اسمعیل، جناب آقا مهدی بهائی، جناب آقا عزیز ملاّ الیا، جناب حاجی یهودا آقا مراد، جناب آقا یهودا آقا مطیظا، جناب حاجی مهدی، جناب میرزا آقا جان آقا افرائیم، جناب آقا یهودا آقا سلیمان، جناب حاجی رحیم خرازی فروش، جناب حاجی سلیمان، جناب میرزا آقا جان آقا هارون، جناب میرزا الیاهو حکیم دانیال، جناب آقا حاخام داود، جناب آقا بابا آقا اسمعیل، جناب میرزا سلیمان آقا یعقوب، جناب حکیم موشی حیم، جناب آقا هارون آقا حیم، جناب کاتب علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای بندگان صادق جمال مبارک شکر کنید خدا را که هر یک سهیم و شریک عبدالبهاء در خدمت و بندگی عتبه مبارکه هستید. اعانتی که به مدرسه تأیید نمودید آن اعانت به ملاء اعلی بود و خدمت به اهل ملکوت ابهی و لمثل ذلك فلیعمل العاملون و لیتنافس المتنافسون. چون

نام های مبارک شما را خواندم هر نام نامه ای بود که تفسیر و تشریح خدمت مهمه ای می نمود پس تضرع و زاری به آستان حضرت باری نمودم که خداوندا این نفوس را یاری کن و بزرگواری بخش و از هر قیدی عاری فرما و نگاهداری کن و دلداری ده و به جمیع آمال و آرزو برخورداری بخش توئی بخشنده و دهنده و مهربان. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از اجبای الهی در همدان چنین میفرمایند:

هو الله

همدان، به واسطه حضرت شهید سلیل اسم الله الاصدق

اجبای الهی علیهم بهاء الله الابهی حضرات خرازی فروش ها، جناب میرزا یوسف ولد میرزا نصرالله، جناب حاجی میرزا نورالله، جناب آقا میرزا نصرالله خلف مرحوم میرزا یعقوب، جناب میرزا سلیمان، جناب آقا اسحق بزاز، جناب حاجی رحیم، جناب حاجی آقا جان نراقی، جناب میرزا مراد زرگر، جناب آقا محمد رضای جدید، جناب حاجی حکیم داود، جناب حکیم موسی، جناب آقا هارون ولد الیاهو، جناب آقا جان یوسف علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای بندگان صادق رب الجنود خدماتی که در اعانه مدرسه تأیید نموده و می نمایند سزاوار تحسین و ستایش است از الطاف حی قیوم یقین و محتوم است که انواع الطاف شامل و برکت آسمان نازل گردد تأسیس دبستان علم و عرفان از برای کودکان از فرائض قطعیه اهل ایمان است چون آن باران در این مورد تعهد جانفشانی نموده اید و اعانه به دبستان تأیید می نمایند عبدالبهاء در نهایت عجز و انکسار به ملکوت اسرار ستایش و نیایش نماید و شما را برکت و آسایش طلبد تا در نهایت راحت و سرور به حسن خدمت مشکوره موفق و منصور گردید. ای پروردگار این نفوس خوش رفتار را در دو جهان عزیز بدار و مظاهر الطاف بی پایان نما توئی مقتدر و توانا و توئی دهنده و بخشنده و بی همتا. ای باران فرصت بیش از این نیست و علیکم بهاء الابهی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح عموم اجبای الهی در همدان چنین می فرماید:

به واسطه جناب حکیم موسی
همدان، عموم اجبای الهی علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای یاران الهی و دوستان حق عبدالبهاء با نهایت محبت و ولا در حق آن یاران به ملکوت ابهی دعا نماید و طلب عون و عنایت کند و عجز و زاری کند و استغاثه و بی قراری نماید تا آن مقربان درگاه کبریا به وصایا و نصایح جمال ابهی در جمیع مراتب قیام نمایند شهره آفاق گردند و انجمن اشراق شوند و مشام عبدالبهاء از نفحات گلشن وفا دائماً معطر شود و ملاحظه نماید که آهنگ آن یاران از مشرق الاذکار به افق اعلی بلند است و در نهایت تضرع و ابتهاج مشغول به نمازند و استماع آیات می نمایند و به مناجات پردازند و آهنگ تقدیس و تسبیح بلند نمایند.

جناب آقا میرزا مسیح خان و جناب آقا میرزا عبدالله الحمد لله در مدرسه تأیید مؤید به خدمات امرالله هستند و به تعلیم نورسیدگان بهائی و دیگران به نهایت همت پرداخته اند من از ایشان راضی و از الطاف حق متمنی که روز به روز بیشتر تأیید یابند و به خدمت بیشتر پردازند و علیکم و علیهما بهاء الابهی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا نعمت الله ابن مرحوم آقا محمد جواد نراقی چنین می فرماید:

های ثابت بر پیمان نامه شما رسید مضمون معانی مفصل بود... از مدرسه تأیید توصیف نموده بودید من نیز از اجبای همدان در این خصوص بسیار ممنون و هم چنین از اعضاء انجمن خوشنودم البته جناب مسیو آندره به جان و دل همت در تدریس می نمایند از مؤسین و اعضاء محفل و معلمین و نفوسی که اعانت کرده اند نهایت رضایت را دارم و هم چنین از معلمین مدرسه موهبت بی نهایت مسرورم...ع

*جناب دکتر حبیب ثابتي در رساله خویش دربارهٔ مسیو آندره چنین نوشته اند که آندره در ایام نوجوانی خود در مدرسهٔ آلیانس به تحصیل پرداخت و ابتدا نامش عبدالله (فرزند آقا سلیمان زرگر) بود. پس از فراغت از تحصیل عازم فرانسه شد و در رشته تعلیم و تربیت و پداگوژی به مدارج عالی رسید. بعداً هیئت رئیسهٔ مدرسه تأیید مصمم گردید که از او برای ریاست مدرسه دعوت نماید. چون اخوی ایشان جناب حاجی میرزا ابراهیم فریدیان عازم زیارت اعتبار مقدسه گردید به او مأموریت دادند که تصمیم هیئت رئیسه را به عرض حضرت عبدالبهاء برساند و در سفر خود به اروپا مطلب را با برادر خود در میان گذارد. تصمیم متخذه با تأیید هیکل اطهر مواجه گردید.

عبدالله خان که پس از سفر به فرانسه به نام آندره مشهور و معروف شده بود با افتخار دعوت به خدمت در مدرسهٔ تأیید را پذیرفته در سال ۱۹۱۰م به ایران مراجعت نمود. مسیو آندره مردی خوش سیما، آداب دان و فرنگی مآب بود. به سبک فرانسویان لباس می پوشید، به زبان فرانسه احاطه داشت و مدیری لایق و با انضباط و جدی بود. ورود مسیو آندره به همدان و تصدی مدرسه تأیید مبداء تغییرات عمده در کمیّت و کیفیت برنامه های فرهنگی و علمی مدرسه گردید. توجه به موسیقی، تشکیل کلوب های هنری و توسعهٔ برنامه های تعلیمی مدرسه تأیید از نتایج اقدامات مسیو آندره در ایام خدمت او در این مدرسه محسوب است.

مسیو آندره جمعی از فضلاء و معلمین طراز اول را به همکاری در مدرسه تأیید دعوت نمود و مدرسه تأیید که دبستانی بیش نبود به مدرسه متوسطه تبدیل گشت و جمیع علوم متعارف و علوم جدید و السنهٔ فارسی و عربی و فرانسوی در سطحی عالی در مدرسه تدریس می شد.

بنا بر نوشته جناب دکتر ثابتي: «... پیشرفت مدرسه تأیید در سنین اولیه چنان سریع بود و صیت و آوازه شهرتش در همدان آن چنان طنین انداخت که علاوه بر اطفال بهائی بسیاری از صاحبان مناصب و افراد سرشناس آن شهرستان بدون ابراز تعصب، اطفال خویش را به آن مدرسه می فرستادند به طوری که تعداد شاگردان آن به هفتصد نفر بالغ می گردید و دو مدرسه آمریکائی و الیانس را تحت الشعاع قرار داد...».

مسیو آندره در سال ۱۹۱۹م به عزم تشرّف عازم ارض اقدس گردید و در ایام اقامت در ارض مقصود از قلم حضرت عبدالبهاء لوحی به اعزاز او صادر شد که متن آن در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۳، ص ۳۴۰-۳۴۱) به طبع رسیده و به تاریخ ۲۵ نوامبر ۱۹۱۹ مورخ می باشد.

ذیل این لوح مبارک مزین به مناجاتی در طلب مغفرت به جهت آقا سلیمان زرگر پدر جناب مسیو آندره می باشد. در هنگام تشرّف مسیو آندره لوحی نیز به اعزاز منسوبین ایشان از قلم حضرت عبدالهّاء عزّ صدور یافته که متن آن با مطلع ای گل های گلشن هدایت... در ذیل توضیحات مربوط به سنّه ۱۲۹۸ هـ ش مندرج است.

باری، خدمات مسیو آندره در مدرسه تأیید چند سال دیگر نیز ادامه یافت و سرانجام منجر به سفر و اقامت ایشان در فرانسه گشت. مسیو آندره در پاریس با بهائیان ایرانی و وجوه احتیای غربی نظیر خانم کلیفورد بارتی و جناب دریفوس محشور بوده و در خدمات امری با آنان همکاری و مساعدت داشته است.

مسیو آندره در سال ۱۹۲۶م در سنّ ۳۷ سالگی از جهان خاکی دیده فرو بست و به ملکوت الهی صعود فرمود. اولیای مدرسه متوسطه تأیید به پاس قدردانی و تکریم زحمات و مساعی خستگی ناپذیر این معلّم جلیل القدر مدرسه را یک روز تعطیل نمودند و به نام وی کاشی زیبایی به دیوار خارج سالن حظیرة القدس همدان نصب گردید.

حضرت ولیّ عزیز امرالله نیز ضمن توقیعی برادر بزرگ ایشان جناب حاجی میرزا ابراهیم فریدیان را مورد تفقّد و تسلیت قرار دادند. متن توقیع مبارک به شرح ذیل است:

۱۰ رجب ۱۳۴۵ هجری از حیفا به همدان

جناب میرزا ابراهیم فریدیان زید عزّه العالی

هو الله تعالی

سمی خلیل جلیل آه و ناله شما را طلعت اطهر ولیّ امرالله روحی لجموده الفداء شنیده فرمودند محزون مباش که برادر مهرپرورت در جنان احسان مورد مغفرت وبّ منّان است و در ملکوت بقا جالس سریر غفو و غفران زیرا متوجه افتح حقیقت بود و متوجّج به تاج عبودیت درگه احدیت. لهذا مطمئن باشید و تسلی دل و جان جوئید که آن روح روان در جهان آسمان در ظلّ سدره فضل و غفران است و در کهف رحمت و مکرمت پروردگار مهربان. ایّدک الله علیّ خدمه امره و اعلاء کلمته فی کلّ حین و آن. به امر مبارک مرقوم نمود. عبد ذلیل زرقانی.

یار معنوی در جوار دو مقام مقدس با جمعی از مسافریں و مجاورین مجلس ختمی به یاد آن برادر مهرپرور منعقد و در وقت زیارت این عبد و سایر یاران توجّه به ملکوت جلال نموده طلب مغفرت و علو درجات از برای آن متصاعد الی الله نمودیم تا در روضه جان به آنچه آمل جهانیان است فائز و نائل گردد. بنده آستاش شوقی

* برای ملاحظه شرح احوال جناب میرزا موسی ادیب مجرد به صدر کتاب تذکره شعرا (ج ۱) مراجعه فرمائید.

* در این مقام یکی از الواح مبارکه صادره به اعزاز جناب دبیر مؤید را مندرج می سازد:
به واسطه حضرت آواره جناب دبیر مؤید علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای دبیر شهر حضرت حیّ قدیر امیر مدینه تدبیر و انشاء را ستایش فرموده این نام و لقب آثار عجیبی در عقب دارد که هر امیر و دبیر واله و حیران ماند و آن شهر ملاء اعلی چنان جلوه نماید که مه تابان گردد و سرور دو جهان شود و این موهبت در سلاله مانند گل و لاله جلوه خواهد کرد. حال از قلم میثاق به دبیر مؤید مخاطب شدی امیدم چنان است که تو نیز موج آن دریا شوی و اوج اعلی یابی و علیک البهء الابهی. ع ع

۱۳ ربیع الاول ۱۳۴۰

* برای ملاحظه شرح احوال جناب آقا محمد ابراهیم فاضل شیرازی به کتاب مصایح هدایت (ج ۱، ص ۳۶۸-۴۲۴) مراجعه فرمائید.

* شرح حال و آثار جناب محمد ناطق اردستانی در کتاب مصایح هدایت (ج ۳، ص ۳۸۲-۴۱۶) به طبع رسیده است.

* مثنوی جناب ناطق که جناب اشراق خاوری از آن به نام خرّم نامه یاد کرده اند در صدر دیوان ناطق به طبع رسیده است.

* برای ملاحظه تمام اشعار جناب ناطق که ایاتی از آن را جناب اشراق خاوری نقل نموده اند به صفحات ۲۷-۳۰ و ۱۲۵ و ۲۲۸-۲۳۰ کتاب دیوان ناطق مراجعه فرمائید.

* برای مطالعه شرح احوال جناب احمد راضی به تذکره شعرا (ج ۴، ص ۷۱-۷۶) مراجعه فرمائید.

* جناب عبدالله ابی زاده در صفحه ۱۱۳ کتاب خود که موسوم به "نگاهی به وقایع تاریخی امر در استان همدان" می باشد اسامی مدیران و معلمین بهائی مدرسه تأیید را به صورت ذیل ارائه داده اند:

اسامی مدیران:

جناب مسیو آندره - جناب فاضل شیرازی - جناب نورالدین ممتازی - جناب اسحق عمائی - جناب هدایت الله فروهر - جناب احمد راضی - جناب عباس مهرآئین - جناب دکتر مسیح خان ارجمند.

ناظمین مدرسه:

جناب اسحق عمائی - جناب نورالدین ممتازی - جناب یوسف صدیق عمائی - جناب دکتر عطاءالله جاودان.

اسامی معلمین:

جناب دبیر مؤید (مدتی هم مدیر مدرسه) - جناب حبیب الله درخشانی - جناب ادیب مجرد (موسی) - جناب میرزا مهدی جناب - جناب محمد ناطق - جناب محمد علی شائق - جناب حسن نوبهار - جناب مسعود مرفه - جناب وجه الله لایزالی - جناب عبدالله پیروز - جناب سید عباس علوی - جناب سعید رضوی - جناب نورالله منیری - جناب نورالله هوشیدر - جناب حبیب الله گرامی - جناب عبدالحمید اشراق خاوری - جناب ابراهیم حکیم - جناب حسامی - دکتر حبیب الله سراج - دکتر عطاءالله جاودان - دکتر حبیب الله نظر - دکتر جلال بهیزاد - جناب عنایت الله شکیباپور - جناب خلیل انوری - جناب حبیب الله پرنیان - جناب

حبيب الله نوريان - دكتور عبدالله جاويد - دكتور عزيزالله ثابتي - جناب ابراهيم جاويدان -
جناب مهدي راضي - جناب ميرزا سلطان موزون - جناب سعيد افندي بغدادی (معلم زبان
انگلیسی)

توضیحاً معلمین دیگری از سایر ادیان در مدرسه تأیید تدریس می نموده اند و در بعضی موارد
نظامت مدرسه به افراد مسلمان واگذار می شده که هر یک از آنان به نوبه خود متحمل
زحماتی شده اند.

* در این مقام سه فقره از الواح حضرت عبدالبهاء را که در سال ۱۳۲۵ هـ ق/ ۱۲۸۶ هـ ش خطاب
به جناب میرزا عبدالرحیم حافظ الصّحّه عزّ صدور یافته مندرج می سازد:

اول - لوح صادره در حدود جمادی الاولی سنه ۱۳۲۵ هـ ق:

طهران، جناب میرزا عبدالرحیم بنجان حافظ الصّحّه علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای ثابت بر پیمان تمنای حضور داشتی که با حکیم هارون همسفر گردی هر چند زمان اقتضا
نماید و در حضور محذور با وجود این چون با کمال تذکّل و انکسار الحاح و اصرار دارید
چاره جز قبول نه، دیگر اختیار با شماست و علیک البهائیه الابهی. ع ع

دوم - لوح صادره در حدود رجب سنه ۱۳۲۵ هـ ق:

طهران، جناب میرزا عبدالرحیم بنجان حافظ الصّحّه علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای ثابت بر پیمان اذن خواسته بودی که با جناب حکیم هارون به بقعه مبارکه توجه نمائی از پیش اذن از برای ایشان رفته اگر چنانچه تا به حال حرکت ننموده اند مأذونید که با ایشان حاضر شوید و علیک بهاء الابهی. ع ع

سوّم - لوح صادره در حدود ذی حجه سنه ۱۳۲۵ ه ق:

به واسطه یاران الهی زائرین سلاله حضرت خلیل جلیل علیهم بهاء الله الابهی جناب حافظ الصّحه علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای دوست حقیقی یارانِ رحمانی حاضر و جمیع وساطت نگارش این نامه می نمایند این عبد نیز جز امتثال اوامر ایشان چاره ای ندارد و از این گذشته شوق قلبی و سوق وجدان دلالت بر این تحریر می نماید زیرا در دل و جان عزیزی و در سرّ و وجدان مذکور و محبوبی لهذا الان نامه نگارم و بیاد تو در اهتزازم ملاحظه نما که چه ایام خوشی و زمان مبارکی است با احبای صمیمی قلبی جمیع در این انجمن رحمانی بیاد و ذکر و فکر توئیم و از تأییدات صمدانی منتظر عون و عنایتیم همچو بدان که الان حاضر محضری و همراز و همدم و محرم. از فضل حق امیدوارم که در هر جانی و در هر کاری و در هر اندیشه ای و در هر پیشه ای که هستی به جان و وجدان در این مکان باشی و از حدیقه دل و جانت نفعه معطری به مشام مشتاقان رسد و علیک بهاء الابهی.

الهی الهی اید عبدک هذا علی ما تحبّ و ترضی تهدی من تشاء الی مرکز الانوار فی ملکوت الاسرار و تعزّ من تشاء بمواهبک الرّحماتیة البعدیة الآثار ترفع من تشاء و تسقط من تشاء و توفّق من تشاء و تهین من تشاء بالقوّة و الاقتدار تفتح ابواب الفتح علی وجه الاصفیاء و تورد الاولیاء علی معین التّسبیم فی الحدیقة النّوراء و تدیر کأس اللطاف بصهاة رحمتک فی محافل الاتقیاء و ترنّحهم بنشوة قدسیة مهیّجة للقلوب و الارواح انک انت الکریم الرّحیم الوهاب و انک انت العزیز الرّؤوف البرّ المستعان لا اله الا انت یا ربّی الرّحمن. ع ع

اول فروردین ۱۲۸۷ ش = ۱۸ صفر ۱۳۲۶ ق =
۲۱ مارچ ۱۹۰۸ م

*جناب عبدالله ابی زاده در صفحه ۱۴۱-۱۴۲ کتاب نگاهی به وقایع تاریخی امر در استان همدان درباره تأسیس کتابخانه و قرائت خانه تأیید چنین مرقوم داشته اند:

«مدتی پس از تأسیس مدرستین تأیید و موهبت محلی به نام قرائت خانه تأیید در جوار مدرسه تأیید تأسیس گردید و این محل دارای چهار هزار کتاب علمی به زبان فارسی- فرانسه - عربی - انگلیسی و کتب امری بود و با نظمی خاص اداره می شد. افرادی مانند جناب یوسف صدیق عمائی و جناب داود منصوری در تهیه کتب و تنظیم کتابخانه زحمات فراوانی متحمل می شدند و مراجعین به کتابخانه اکثراً از احباء و محصلین مدرستین بودند. سال ها کتابخانه تشکیل بود تا این که مدرستین از طرف دولت تعطیل شد که شرح آن جداگانه ذکر گردیده است. بعد از تعطیل مدرستین کتب جمع آوری و کتب امری آن مجزی و در محفل مقدس روحانی نگهداری شد ولی بقیه از بین رفت.

در سال ۱۳۲۰ شمسی برای بار دوم محفل مقدس روحانی اقدام به تأسیس کتابخانه جدیدی با نظارت جناب محمد علی فیضی که در آن ایام در همدان مشغول نشر نفعات الله بودند و همکاری چند عضو لجنه جوانان نمودند. کتب امری موجود شماره گذاری گردیده و کتابخانه به نام حضرت صدرالصدور نام گذاری شد. چندی پس از آن آیت الله سید نصرالله بنی صدر که پیش نماز مسجد جامع همدان بود نظر به قرابتی که با حضرت صدرالصدور داشت به محفل مقدس روحانی همدان پیغامی فرستاد که نام کتابخانه را تغییر دهند (و حتی در موقعی که محل حظیره القدس جدید از شخصی بنام رئیس الاسلام خریداری شده ایشان به او پیغام داده بود که شما چرا آن محل را به جامعه بهائی فروختید و در ضمن پس از آتش گرفتن سینما تاج که متعلق به سهامداران بهائی بود مانع از تجدید بنای آن شد و گفته بود در این جا باید حسینیه ساخته شود که پس از دو سال معطلی مجدداً ساخته شد و مورد بهره برداری قرار گرفت.)

بهرحال محفل مقدّس روحانی وقت تصمیم گرفت نام کتابخانه صدرالصدور را بنام کتابخانه امری تغییر دهند و این کتابخانه مدّتها در حیاط متصل به حظیره القدس سابق که در محلّ قاشق تراشان واقع بود موجود و فقط مورد استفاده جامعه بهائی بود پس از آن به محلّ حظیره القدس جدید که واقع در کوچه حمّام حاج محمد سعید بود منتقل گردید و سالها وسیله شهید مجید جناب سهراب حبیبی و خانم شان پروین خانم حیاتی و جناب عبّاس راغب و عدّه دیگر با نظارت محفل مقدّس روحانی اداره می شد و مرتباً از صندوق محفل مطبوعات جدید امری خریداری و به آن اضافه می شد و قریب پانصد جلد کتاب با نظم خاصی در کتابخانه نگهداری می شد. متأسفانه پس از مصادره حظیره القدس کلیّه کتب در دست مأمورین دولت جمهوری اسلامی افتاد و از سرنوشت آن اطلاعی در دست نیست.

*در این مقام یکی از الواح حضرت عبدالبهاء را که حاکی از فعالیت های جامعه بهائیان همدان در سنّه ۱۲۸۷- ش - ۱۳۲۶ ق - ۱۹۰۸ م می باشد و به ظنّ قوی در حدود اواخر ماه جمادی الثانی سنّه ۱۳۲۶ ه ق عزّ صدور یافته مندرج می سازد:

همدان، جناب آقا مهدی و آقا حبیب الله دو منادی علیهما بهاء الله الابهی

هو الله

ای دو منادی محبت الله نامه ثالث که به تاریخ ۹ جمادی الاول ۱۳۲۶ مرقوم بود رسید از مضامین چنین معلوم گردید که الحمد لله در جمیع اطراف و اکناف احبای الهی مظاهر تأیید خفیّ اللطافتند و از قوه کلمه الله در جمیع خطّه و دیار آثار آشکار، بالطبع چنین خبر سبب انشراح و انبساط گردد. از حقّ می جویم که باران خویش را در قطب آفاق مطالع اشراق فرماید و به آنچه سبب نورانیت عالم انسانی است و اتحاد و اتفاق و یگانگی و سنجحات رحمانی موافق فرماید.

ذکر اسماء و انجمن های بسیار نموده بودید. عبدالبهاء می دانید که به هیچ وجه فرصت تحریر ندارد و از جمیع اطراف متتابعاً مکاتیب وارد و بعضی واجب الجواب است زیرا مسائل مهمّه در آن از صد مکتوب یک دو جواب مرقوم می شود باز اوقات مساعد نه باوجود این چگونگی بهر یک از افراد احبّاء در جمیع اقالیم تحریر ممکن این مستحیل و محال است لهذا به اختصار

کوشم و انجمن ها و نفوسی که ذکر نمودید هر یک را به یانی مختصر و جوامع الکلم یاد و ذکر نمایم.

جناب استاد شکرالله اذن حضور دارد. نجل سعیدشان استاد عبدالله را تحیت ابداع ابهی ابلاغ دارید. کربلانی محمد هادی خادم مشرق الاذکار را با متعلقین در نهایت تذلل و انکسار به درگاه پروردگار طلب تأیید نمایم زیرا به خدمتی مشغول که سبب تقرّب درگاه کبریاست و هم چنین جناب آقا ابراهیم و جناب آقا یوسف کلیمی دو خادم مشرق الاذکار بزرگ را از قبل من نهایت اشتیاق ابلاغ دارید. آنان در این خدمت شریک و سهیم متند و جناب آقا یهودا و ابناء و متعلقان که خادم بیت مشرقند آنان نیز با این عبد در این آستان پاسبانند. جناب حافظ الصّحه و آقا میرزا یحیی خان و آقا میرزا مرتضی خان و جناب معین الحکماء و جناب آقا رضای رفسنجانی و جناب آقا قربان علی خادم را از قبل این خادم بندگان جمال ابهی نهایت اشتیاق و مهربانی و الفت قلبیه و تعلق روحانی ابلاغ دارید. به درگاه احدیت عجز و نیاز نمایم و به آستان مبارک تضرّع و ابتهال کنم و آنان را موهبت آسمانی طلبم و تأییدی رحمانی جویم قوتی ملکوتی و قدرتی ربّانی طلبم و امیدوارم که چنان که باید و شاید در خدمت کلمه الله و انتشار نجات الله و هدایت بشر همت فرمایند. حضرات انجمن های اتحادیه فی الحقیقه رحمانید، ربّانید، سبحانید، به کمال همت به خدمت مشغولند، آرام نگیرند و راحت نجورند، دمی نیاسانید مگر آن که عالم وجود را به یتیمی روشن بیاریند. این نفوس بندگان جمال مبارکند و وفا به آستان مقدّس نمودند خود را فراموش کردند و به کلی محو و فانی شدند مقصد واحد دارند و آن تقرّب درگاه کبریا و عبودیت آستان مقدّس جمال ابهی و خدمت به امر الله و علیهم البهاء الابهی.

جناب آقا الیاس کاشانی را در کاری که تعیین نموده اند بسیار این تعیین مقبول و مرغوب البتّه قوّه ملکوت نصرت نماید و هم چنین انجمن های درس تبلیغ که جناب آقا مهدی و آقا رفیعا و سایر یاران آقا خداداد و آقا موسی تشکیل نموده اند فی الحقیقه تأسیس بنیان عظیم است و تمهید توسیع صراط مستقیم و جناب آقا میرزا مرتضی خان علیه بهاء الله باید چنان که باید و شاید همت نمایند تا آن جوانان بوستان هدایت نهال های بیهمال گردند و گلشن وحدانیت را گل های بی نظیر و مثال شوند. در این ایام در جمیع بلدان نفعه کربیه دهریان وزیده باید نفوس را علی الخصوص اطفال و جوانان را در صون هدایت الهیه محفوظ و مصون نمود زیرا

رایحه کریهه البتہ مشام را معذب نماید و وجود را کسالت آرد و هر قدر بنیه قوی باشد لابد ضرر و فتور حاصل گردد.

خبر اتحاد و اتفاق اجبای امزجرد و تأسیس مجالس و محافل روحانی سبب سرور و شادمانی گردید. باید یاران روز به روز بر وحدت و یگانگی یفزایند و با یکدیگر الفت و مهربانی نمایند تا عالم انسانی نمونه وحدت اصلی گردد. جناب میرزا گل محمد و جناب عباس بیگ دو شمع محبت الله فی الحقیقه روشند و قلوب یارانشان شب و روز مشغول و مألوف است هر دو را تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید. جناب آقا میرزا داود آنچه فرمودند صحیح است به کاشان و هر جا که مناسب دانید اگر سفری نمائید ضرری ندارد بلکه مفید است.

از بنای مسافرخانه مرقوم نموده بودید و هم چنین مجالس عدیده که در تأسیس مدرسه تشکیل گشته و مطابق وصایای الهی است این نیز بسیار مهم است زیرا طفل بهائی باید در مدرسه بهائی تربیت شود نه مدارس دیگران بلکه اطفال ملل سائره باید در مدارس بهائی به نهایت رعایت و حسن رفتار و مواظبت تعلیم و تربیت شوند، پس اجبای الهی را از لسان این عبد در این مقصد تشکر نمائید و هر نفسی که در همدان اراده نماید حقوق تقدیم نماید آن حقوق را در تأسیس مدرسه اطفال و مکاتب نورسیدگان الهی صرف نمایند در نزد این عبد مقبول و محبوب و مرغوب است و اطفال هر ملتی که بی بضاعتند باید مجاناً و رایگان در این مدرسه داخل شوند و نهایت التفات و مراعات مشاهده کنند. این قضیه قدری مشکل است چرا همتی عظیم باید ولی عون و عنایت الهی نیز عظیم است امیدوارم که مؤید و موفق گردند و علیکم البهاء الابهی. ع ع

درباره کربلاتی محمد هادی خادم مشرق الاذکار که در لوح فوق مذکور شده به توضیحات سنه ۱۲۸۹ ه ش مراجعه فرمائید.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از اجبای همدان درباره حقوق الله یاران آن سامان که در سنه ۱۳۲۶ ه ق تأدیبه شده چنین می فرمایند:

همدان، به واسطه حضرت شهید ابن اسم الله الاصدق جناب آقا یهودای آقا اسماعیل، جناب آقا سلیمان آقا اسماعیل کاشانی، جناب آقا یهودای آقا الباهو، جناب آقا عاشور، جناب حاجی حکیم هارون، جناب حاجی مراد یوحناخان، جناب

حاجی میرزا طاهر، جناب آقا مهدی آقا اسماعیل، جناب آقا مهدی آقا یاری، جناب حکیم
 موسی حیم، جناب آقا عزیز ولد الیاهو، جناب آقا سلیمان آقا اسماعیل، جناب حاجی موسی
 کلیمی، جناب آقا یهودا آقا سلیمان، جناب آقا عذرا ولد یوسف، جناب آقا میرزا سلیمان آقا
 یعقوب، جناب آقا مراد الیاهو حکیم دانیال، جناب حاجی حکیم داود، جناب آقا داود آقا
 ابراهیم کاشانی، جناب حکیم عزیز، جناب آقا مراد آقا جان آقا افرایم، جناب حاجی مهدی آقا
 رفیعا، جناب آقا اسحق آقا یوسف عراقی، جناب آقا حیم ملا یوسف، جناب آقا عذرا حکیم
 بابا، جناب آقا الیاهو آقا العازار، جناب آقا یوسف آقا العازار، جناب میرزا ابراهیم ولد رفائیل،
 جناب آقا یوسف آقا شمعون، جناب آقا بنیامین خرازی فروش، جناب حاجی یهودای آقا
 مراد، جناب آقا میرزا عبدالرحیم خان حافظ الصّحه، جناب آقا هارون شالوم، جناب آقا یوسف
 استاد یعقوب، جناب آقا شالوم، جناب آقا موسی آقا یوسف عراقی، جناب آقا مهدی آقا
 رحیم، جناب آقا اسحق آقا یوسف عراقی علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای یاران ربّانی من، این یقین و مسلم است که حضرت بیچون در جمیع شئون به غنای مطلق
 موصوف و به رحمت و اسعه مشهور و به فیض ابدی مألوف و به عطا بر عالم وجود معروف
 ولی نظر به حکمت بالغه و امتحانات فارقه، تا آشنا از بیگانه امتیاز یابد، حقوق بر عباد خویش
 واجب و مفروض فرمود نفوسی که اطاعت این امر میرم نمودند به برکت آسمانی موقّق و در
 دو جهان روی روشن و مشام از نسیم عنایت معطر کردند. از جمله حکمت های بالغه این که
 اعطای حقوق سبب ثبوت و رسوخ نفوس گردد و نتایج عظیمه به ارواح و قلوب بخشد و در
 مواد خیریه مصروف گردد. حقوقی که در سنه ۱۳۲۶ جمع نموده بودید در درگاه احدیت
 مقبول شد و البتّه به واسطه یاران صادق در مواضع لازمه مصروف گردیده.

مدرسه تأیید را بسیار اهمّیت دهید به جمیع وسائل تشبّث نمایند که ترقّی عظیم نماید و در بین
 مدارس ایران ممتاز و شهیر گردد زیرا تعلق به این امر خطیر دارد. عبدالبهاء از سعی و کوشش
 شما با نهایت رضا به درگاه کبریا تصرّح و زاری نماید و شما را در هر روزی تأییدی جدید
 خواهد و علیکم بهاء الابهی. ع ع

*از جمله نفوسی که به دفعات به همدان سفر نموده و مصدر خدمات مهمه تبلیغی بوده حاجی واعظ قزوینی است که شرح احوالش در کتاب مصایح هدایت (ج ۵، ص ۱۱۲-۱۳۶) به طبع رسیده است. شرح مخالفت ها و دسیسه های شیخ باقر بهاری علیه حاجی واعظ در شرح حال فوق مندرج است.

در لوحی که در حدود اواخر جمادی الثانی سنه ۱۳۲۶ ه ق به اعزاز حاجی واعظ از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته و متن آن در کتاب مصایح هدایت (ج ۵، ص ۱۳۲-۱۳۳) به طبع رسیده از جمله حضرت عبدالبهاء چنین می فرماید: «... اگر ممکن باشد و زحمتی شدید نباشد یک سفر به همدان و عراق و سایر جهات در آن صفحات اگر بفرمائید بسیار موافق و مناسب است...».

*برای ملاحظه لوح صادره به اعزاز جناب میرزا علی خان فیروز به توضیحات سنه ۱۲۹۸ ش مراجعه فرمائید.

اول فروردین ۱۲۸۸ ش = ۲۸ صفر ۱۳۲۷ ق =
۲۱ مارچ ۱۹۰۹ م

* دربارهٔ احتشام الدوله در فرهنگ رجال قاجار (ص ۱۷-۱۸) چنین آمده است:

«احتشام الدوله، غلامرضا خان

متولد در حدود ۱۸۷۹. پسر زین العابدین خان حسام الملک، فرزند حسین خان حسام الملک و شوهر قمر السلطنه دختر مظفرالدین شاه. غلام رضا خان قبلاً ملقب به «افتخارالملک» بود. احتشام الدوله که آدم خوش گذرانی است اکثر اوقات به اتفاق پدرش در املاک خانوادگی خویش در همدان بسر می برد.»

* لوح حضرت عبدالبهاء دربارهٔ تأسیس مدرسهٔ بنات و تسمیهٔ آن به «موهبت» به شرح ذیل است:

به واسطهٔ جناب آقا یوسف متحده

همدان، دو معلّمهٔ مدرسهٔ بنات امهٔ الله منور و امهٔ الله طاوس و مهتمّهٔ امهٔ الله حنا و نفوسی که در تأسیس مدرسهٔ بنات همّتی نموده اند علیهن و علیهم البهاء الابهی:

ای اماء رحمان، مدرسهٔ بنات اهمّ از مدرسهٔ ذکور است زیرا دوشیزگان این قرن مجید باید اطلاع از علوم و معارف و صنایع و بدایع این قرن عظیم داشته باشند تا به تربیت اطفال پردازند و کودکان خویش را از صغر سن تربیت به کمال نمایند و اگر مادر چنان که باید و شاید حائز فضائل عالم انسانی باشد اطفال مانند فرشتگان در نهایت کمال و جمال و فضل و آداب پرورش یابند پس این مدرسهٔ بنات که در آن سامان تأسیس شده باید مشمول نظر احبای الهی گردد و مورد اهتمام نفوس رحمانی شود. معلّماتی که در این مدرسه هستند اماء مقربّهٔ درگاه احدیتند زیرا امتثال اوامر مقدّسهٔ جمال مبارک نموده اند و به تربیت اطفال اثاث برخاستند، روزی آید که این دختران مادران گردند و هر یک در نهایت ممنوئیت به درگاه احدیت

تضرع و زاری نمایند و این معلّمت را نجات و فلاح و رستگاری طلبند و علو درجات در ملکوت ربّ الآیات خواهند. اسم این مدرسه را مدرسه موهبت نام نهاد. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح 'معلّمت مدرسه موهبت' چنین می فرمایند:

هو الله

ای بنات ملکوت در قرن سابق بنات ایران به کلی از تعلیم محروم نه مکتبی و نه دبستانی نه معلّمی نه استادی و نه مربّی مهربانی حال در این قرن عظیم فضل کریم مشمول بنات نیز گردید مکاتب متعدده در ایران به جهت تعلیم دختران گشوده گشت ولی تربیت مفقود با آن که تربیت اعظم از تعلیم است زیرا اعظم فضیلت عالم انسانی است. حال در همدان الحمد لله تأسیس مدرسه بنات بهائی گردیده شماها که معلّمید باید بیشتر از تعلیم به تربیت پردازید تا بنات را به عصمت و عفت و حسن اخلاق و آداب پرورش دهید و تعلیم علوم نمائید اگر چنین مجری گردد تأییدات ملکوت ابهی در اوج آن دبستان موج زند امیدم چنین است که موفق گردید و علیکم البهاء الابهی.

عبدالبهاء عباس

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، ص ۲۵)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید حسن هاشمی زاده درباره جناب میرزا محسن دیر مؤید و محبوبه خانم دختر جناب نعیم اصفهانی چنین می فرمایند:

ای مفتون دلبر آفاق نامه به تاریخ ۲۲ ذی الحجّه ۱۳۳۷ وصول یافت... جناب شیخ محسن فی الحقیقه منجذب ملکوت ابهی هستند و در تبلیغ جهد جهید مبذول می دارند البتّه تأیید شدید خواهند یافت به ایشان از پیش تحریری ارسال گشت به هم چنین قرینه محترمه شان صیبه جناب میرزا نعیم علیه بهاء الله الابهی که زاده دل و جان آن متساعد الی الله است طوبی لها فی هذه النشئة الاولى و بشری لها فی النشئة الاخری...

تاریخ لوح مبارک فوق ۲۵ ربیع الاول سنه ۱۳۳۸ هـ ق است. در این مقام شرح مندرج در اخبار امری (شماره ۸، آذر ماه ۱۳۲۷ هـ ش، ص ۲۲) ایران را درباره جناب دبیر مؤید نقل می نماید:

«ناشر نفحات الله جناب محسن نعیمی (دبیر مؤید) علیه رضوان الله و بهانه از نفوس مؤمنه مخلصه که به زیور علم و دانش مزین و از دانشمندان و فضلاء نامی جامعه بهائیان ایران به شمار می رفتند در لیلۀ دهم شهرالمسائل موافق با سی ام آذرماه سنه جاریه در مدینه منوره طهران به ملکوت ابهی صعود فرموده اند.» الواح صادره به اعزاز جناب دبیر مؤید در مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء (طهران، لجنه ملی محفظه آثار، ۱۳۳ بدیع) شماره ۸۵، صفحه ۳۰۶ - ۳۲۰ به طبع رسیده است.

برای ملاحظه شرح احوال و خدمات محبوبه خانم نعیمی به کتاب عالم بهائی (ج ۱۶، ص ۵۴۰ - ۵۴۱) مراجعه فرمائید.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا یوسف متحده درباره مدرسه موهبت چنین می فرمایند:

«ای بنده آستان مقدس الحمد لله تضرع عبدالبهاء به ملکوت ابهی مقبول درگاه کبریا گشت... الحمد لله تلامذه مدرسه موهبت خوب امتحان دادند و این سبب سرور عبدالبهاء گشت و به معلمه محترمه، قرینه فاضل از قبل من مهربانی و رعایت و حرمت مجری دارید...».

*صدرالملوک خانم صبیّه مهدی قلی میرزای موزون که شمه ای از احوال و اشعار ایشان را جناب اشراق خاوری نقل نموده اند همسر جناب اشراق خاوری بوده اند. پس از صعود صدرالملوک جناب اشراق خاوری با شوکت خانم موزون صبیّه شاهزاده رضا قلی میرزای موزون در سال ۱۳۱۲ هـ ش ازدواج نمودند. ثمره این ازدواج چهار فرزند به نام هوشنگ، اشراقیه، سهیل و پرتو است.

*برای ملاحظه شرح مطالب مربوط به صعود ناگهانی صدرالملوک خانم و اقراریه مهدی قلی میرزا (پدر صدرالملوک) و جناب اشراق خاوری (شوهر صدرالملوک) و حمیده خانم موزون

(مادر صدرالملوک) مبنی بر عدم شکایت از طیب معالج و عدم تعقیب قانونی او به مصابیح هدایت (ج ۲، ص ۵۳۴ - ۵۳۷) مراجعه فرمائید. جناب اشراق خاوری در فروردین ۱۳۰۸ ه ش با صدرالملوک خانم ازده‌اج نموده و صعود صدرالملوک در آبان سنه ۱۳۰۸ ه ش واقع شده است.

*جناب عبدالله ابی زاده در صفحه ۱۱۴ کتاب 'نگاهی به وقایع تاریخی امر در استان همدان' اسامی مدیران، ناظمین و معلمین مدرسه موهبت بنات را به صورت ذیل ارائه فرموده اند:

اسامی مدیران:

سرکار شهلا خانم رفعت - سرکار اشراقیه خانم ذبیح - سرکار مستوره خانم حقیقی

اسامی ناظمین:

سرکار ماهی خانم احتیاطی - سرکار ملوک خانم خادم - سرکار میمنت خانم نامی

اسامی معلمین:

سرکار طوبی خانم مظهری - سرکار شمس الملوک خانم موزون - سرکار شوکت خانم انور - سرکار عزت خانم وحید - سرکار قمر خانم انور - سرکار اخترالملوک خانم موزون - سرکار صدرالملوک خانم موزون - سرکار بتول خانم راضی (خزین)

در این مقام یکی از الواح حضرت عبدالبهاء را که خطاب به جناب حاجی سلمان طیب عز صدرور یافته مندرج می سازد. این لوح به ظن قوی در اواخر سنه ۱۲۸۸ ش (اوائل سنه ۱۳۲۸ ق و ۱۹۱۰م) از قلم هیکل اطهر صادر شده است:

به واسطه جناب زائر عاشور همدانی
ایروان، جناب حاجی سلمان طیب علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای طیب جسمانی و روحانی خدماتی که در تنظیم مدرسه تأیید نمودی سبب سرور قلوب گردید این از تأییدات الهیه بود که به این خدمت موفق شدی باید شکر نمائی که جهد بلوغ و سعی عظیم در این سیل مبذول داشتی و یقین است که نتیجه فوز عظیم است و فضل حضرت رحمن و رحیم. حیات انسان فی الحقیقه مانند طرفه عین است زیرا جماد و احجار و اشجار حیاتشان بیش از انسان لهذا زندگانی انسانی در این جهان فانی اهمیتی نداشته و نخواهد داشت و لکن توفیقات رحمانیه و تأییدات صمدانیه چون در حقیقت انسانیه جلوه نماید این مدار مباحث است و مورث مسرات لهذا باید همواره به مساعی خیریه در ترقی حقایق انسانیه و ظهور سنوحات رحمانیه بکوشید و علیک البهاء الابهی. ع ع

اول فروردین ۱۲۸۹ ش = ۱۰ ربیع الاول ۱۳۲۸ ق =
۲۲ مارچ ۱۹۱۰ م

* حاج علی قلی خان بختیاری ملقب به سردار اسعد که جناب اشراق خاوری ذکر حمایت او را از اجتهاد نموده اند از رجال سرشناس دوره مظفرالدین شاه و از رؤسای ایل بختیار بود. او در دوره انقلاب مشروطیت در سنه ۱۳۲۷ ه ق با لشکری از ایل بختیاری و با مساعدت مجاهدین آذربایجان و گیلان طهران را تسخیر نمود و چند دوره نیز در مجلس شورای ملی نمایندگی یافت و چند مرتبه به وزارت نیز رسید. سردار اسعد در سن ۶۲ سالگی در سنه ۱۳۳۶ ه ق/ ۱۹۱۸ م از این عالم درگذشت.

* مقصود از فرمانفرما عبدالحسین میرزا دومین پسر فیروز میرزا نصرت الدوله است. عبدالحسین میرزا در سال ۱۲۷۴ ه ق/ ۱۸۵۸ م متولد شد و چون پدرش در سال ۱۳۰۳ ه ق/ ۱۸۸۵ م وفات یافت لقب نصرت الدوله را از او به ارث برد و در سال ۱۸۹۲ م پس از مرگ برادرش ناصرالدوله صاحب عنوان فرمانفرما گردید.

عبدالحسین میرزای فرمانفرما مدتی رئیس قشون آذربایجان بود. بعد حکومت کرمان را داشت و چندی در لرستان خدمت کرد. در ۱۳۱۴ ه ق/ ۱۸۹۶ م وزیر جنگ شد و سپس فرمانفرمای فارس و بنادر خلیج فارس گردید. او در سال های ۱۳۱۷ - ۱۳۲۱ ه ق/ ۱۸۹۹ - ۱۹۰۳ در تبعید بسر برد و چون در ۱۹۰۳ م به ایران معاودت نمود حاکم کرمانشاه شد و بعداً نیز به تناوب حاکم کرمان، لرستان و آذربایجان بود.

سایر مشاغل فرمانفرما تصدیی وزارت دادگستری و وزارت کشور بود و در سنه ۱۳۳۴ ه ق/ ۱۹۱۵ م خود مأمور تشکیل کابینه گردید. فرمانفرما با عزت السلطنه دختر مظفرالدین شاه ازدواج کرده و در عین حال خواهر فرمانفرما به نام حضرت علیا زوجه مظفرالدین شاه بوده است.

شرح احوال فرمانفرما در فرهنگ رجال قاجار (ص ۱۳۷ - ۱۳۸) و تاریخ رجال ایران (ج ۲، ص ۲۴۷ - ۲۵۳) به طبع رسیده و زندگینامه او به وسیله مهرداد فرمانفرمایان به رشته تحریر

درآمده است. این کتاب در طهران به وسیله انتشارات توس به سال ۱۳۷۴ ش طبع و انتشار یافته است. فرمانفرما در ۸۲ سالگی در سنه ۱۳۵۸ ه ق/ ۱۹۳۹ م در طهران درگذشت.

*در این مقام یکی از الواح صادره از قلم حضرت عبدالبهاء را که خطاب به احبای بهار عزّ صدور یافته مندرج می سازد. لوح دیگر احبای بهار در ذیل توضیحات سنه ۱۲۸۱ ه ش نقل گردید.

به واسطه جناب کربلائی احمد خان

بهار همدان

جناب احمد خان، جناب حبیب الله، جناب مختار، جناب حسین قلی، جناب غلام حسین، جناب غلام علی، جناب محمد حسین، جناب میرزا حسین، جناب آقا نصرالله، جناب آقا حسین، جناب آقا علی، جناب علی حسین، جناب استاد محمد حسین، جناب علی اصغر، جناب قمر علی علیهم بهاءالله الابهی

هو الله

ای یاران عبدالبهاء حمد کنید خدا را که در یوم اشراق مشتاق تیر آفاق شدید و توجه به ربّ الميثاق نمودید از نفس و هوی بیزار گشتید و آرزوی دیدار جمال بی مثال نمودید. مؤیدید و موفق و منصورید و مظفر آنچه پاکان و آزادگان آرزو می نمودند شما یافتید و رخ از دون حقّ برتافتید و به وادی ایمن شتافتید و شجره مبارکه را شناختید و شعله و ضیاء نار موقده را مشاهده نمودید و ندای الهی شنیدید و به مقصود رسیدید. بسا نفوس که آرزوی روی آن دلبر مهربان می نمودند چون مانند شاهد انجمن جلوه به آفاق کرد رخ گرداندند و از کوی دوست گریختند و رائحه طیّه آن گیسوی مشکبوی تشنیدند، محروم شدند و مهزوم گشتند و در پرده غفلت گرفتار و تا ابدالآباد در اسفل درکات احتجاج افتادند. پس ملاحظه فرمائید که هدایت صرف موهبت است و فیض مجرد حضرت وحدائت تا یار که را خواهد و میلش به که باشد. شما باید در نهایت مسرتّ طرب و شادمانی نمائید و به تخصیص این موهبت نهایت کامرانی جوئید و علیکم التحیّه و الشّاء. ع ع

*در سنه ۱۲۸۹ هـ ش/۱۳۲۸ هـ ق/۱۹۱۰ م الواح چندی از قلم حضرت عبدالبهاء به اعزاز اجبای همدان عزّ صدور یافته است. از جمله این الواح لوح مبارک ذیل است:

همدان، محفل ثابتین علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای ثابتان یمان نامه مزین به اسماء شما ملاحظه گردید از تلاوت نام های مبارک بندگان الهی نهایت مسرت و شادمانی حاصل گردید و روح و ریحان ابدی حاصل شد هر نامی نامه ای بود و هر اسمی تمثال شخصی. عبدالبهاء خویش را در انجمن ثابتان ظاهر و عیان دید و به استشمام نفعه رحمان مشام معطر یافت آن انجمن پرتوی از ملاء اعلی داشت و آن محفل نشانه ای از عالم بالا، خوشا بحال شما که به چنین موهبتی نمایان و عنایتی بی پایان موفق و مؤید گردیدید و علیکم البهاء الابهی. ع ع

اعضای محفل ثابتین به موجب عریضه ای که در تاریخ ۲۲ ذی حجه ۱۳۲۷ هـ ق به حضور حضرت عبدالبهاء ارسال نموده اند و در پاسخ آن به دریافت لوح فوق مفتخر گردیده اند عبارت بوده اند از:

جناب اسحق آقا یوسف، جناب آقا رحیم آقا ابراهیم، جناب آقا خداداد آقا ابراهیم، جناب آقا فرخ آقا بابائی، خادم لاله زار حکیم فرج، جناب آقا حیم آقا یهودا، جناب آقا یاهو آقا ماشیه، جناب آقا میرآقا العازار، جناب حاجی هارون آقا یاهو، جناب آقا استاد عبدالله نجار، جناب آقا میرزا اسحق آقا ابراهیم، جناب آقا میرآقا شمعون، جناب آقا رفاعیل آقا ابراهیم، جناب آقا میرزا داود آقا هارون، جناب آقا عزرای حکیم بابا، جناب آقا میرزا خلیل میرزا داود، جناب آقا میرزا یاهو، جناب آقا محمد تبریزی.

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می فرماید:

همدان، اجبای الهی عموماً

ای یاران الهی جناب معاون التجار نامه نگاشته و چندان از یاران همدان ستایش نموده که عبدالبهاء را به روح و ریحان آورده و به شکر درگاه حضرت یزدان پرداخته که: خداوندا حمد ترا که یاران همدان را هر یک شمع تابان نمودی و ستاره درخشان فرمودی اشجار جنت النعیم کردی و مرغان بهشت برین فرمودی حیثان قلمم کبریا کردی و عاشقان دلبر بی همتا فرمودی. خداوندا از آن نفوس مقدسه نعره سُبُوح و قُدُوس بر آر و آن هیاکل مجرد را به خلعت موهبت کبری مزین فرما. دیده ها بینا نما و گوش ها شنوا بدار و زبان ها گویا کن کل را در محفلی جمع نما و در ظل رأیت واحده محشور کن. گل های گلشن تقدیس فرما و ریاحین جنت توحید نما. جوانان را در جویبار احدیت سرو روان کن و سالخوردگان را درختان متین و رزین و پر ریشه و قوی فرما. اطفال را از پستان هدایت کبری شیر ده و در آغوش مادران مهربان به ایمان و ایقان پرورش فرما قدیم و جدید را جمع کن و سلاله اسرائیل و اسمعیل را در یک انجمن محشور فرما تا نام تو یابند و پیام تو گیرند و صلح و سلام تو جویند زیرا قطرات یک بحرند و شعاع یک شمس گل های یک گلستانند و درختان یک بوستان حلقه های یک زنجیرند و بندگان حلقه بگوش یک امیر. ای پروردگار تأیید فرما و تکریم بخش آنک انت الکریم العزیز الوهاب.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرماید:

همدان، جناب معاون التجار علیه بهاء الله الابهی

ای یار مهربان نامه رسید و از بشارت انجذاب قلوب اجزاء نهایت مسرت حاصل گردید ترویج بنات قبل از دخول در سنه خامس عشر به نص قاطع جائز نه و سبب علیلی نفوس گردد و سلاله به ضعف و فتور مبتلا شود و بعد از تعیین و قطع کلام بین طرفین تأخیر جائز نه به موجب نص کتاب باید عمل نمود مگر آن که محذور عظیمی حاصل گردد زیرا ایام تقیه است اما بقدر امکان باید کوشید که تأخیر واقع نشود زیرا مخالف نص کتاب است. اجبای الهی را جمیعاً از قبل من تحت مشتاقانه برسان و بگو من بیاد شما در هیچانم و به ذکر شما پر روح و ریحان، عزیزان عبدالبهائید و مقرران درگاه کبریا و علیکم البهاء الابهی.

برای ملاحظه شرحی درباره حیات و خدمات جناب آقا فضل الله معاون التجار نراقی به ذیل توضیحات مربوط به سنه ۱۲۷۹ هـ ش مراجعه فرمائید.
و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

۵ جمادی الاولی ۱۳۲۸

قزوین، به واسطه جناب حکیم باشی
همدان جناب حافظ الصّحّه میرزا عبدالرحیم علیه بهاء الله

هوالله

ای بنده آستان الهی نامه شما رسید سؤال از ستر و حجاب نموده بودید، حال باید ستر و حجاب در هر مملکتی به اقتضای حال آن مملکت باشد که سبب ضوضاء و غوغاء نگردد شبهه نیست که در ایران به اقتضای زمان باید روی پنهان باشد ولی دز آمریکا به نقاب کفایت نمایند اگر چنانچه در آنجا به آداب ایران ستر و حجاب نمایند در کوچه و بازار اطفال عقب کنند بلکه سنگسار نمایند. پس حال باید در هر محلّ به اقتضای زمان حرکت نمود تا فرع و جزعی به میان نیاید و فتنه و فسادى نشود تا آن که اعلان امرالله گردد آن وقت جمیع یکسان شوند و شریعت در نهایت کمال جلوه نماید و افراط و تفریط شرق و غرب نماند.
ای پروردگار بنده خویش الیاهو را در جهان ابدی سرفراز نما و کامکار کن عفو و مغفرت نما
آمزش قدیم میدول دار زیرا پسر بزرگوار شفیع آن پدر گنه کار است. این پسر تلافی آن پدر نمود هر چند آن بی خیر بود این شجرى پر ثمر شد و سزاوار عنایت و الطاف بی پایان است
توئی دهنده و بخشنده و آمرزنده و مهربان. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می فرمایند:

به واسطه جناب امین
یاران همدان کلیمی و مسلمان علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای یاران باوفا، عبدالبهاء از آن گلشن روشن بیهمتا و شاخسار پر طراوت جنت ابهی همواره رايحه وفا استشمام نماید و جناب امین ستایش عظیم از دوستان رب قدیم در هر نامه می نماید که فی الحقیقه به هر خدمتی قائمند و به جانفشانی حاضر تاج خلوص بر سر دارند و رداء ثبوت در بر و با جمیع طوائف همراز و همسر و کل را به صراط مستقیم رهبر، فی الحقیقه چنین است از یوم صعود جمال موعود تا این یوم مشهود همواره آثار حب و وفا از آن بندگان حضرت کبریا ظاهر و باهر و علو همت و سمو مقصد مشهود و واضح لهذا این گمگشته بادیه محو و فنا از آفتاب ملاء اعلی درخواست می کند که تأیید پنهان و پدید روز به روز مزید گردد و هر یک از یاران بینوایان را رکن شدید شود و علیکم البهاء الابهی. ع ع

۱۷ جمادی الاولی ۱۳۲۸

*در رساله جناب دکتربانی چنین آمده است که آقا میرزا ابراهیم فریدیان در مراجعت از پاریس به صوب ایران به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء در سنه ۱۹۱۰ م تشریف حاصل نمود و لوح ذیل به اعزاز اعضای عائله ایشان شرف صدور یافت:

به واسطه جناب آقا میرزا ابراهیم زائر کلیمی علیه بهاء الله جناب ابوی محترم ایشان و جناب حکیم نصیر و جناب ایلیا و جناب میرزا عبدالله و جناب یعقوب و جناب نصرت الله و امة الله نوش آفرین و امة الله طاموس و امة الله تاجی و امة الله طویی و جناب مهدی و جناب شالوم و عموم احبای سلطان آباد و حوالی علیهم و علیهن البهاء الابهی

هو الله

حمداً لمن خلق الارض و السموات و جعلها منشور آیاته الینتات و انشأ الشمس الساطعة و البدر اللامعة و النجوم الباهرة و فلق الحبة و برء التسمه فی ایام معدودات و اخص الانسان بصورة الرحمن و كان مثلاً جامعاً للكمال و الجمال فی عالم الامکان. و الشکر للرب الجلیل علی جزیل التعمه و سبق الرحمة علی عباده المرتفع منهم الضجیح بالتکبیر و التهلیل بما هداهم السیل و سقاهم السلسیل و روى منهم الغلیل و شفی منهم العلیل. و التحية و الثناء علی صبح

یلوح و یضیء علی الآفاق و کان مبدأ الاشراق و بشرّ بشروق شمس الحقیقه علی مطالع التّوحد و انذر الصّمّ العمی البکم بیأس شدید یوم یحیی العظام و هی رمیم. ایها المخلصون ایها المنجذبون لما اشدّ الظلام الحالك و اللیل الدّامس لا یرى فیہ المسالك و غابت الانوار و افلت الاقمار و طفأ السّراج الوهاج و فقد السّیبل و المنهاج فتجلّی المولی القدیم بصبح منیر و نور مین علی العالمین و انبأ و بشرّ و قال دنت السّاعه و انشق القمر و طمس النّجوم و انشر و سیظهر المنظر الاکبر فی یوم حشر مستمر و تجلّی شمس الحقیقه بجمال انور و الناس یومئذ. احزاب متشرّثه من اهل السّمع و البصر و عُصبة ممّن ضلّ و استکبر ففریق فی جتّه عالیّه و عیشته راضیه و نعمه و اوفیه و فریق فی حرمان عظیم و خسران مین و عذاب الیم اما السّابقون فی جتّه النّعیم یسقون من ماء معین و یشربون من عین التّسنیم و لهم الرّحیق المختم و الطّیب المشموم و الرّفد المرفود و الورد المورود.

الهی الاهی تری عبادک المخلصین منجذین الی النور المین و مستبثین من النّبأ العظیم و ناطقین بذکرک بین العالمین یذکرونک فی اللیل البهیم و یتنون علیک بالذکر الحکیم و یسرعون الی مشهد الفداء حبّاً بجمالک القدیم و ینفقون ارواحهم تسعراً بنار محبتک الملتبهه فی القلب السّلیم المحیة للعظم الرّمیم. ربّ اجعلهم آیات الّهدی و اسمعهم التّهلیل و التّکبیر من المלא الاعلی و ایدهم بجنود لم یروها و اشرح صدورهم بسرّیان الرّوح فی الجوارح و الاعضاء ربّ هؤلاء ریاحین فردوسک الاعلی و ازهار جتّک العلیا و اوراق حدیقتک النّوراء ارسل السّحاب علیهم مدراراً حتّی یصبحوا حُضلة حُضرة ریّانه بفیض سحاب رحمتک العامّ الغدق علی کلّ الاشیاء.

ای عزیزان مهربان جناب میرزا ابراهیم به بقعه مبارکه وارد و با مشتاقان ارض مقدّسه محشور گشت سر به آستان مقدّس نهاد و در حقّ دوستان طلب عون و عنایت بی پایان نمود و در هر محفلی بیاد شما بود و در هر منزلی ادای ثنا نمود نهایت ستایش از انجذاب و اشتعال نمود و مزده روح و ریحان و مسرت جان و وجدان یاران داد و از برای هر یکی نامه پر حلاوتی خواست. ولی این سرگشته صحرائی محبت الله را فرصت و مهلتی نه زیرا شواغل و مشاغل مانند بحر بی پایان اگر اوراق وارده در هر روز بشمارم و نظر کنم وقت کفایت نمایند تا چه رسد به تحریر نامه چه بسیار نفوس نفیسه و شخص شخص که مکاتیب متعدده فرستاده فرصت جواب هیچ یک نشده لهذا ناله و فریاد به عنان آسمان رساند و لکن چه توان نمود من در این قصور مجبورم لهذا معذورم بناء علیه به تحریر این نامه پرداختم و از برای هر یک از ملکوت احدیت عون و صون و حمایت خواستم تا به پرتو شمس حقیقت یاران شمع انجمن

رحمان گردند و نهال های حدیقه یزدان در خیابان خاطر به طراحی گل های معانی پردازند و در گلشن جان و دل به تزیین ریاحین اسرار الهی مشغول گردند تا از نجات طیبیه ریاض الهی شام عموم انسانی را معطر و معتبر فرمایند و در روش و سلوک اخلاق رحمانی به ملوک و مملوک بیاموزند جستجوی حقیقت کنند و روی دلجوی جمال احدیت طلبند روی به سوی حق کنند و در سیل الهی سلوک نمایند تا هر یک مرتبی عالم انسانی گردند و نوعی رفتار و گفتار کنند که سبب حیات عالم بشری گردد و روح در عظم رمیم بدمد و علیکم البهاء الابهی. ع ع

جناب دکتر ثابتی در رساله خود هویت بعضی از مخاطبین لوح فوق را به این شرح تعیین نموده اند:

حکیم نصیر (فرهوند)، جناب ایلیا (ثابتی)، جناب میرزا عبدالله (متحدین)، جناب یعقوب (صمیمی)، جناب نصرت الله (اتحادیه)، جناب مهدی (نوبدی)، جناب شالوم (فرید).

* و نیز لوح ذیل به اعزاز آقا میرزا ابراهیم فریدیان از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته است:

حضرت میرزا ابراهیم سلالة حضرت خلیل علیه بهاء الله

هو الله

ای زائر مطاف ربانیان الحمد لله که طی مسافت بعیده نمودی و کوه و صحرا و دریا قطع و پیمودی تا به پناه حضرت مقصود رسیدی و عتبه حضرت رحمن بوسیدی. این بقعه مبارکه است و ارض مقدسه که جمیع انبیاء در آن مناجات نمودند و به بشارت لب گشودند و زاری نمودند و بر مظلومیت محبوب آفاق ناله و فغان کردند و گهی از الطاف ربّ جنود وجد و سرور نمودند. حال زمان نزدیک شده است که آن الطاف تحقق یابد و آن انوار بتابد و آن عزت پایدار آشکار گردد. پس جمیع اسرائیل را مژده و بشارت ده که مظاهر موهبت ربّ جلیل خواهند گشت. ع ع

*در حدود اواخر سنه ۱۳۲۸ هـ ق/ ۱۹۱۰م نیز لوحی از قلم حضرت عبدالبهاء خطاب به جمعی از اعیان همدان عَزَّوَجَلَّ صادر یافته که متن آن را ذیلاً نقل می نماید:

همدان، به واسطه جناب آقا سید عبدالله میانجی
 اهل انجمن انس جناب آقا عبدالله، جناب آقا علی عطار، جناب آقا محمد اسماعیل، جناب
 آقا محمد مهدی، جناب آقا محمد علی دلال، جناب آقا تقی، جناب آقا میرزا یعقوب میانجی،
 جناب آقا تقی ساکن قم، جناب آقا حسین تاجر، جناب استاد محمد میرزای نقاش، جناب
 دکتر مسیح خان، جناب آقا محمد باقر خیاط، جناب آقا محمد، جناب آقا عبدالغفار، جناب
 آقا حسین ولد شیخ محمد ابراهیم، جناب آقا محمد اسماعیل، جناب آقا علی اکبر قمی، جناب
 آقا علی تاجر، جناب آقا محمد کاظم، جناب آقا علی اکبر ولد آقا محمد علی، جناب استاد
 قربان علی، جناب آقا میرزا موسی، جناب آقا میرزا اسحق، جناب حاجی یوقده، جناب
 کربلائی محمد هادی، جناب آقا شیخ محمد ابراهیم

هوالله

ای یاران الهی الحمد لله موقئد و مؤید و قائمید به خدمت امرالله و عبودیت حضرت احدیت.
 در سبیل الهی تحمّل بلایا و هجوم اعداء می نمائید و در راه محبت الهی مظلومان آفاقید هر
 صبح جام بلائی می نوشید و هر شامی از باده محن و آلامی سرمست می شوید چون در راه
 دلبر نازنین است هر تلخی شیرین است و هر درد و المی راحت جان و کام دل در این قرن
 عظیم. در نامه چون به نام های مبارک شما نظر افتاد نهایت سرور و فرح حصول یافت که
 الحمد لله آن یاران صفا اهل وفا و متوجه به ملکوت ابهی هستند و شب و روز به فکر و ذکر
 مشغول که به چه وسیله خدمتی نمایند و به چه واسطه قوت و همتی ابراز فرمایند البته آن جمع
 مانند شمع برافروزد و علم عزت ابدیه در قطب عالم برافرازد و به سپاه آسمانی منصور و مظفر
 گردد و به قوت ملاء اعلی جهان جان و قلوب بگشاید همواره به ملکوت راز نیاز آرم و یاران
 را عون و صون و حمایت طلبم تا به قوتی ملکوتی و موهبتی لاهوتی و تأییدی آسمانی و
 توفیقی رحمانی موفّق بر آن گردند که استقامتی نمایان ظاهر و عیان فرمایند اعظم خدمت
 متانت اصفیاست و وحدت و یگانگی اهل وفا و اتفاق قلوب و ارتباط نفوس و اتحاد کلمه و

تبلیغ امرالله از خدا خواهم که این اکیلی عزت ابدیه بر فرق آن جمع بر اعصار و قرون بدرخشد و علیکم البهاء الابهی. ع ع

یکی از نفوسی که مخاطب لوح فوق قرار گرفته جناب کربلایی محمد هادی دولت آبادی (ملایری) است. جناب اشراق خاوری در یادداشت های خود نوشته اند که مرحوم کربلایی محمد هادی نخود بریز از مظلومین احبّاء بود و از ملایر به همدان عزیمت کرده ساکن شده بود. این مرد از مخلصین بوده و در اواخر حال در همدان دکان کوچکی داشته است. روزی نوکر شیخ باقر بهاری مجتهد آن مظلوم را از دکان بیرون کشیده و لگد به پهلویش می زدند. کربلایی محمد هادی در اثر ضربه وارده بستری شده پس از نه روز صعود می نماید. وی بسیاری از نفوس را تبلیغ کرده و از جمله یکی از پیشوایان غلی اللّهی بنام سید عظیم از تبلیغ شدگان کربلایی محمد هادی بوده است. کربلایی محمد هادی مخاطب الواح عدیده قرار گرفته است. از جمله حضرت بهاءالله در یکی از الواحی که چند نفر از احبّای دولت آباد (ملایر) در آن مذکورند و با عبارت "یا جمال مقتضیات عصر دیگر است و مقتضیات حکمت الهی دیگر..." آغاز می گردد خطاب به جناب کربلایی محمد هادی چنین می فرمایند:

«... هو الناطق العلیم»

یا محمد قبل هادی قد ذکرک من احبّنی و ارادنی و قام علی خدمه امری و بلغ اوامری و احکامی ذکرناک بذکرک لما ظهر من القلم طافت حوله الاذکار اسمع نداء المظلوم من شطر السجّنه انه لا اله الا هو الفرد الواحد العزیز المختار. طوبی لقوی ما اضعفته حجبات الذین کفروا نیوم المآب انا اظهرنا الامر امام وجوه الامراء و العلماء و بسطان غلب من فی الامکان انک اذا سمعت النداء من هذا الافق الاعلی قل:

الهی الاهی لک الحمد بما ذکرتی فی سجنک از کنت مظلوماً بین ابادی عبادک استلک بامواج بحر عطائک و بالکلمه الّتی بها الّفت بین قلوب اولیائک و سخرت بها ارضک و سماک بان تجملنی قویاً بقوتک و علماً بین العباد لذکرک انک انت المقتدر الذی لا تضعفک شئون القوم الذین نقضوا عهدک و میثاقک و ارتکبوا ما ناح به سکان ملکوتک و جبروتک لا اله الا انت المقتدر العزیز الفضال...»

و حضرت عبدالبهاء در لوحی به اعزاز جناب کربلائی محمد هادی دولت آبادی چنین میفرمایند:

به واسطه جناب آقا سید اسدالله
جناب کربلائی محمد هادی دولت آبادی علیه بهاء الله الابهی

هو الابهی

ای بنده الهی خوشا به حال شما که مشام را به نفعه خوش رحمانی معطر نمودی و توجه به ملکوت یزدانی کردی و در ظل سدره صمدانی در آمدی از کأس محبت الله سرمست گشتی و از جام موهبت الله مخمور و پر نشسته شدی شکر کن جمال قدم و اسم اعظم را که به این فوز عظیم موفق گردیدی و از خوان نعمت جلیل نصیب بردی نظر عنایت رب احدیت با تست دیگر چه خواهی و چه آرزوئی نمائی. ع ع

و اثر دیگری که به اعزاز جناب کربلائی محمد هادی عز صدور یافته به شرح ذیل است:

هو الابهی

جناب کربلائی محمد هادی علیه بهاء الله الابهی

هو الابهی

ای بنده بها ثروت و توانگری به حطام دنیوی نبود بلکه به فرزاندگی و جوانمردی یعنی هر که به کان ذهب حقیقی در معادن الهی پی برد و به کثر اعظم گنج جمال قدم راه یابد آن وقت غنی از دو جهان گردد و توانگر در کیهان آسمان تو غم مستمندی مخور ارجمند گردی غصه فقیری مخور با ثروت و سامان شوی بیچارگی مجو موفق و مؤید خواهی شد و البهائ علی اهل البهائ. ع ع

ذکر جمیل کربلائی محمد هادی در لوح حضرت عبدالبهاء که در ذیل توضیحات سنه ۱۲۸۷ ه ش درج شده نیز مذکور است.

اول فروردین ۱۲۹۰ ش = ۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۹ ق =
۲۲ مارچ ۱۹۱۱ م

* شرح احوال حاج شیخ باقر فرزند محمد جعفر ابن محمد کافی بهاری که جناب اشراق خاوری به شمه ای از اعمال او اشاره نموده اند در تاریخ رجال ایران (ج ۶، ص ۵۵-۵۶) به طبع رسیده است.
شیخ باقر بهاری در سنه ۱۳۳۲ هـ ق/ ۱۲۹۲ شمسی در سن ۵۶ سالگی در همدان درگذشت.

* در این مقام یکی از الواح صادره به اعزاز جناب درویش یوقده را مندرج می سازد:

هو الله

جناب درویش یوقده علیه بهاء الله

هو الله

ای دوست حقیقی جناب طیفور ستایش موفور از آن مخمور خمر ظهور نموده که در نهایت استعداد و استحقاق اشراق است من گویم اگر چنین و البته چنین است مطلع پرتو عنایت نور مین است و نامش در صحف علین است و همین عین عنایت است و آیت موهبت ولی برهان لازم و آن جذب و وله است و پاکی و آزادگی و عدم آلودگی و تنزیه و تقدیس است و ان شاء الله چنین است. ع ع

* برای ملاحظه شرحی درباره جناب میرزا اسماعیل سراج الشهداء به کتاب محاضرات (ص ۲۲۲-۲۲۳) مراجعه فرمائید.

* متن تمام لوح مبارک حضرت عبدالبهاء که جناب اشراق خاوری فقراتی از آن را نقل فرموده اند به شرح ذیل است. در این لوح اظهار عنایت حضرت عبدالبهاء به تعدادی از احبای همدان واضح و نمایان است:

همدان، به واسطه جناب آقا محمد تبریزی، احبای الهی علیهم بهاء الله الابهی

جناب آقا میرزا حسین خان بروجردی را از قبل من نهایت اشتیاق ابلاغ نما که چون دل و جان بیادشان افتاد روح و ریحان حاصل گردید جناب میرزا مهدی قلی میرزا و برادران مهر پرورش را تحیت برسان از خدا خواهم که چراغ پدر را روشن نمایند و نهال آمل آن سرور روحانیان را آبیاری کنند تا به شمیم و اخلاق او مشهور آفاق گردند و اسباب مراجعت به ملایر فراهم آید. جناب آقا میرزا ابراهیم کلیمی و دو نجل ظریف آقا سلیمان و آقا جلال را شدت محبت عبدالبهاء ابلاغ نما. آن پدر و دو پسر منظور نظر جلیل اکبرند. جناب آقا محمد مهدی را به هر زبانی که دانی یانی کن که سبب سرور وجدانی گردد. جناب آقا محمد اسمعیل را از قبل این علیل به سیل بشارت ربّ جلیل دلیل شو و جناب کربلایی علی اکبر را به فضل و عنایت خداوند مهربان روح و ریحان بخش و جناب آقا نجف علی را به لطف خفی و جلی امیدوار کن و جناب آقا میرزا آقا را مزده به شرف لقا در ملکوت ابهی ده و جناب استاد عبدالمحمد نجار را از جام سرشار موهبت الله مست و مخمور نما و جناب کربلایی لطف علی را در نهایت محبت بیان اشتیاق فرما و جناب استاد آقای کوچک و کربلایی رحیم آوزمانی را دو گونه به نور محبت الله افروخته و روشن خواه و جناب ملا مهدی و جناب اسم علی بیک حصار را به بخشش پروردگاری و عفو آمرزگاری نوید بخش و جناب آقا میرزا عبدالحسین بروجردی را به بخشش ایزدی و فضل و موهبت ربّانی بشارت بخش و بگو که امیدوارم در دو جهان به فضل حضرت رحمان شادمان و کامران باشی و جناب قربان علی را از حقّ طلبی که منتهای مراد حاصل گردد و ایمان و پیمان محفوظ دارد و به حسن خاتمه موقّق شود و جناب آقا محمد حسن را بی نهایت مشتاقم و از حقّ خواهم که در صون و حمایت حضرت احدیت از هر آفت محفوظ و مصون ماند و دهن حیات را مانند چراغ در سپیل الهی بسوزاند و نجل سعید احمد آقا را با امه الله ضجیع و اطفال دیگر و اولاد جناب یوسف را خداوند از جمیع آلام محافظه نماید و جناب مرتضی قلی میرزا را از قبل من بگو که مانند پدر قامتی موزون برافراز و محزون مباش و به لطف حیّ قیوم امیدوار گرد بلکه ان شاء الله آثار آن بزرگوار را آشکار و باقی و برقرار نمائی. جناب میرزا قربان امزاجردی را تحیت فراوان برسان و بیان حسّیات دل و جان عبدالبهاء نما. جناب اخوی آقا محمد اسمعیل را با دو پسر و دو دختر از خدا خواهم که مؤید و موقّق به عون و عنایت گردند و در جهان الهی عالم روحانی کامرانی یابند و جناب آقا

میرزا سلیمان ولد حکیم اسحق را از خدا خواهم که در آتش امتحان مانند زر خالص رخ شکفته نماید و رونقی جدید بیابد و جناب کربلائی محمّد هادی را لیبی خندان و دلی شادمان خواهم تا مراد خویش رسد و از هر غمی آزاد گردد و جناب آقا سلیمان ولد آقا میرزا ابراهیم را نهایت محبت دارم و از خدا خواهم که والده و ضجیع محترمه را به فضل و موهبت کبری برخوردار فرماید. ع ع

*در این مقام لوحی از حضرت عبدالبهاء را که به ظنّ قوی در اواخر سنه ۱۲۹۰ ه ش (اوائل سنه ۱۹۱۲ م) عزّ صدور یافته مندرج می سازد:

همدان، اعضاء شرکت متّحده علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

نامه شما رسید مدرسه تأیید در همدان مرکز توفیق است و از تأسیسات مهمه این عصر عظیم هر چند حال به. ظاهر اهمّیتی ندارد ولی در استقبال صیت و شهرتش شاید آفاق را احاطه کند نفوسی که سبب تأسیس این مدرسه گشتند و یا مباشر تعلیم شدند یا اعانت کردند یا به خدمت پرداختند آن نفوس بی نهایت عبدالبهاء را خوشنود و ممنون نمودند به درجه ای از آنها راضیم که وصف نتوانم. ایمان به لفظ نیست چنین خدمت ها برهان ایمان است الحمد لله که کومیته مدرسه موفق به خدمت است و از الطاف جمال مبارک التماس می نمایم که آن کومیته را انجمن آسمانی نماید و انعکاسات ملاء اعلی فرماید. باری اگر فرح و سرور عبدالبهاء خواهید به جان و مال و قوی بکوشید تا آن مدرسه مبارکه روز به روز تأیید جدید یابد و قوام تازه ای حاصل کند سرمشق مدارس سائره گردد و سبب فخر بهائیان در جمیع اقالیم شود معلمین آن مدرسه مؤسس بنیان ابدی هستند و مروج معارف الهیه طوبی لهم و حسن مآب. معاونین آن مدرسه نصرت امرالله کنند و خدمت به عتبه مبارکه جمال ابهی بشری لهم و خیر جزاء من الله. شرکت متّحده باید به منزله کمان ساعت باشد و نهایت همت را مبذول دارد تا عبدالبهاء را به فرح و سرور آرد و علیکم البهء الابهی. ع ع

اول فروردین ۱۲۹۱ ش = اول ربیع الثانی ۱۳۳۰ ق =
۲۱ مارچ ۱۹۱۲ م

* درباره شرح احوال محمد علی خان کلوب مندرجات تاریخ رجال ایران (ج ۳، ص ۴۴۹-۴۵۰) را ذیلاً نقل می نماید:

«میرزا محمد علی خان فرزین سابقاً معروف به کلوب بود (چون مدتی در کلوب فرنگی ها سمت مدیری داشت از این جهت معروف شده بود به کلوب) و در سال ۱۲۵۷ خورشیدی در تهران زاده شد. پدرش میرزا مسیح اصفهانی مدّت ها در زمان شاهزاده علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه از کارمندان وزارت علوم (فرهنگ) بود. فرزین در دارالفنون مشغول تحصیل شد بعد در رشته نظام داخل گردید و پس از مدتی تحصیل وارد اداره گمرک شده مدّت ۹ سال در آنجا مشغول به خدمت بود. در اوائل مشروطیت انجمن فرهنگ را از محصلین ایرانی تشکیل داد و بعد مبدل به شرکت فرهنگ گردید که مدرسه فرهنگ در تهران از آثار این شرکت می باشد.

در سال ۱۳۲۹ هجری قمری به سمت ریاست مائتة همدان انتخاب شد و چون سابقه در آنجا پیدا کرد به این مناسبت از همدان برای دوره سوّم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۳۲ قمری وکیل گردید و به تهران آمد. در سال ۱۳۳۴ قمری (در جنگ بین الملل اول) با سایر مهاجرین از تهران خارج شد و در سال ۱۳۳۵ ق در حکومت موقتی که در کرمانشاه تحت ریاست رضاقلی خان نظام السلطنه تشکیل یافت به سمت وزارت دارائی در حکومت مزبور انتخاب گردید. پس از بازگشت از مهاجرت مدتی رئیس اداره حسابداری وزارت دارائی بود و در سال ۱۳۰۸ خورشیدی وزیر امور خارجه شد و بعد چندی رئیس دربار سلطنتی بود و مدتی هم ریاست بانک ملی را داشت و در دی ماه سال ۱۳۲۰ خورشیدی در سن ۶۳ سالگی در تهران درگذشت. نامبرده مردی زرنگ و باهوش بوده.

* برای ملاحظه شرح احوال دکتر عطاءالله خان بخشایش به مصابیح هدایت (ج ۸، ص ۴-۳۳) مراجعه فرمائید. جناب اشراق خاوری از ایشان به عنوان «عضو صحیّة طهران» یاد نموده اند.

* مقصود از فریدالملک میرزا محمد علی خان است. درباره او در کتاب فرهنگ رجال قاجار (ص ۱۳۹) چنین مسطور است:

فریدالملک، میرزا محمد علی خان متولد در حدود ۱۸۶۰. کارمند وزارت امور خارجه. فریدالملک در زمان مأموریت ملکم خان ناظم الدوله در مقام وزیر مختار ایران در انگلیس، سال ها دبیر سفارت ایران در لندن بود و هنگامی که ملکم خان به خاطر مسئله امتیاز لاتاری دچار دردسر شد، همراه وی به تهران احضار گردید. ملکم خان از آمدن سر باز زد، ولی فریدالملک به ایران آمد و پس از دستگیری چند ماهی در قزوین به زندان افکنده شد. وی سال ها بیکار بود تا آن که در تابستان ۱۹۰۳ به سمت کارگزار کرمانشاه منصوب گردید. فریدالملک کمی انگلیسی می داند و خلق و نحوی انگلیسی دارد و به اصطلاح انگلیسی مآب است.

* در این مقام لوح حضرت عبدالبهاء را درباره تعمیر مرقد جناب اسم الله الاصدق مندرج می سازد:

همدان

جناب میرزا یوحنا خان، جناب حاجی یهودا، جناب آقا سلیمان، جناب آقا اسماعیل، جناب آقا شالم، جناب آقا یهودا خلف مرحوم الیاهو، جناب حاجی میرزا طاهر، جناب آقا یهودا آقا مطیا، جناب آقا یهودا آقا سلیمان، جناب آقا عزیز، جناب آقا هارون نجل آقا حسیم، جناب حاجی موسی، جناب حاجی مهدی، جناب حاجی حکیم هارون، جناب حکیم عزیز، جناب میرزا نورالله، جناب آقا اسحق، جناب حاجی رحیم، جناب آقا علی اکبر انتیکه چی، جناب آقا میرزا محمد رضای جدید، جناب حافظ الصّحه، جناب آقا مهدی بزّاز، جناب حاجی میرزا آقا جان، جناب حاجی میرزا یوسف، جناب آقا محمد باقر نراقی علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای یاران عبدالبهاء شکر کنید خدا را که به نور هدی روی روشن و خوی مشکبار شد در یوم ظهور به ظلّ ربّ غفور در آمده از شوائب شکوک محفوظ و مصون ماندید دیده بینا گشودید

و آثار تجلی خداوند یکتا مشاهده نمودید شعله طور و لعمه نور از فراز سینا چنان تجلی نمود که ساحت دل ها و فضای جان ها تابنده و درخشنده گردید این الطاف شایان شکرانه حضرت بدیع الاوصاف است و اگر در قرون و اعصار زیان به محامد و نعوت پروردگار پردازد از عهده این شکر بر نیاید لهذا به کمال عجز و انکسار به عتبه مقدسه پروردگار تضرع و زاری می گردد که به لسان کبریا شکرانه الطاف خویش از قبل احباء فرماید. ای یاران الحمد لله در جمیع موارد قائم به خدمتید و خدماتتان در آستان مقدس مقبول و محبوب و امید چنان است که در آینده بیشتر از پیشتر در تنظیم امور و تأسیس دبستان و ترفیه ایتم بکوشید.

رسم معطر حضرت متساعد الی الله من ادرك الرقیق الاعلی جناب اسم الله الاصلی را تعمیر مکمل فرمائید و آنچه مصروف گردد دین عبدالبهاء است، مرقوم دارید ارسال می شود. ع ع

* برای ملاحظه شرح تأسیس و توسعه کلاس های درس اخلاق در جامعه بهائی ایران به کتاب سید حسن معلم و تاریخچه درس اخلاق (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۰۰م) اثر آقای سیاوش راستانی مراجعه فرمائید.

اول فروردین ۱۲۹۲ ش = ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۳۱ ق =
۲۱ مارچ ۱۹۱۳ م

جناب دکتر حبیب ثابتي شرح سفر و زیارت جناب حافظ الصّحّه را در رساله خود چنین آورده اند که جناب حافظ الصّحّه پس از آن که به زندگانی آشفته خود خاتمه داد و آسایش جانشین اضطراب گشت قصد زیارت ارض اقدس نمود و از حضور حضرت عبدالبهاء رخصت خواست.

همراهان جناب حافظ الصّحّه در این سفر عبارت بودند از: گوهر خانم و دو دختر ایشان، یکی طوطی خانم (و دو کودکش موسوم به نصرت اللّهُ و عبدالله) و دیگری طویبی خانم و همسرش یعنی میرزا یوسف جاوید. قربان علی آشپز و یکی از احبّاء بنام سارا خانم (مادر جناب نورالدین ممتازی) نیز به آنها ملحق شدند. مسافری از طریق کرمانشاه و با کجاوه یا پالکی سفر خود را آغاز نمودند. پالکی در آن ایام عبارت از دو اطاقک بود که بر پشت قاطر قرار می گرفت و هر اطاقی گنجایش یک مسافر داشت. داخل پالکی با وسائل آسایش مجهّز بود و مسافری در آن نشسته محفوظ از تابش خورشید و باد و باران سفر می کردند. امور سفر و تهیّه و وسائل با قربان علی بود و پس از چند ماه طی طریق سرانجام مسافری وارد حیفا شده در مسافرخانه استقرار یافتند. پس از ساعتی استراحت زائرین به حضور حضرت ورقه مبارکه علیا و سرکار منیره خانم شرفیاب شدند و روز بعد به زیارت اماکن متبرکه مشرف گشتند.

ورود این مسافری تقریباً مقارن با مراجعت حضرت عبدالبهاء از سفر غرب بود. همین که ساعت ورود هیکل مبارک به احبّاء ابلاغ شد (حضرت عبدالبهاء در بعد از ظهر روز ششم محرم ۱۳۳۲ هـ ق/ ۵ دسامبر ۱۹۱۳ م به ارض اقدس وارد شدند) همه مجاورین و زائرین خود را آماده نموده با لباس های مرتّب و دسته های گل به اسکله رفتند و منتظر ورود کشتی شدند. سرانجام کشتی حامل وجود اطهر پهلو گرفت و حضرت عبدالبهاء از کشتی نزول اجلال فرمودند و هلهله و شور احبّاء از زیارت هیکل اطهر به اوج آسمان رسید. حضرت عبدالبهاء به بیت مبارک تشریف فرما شدند و زائرین در محضر اطهر حاضر شده به استماع بیانات لذّت بخش و بشارات پیشرفت امر الهی در اروپا و آمریکا پرداختند.

اقامت جناب حافظ الصّحّه و اهل بیت ایشان نوزده روز به طول انجامید و چون روز وداع رسید همگی با چشم اشکبار و قلبی مشحون از انجذاب و اشتعال رهسپار همدان شدند. جناب حافظ الصّحّه پس از مراجعت از زیارت تا هنگام صعود به ملکوت ابهی که در ۲۷ دسامبر سنه ۱۹۴۲ م اتفاق افتاد همواره به خدمت امر و تبلیغ امرالله مشغول بود و الواح عدیده به اعزازش از قلم جمال قدم و حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته است.

تعدادی از الواح صادره به اعزاز جناب حافظ الصّحّه در ذیل توضیحات مربوط به سنوات ۱۲۵۴، ۱۲۸۶ و ۱۲۸۹ هـ ش مندرج گردیده است.

شرح احوال و خدمات جناب حافظ الصّحّه در کتاب عالم بهائی (ج ۹، ص ۶۱۳-۶۱۴) نیز مندرج است. و نیز ن ک به توضیحات سنه ۱۲۵۴ هـ ش.

اول فروردین ۱۲۹۳ ش = ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۳۲ ق =
۲۲ مارچ ۱۹۱۴ م

*در این مقام یکی از الواح حضرت عبدالبهاء را که خطاب به جناب استاد شکرالله نجّار و فرزندش استاد عبدالله عزّ صدور یافته مندرج می سازد:

به واسطه جناب زین

جناب استاد شکرالله نجّار و جناب استاد عبدالله علیهما بهاء الله الابهی

هوالله

ای پدر و پسر روحانی پدر باید همواره به تربیت پسر کوشد و تعلیم تعالیم آسمانی دهد و همیشه نصیحت نماید و آداب بیاموزد و در دبستان تعلیم گذارد و تعلیم فنون لازمه مفیده بدهد، خلاصه به آنچه فضائل عالم انسانی است پرورش دهد علی الخصوص همواره متذکّر به ذکرالله کند تا محبّه الله در عروق و شریانش تأثیر نماید و پسر باید نهایت اطاعت را از پدر بنماید عبد خاضع باشد و بنده متواضع شب و روز در فکر راحت و آسایش و تحصیل رضایت پدر مهربان باشد به کلی راحت و خوشی خویش فراموش نماید دائماً سعی و کوشش کند که سبب سرور قلب پدر و مادر گردد تا موفق به رضایت حضرت پروردگار شود و مؤید به جنود لم تروها گردد و علیکما التّحیة و التّناء. ع ع

ذکر این نفوس در لوح حضرت عبدالبهاء در ذیل توضیحات سنه ۱۲۸۷ ه ش نیز از نظر خوانندگان گرامی گذشت.

اول فروردین ۱۲۹۴ ش = ۵ جمادی الاول ۱۳۳۳ ق =
۲۲ مارچ ۱۹۱۵ م

*جناب دکتر ثابتی در رساله خود چنین نوشته اند که چون آقا اسحق حرمت سبت را رعایت نکرده و روز شنبه دکان خود را باز نمود مورد خشم و نفرت یهود واقع شد و روزی که به حمام رفته بود خدمه حمام به او حمله ور شده با لنگ های خیس او را شدیداً مضروب نمودند و در اثر این واقعه به ملکوت ابهی صعود نمود.

در سال ۱۳۳۸ ه ق/۱۹۱۹ م که میرزا عبدالله عهدیه فرزند آقا اسحق به محضر حضرت عبدالبهاء تشرف حاصل نمود مناجات طلب مغفرتی به اعزاز آقا میرزا اسحق عز صدور یافت که متن آن را ذیلاً نقل می نماید:

به واسطه صبحی

جناب آقا عبدالله زائر این اسحق همدانی ملاحظه فرماید

مناجات طلب مغفرت به جهت متصاعد الی الله آقا میرزا اسحق علیه بهاء الله الابهی

هو الله

الهی الهی ان عبدک اسحق قد وقع فی المحاق و فقد هذه النشأة الاولى و اورث اهلہ الحزن و الاسی و الالاف و الجوی قد تدرقت اعینهم بالدموع و تأججت نار الاحزان بین احشائهم و الضلوع فوق سلیل اسحق بتراب عتبه تیر الآفاق يستدعی العفو و الغفران لایه الادی ترک التراب و صعد الیک یا رب الارباب. رب رب انه اسیر الطائفک الیکبری و سلیم القلب و دخیل فی ساحة قدسک التوراء فاقبل منه الرجاء و اغفر لایه الادی صعد الی جوار رحمتک الیکبری انک انت تغفو و تغفر الآباء بتبتل و تضرع الابناء و عمت فیوضاتک عند طلوع شمس الهدی فی هذا الدور العظیم الکور البدیع و لک الحمد علی ذلك یا ربی الکریم العفو الغفور علی کل مذنب سقیم و مخطی و اثم و انک انت الرحمن الرحیم. رب رب وفق ام عبدالله ضجیع اسحق و حیب الله و نورالله و عبدالله و السلالة بتمامها علی ان يتبعوا خطوات الاخ الجلیل و

يسلكوا في سبيله اسوةً بذلك النبيل انك انت موفق من تشاء على ما تشاء بما تشاء و انك انت
المعطي العزيز الجواد الكريم

عبدالبهاء عباس

حيفا - ۱۰ ربيع الثاني ۱۳۳۸

*دربارۀ جناب آقا اسحق بزّاز (عهديه) و صعود ایشان در اثر صدمات وارده در حَمّام شرحی
نیز به اختصار در مقاله جناب موسی امانت (پیام بهائی، شماره ۲۱۶، ص ۳۱) مندرج می باشد.

*برای ملاحظه شرح احوال جناب میرزا حسن رحمانی نوش آبادی به کتاب مصایح هدایت
(ج ۶، ص ۹۲-۱۶۷) مراجعه فرمائید.

اول فروردین ۱۲۹۵ ش = ۱۶ جمادی الاول ۱۳۳۴ ق =
۲۱ مارچ ۱۹۱۶ م

*مسیو آندره فرزند سلیمان زرگر و ربقا بود و در سنه ۱۸۸۹ م متوگد شد. لوحی از حضرت عبدالبهاء به اعزاز مسیو آندره عز صدور یافته که در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۳، ص ۳۴۰-۳۴۱) به طبع رسیده و در پایان لوح مزبور مناجاتی در طلب مغفرت برای سلیمان پدر آندره از قلم حضرت عبدالبهاء صادر گردیده است. شرحی از حیات و خدمات مسیو آندره در ذیل توضیحات سنه ۱۲۸۶ ش مندرج گردید.

*شرح احوال جناب سید حسن هاشمی زاده در مصایح هدایت (ج ۶، ص ۳۷-۹۱) به طبع رسیده است.

*جناب دکتر ثابتی در رساله خود درباره جناب دکتر طاهرخان باهر چنین نوشته اند که ایشان در سال ۱۸۶۴ م متوگد شدند. در جوانی با طوطی خانم صیغه جناب حافظ الصّحه ازدواج نمودند و در اثر استماع سخنان جناب ابوالفضائل در سفر ایشان به همدان به امر مبارک اقبال کردند. پدر ایشان که حکیم آقاخان نام داشته از ایمان پسر غضبناک شده به عزاداری نشست. دکتر طاهرخان باهر سفری برای زیارت اعباب مقدسه نمود و برای تأیید و توفیق پدر دست به دعا برداشت. از قضا در ایام تشرّف دکتر طاهرخان، حکیم آقاخان ایمان و اعتقاد خود را به حقاّیت جمال قدم برای عرووش طوطی خانم حکایت نموده تصدیق امر مبارک کرد و با حسن خاتمه به ملکوت ابهی صعود نمود.

دکتر طاهرخان باهر در مصائب وارده بر عائله جناب حافظ الصّحه شریک و سهیم بوده و همواره در خدمات امریه پیشقدم گردیده و مصدر خدمات عدیده امریه شده است. از دکتر طاهرخان باهر دو فرزند ذکور بنام نصرت الله باهر و عبدالله باهر به جا مانده و صبایای ایشان و طوطی خانم عبارت بوده اند از: مریم (همسر دکتر افتخار)، صغری (همسر حاجی میرزا ابراهیم فریدیان)، منیره (همسر محمود مبین) و باهره (همسر دکتر روح الله منوچهری). همه این نفوس به استثنای دکتر افتخار در ظلّ امر مبارک بوده اند.

در ایام تشریف دکتر باهرخان لوحی از قلم حضرت عبدالبهاء به اعزاز همسر ایشان طوطی خانم عزّ صدور یافته که متن آن را ذیلاً مندرج می سازد:

به واسطه آقا میرزا طاهر زائر کلیمی امة الله ضجیع محترمه علیها بهاء الله الابهی

هو الله

یا امة الله شکر کن خدا را که قرین کریم طاهر و باهر است و به توجه الی الله رخی لامع دارد. این مقام سزاوار شکرانه است و این هدایت موهبت خداوند یگانه از خدا تو را تأیید خواهم و نظر عنایت رجانمایم و علیک البهاء الابهی. ع ع

طوطی خانم مخاطب دست خطی از حضرت ورقة علیا نیز می باشد که متن آن به شرح ذیل است:

ماه می ۱۹۲۶ میلادی از حیفایه طهران
خواهر عزیز روحانی طوطی خانم حافظ الصّحة علیها الفضل و العنایة من رب البریة

هو الله تعالی

خواهر روحانی اثر خامه محبت رحمانی واصل و از مشاهده آن مسرت وجدانی حاصل زیرا دلیل بر علو همت و خلوص تبت آن کنیز آستان یزدان بود و شاهد عیودیت محضه آن مؤمنه موقنه درگاه ملیک سبخان. امیدوارم که آن همشیره روحانی و سایر خواهران جانی روز به روز در کمالات عالم انسانی ترقی و تعالی حاصل نمایند، در علوم و فنون محیر عقول شوند و در حسن اخلاق مشهور آفاق گردند. در خدمت خلق دنیا ید طولی بنمایند و در معارف و آداب غبظه اغیار و احباب شوند تا به ثبوت رسد که قلم اعلی نه تنها وحدت حقوق رجال و نساء را ذکر و بیان فرمود بلکه حقائق مقدسه ای را در عالم نسوان مبعوث و عیان نمود که جامع کمالات روحانی و جسمانید و معلّم و حافظ حقوق عالم انسانی، فخر رجالد و پر انتباه در هر مبدأ و مآل.

باری آنچه ارسال نموده بودید رسید و تحاریر مکرر آن محترمه وصول یافت و کمال سرور و
 حبور حصول پذیرفت. مطمئن باشید که در آستان مقدس نزد طلعت انور ولی امرالله کبرالله
 انصاره مذکورید و عند اهل سراق القدس و اوراق سدره الحق مورد عواطف موفورید. کل
 تحیات منیعه می رسانند و در عتبات مقدسه ریائیه تأییدات شدیده آن خواهر روحانی را سائل و
 آملند و همه امیدوارند که در بین احبّاء کینونت قابله بی نظیری شوید و در خدمت به آل و
 اولاد احبّاء حاذق و شهر مایند نه فقط حافظ صحّت احفاد اوداء شوید بلکه مروج سعادت
 ابدیه آنان نیز گردید تا کوکب مشرقین گردید و عزّت کونین یابد و یقین است که احبّاء قدر
 خدمات شما را خواهند دانست و همیشه به شما رجوع و مراجعه خواهند نمود و نتائج امریه و
 فوائد مئیه را منظور خواهند داشت پس جمیع را به اذکار مقدسه ذاکر شوید و به فیوض الهیه
 بشارت دهید و به مواهب دلبر مشهود و شاهد بزم وجود نوید بخشید و به نسائم حدائق فضل
 وجودش تازه و خرم نمایند. هماره پرورگارت یار باد و خداوندگارت دلبر غمگسار.

عزیزم بهانیه

* شرح قضایای مربوط به آقا یهودا و طفل صغیر ایشان در کتاب بهجت الصدور (ص ۱۸۳-
 ۱۸۴) مندرج است. جمال قدم درباره آقا یهودا و طفل ایشان در لوحی که به اعزاز جناب زین
 المقرئین عز نزول یافته و به تاریخ ۱۶ ذی الحجّه سن ۱۲۹۷ ه ق مورخ می باشد چنین
 میفرماید:

والله درك يا من سمعت نداء الحق واقبلت الى الحق...

عرض می شود چندی قبل مکتوبی از جناب آقا میرزا حیدرعلی علیه بهاء الله رسید و ذکر از
 دوستان الهی مخصوص ذکر آقا یهودا و طفل صغیر ایشان را نموده بودند. در ساحت اقدس
 عرض شد اظهار عنایت لاتحصی نسبت به ایشان ظاهر از حق می طلیم جمیع را علی ما یحبّه و
 یرضی موقف فرماید و این آیات بدیعه منیعه مخصوص ابن نازل قوله جل کبریا نه: یا صغیر السن
 یا کبیر المقام قد بلغت فی صفرک الی مقام یذکرک مالک الانام طوبی لک و لمن سمع
 مناجاتک و لایک الذی فاز بعرفان الله الملک العزیز العالم بگو:

ای آقای من و مولای من و اله من و پدید آورنده من سؤال می کنم از دریای بخشش تو که
 این نهال نورسته در بوستان محبت خود را از کوثر حیوان بنوشان و از اریاح خریف حفظش

نما، تویی توانا و تویی دانا. ای خدای من بتو رو آوردم و ترا ذکر می نمایم و به مبارکی
اسمت از دونت فارغ و آزادم ای خدا بتو ناظریم و از تو می طلبیم ظاهر کن از ما آنچه را که
سزاوار تو و ایام تو است تویی عطاکننده و بخشنده انتهی...»

*صعود جناب حاجی یاری که جناب اشراق خاوری در ذیل وقایع سنه ۱۲۹۵ ش از آن یاد
نموده اند ظاهراً صحیح نیست زیرا بر حسب مندرجات پاورقی موجود در ذیل وقایع سال
۱۲۵۶ ش صعود حاجی یاری در سنه ۱۲۹۷ ش (۱۳۳۷ ه ق) اتفاق افتاده است.

جناب فاضل مازندرانی در کتاب ظهورالحق (ج ۸، ص ۸۹۴) چنین نوشته اند:
«... کربلائی درویش علی که به دفعات ملاًها وی را به محضر شرع کشیده اصرار و تأکید به
لعن و سب نمودند و هر بار به لطائف الحیل از چنگشان خلاص گشت و به سال ۱۳۳۴ در
همدان درگذشت...»

یادداشت های جناب اشراق خاوری حاکی بر آن است که درویش علی شغلش ساختن سر
قلیان بوده و از این کار امرار معاش می نموده ولی اغلب اعداء و مخالفین سر قلیان های او را
می شکسته و مانع کسب و کار او می شده اند اما درویش از تبلیغ امر خودداری نداشته، با
کمال ثبوت و رسوخ از این عالم صعود نمود.

زوجه درویش علی ماه سلطان نام داشته و دختر میرزا اسدالله مشهور به بابی بوده است. دختر
درویش علی موسوم به بهیه بوده و با نورالله موزونیان ازدواج نموده و فرزندان آنان در ظل امر
مبارک بوده اند.

زوجه درویش علی یعنی ماه سلطان پس از صعود درویش به حباله نکاح رضاقلی میرزا پسر
شاهزاده حسین قلی میرزای موزون در آمده است. صعود رضاقلی میرزا در سال ۱۳۴۲ ه ش
در طهران واقع شده است. ماه سلطان خانم مخاطب توقیعی از حضرت ولی امرالله است که
به تاریخ ۱۴ دسامبر ۱۹۳۳ م مورخ می باشد و متن آن ذیلاً نقل می گردد. شوکت خانم صبیته
ماه سلطان خانم و رضا قلی میرزای موزون به حباله نکاح جناب اشراق خاوری در آمده و
اسامی این افراد در توفیق ذیل مندرج است:

همدان

امه الله ماه سلطان خانم موزون علیها بهاء الله ملاحظه نمایند

عریضه تقدیمی آن کنیز آستان مقدس الهی مورّخهٔ یوم الجلال من شهر القول سنهٔ ۹۰ به ساحت امنع محبوب مهربان حضرت ولیّ امرالله ارواحنا لالطافه الفداء واصل و مشروحات معروضه راجع به فرزندان عزیز خویش از ابناء و بنات آقا میرزا خسرو و آقا میرزا فیروز و بیهه خانم و شوکت خانم و حشمت خانم و لقا خانم و عدم وسائل تربیت و تحصیلات دو صیبهٔ اخیره نظر به تنگی امور اقتصادی و ضعیفی کار و کسب قرین محترم کلّ در محضر انور معلوم و واضح گردید فرمودند مشورت با محفل روحانی همدان نمایند.

سؤال از یوم صعود مولی الوری حضرت عبدالبهاء ارواحنا لمظلومیته الفداء نموده بودید، فرمودند از ایام محرّمه نه ولی از ایام مخصوصه محسوب.

و راجع به تمثال مطبوع که سؤال نموده بودید فرمودند مجعول نه.

و مخصوصاً اظهار کمال شفقت و مهربانی در حقّ آن امه الله الموقته المظمتة و قرین محترم جناب رضاقلی میرزای موزون و فرزندان از بنین و بنات و جناب صهر آقا میرزا اشراق خان خاوری طراً فرمودند تا فیض برکت و عنایت الهیه شامل احوال شود و به خدمت و کنیزی آستان مقدس طلعت احدیت مؤید و موفق گردند هم چنین دعا در حقّ صیبهٔ امه الله بیهه خانم فرمودند تا به فضل رحمانی صحّت و شفا یابند و آن خانواده عموماً در ظلّ جود و افضال ربّ متعال متمنّع و بهره مند و فائز بخیر و سعادت اولی و اخری باشند.

حسب الامر مبارک مرقوم گردید.

نورالدین زین

۳ شهرالمسائل ۹۰، ۱۴ دسامبر ۱۹۲۳

ملاحظه گردید بندهٔ آستانش شوقی

*در هشتم محرّم سنهٔ ۱۳۳۵ هـ ق جناب میرزا آقاخان طیب ابن هارون ایروانی به ملکوت ابهی صعود نمود. هنگامی که در روز نهم محرّم مراسم غسل و کفن و دفن در جریان بود مطابق آئین بهائی جسد را در صندوقی نهاده و پس از تلاوت نماز میت مشایعین صندوق را به دوش کشیده به گلستان جاوید بهائیان که تازه تهیه شده بود رهسپار شدند. در این بین جمعی از متعصّین یهودی و مسلمان از اجرای مراسم تدفین بهائی به هیجان آمده با یکدیگر متحد شدند و فرآشان حکومتی حاضر شده دفن میت را با تابوت بر خلاف شریعت یهودی و اسلام دانسته و آن را بدعتی مذهبی محسوب داشتند. کار به مشاجره و مباحثه و داد و فریاد انجامید و

بالاخره بهائیان مظلوم تسلیم شده جسد را از صندوق خارج نمودند و آن را به خاک سپردند. در سال ۱۹۱۹ م که ولد ارشد میرزا آقاخان طیب ایروانی یعنی جناب آیوب رفعت به محضر حضرت عبدالبهاء تشرف حاصل نمود مناجات طلب مغفرتی به اعزاز جناب میرزا آقاخان از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافت که در ذیل توضیحات سنه ۱۲۹۸ ش مندرج است.

اول فروردین ۱۲۹۶ ش = ۲۷ جمادی الاول ۱۳۳۵ ق =
۲۱ مارچ ۱۹۱۷ م

* آقا محمد باقر نراقی که شرحی از احوال و آثار نازله خطاب به ایشان در ذیل توضیحات مربوط به سنه ۱۲۵۴ هـ ش مذکور گردید از رجال نامی امر مبارک در تاریخ امری همدان محسوب می گردد. به مناسبت وقوع صعود این شخص شخص در این سال چند فقره دیگر از الواح صادره به اعزاز مشارالیه را ذیلاً مندرج می سازد:

هوالبهی

امین

همدان، جناب آقا محمد باقر علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هوالبهی

ای ناظر به ملکوت الله در این عصر جلیل و قرن عظیم شکر کن خداوند عالمیان را که در ظل کلمه الهیه داخل شدی و به شاطی بحر احدیه وارد گشتی و از کأس صهباء محبه الله نوشیدی و از شهد معرفه الله چشیدی قدر این فضل را بدان و کشتی در این بحر بی پایان بران تا به ساحل ملکوت رسی و به لنگرگاه عالم لاهوت واصل شوی حق تعالی ساحل و عالم همه دریاستی. جناب امین در اکثر مکاتیب ذکر آن جناب را می نمایند و البهء علیک و علی کل متمسک بعهد الله و میثاقه. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می فرمایند:

هوالبهی

به واسطه امین، جناب آقا محمد باقر نراقی علیه بهاء الله الابهی

هوالبهی

ای بنده جمال ابهی الیوم سراپرده یمان در قطب جهان بلند و به عنان آسمان رسیده و امکان را در سایه خود گرفته و از جمیع جهات احاطه نموده ولی بعضی نوهوسان بی تمیز در طهران و تبریز خود را از این ظل ممدود محروم نموده اند و پناه به سیاه چادر اهل فتور برده اند بگو ای بی فکران این سرادق عظمت را بد قدرت بلند نموده عمودش کتاب عهد است و قماشش کتاب اقدس و طنابش جمیع الواح الهیه کسی رخنه نتواند بلکه خود را محروم تواند کرد این چه بلاهت است و این چه صباوت و البهاء علیک. ع ع

و لوح دیگر صادره به اعزاز جناب آقا محمد باقر نراقی به شرح ذیل است:

هو الله

به واسطه حضرت افغان سدره مبارکه جناب حاجی میرزا محمد تقی علیه بهاء الله
همدان جناب آقا محمد باقر علیه بهاء الله

هو الله

ای دوست حقیقی خوب تدبیری نمودی حضرت افغان سدره مبارکه را واسطه کردی تا حتماً به تحریر این نامه پردازم. ای رفیق تدبیر این است و مادون آن تزویر، در قرآن می فرماید و المدبرات امرأ یعنی باید در کار اتقان کرد یعنی اگر انسان جستجوی واسطه نماید باید تشبث به ذیل واسطه عظمی نمود حال حضرت افغان سدره مبارکه واسطه عظیمه هستند و من هم مجبور بر تحریر این رقیمه لکن ما هر دو باختیم و شما بردید زیرا جناب افغان اگر وساطت به جهت شما نبود وساطت خویش می فرمودند و من نیز فرصت کم و بیش نداشتم حال حسابش را بکن فراموش منما امیدوارم که جمیع در این میدان جانبازی گوی برائیم و در عبودیت آستان مقدس از یکدیگر سبقت و پیشی گیریم. حضرت افغان عبد فائق و شما بنده صادق و ابن عبد چاکر لاحق آن وقت از برای همه برد است و ماسوای آن جمیع پاکبخت و علیک التحیه و الثناء. ع ع

اول فروردین ۱۲۹۷ ش = ۹ جمادی الثانی ۱۳۳۶ ق =
۲۲ مارچ ۱۹۱۸ م

*شرح احوال و خدمات میرزا عبدالله مطلق در مصایح هدایت (ج ۴، ص ۱۱۸-۲۱۹) به طبع
رسیده است.

*شرح احوال و خدمات جناب آقا سید حسن هاشمی زاده نیز چنان که مذکور شد در مصایح
هدایت مندرج گردیده است.

اول فروردین ۱۲۹۸ ش = ۱۹ جمادی الثانی ۱۳۳۷ ق =
۲۲ مارچ ۱۹۱۹ م

*در خصوص انجمن دعوت اسلامی و شرح معاندت آنان با بهائیان در شرح حال جناب اشراق خاوری (مصایح هدایت، ج ۹، ص ۱۰۹-۱۱۰) توضیحاتی مندرج است که ذیلاً به نقل آن می پردازد:

«... در همدان دو فرقه در آن ایام خیلی پایی بهائی ها می شدند و اغلب اسباب زحمت می گشتند و همیشه در مجالس صحبت امری کار را به مجادله می رسانیدند. یک فرقه بنام دعوت اسلامی معروف بودند که سید بی سواد حقه بازی موسوم به سید عباس و معروف به دعوت اسلامی ریاست آن فرقه را عهده دار بود. مشارالیه درب منزل خود تابلوی زده بود و نوشته بود (رد جمیع ادیان و اثبات دین اسلام) اعضاء این مجمع جمعی از مفسدین و مقدسین بی سواد و هوچی بودند از جمله شخصی از اشراق بنام حبیب نجار و مردی از اهل طامات بنام عباس خیاط که مردی چلاق و هرزه بود، بودند این ها همین طور که در کورچه و بازار راه می رفتند لعن می کردند و بد می گفتند و سید عباس هم مجالس مختلفه برای مذاکره با مبلغین بهائی آمده بود و کار را به جدال و فحاشی ختم نموده بود ولی عاقبت رسوا شد و این چنان بود که سید مزبور قصد کربلا نمود و در بین راه خری دزدید و در کرمانشاه فروخت و گرفتار و رسوا گردید و پس از مراجعت به همدان در بین احباب به سید عباس خر دزد معروف شد و این عبد او را به لقب سارق الحمار می ستود و کراراً با او روبرو شد و کار را به مجادله و هیاهو کشانید و رفقای او هم پس از چندی هر یک محو و نابود شدند. این ها آدم های معقولی نبودند ولی هیاهو در بین مسلمین زیاد راه انداخته بودند و امروز بحمد الله اثری از آن ها نمانده است. مجالسی که با این ها پیش آمد مطالبش قابل شرح و نگارش نیست و قارئین می توانند حدس بزنند که جریان مذاکرات از چه قبیل بوده است.

فرقه دیگر که در همدان پایی احباب می شدند فرقه پرستان های مسیحی بودند این ها هم خیلی کوشش می کردند که با امر مخالفت کنند جمعی از یهودی ها در نزد آنان اظهار مسیحیت کرده و به نوائی رسیده...».

در خصوص فعالیت انجمن دعوت اسلامی به مصایح هدایت (ج ۶، ص ۶۵-۷۹) نیز مراجعه فرمائید.

*در سنه مورد مطالعه از قلم حضرت عبدالبهاء خطاب به جمعی از اهل بهاء در همدان الواحی چند عزّ صدور یافته است. ذیلاً فقراتی از این آثار ثمینه را مندرج می سازد.
حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

هو الله

ای گل های گلشن هدایت جناب مسیو آندره وارد به ارض مقدّس گشت و الان در حیفا به زیارت روضه مبارکه رفته، در مقام اعلی و در مطاف ملا ابهی به یاد شما افتاد و از عبدالبهاء نگارش این نامه خواست و من با مشاغل نامحدود به نگارش این مکتوب پرداختم تا جان آن یاران از تفحات حقّ به نشئه و طرب آید و ملاحظه فرمایند که عنایات حضرت بهاء الله چگونه این قلوب را ارتباط بخشیده که شما در آن ناحیه قصوی و عبدالبهاء در بقعه بیضا به یاد شما در اهتزاز است و به دل و جان همدم و همراز، در یک محفلیم و در یک منزل، در شعر عربی می گوید:

یا زائری لیلی و عذرا من شعف
ز رتم جسوما و زرنانحن ارواحا
و علیکم و علیکن بهاء الابهی.

عبدالبهاء عباس

حیفا ۲۵ نوامبر ۱۹۱۹

بنابر تصریح مندرج در رساله جناب دکتر ثابتی لوح فوق بواسطه جناب زائر مسیو آندره برای نفوس ذیل عزّ صدور یافته است:

جناب حاجی میرزا طاهرخان باهر، جناب حاجی میرزا ابراهیم فریدیان، جناب حکیم نصیر (فرومند)، جناب میرزا یعقوب (صیمی)، جناب میرزا الیاهو (ثابتی)، جناب میرزا نصرت الله (اتحادیه)، جناب میرزا یهودا (موقّ)، جناب میرزا نورالله (ساعیان)، امه الله طوطی (باهر)، امه الله فاطمه سلطان (اتحادیه)، امه الله طاولس (ثابتی)، امه الله صغری (فریدیان)، مریم (صیمی) و امه الله تاج (موقّ).

*در ربیع الاول سنه ۱۳۳۸ هـ ق لوحی به اعزاز جناب زائر حاجی محمد رضای همدانی از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته که در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۳، ص ۳۶۱-۳۶۲) به طبع رسیده است.

و نیز در ربیع الاول سنه ۱۳۳۸ هـ ق از قلم حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب زائر میرزا حبیب الله لوحی با مطلع "ای سلالة حضرت خلیل... عزّ صدور یافته که متن آن نیز در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۳، ص ۳۶۳-۳۶۵) به طبع رسیده و انتهای لوح مبارک مزین به این مناجات است: «... ای خداوند مهربان دوستان همدان یاران توانند...».

*در این مقام فقراتی از لوح صادره از قلم حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب آقا سید حسن هاشمی زاده را که به تاریخ ۲۵ ربیع الاول سنه ۱۳۳۸ هـ ق مورخ می باشد نقل می نماید:
«ای مفتون دلبر آفاق نامه به تاریخ ۲۲ ذی الحجه ۱۳۳۷ وصول یافت بشارت روحانیت اجباء بود و این که در این سال های اضطراب و انقلاب در صون حمایت رب الارباب بالنسبه به دیگران در امن و امان بودند این موهبت مانند آفتاب در جمیع شرق و غرب واضح و آشکار شد اجباء که پیش مبغوض کل بودند به میمنت تعالیم جمال مبارک محبوب کل گشتند جمیع شهادت بر پاکي و آزادگی آنان می دهند به شکرانه این موهبت باید هر یک از اجباء در اعلاء کلمة الله جانفشانی نماید و به تبلیغ پردازد...»

به محفل روحانی و کمیته مدرستین تأیید و موهبت و محفل تقدیس و محفل ثابتین و محفل الفت و محفل خدام اطفال و محفل درس تبلیغ و قرائت خانه تأیید و محفل اعانه خیریه و دو محفل درس تبلیغ نساء و محفل تبلیغ اناث جمیعاً از قبل عبدالبهاء نهایت سرور و حور ابلاغ نما. از فضل حق متوقعم که این محافل را در ظل ملکوت مشمول لحظات عین رحمانیت فرماید...».

*مناجات طلب مغفرت که به اعزاز زوجه جناب آقا سید حسن هاشمی زاده عزّ صدور یافته در مصایح هدایت (ج ۶، ص ۷۹) مندرج است.

*یکی از الواح جناب آقا مهدی رفیعا که در سنه مورد مطالعه عزّ صدور یافته به شرح ذیل است:

طهران، آقا غلام علی دوا فروش
همدان، جناب آقا مهدی رفیعا علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای جناب رفیع ربیع بدیع بین که چقدر رفیعی که عبدالبهاء به کمال مهر و وفا در ذیل کوه کرم‌ل مقام اعلی‌الآن یاد تو مألوف و به ذکر تو مشعوف کانه حاضری و ناظری و با تو گفتگو می‌نمایم و خطاب دلجو می‌نمایم و تو را مشکینی خو می‌خواهم و هر نعمتی برای تو جستجو می‌کنم و نعمت عظمی تبلیغ است مبارک یرلیغ است عطای بلیغ است که به آن مؤیدی. پس اگر اسباب مهیا و مانعی در میان نه از همدان به سنه اردلان شتابی و لسان فصیح بگشائی و بیان بلیغ بنمائی و به حکمت محافل بیارائی مقبول درگاه کبریاست و سبب سرور احباء و رضایت اوداء و علیک البهاء الابهی.

۲۷ ربیع الاول ۱۳۳۸

عبدالبهاء عباس

*لوح مبارک به اعزاز طوبی خانم معلّمه مدرسه موهبت همدان:

به واسطه جناب زائر آقا میرزا یعقوب علیه بهاء الله الابهی
امه الله طوبی معلّمه مدرسه موهبت علیها بهاء الله الابهی

هو الله

یا امه الله از عدم فرصت به اختصار می‌پردازم از الطاف حق می‌خواهم که در چشمه ایوب غوطه خورید و از جمیع آلاینش که فروحات عالم انسانی و جروح قلوب و احساسات نفسانی است پاک و منزّه شوید. جناب اسحق را تیر آفاق در عراق دیده بینا دهد امه الله حنا و امه الله زرین و عنایت الله و فردوس و حشمت و میرزا اسحق توسرکانی و آقا علی محمد به لحظات عین عنایت مشمول و در لوح محفوظ مذکور گردند. به امه الله حنا بگوئید آفرین بر قوت بازوی تو چنان کوییدی که باب رحمت باز گشت امیدم چنان است که از هر جهت آثار عفو و غفران ظاهر شود و به امه الله طاووس تحیت ابدع ابهی برسانید. به امه الله طوبی مهربانی من

برسان طوبی لطوبی که در ریاض ایمان و ایقان چون شجره طوبی غرس شد و به فیض نisan
مظهر هدایت گردید و علیک و علیهم و علیهن البهاء الابهی.

۸ ربيع الثانی ۱۳۳۸

حیفا - عبدالبهاء عباس

*در این مقام مناجات طلب مغفرت جهت میرزا آقاخان طیب ابن هارون ابروانی را مندرج
می سازد. شرح صعود ایشان در توضیحات مربوط به سنه ۱۲۹۵ ش مذکور گردید.

مناجات طلب مغفرت به جهت متصاعد الی الله میرزا آقاخان علیه بهاء الله الابهی

هو الله

الهی الی ان عبدک آقاخان آن و حان ان تزج به فی بحور الغفران و تعامله بالفضل و الاحسان
و تجمله آیه عفوک فی جنه الرضوان فیکون مورد العینان النضاحتان و مأواه الجنان
المدهامتان و یفوز بالموهبه العظمی فی جوار رحمتک الکبری انک انت العفو الغفور و انک
انت الکریم الرحمن.

عبدالبهاء عباس

۹ ربيع الثانی ۱۳۳۸ - حیفا

*الوح مبارک صادره به اعزاز اعضای عائله میرزا آقاخان طیب ابروانی به شرح ذیل است:

به واسطه جناب زائر میرزا ایوب ابن آقاخان علیه بهاء الله
جناب میرزا محمود جناب میرزا یدالله امه الله قزی خانم امه الله شهلا امه الله طوبی امه الله
شوکت امه الله مریم علیهما و علیهن البهاء الابهی

هو الله

ای اوراق شجره حیات جناب میرزا ایوب در کمال ثبوت و رسوخ و به نهایت انجذاب و
اشتعال به ارض مقدس وارد و به زیارت آستان مبارک مشرف گردید و حین تشریف به طواف

مطاف ملا اعلیٰ بیاد شما بود و متضرع الی الله تا آن جمع در صون حمایت الهیه مشمول به عون و عنایت گردند و از عبدالبهاء خواهش نگارش این نامه نمود.

ای اوراق سدرهٔ رحمانی درین روز فیروز با رخی نورانی و قلبی رحمانی و روحی سبحانی و همتی آسمانی موفق و مؤید گشتید، این موهبتی است که جمیع پیشینیان آرزو می نمودند در سحرها تضرع و زاری نمودند و در صبحگاهی آه و این می فرمودند و آرزوی دقیقه ای از آن می نمودند حال شما به صرف موهبت موفق به این عنایت گردیدید و دیده به مشاهده آیات کبری گشودید و گوی توفیق و تأیید را از میدان همّت ربودید و به اعظم آمال اولیاء رسیدید شکر کنید خدا را که الطاف رهبر بود و نسیم عنایت جان پرور و علیکم البهاء الابهی.

عبدالبهاء عباس

۹ ربیع الثانی ۱۳۳۸ - حیف

* و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می فرمایند:

به واسطه جناب آقا مهدی زائر علیه بهاء الله
امة الله شمسی علیها بهاء الله الابهی

هو الله

ای کنیز الهی ابواب رحمانی به جهت تو و امّ محترمه باز است و دلیل آن، آن که اوقات را به مناجات می گذرانی همین مناجات دلیل تأییدات است و امة الله سلطنت الحمد لله به ایوان عنایت راه یافت و از جام هدایت نوشید و موفق به خلوص تبت گشت و قرین عزیزش را مهربان نمود تا القاء کلمه وحدانیت نمود شکر کند خدا را که چنین الطافی میسر شد و چنین اوصافی محقق گشت و علیک و علیها البهاء الابهی.

عبدالبهاء عباس

حیف - ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۳۸

*در این سال میرزا علی خان فیروز که ذکر خدماتش در ذیل سنه ۱۲۸۷ ش مذکور شد به اعتبار مقدسه تشرف حاصل نمود و لوح ذیل به اعزاز ایشان از قلم حضرت عبدالبهاء عز صدور یافت:

جناب آقا میرزا علی خان زائر علیه بهاء الله
طلب تأیید به جهت اجزاء محفل تقدیس علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

یا علیّ الابهی انی اضع جینی علی العتبه الطاهرة و ارجو النصرة والتأیید لمحفل التقدیس و اقول اللهم یا ربی القديم ادرك محفل التقدیس بعونک و صوتک فی الآخرة و الاولی و الموهبة العظمی. رب ان عبدک معدن الوفاء من اخوان الصفاء مهد هذا المعهد المنیر و النادی الجلیل و اجعله مبارکاً بفضلک الجلیل و انشر به نفحاتک و اشهر به آیاتک و موج به آیاتک و کلّ له عوناً و صوتاً بعنايتک. رب انهم یسمون لیلاً و نهاراً و خفیاً و اجهاراً فی اعلاء کلمتک و بتضرعون. ذلاً و انکساراً الی ملکوتک رب اجعلهم قدوةً للابرار و غرةً للاحرار کاشفین للاسرار انک انت لعزیز المختار.

ای زائر دو مقام مقدس اجازة حضور به جهت دو نفر آقا مهدی حکیم یوسف و آقا اسمعیل خواسته بودی مأذونند. از الطاف رحمانی کمپانی مذکور را تأییدی آسمانی خواهم و امانت و دیانت مغناطیس توفیق سبحانی جویم امیدم چنان است که این موهبت خلعتی برازنده برای آن جمعیت گردد و علیک البهاء الابهی.

عبدالبهاء عباس

۱۱ ربیع الثانی ۱۳۳۸ - حیفا

*جناب عبدالله ابی زاده در صفحه ۱۵۵-۱۵۶ کتاب "نگاهی به وقایع تاریخی امر در استان همدان" درباره تشرف جناب علی فیروز به ارض مقصود شرحی مرقوم داشته و از خاطرات نشر نشده ایشان مطالبی استخراج و در کتاب خود درج فرموده اند که متن آن را عیناً از کتاب جناب ابی زاده نقل می نمایم:

زیارت ارض مقصود

متساعد الی الله جناب علی فیروز که در سال ۱۹۱۹ میلادی به اتفاق عدّه ای از اجّای همدان به حضور مولای عالمیان حضرت عبدالبهاء مشرف گردید در قسمتی از خاطراتش چنین مرقوم داشته است که خلاصه ای از آن درج می گردد:

«چون در دسامبر ۱۹۱۹ ساعت سه از شب گذشته به بیت مبارک به حیفا وارد شدیم والده مستقیماً به حضور حضرت ورقة علیا رفتند.

صبح جمعه مسافرین در اطاق پائین جمع شدیم چند نفر از مسافرین معرفی شدند از جمله جناب فاضل مازندرانی و جناب میرزا محمود زرقانی و جناب میرزا عزیزالله خان ورقا و جناب میرزا عزیزالله خیاط و جناب ابن اصدق مشرف بودند. هیکل مبارک تشریف آوردند همگی ساجد شدیم جلوس فرمودند یک مسافرین داخل می شدند و هیکل مبارک اظهار ملاحظت فرمودند اول سؤال فرمودند اوضاع همدان چطور است آیا باز علماء همههمه و دمدمه دارند عرض شد خیر.

همراهان عبارت بودند از والده حکیم خانم - میرزا محمد خان پرتوی - ایوب خان رفعت - میرزا یعقوب عهدیه - میرزا عبدالله عهدیه - حاج مهدی نامی - حاج علی شاه لاله زاری - حاج یعقوب لقانی.

شب بار دگر مشرف شدیم. در ضمن بیانات فرمودند الحمد لله همدان معمور است چون اجّاء زیاد دارد ولو به ظاهر خراب است هر جا اجّاء جمع باشند آنجا معمور است و هر جا اجاب ندارد مطمور. پاریس با وجود آن قشنگی و آبادانی چون خالی از اجاب است مطمور است.

صبح والده را ملاقات کردیم خیلی اظهار بشاشت از تشرّف خود نمود و گفت جمیع صفات خوب در سرکار آقا است.

یوم شنبه با حضور زائرین همدانی مشرف شدیم، بعد فرمودند بگوئید ببینم. جناب حاج عبدالرحیم شرحی در خصوص تأسیس محفل تهذیب در همدان ذکر کردند. فرمودند مشروحاً روی کاغذ بنویس و بیاور. جناب حاجی شرحی در مورد خدمات آقا سید حسن هاشمی زاده متوجّه معروض داشت فرمودند می دانم. بعد رو به اجّای همدان نموده فرمودند شب ها که منزلتان سرد نیست؟ البتّه اشخاصی که سرمای همدان را دیده اند از این برودت هوا

پروا ندارند سرمای همدان معرکه است ما وقتی از همدان گذشتیم در سرما بود ولی چون در ظل مبارک بودیم خیلی مسرور بودیم.

در جلسه دیگری فرمودند آقا مهدی رفیعا (مقصود حاجی مهدی ارجمند) چه می کند؟ عرض کردم مشغول تبلیغ و خدمت است و یک کتاب استدلالیه نوشته بارها خواسته است بفرستد حضور مبارک تصحیح شود و اگر اراده مبارک تعلق گیرد چاپ شود. فرمودند یک مبلغ می خواهم بفرستم کردستان ایشان چطور هستند؟ عرض شد حق آگاه است فرمودند به نظر شما چه می رسد؟ عرض کردم ایشان در تورات و انجیل محیط هستند و برای تبلیغ یهود بسیار مفیدند.

بعد جناب میرزا محمد خان پرتوی مکتوب آقا سید حسن هاشمی زاده متوجه را که در خصوص اوضاع امری همدان نوشته بودند خواندند. هیکل مبارک خیلی مشعوف شدند گفته شد که درس تبلیغ توسط آقای دبیر مؤید نیز دایر است. فرمودند بنا را در همدان صدراصدور گذاشت. مجدداً فرمودند همدان چه خبر است همه روزه تلگراف از اجباء به امضاء آقا سید حسن هاشمی زاده می رسد که اجازه تشریف می خواهند عرض شد بی خبرم.

روز یکشنبه چهارم ژانویه ۱۹۲۰ صبح مشرف شدیم خلاصه ای از بیانات مبارک که در نظر مانده به قرار ذیل است:

فرمودند یک وقتی بود هنگامی که یک نفر از اجباء می خواست حضور جمال مبارک مشرف شود من می رفتم ضابط را می دیدم و خیلی خواهش می کردم مستور بدارد بعد با لباس تبدیل می آمدند حضور جمال مبارک در قشله مشرف می شدند خیلی سخت بود. فرمانی از سلطان عثمانی رسید مرا به حکومتی دعوت کردند از مضمون فرمان مسبوق شدم از جمله مذکور بود الی الابد مجوسید. من گفتم این حبس الی الابد نمی شود برای این که تا دنیا هست زنده نمی مانیم. یا زنده و با مرده من بایستی از دروازه عکا خارج شود پس الی الابد معنی ندارد خیلی خندیدند و از قضا همین طور هم شد. من از طبریه به بیروت رفتم جمال مبارک سر کوه کرمل تشریف آوردند و حال به این آزادی سر کوه کرمل مجتمع شده ایم خیلی خوشبین بودم هیچ کس باور نمی کرد اینطور بشود.

قبل از اجازه مرخصی هیکل مبارک یک پاکت و کاغذی که در جیب داشتند بیرون آوردند و فرمودند دیروز یک مراسله ای از همدان یکی از اطباء آنجا بنام دکتر دانیال (ارشادی) به من نوشته کاغذ را به جناب فاضل دادند و فرمودند بخوان بعد سؤال فرمودند این شخص

کیست؟ فانی عرض کردم که این شخص دکتری است متخصص امراض چشم قبلاً یهودی بوده و به علت تحصیل در مدرسه آمریکائی و بیمارستان آمریکائی به وسیله میشینهای آمریکائی مسیحی شده و چون افراد زیادی از همدان برای تشرّف به ارض مقصود آمده اند ایشان از لحاظ تعصّبی که در مسیحیت دارد ناراحت شده، فانی عنوان نامه را در دست جناب فاضل دیدم که با چند سطر از قصیده حافظ شروع می شد.

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند نه هر که سر برآشد قلندری داند

از جناب فاضل سؤال کردم بقیّه نامه در چه مورد است؟ فرمودند یک مشت ترّهات توهین آمیز. بعد جناب فاضل عرض کردند آیا هیکل مبارک جواب این شخص را مرقوم فرمودند؟ فرمودند این قبیل کاغذها خیلی برای من می نویسند اگر بخواهم جواب این مهملات را بدهم با این مشغله سنگین از جواب دادن به افراد مهمّ فلاسفه و دکترها باز می مانم. جناب فاضل عرض کرد اگر اجازه بفرمائید بنده جواب بنویسم. فرمودند اگر جواب ندهیم بهتر است آن وقت می فهمد که برای نوشته او ارزشی قائل نشدیم ولی اگر جواب بدهیم برای خودش احساس شخصیت خواهد کرد.

بعد فرمودند هیچ فرد بهائی نباید از فرد دیگری چه بهائی و چه غیربهائی ادنی کدورت و اغبرار و دشمنی در دل داشته باشد. به فرموده جمال مبارک اگر خدای نکرده اغبراری حاصل شد وظیفه فرد بهائی است که قبیل از طلوع آفتاب به منزل طرف مقابل رفته و رفع کدورت نماید و اگر احیاناً در روز بعد موقّف نگردید در روز اول سال یعنی عید نوروز بایستی به منزل طرف رفته و ضمن تهنیت سال جدید رفع کدورت نماید. انتهی».

*روح مبارک حضرت عبدالبهاء که به اعزاز عائله جناب حافظ الصّحّه در این سال عزّ صدور یافته به شرح ذیل است:

به واسطه جناب امین علیه بهاءالله الابهی

حضرت میرزا عبدالرحیم حافظ الصّحّه و یوحنا خان و صبا یای محترمه علیهم و علیهن البهء الابهی

هو الله

ای نفوس مطمئنة الراضية المرضية الحمد لله واقف بر آئید که دل و جان عبدالبهاء چگونگی به شما مهربان است ولی جناب امین تجدید این رابطه عظیمه خواهند و خواهش نگارش این نامه فرموده اند. من نیز در نهایت اشتیاق به تحریر این ورق پرداختم. الحمد لله آن نفوس مبارکه در امر ثابت و در خدمت آستان مقدس در نهایت همتند خالصند و نورانی و صادقند و رحمانی امروز هر نفسی که در امر جمال قدیم مانند حصن حصین رزین و رصین است همواره مظهر تأیید است و مروج تعالیم رب کریم. الحمد لله هر دم از شما خیر خوشی می رسد از الطاف جمال مبارک روحی لاجبانه الفداء امیدوارم که روز به روز بر تأیید یفزاید تا آن خطه و اقلیم را به وجود شما بیاراید از عدم فرصت مختصر مرقوم شد و علیک البهاء الابهی.

عبدالبهاء عباس

۱۲ ربیع الثانی ۱۳۳۸ - حیفا

* و نیز در تاریخ ۱۲ جمادی الاولی سنه ۱۳۳۸ هـ ق لوحی از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته که در آن از جمله چنین می فرمایند: «... احبای همدان به همت بی پایان برخاسته اند و به اطراف مبلغ ارسال می نمایند همدان مطابق اسمش گشته، باغ جنان شد...».

متن تمام این لوح در کتاب یاران پاریسی (ص ۱۶۹ - ۱۷۰) به طبع رسیده است. درباره اعزاز مبلغ به سایر نقاط شرحی نیز در مقاله جناب امانت (پیام بهائی)، شماره ۲۱۷، ص ۲۵-۲۶ مذکور است.

* و نیز خطاب به اشخاص محترمی که اعانه سالیانه تعهد نموده اند که به مدرسه تأیید و موهبت برسانند" لوحی با مطلع: «ای مظاهر الطاف الهی...» عزّ صدور یافته که متن آن در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۳، ص ۲۱۷-۲۱۸) مطبوع و منتشر است. و نیز ن ک که به مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء (طهران: لجنة ملی محفظة آثار، ۱۳۳۳ بدیع)، شماره ۸۵ ص ۳۱۳-

۳۱۷

اول فروردین ۱۲۹۹ ش = ۲۹ جمادی الثانی ۱۳۳۸ ق =
۲۱ مارچ ۱۹۲۰ م

* شرح احوال جناب میرزا مهدی اخوان صفا در مصایح هدایت (ج ۴، ص ۴-۹۱) به طبع رسیده است.

* شرح احوال جناب فروغی در مصایح هدایت (ج ۳، ص ۴۱۷-۴۸۳) مندرج است.

* شرح احوال جناب لقائی کاشانی در تذکره شعراء (ج ۳، ص ۲۶۷-۳۱۰) انتشار یافته است.

* شرح حال جناب آقا محمد حسین الفت در مصایح هدایت (ج ۵، ص ۲۷۸-۲۹۹) مندرج است.

* شرح احوال جناب میرزا منیر نیل زاده در مصایح هدایت (ج ۴، ص ۲۲۰-۳۱۶) مطبوع و منتشر است.

* شرح حال عبدالحسین آینی (آواره) در تاریخ رجال ایران (ج ۵، ص ۱۴۰-۱۴۱) مندرج گردیده است.

* اقدامات محفل تهذیب در اعزام مبلغین به اطراف در لوح حضرت عبدالبهاء موزخ ۱۲ جمادی الاولی سنه ۱۳۳۸ ه ق انعکاس یافته و نصّ بیان مبارک منقول از این لوح در توضیحات سنه ۱۲۹۸ ه ش نقل گردید.

* در این مقام لوحی از حضرت عبدالبهاء را که حاوی عنایت آن حضرت به تعدادی از اجبای همدان می باشد و در سنه مورد مطالعه عزّ صدور یافته مندرج می سازد:

هو الله

ای زائر مشکین نفس نامه تو قرائت گردید الحمد لله به ساحت اقدس روضه مبارکه و بقعه علیا مقام اعلی رسیدی و به کمال حب و ولا زیارت تربت نورا نمودی شکر کن خدا را که به این موهبت کلیه موفق آمدی و انوار این موهبت الی الابد از افق عزت ابدیه روشن و تابان. داود ودود را از قبل من تحت رحمانه برسان و نورالله را آیت عطا ابلاغ نما و عبدالله را به الطاف بهاء الله بشارت ده و حبیب الله را به عنایت حبیب حقیقی مسرور فرما و عزیز الله را به عزت ابدیه نوید بخش و فرح انگیز را شورانگیز کن و ریوقا را به بخشش حضرت بهاء امیدوار کن و علیک البهاء الابهی.

عبدالبهاء عباس

حفا - ۲۴ شعبان ۱۳۳۸

* و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرماید:

همدان، جناب هارون ابن عزرا علیه بهاء الله

هو الله

ای بنده آستان مقدس نامه به تاریخ ۲۹ صفر ۱۳۳۸ وصول یافت مضمون مشحون به عواطف قلبیه بود و عواطف قلبیه برهان قاطع بر محبت حضرت بی چون. الحمد لله در سایه سدره منتهی در نهایت روح و ریحانی و در منهج قویم ثابت و مستقیم این است زاد و توشه جهان دیگر و سرمایه عزت و حیات ابدیه. بعد از مراجعت اخوی اگر اسباب سفر مهیا و حاضر اذن حضور دارید و جناب شیخ محسن نائینی را از قبل این عبد نهایت تعلق قلبی و محبت صمیمی و حرمت حقیقی ابلاغ دارید و علیک البهاء الابهی.

عبدالبهاء عباس

۲۲ رمضان ۱۳۳۸

* و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می فرمایند:

همدان ، به واسطه آقا سید حسن هاشمی زاده، جناب حاجی اسمعیل قنَاد علیہ بهاء اللہ الابهی

هوالابهی

ای مهتدی به نور هدی نامه اثر خامه ایمان و ابقان بود زبان به شکرانه گشاکه از حیّز تاریک رهائی یافتی و به جهان روشن در آمدی از الطاف یزدان امید چنان است که قوتی به دیدگان شایان و ارزان گردد. اذن حضور خواسته بودید حال صبر نمائید. به جناب مشهدی علیّ صراف نهایت محبت و مهربانی از قبل عبدالبهاء ابلاغ دار و علیک البهء الابهی، فرصت تحریر بیش از این نیست.

۲۷ رمضان ۱۳۳۸ - حیفا

عبدالبهاء عباس

* و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که به تاریخ ۲۵ شوال سنه ۱۳۳۸ ه ق به اعزاز احبای همدان عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

محفل روحانی کمیته مدرسه تأیید - حافظ الصحه - حاجی حکیم هارون - حاجی مهدی - حاجی میرزا یوحنا - حاجی میرزا طاهر - آقا شالم فرید - آقا یهودای الیاهو - حاجی میرزا الیاهو - حاجی یهودا - آقا سید حسن - میرزا سلیمان - میرزا علی خان - میرزا یعقوب خان - میرزا ایوب - میرزا اسحق خان - میرزا آقا جان و سایر احبای همدان و معلّمات مدرسه موهبت و سایر امام الله

هوالله

ای اهل وفا نشانه وفا به حضرت بهاء الله این است که نفوس نفیسه به انفاس قدسیه قیام به خدمت آستان مقدسه نمایند و خدمت خلوص یت و وفور همت و جانفشانی در نشر نفعات الهی و تربیت نونهالان گلستان الهی است. الحمد لله شماها به آن موقّق و مؤبّدید و می کرشید و می جوشید و از باده الطاف می نوشید. عواطف ملکوت رحماتیه شامل و لطائف

عبودیت حاصل و باران تأیید هاطل و آثار توفیق متواصل است له الحمد و المنه علی ذلک و
علیکم و علیکن البهء الابہی.

عبدالبهاء عباس

کرمل - ۲۵ شهر شوال ۱۳۳۸

* لوح دیگری نیز از قلم حضرت عبدالبهاء با مطلع "ای دوستان حقیقی هر دم به آستان جمال
قدم لسان به شکرانه گشایم..." در سنه ۱۳۳۸ ه ق به اعزاز جمعی از احبابی همدان عزّ صدور
یافته و متن آن در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۸، ص ۹۰-۹۱) به طبع رسیده است.

* بهار سنه ۱۲۹۹ ه ش مصادف با سفر و خدمات میرزا عبدالله خان مطلق، میرزا سید حسن
هاشمی زاده و میرزا یوسف خان ثابت وجدانی در صفحات همدان است. ن ک به مصایح
هدایت (ج ۴، ص ۱۴۷).

اول فروردین ۱۳۰۰ ش = ۱۱ رجب ۱۳۳۹ ق =
۲۱ مارچ ۱۹۲۱ م

* رمضان ۱۳۳۹ هـ ق / اردیبهشت ۱۳۰۰ هـ ش مصادف با صدور مناجات ذیل از قلم حضرت
عبدالبهاء است:

هو الله

همدان مناجات طلب صون و عون به جهت یاران کلیمی علیهم بهاء الله

هو الله

خداوندا مهربانا این نفوس را در صون حمایت خویش محفوظ و مصون دار و به عون و عنایت
خود تخصیص ده از هر صدمه و آسیب آزاد کن در پناه خود مقرر ده.
پرزوردگارا این نفوس سلاله خلیل جلیلند و از اجله اسرائیل پناه ببخش عطا بده منفعت و سود
مقدر فرما راحت و آسایش بخش، تویی پروردگار مهربان و تویی شبان شبان و رایگان.

عبدالبهاء عباس

حیفا ۴ رمضان ۱۳۳۹

* و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

همدان جناب میرزا عطاءالله ابن علی اکبر از اهل کاف

هو الله

ای بنده آستان مقدس تامل شما رسید مضمون مورث سرور بود و دلیل موفور بر روحانیت آن
صبور و قور. المنته لله که به عشق الهی گریبان چاک نمودی و دل از عالم خاک بریدی و به
جهان پاک بستی و از شتون این عالم فانی رستی و رشته تعلق به کلی گستی. حال نهایت

آرزویت رضای حضرت احدیت و قرینت درگاه وحدانیت و تأیید ربّ و دود و الطاف خفیه حضرت معبود.

پس موفق باش و مؤید باش و به جناب میرزا سلیمان خیاط سلیل میرزا ابراهیم جدید از قبل من نهایت محبت و مهربانی ابلاغ دار و هم چنین به سایر احباء و علیک البهاء الابهی.

۱۲ شوال ۱۳۳۹ - حيفا

عبدالبهاء عباس

* و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می فرمایند:

جناب آقا غلام حسین همدانی

هوالبهی

ای مفتون دلبر آفاق نامه رسید الحمد لله به مجالست بهائیان موفق و به فیض عظمای هدایت مؤید گشتی امید چنان است که به آرزوی خویش نائل و در تکمیل فنون طیبیه کامل و به مقامات رحمانیه واصل و به خدمت آستان مقدس مشرف گردی و علیک البهاء الابهی. مختصر مرقوم گردید معذور دارید.

عبدالبهاء عباس

۲۵ ذی قعدة ۱۳۳۹ - حيفا

* زمستان سنه ۱۳۰۰ هـ ش مصادف با سفر و فعّالیت های امری جناب میرزا منیر نیل زاده در صفحات همدان است. برای ملاحظه شرح این اقدامات به صفحه ۲۶۲ کتاب مصایح هدایت (ج ۴) مراجعه فرمائید.

اول فروردین ۱۳۰۱ ش = ۲۲ رجب ۱۳۴۰ ق =
۲۲ مارچ ۱۹۲۲ م

* مقصود از شهندر قنول است.

* در این مقام یکی از الواح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب حکیم ابراهیم کلیمی [پروین] را مندرج می سازد:

کلیائی به واسطه جناب موصده
جناب حکیم ابراهیم کلیمی علیه بهاء الله

ای حکیم، حکمت روحانیان جو و طبابت بهائیان طلب مریض را به بشارات الهی معالجه نما و
علیل را به دریاق اعظم سرور رحمانی شفا بخش بیمار را به امید و نوید پرستاری کن و ناتوان
را به فرح الهی قوت بخش هیچ معالجه ای از برای علیل بهتر از سرور و فرح روحانی نه و
سرور و جبر محصور در بشارات الهی، هذا دواء لکل داء و شفاء لکل علیل و رواء لکل غلیل
و علیک التحیة و الشاء. ع ع

* مصرع منقول از سعدی، مصرع ثانی بیت زیر است:

همه آرام گرفتند و شب از نیمه گذشت و آنچه در خواب نشد چشم من و پروین است
مطلع غزل سعدی که حاوی این بیت می باشد چنین است:
گر کسی سروشیده است که رفته است این است یا صنوبر که بنا گوش و برش سیمین است...

* بر اساس شرح مندرج در اخبار امری (شماره ۶، مهر ماه ۱۳۲۷ ه ش، ص ۲۲):

«... جناب حاج ابراهیم پروین از قدماء اجباء که کراراً در سیل ترویج امرالله مورد جور و
جفای اعداء قرار گرفته اخیراً به عالم بالا عروج نموده اند.»

اول فروردین ۱۳۰۲ ش = ۴ شعبان ۱۳۴۱ ق =
۲۲ مارچ ۱۹۲۳ م

*قاسم دانی صمدانی و برادرش شعبان علی اعظمی از جمله فرزندان حاج ملا یوسف همدانی بوده اند که در مکه ندای قائمیت حضرت ربّ اعلی را شنیده به امر مبارک ایمان آورد و شمه ای از شرح حال ایشان در صفحه ۵۷۵ کتاب عهد اعلی، اثر جناب ابوالقاسم افغان مندرج گردیده است.

قاسم دانی صمدانی که به نام هاشم اشتهار یافته و برادرش شعبان علی در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء مذکورند. از جمله در لوحی که در کتاب مکاتیب عبدالبهاء (ج ۴، ص ۱۲۷) به طبع رسیده درباره این دو برادر چنین مذکور است: «...جناب هاشم هشتم نرید نماید و به ضیافت دوستان خانه و کاشانه یاراید و جناب شعبان به نفس رحمان ییاساید...».

و نیز در لوح جناب هاشمی زاده که به تاریخ ۲۵ ربیع الاول سنه ۱۳۳۸ ه ق مورخ و قسمتی از آن در ذیل توضیحات وقایع سنه ۱۲۹۸ ه ش نقل گردید درباره استخراج این دو برادر از قریه گره شافه چنین آمده است: «... به جناب آقا هاشم و آقا شعبان پیام روحانی برسان اگر چنانچه از قریه اخراج شدند ان شاءالله به قوه معنویه از هر شهری باج روحانی گیرند...».

بنا بر تصریح فوق اخراج این دو برادر از قریه مذکور باید در اواخر سنه ۱۳۳۷ ه ق/۱۹۱۹ م بوده باشد.

درباره این دو برادر جناب محسن صمدانی فرزند آقا هاشم صمدانی و جناب نصرت الله اعظمی فرزند آقا شعبان اعظمی اطلاعاتی در اختیار حقیر قرار داده اند که با اظهار امتنان از ایشان مطالب ذیل را درباره این عائله مرقوم می دارد:

حاج ملا یوسف را دو عیال بوده و از عیال اول فرزندان به منصف وجود رسیده اند که به امر مبارک اقبال نموده اند. عیال دوم حاج ملا یوسف مریم نام داشته و اهل مریانة همدان بوده است. از مریم خانم سه فرزند به نام های قاسم (که بعداً به هاشم اشتهار یافت)، شعبان و صغری پا به عرصه وجود نهادند. در سنه ۱۳۰۴ ه ش/۱۹۲۵ م که گرفتن شناسنامه مرسوم شد هاشم نام فامیل صمدانی گرفت و شعبان به نام اعظمی موسوم شد و صغری نیز با اسم علی بگ توئانی از وواج نموده فامیل توئانی یافت.

فرزندان حاج ملا یوسف در عالم اسلامی نشو و نما نمودند تا آن که آقا هاشم در سنه ۱۲۸۷ هـ ش/۱۳۲۶ هـ ق که حدوداً پانزده سال از صعود پدرش حاج ملا یوسف گذشته بود در سنّ سی سالگی در اثر تماس با اهل بهاء و مطالعه آثار مبارکه به امر بهائی ایمان آورد و سپس مادرش مریم و برادر و خواهرش شبان و صغری نیز امر مبارک را پذیرفتند. ایمان این نفوس سبب آغاز مخالفت با آنان گشت و سرانجام به اخراج آنان از قریه گره شاقه (یا قره چاقه) منجر گردید.

آقا هاشم با صدیقه خانم دختر حاج محمد علی ازدواج نموده، عیال او نیز به امر مبارک اقبال نمود. لذا اعضای فامیل او به فتوای علماء زندگی صدیقه خانم را با شوهری بهائی حرام دانسته او و طفل شش ماهه اش را به ترک خانه و شوهر مجبور نمودند اما ایشان علیرغم تهدیدات اعضای متعصب عائله خود مقاومت نموده پس از دو هفته به خانه شوهر بهائی خود معاودت نمود و در این عائله مؤمن هشت فرزند بوجود آمدند که هر یک در اطراف و اکناف عالم به خدمت امر مبارک پرداختند. صدیقه خانم در سنّ ۸۶ سالگی در سنه ۱۳۶۰ هـ ش/۱۹۸۱ م در آلمان به ملکوت ابدی صعود نمود.

اما آقا هاشم پس از اخراج از ده در همدان به کسب و کار مشغول شده در سنه ۱۳۱۰ هـ ش/۱۹۳۱ م در کرمانشاه رحل اقامت افکند و سپس از سنه ۱۳۴۲ هـ ش/۱۹۶۳ م در طهران ساکن گشته همواره در تبلیغ و هدایت نفوس و خدمت به امر مبارک موفق بود تا آن که در دی ماه سنه ۱۳۵۰ هـ ش/۱۹۷۱ م به ملکوت ابدی صعود فرمود.

آقا شعبان اعظمی فرزند دیگر جناب حاج ملا یوسف و مریم خانم با نوه عموی خود طویی خانم (دختر ملا علی ابن ملا آقا بابا که از شهدای قلعه شیخ طبرسی بود) ازدواج نموده صاحب فرزندان عدیده گردید و اعضای این عائله نیز در اطراف و اکناف عالم متفرق شده هر یک به خدمات تبلیغی و مهاجرتی توفیق یافتند.

آقا شعبان علی اعظمی پس از اخراج از قریه به همدان آمده در استخدام بانک شاهی درآمد و سی سال در آن بانک به کار اشتغال داشته سپس به تویسرکان مهاجرت نمود و در آن شهر در سنه ۱۳۴۷ هـ ش/۱۹۶۸ م روح پاکش به ملکوت انوار پرواز نمود.

اول فروردین ۱۳۰۳ ش = ۱۵ شعبان ۱۳۴۲ ق =
۲۱ مارچ ۱۹۲۴ م

* مطابق مندرجات مصاییح هدایت (ج ۶، ص ۲۲۴ - ۲۲۵) در فروردین این سال آقا سید عباس علوی، میرزا حسن نوش آبادی، آقا شیخ محمد ناطق و آقا عزیزالله سلیمانی به همدان سفر نموده اند. درباره این سفر در مآخذ فوق چنین مسطور است:

«... مختصر همان اوقات [شعبان ۱۳۴۲ ق] جناب آقا میرزا محمد ناطق از کاشان و جناب آقا میرزا حسن نوش آبادی از خراسان وارد عراق شدند و در یوم پانزدهم فروردین ماه ۱۳۰۳ شمسی علوی و نوش آبادی و ناطق و سلیمانی یک دستگاه کالسکه کرایه نموده به همدان رفتند پس از چند روز نوش آبادی به جانب ارض اقدس روانه گشت سلیمانی هم به اذن محفل همدان مسافرتی بیست روزه به قرای اطراف نموده مراجعت کرد ناطق هم در همدان ماندنی شد علوی هم در مدت اقامت همدان که قدری از دو ماه کمتر شد با تمام احباب و جماعتی از اغیار ملاقات و صحبت کرد و بعد به اتفاق سلیمانی به قزوین رفت و هر دو در منزل جناب اسعد الحکماء به اصرار خود او فرود آمدند و از دیدار احبای آن مدینه محظوظ گشتند...».

و نیز جناب سلیمانی در ابتدای شرح حال جناب میرزا محمد ناطق اردستانی در مصاییح هدایت (ج ۳، ص ۳۸۲) چنین مرقوم فرموده اند:

«جناب آقا میرزا محمد ناطق علیه الرحمه و الرضوان را این بنده در اوائل سنه ۱۳۰۳ هجری شمسی در سلطان آباد عراق (اراک) زیارت کرده ام ایشان آن موقع به امر محفل مقدس روحانی مرکزی به همدان می رفتند. اتفاقاً ناشر نفحات الله جناب آقا میرزا حسن نوش آبادی نیز همان اوقات از طهران به عراق آمدند و قصد تشرّف به ساحت اقدس داشتند و در پانزدهم عید نوروز سنه مذکور حضرت آقا سید عباس علوی دامت افاضاته و دو نفس مقدس مذکور و این عبد حقیر در یک کالسکه نشسته به اتفاق رهسپر همدان شدید...».

اول فروردین ۱۳۰۴ ش = ۲۵ شعبان ۱۳۴۳ ق =
۲۱ مارچ ۱۹۲۵ م

* برای ملاحظه شرح حیات جناب میرزا اسدالله فاضل مازندرانی به مصایح هدایت (ج ۷، ص ۶۹-۱۴۱) مراجعه فرمائید.

* در این مقام توقیع حضرت ولیّ عزیز امرالله خطاب به خانم شهلا تأییدی ناظمه مدرسه موهبت همدان را نقل می نماید:

۲۴ رجب ۱۳۴۴ قمری

خواهر روحانی شهلائی تأییدی ناظمه مدرسه موهبت زید عزّه العالی

هو الله تعالی

خواهر روحانی عریضه مورّخه ۲۱ دسامبر رسید و به مطالعه طلعت انور ممتاز روحی لمحضره الاطهر فدا فائز گردید مکرّر لسان شیرین گشودند و ذکر آن خادمه عالم انسانی فرمودند که ان شاء الله در انتشار انوار صبح هدی جالّی جان فرسا یابند و به سعادت عظمی نائل گردند و آن خدمت عالم نساء است که جالب تأییدات ملکوت الله است امروز این خدمت اعظم موهبت الهی است زیرا مایه تعالی و ترقّی است و سبب تربیت دوشیزگان جهان انسانی خصوصاً بین نساء ایرانی بلکه به تأییدات سبحانی جان های پاک میبوهت شوند که در ترقّی و تقدّم عالم نسوان مشهور آفاق گردند و علت سرافرازی اهل وفاق باشند و یقین است که چنین خواهد شد زیرا امام الله الرحمن در ظلّ اسم اعظم علاوه از تحصیل فنون تأیید روح القدس خداوند بیچون نیز دارند لهذا در عالم علم و عرفان مقامی عبرت انگیز یابند و علو و سموی حیرت خیز.

عبد ذلیل زرقانی

امه الله الموقنه را تأییدی شدید از درگاه ربّ قدیر مسئلت نمایم تا به آنچه سزاوار این کور اعظم است موفق و نائل گردند.

در خصوص مسافرت به این صفحات حال توقّف نمایند من بعد ان شاء الله اسبابش فراهم آید.
بنده آستانش شوقی

* بهمن ماه سنه ۱۳۰۴ هـ ش / رجب ۱۳۴۴ هـ ق مصادف با صعود جناب شوق علی عنقائی به ملکوت اِبهی در اثر ضربات مهلکه وارده بر ایشان به وسیله دشمنان امر الهی در همدان است.

جناب دکتر توکل عنقائی فرزند ارشد جناب آقا شوق علی شرحی درباره هجوم اعداء و صعود ایشان مرقوم فرموده اند که ذیلاً به نقل آن می پردازد و از جناب عنایت الله عنقائی (فرزند توسل عنقائی و نوه آقا شوق علی) که شرح مزبور را در اختیار حقیر قرار داده اند سپاسگزاری می نماید. ابتداء درباره سابقه فامیلی این عائله متذکر می گردد که حاجی محمد علی تویسرکانی در همدان صاحب مال و مکتب و نام و شهرت بوده و دو عیال، یکی همدانی و دیگری تویسرکانی داشته است. از عیال همدانی حاجی محمد علی، از جمله دو پسر بنام آخوند ملا محمد رضا و دیگری بنام حاجی حسن علی به منصه ظهور رسیده. و نام دو پسر او از عیال تویسرکانی آقا شوق علی و دیگری آقا عبدالحمید معروف به ایلخانی بوده است.

آقا شوق علی با دختری از اهلالی قم بنام همدم خانم ازدواج نموده و ثمره این ازدواج دو پسر و یک دختر بنام توکل، توسل و محترم خانم بوده است.

آقا شوق علی برای زیارت مشهد رضوی سفری به آن دیار نموده و در مراجعت از زیارت در طهران با میرزا علی محمد خان سررشته دار ملاقات کرده به امر مبارک اقبال می نماید و زوجه او همدم خانم نیز به ایمان به امر الهی توفیق یافته و در همدان به خدمات امری قیام می نمایند. جناب دکتر توکل عنقائی در شرح احوال و خدمات و مصائب وارده بر پدر و عائله خود چنین مرقوم داشته اند:

«... اغلب اوقات و ایام محفلی از یاران در منزل ما تشکیل بود. اهل محل که عموماً مغرض و مفسد و از قضایا [ایمان آقا شوق علی و عیال ایشان به امر بهائی] اطلاع حاصل کرده بودند منتظر بودند تا چه وقت فرصتی دست دهد تا به قول خودشان آن کفرخانه را خراب و آن کافر را عذاب نمایند. متأسفانه خانه ما مقابل منزل شریف الملک که یکی از ملایان منتقد و متمول و مغرض بود واقع (جناب فاضل مازندرانی علیه الرحمه می فرمود با شریف الملک ملاقات تبلیغی دست داد. از ازلیان متعصب و در ظاهر مسلمان است) و او اکثر اوقات جمعی از مریدان و مقلدین را به اذیت و آزار و سب و لعن ابوی بر می گماشت تا آن که در یکی از

تعطیلات مذهبی شیخی کفّاش که در حقیقت شیخ الاوباش بود به مصداق آیه کریمه الخناس یوسوس فی صدور الناس اهل محلّ را وسوسه و اغوا نموده به منزل شریف الملک برد. شریف کثیف هم که به دنبال دست آویز خوبی می گردید در صدد قتل پدرم برآمد ولی ملاً محمّد رضا [نابرداری آقا شوق علی] از قضیه مطلع شد و مانع انجام عمل او گردید ولی او آرام نمی گرفت و بیش از پیش مردم را تحریک و سایر آخوندها را با خود همدست و هم داستان می نمود. آخر الامر قرار گذاشتند حدّ شرعی زده اخراج بلد نمایند. لذا به نام حدّ شرعی پدرم را به فلک بستند و به قدری زدند که مدتی بستری و عاقبت هم پنجه های پایش معیوب گردید. اهل محلّ نیز فرصت را غنیمت شمرده اثاثه را غارت و منزل را به آتش کشیدند و ما را از شهر بیرون کردند. مدتی خانه بدوش و ده به ده و قریه به قریه سرگردان و آواره بودیم. مدتی هم در منزل حاجی حسن علی اخوی دیگر ابوی ماندیم تا کم کم مختصر امتیّتی در شهر حاصل شد. این بار در محله ای موسوم به "پای توت قمی ها" در کوچه "منصور لشکر" که ساکنانش عموماً علیّ اللّهی و نسبتاً مردم سالم و بی آزاریند خانه ای خریده و ساکن شدیم. این را نیز عرض کنم که این کوچه دو دروازه محکم شرقی و غربی داشت که در موقع ضرورت بسته می شد و در پیچ اوّل غربی کوچه حیاط متوسطی را بهائیان اِبتیاع و به مشرق الاذکارش موسوم و جلسات متعدده روحانی و تبلیغی در آن خانه با چه شور و حال و بحث و مقالی تشکیل می شد.

در این موقع که بیش از پنج سال نداشتیم پدرم به طور مستمع آزاد به مدرسه تأیید که یکی از مدارس ممتازه همدان و مختصّ بهائیان بود فرستادم. این مدرسه دارای شش کلاس و رفته رفته به سعی زعمای قوم و همت احباب به هشت کلاس رسید و اوّلین مدرسه هشت کلاسه در همدان و صفحات غرب بود زیرا سایر مدارس چه دولتی و ملیّی بیش از شش کلاس نداشتند. علاوه بر آن معلّمین این مدرسه در رشته های تدریسی خود عموماً متخصّص و استاد و فوق العاده علاقمند به ارشاد و بسیار بسیار خوش خلق و نیک رفتار و در حقیقت اطفال را چون پدری مشفق و مهربان بودند. در وصفش همین قدر بس با آنکه در بین خاصّ و عام به کارخانه بایی سازی معروف بود اغلب اشراف و اعیان و خوانین و تجّار و کسبه اطفال خویش را به آنجا اعزام می داشتند.

این ایّام مصادف با جنگ جهانی اول و این شهر چندین بار بین قشون روس و قوای عثمانی دست بدست گردید. از جهتی قطعی و گرسنگی فوج فوج را به دیار عدم می فرستاد. از

طرفی توپ و تفنگ و شمشیر مردم را درو می کرد از سوئی ناامنی و انقلابات داخلی کسی را به جان امان نمی داد. تصور نکند کسی در آن چهار پنج سال یک شبش را راحت خفته باشد. باری اوقاتی که فته و فساد و کینه و عناد حدت و شدت می یافت ابوی نظر به معروفی و مشهوریش از خانه خارج نمی شدند علی الخصوص ماه های محرم و صفر و شعبان و رمضان که می توان شهر خرید و فروش دین و ایمان و موسم طغیان سیل جهل و عصیان و مکر و حيله و عدوانش نامید و اگر بر حسب ضرورت می خواست به جائی برود از پس کوجه ها و معابر خلوت آن هم در کمال احتیاط تا این که در زمستان سنه ۱۳۰۴ شمسی هجری قریب غروب اتفاقاً گذارش از میدان درب مدرسه طلبه علوم دینی می افتد. چند نفری از طلاب ایشان را شناخته عفاً و جبراً به درون مدرسه اش کشیده و به نزد حاجی سید عبدالوهاب که رئیس مدرسه و متوکی موقوفات و وکیل و نماینده اهالی همدان در مجلس شورای ملی بود می برند. سید اصرار بسیار می کند که از بهائیت تبری نماید و از آئین و عقیده خویش بیزاری جوید و قسم ها یاد می کند که اگر تبری کنی مال و ملک غارت شده و از دست رفته را بهر وسیله شده فراهم نمایم و روزگارت را قرین خوشی و سعادت گردانم. ابوی در جواب می فرماید که عزت دو روزه زندگانی و لذات جسمانی برای چون توئی خوب است. من دین به دنیا فروشم و از نعمت ایمان که نعمتی برتر و بهتر از آن نیست چشم نهوشم.

لذات هر دو دهر تو را لیک بنده را جانی به کف نهاده که ریزم به پای دوست در این بین سید می گوید آخر ندانستم بایی هستی یا بهائی، اگر چه هر دو مشرک و مهدورالدمند.

بدرم در جواب می گوید که من شرمنده از آنم که دم از بهائیت زنم زیرا بهائی یعنی جامع جمیع کمالات انسانی. سید از شنیدن این سخن آتش غضبش شعله ور شده می گوید فلان فلان شده مقام بهائیان خدانشناس را از انبیاء هم گذرانندی و با آفتابه ای که پهلویش بوده و می خواسته وضو بگیرد در نهایت قوت و قدرت به پهلویش می زند، لوله آفتابه تهی گاهش را پاره و در خاک و خونش غلطاند. سایر طلبه نیز در این صواب شریک و سهیم شده با دسته جارو و پارو و مشت و لگد به قدری ایشان را می زند که یقین مرگش می کنند. سپس جسد بی جانش را به میدان پشت مدرسه که به میدان (استر مُردخای) معروف است می اندازند. در این موقع یکی از دوستان غیر بهائیش از قضیه آگاه و با وسائل ممکنه به منزلش آورد. معلوم است که از مشاهده چنان حالی چه حالی به ما دست داد. هر چه معالجه اش کردیم سودی

نیخشید. همان پارگی پهلوی و شدت درد منتهی به سعادت شهادتش شد و در بهمن ماه ۱۳۰۴ شمسی از این جهان پرانده و رنج و محنت رفت، هزار شکر بدارالسرور و رحمت رفت.

با خون اولیای حق آنکو وضو کند ماتم چسان بدرگه معبود رو کند
پاداش نیک و بد به دودهر است گوش دلر کی روزگار ظلم کسی را رفو کند

عجیباً که پس از قلیل مدتی شنیدم و در روزنامه خواندم که سید مذکور هم در طهران از درشکه پرت شده و شکم سطرش را میل آهنی (محور) چرخ درشکه پاره و به جحیمش رهسپار داشته است، قوله تعالی:

«فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره و من يعمل مثقال ذرة شراً يره». [سوره زلزله، آیه ۷-۸]

گفتم مگر به مرگ زاعدها شود خلاص شد بعد از آن پدید بلا پای دیگرش
از حال زار ما کسی آگه شود که خود آید چنین مصیبت و بیداد بر سرش

به عبارت دیگر فوت مرحوم ابوی و کفن و دفن آن هنگامه تازه و آوازه بی اندازه بر پا کرد. شب صعودش چنان سرد و ظلمانی و زمهریر و طوفانی بود که کسی را یاری سر از روزن بدر کردن نبود برفی قطور و سنگین همه جا بر روی زمین نشسته و راه ایاب و ذهاب را از هر طرف بسته چنانکه پنداشتی پیکر مرده و جسم افسرده جهان را کفنی پوشانده و جهانیان را به ماتمش نشانده اند. در چنان لیلۀ لایلا و بوران و سرما عموم همسایگان و اهل محل که هر یک به نوعی شیفته خلق و خو و فریفته گفتگو و بسیاری مدیون عطاء و احسان او بودند جنازه را در نهایت افسوس و آه و عز و جاه به غسلخانه بردند. اما هنوز شستشو تمام و غسل و کفش انجام نیافته بود که بیش از هزار نفر از شیعیان پاک به اغوای چند آخوند و ملای سفاک با طبل و شیور و علم نوحه خوانان و سینه زنان ریختند و جنازه را به کناری انداختند و به تغسیل و تطهیر غسلخانه پرداختند عجب تر آنکه بعضی محض مزید ثواب نفت و چربی میها و می خواستند آن پروانه شمع وفا را بی پروا به آتش کشند و منصوروار خاکسترش را بر باد دهند که الحق با مقاومت شدید و مخالفت مزید اهل محل مواجه گردیدند و چنان مشاجره و مناظره و مناظره ای در گرفت که چیزی نمانده بود جمعی منکوب و مقتول شوند که من و مادرم با وساطت و مساعدت چند مصلح خیر اندیش جنازه را از آنان گرفته و ضمناً متعهد شدیم که در گورستان مسلمین دفنش نکتیم. اکنون می خواهیم جنازه را حمل کنیم وسیله نداریم. من فوراً نزد یکی از سردسته های فتنه گر رفتم و گفتم ما این میت را با این تابوت به اینجا آورده ایم به عقیده شما تابوت نیز نجس شده و ممکن نیست به این سهل و آسانی طاهرش کرد پس

چه بهتر که آن را به ما بفروشید یا ببخشید تا با آن جنازه را به جای دیگر حمل کنیم. قبول کرد. مبلغی در حدود بیست و دو یا بیست و پنج قران، خوب به خاطر من نیست، به او پرداختیم و از اهل محل و مشایعت کنندگان با کمال امتنان معذرت خواسته و استدعا نمودیم که به خانه های خود برگردند.

در این موقع با سه چهار نفر از محارم جنازه را به دوش کشیده راه یابان پیش گرفتیم. عده ای از مؤمنین برای اطمینان خاطر خود و سایرین تا مسافتی دور از قبرستان ما را با دشنام و ناسزا بدرقه کردند و برگشتند. ما نیز چون بجای امن رسیدیم نیمه شب آن گوهر پاک را در صدف خاک سپردیم و برای حفظ آن از اهانت و آزار مشی اجامر و اوباش و اراذل و فحاش مرقدش را طوری ترتیب دادیم و آثار ظاهره اش را به نحوی مخفی داشتیم که جز من و مادرم کسی را بر آن اطلاعی نماند تا پس از بیست سال که بهائیان همدان را گلستان جاویدی فراهم شد به آنجا انتقالش دادم. مزار کثیر الانوارش برابر باب شرقی سالن گلستان جاوید واقع و بر سنگ مزارش این آیات باهرات از کلمات مکنونه عربی منقوش است: "بسم الله البهی الابهی. یابن الوجود فاستشهد فی سیلی راضیاً عنی و شاکراً لقضائی. و این فانی ندای جانفزای سبحانی را بالوکاله ذیلاً چنین لیک گفته ام:

ای جان به فدای کمترین دریانت

کشته شدم و راضیم از فرمانت

تا آنکه کم زجان و دل قربانت

خواهم که هر آن هزار جاتم بدهی

شوق علی عنقائی

۸۲ بدیع»

این بود شرحی که جناب دکتر توکل عنقائی درباره پدر ارجمند خود جناب شوق علی عنقائی مرقوم داشته اند. نکته ای که تذکر آن ضروری است آن که در کتاب ظهور الحق جلد هشتم (ص ۸۹۱-۸۹۲) شرح حمله اشراک به جناب شوق علی عنقائی و صعود ایشان به حاجی محمد علی تویسرکانی پدر آقا شوق علی نسبت داده شده که ظاهراً درست نیست و در نقل مطالب در کتاب ظهور الحق اشتباهی رخ داده است. متن مندرج در کتاب ظهور الحق در ذیل توضیحات سنه ۱۳۰۵ ه ش خواهد آمد.

اول فروردین ۱۳۰۵ ش = ۷ رمضان ۱۳۴۴ ق =
۲۲ مارچ ۱۹۲۶ م

*حدود مهرماه ۱۳۰۵ ش مصادف با سفر جناب میرزا منیر نبیل زاده به صفحات همدان است. سفر دیگر و اقامت طولانی تر جناب نبیل زاده در همدان در سنه ۱۳۲۵ ه ش بوده است.

*جناب فاضل مازندرانی در ظهورالحق (ج ۸، ص ۸۹۱-۸۹۲) درباره حاجی محمد علی تویسرکانی چنین نوشته اند:

«... و حاجی محمد علی تویسرکانی الاصل پس از فوز به ایمان در طهران چون به تویسرکان برگشت به تحریک ملایان مورد تعدی و غارت واقع شد و تبعید گردید و به همدان رفته و مصاحبه و مراوده با احناء و محفل آرائی نمود و مردم متعصب به حکمران بلد شریف الملک شکایت بردند و او جمعی فرستاده خانه اش را غارت کردند و او را به دارالحکومه کشیده به فلکه بستند چندان چوب زدند که پنجه پاهایش معیوب گردید و از همدان نیز تبعید گردید و ناچار به قریه ای پناه برد در آنجا پس از چند ماهی شورش شد و به قریه دیگر رفت و بعد از اقامت سه سال در قراء کم کم در همدان اندک امینی حاصل گردید.

و بعد از اقامت چند سال روزی که از درب مدرسه علوم دینی می گذشت و طلاب وی را جبراً به درون مدرسه کشیدند و نزد سید عبدالوهاب نام رئیس مدرسه حاضر کردند و او را امر به تبری کرد و چون استقامت در سخن نمود آفتابه که در جنبش بود چنان بر پهلویش زد که شکمش را بدرید و طلاب نیز با مشت و لگد و چوب چندان زدند و از مدرسه بیرون انداختند و یکی از دوستانش به نوعی که ممکن بود او را به خانه رساند و به معالجه پرداختند ولی به همان پاره گگی شکم و درد پهلو در سال ۱۳۴۴ در گذشت و خلفش شوق علی توکل شاعر عفا تخلص کرده به شغل طب دندانساز در همدان و طهران و بهبهان مقیم است...».

درباره شرح فوق به توضیحات سنه ۱۳۰۴ ه ش مراجعه فرمائید.

اول فروردین ۱۳۰۶ ش = ۱۸ رمضان ۱۳۴۵ ق =
۲۲ مارچ ۱۹۲۷ م

* برای ملاحظه شرح احوال و خدمات جناب میرزا حیدرعلی صنیعی اسکونی به مصابیح هدایت (ج ۵، ص ۱۳۷-۲۲۹) مراجعه فرمائید.

* در این مقام توفیق مورخ ۱۱ نوامبر ۱۹۲۷ م صادره از قلم حضرت ولی امرالله را که خطاب به محل مقدس روحانی همدان عز صدور یافته نقل می نماید:

اعضای مجلله محفل مقدس روحانی مدینه همدان حفظهم الله ملاحظه نمایند

هو الهادی المعین

یا احبّاء الرحمن و امانته نامه آن حبیان و حافظان شریعه رحمن به تاریخ ۱۶ اکتوبر واصل و بر مضمون اطلاع کاملاً حاصل گردید فی الحقیقه آن فدائیان جمال ابهی و مروّجین امر اقدس اعلی به تمام قوی به ایفای وظائف مقدسه متزایده خویش موفق و مشغولند و از هر فکر و آرزوی دیگر بیزار و در کنار در موارد محن و بلا چون جبال راسیات ثابت و راسخند و در هر حال در ظلّ لواء شریعه غراء حامد و شاکر این ثبات و متانت و تعلق و شهامت اجرش در ملکوت جلال عظیم است و جزیل جلب برکات سماویّه نماید و موانع حالیه را یک یک مرتفع سازد یاران را اطمینان دهد که وعود الهیه کالشمس فی قطب الزوال از افق مظلم آن اقلیم به مرور ایام طالع و آشکار گردد و هذا وعد غیر مکذوب.

راجع به دخول جوانان احبّاء در مدرسه پروتستان ها انساب و اولی آن که بعد از اتمام دوره تحصیلات خویش در مدرسه تأیید اطفال احبّاء در همدان همت بگمارند و اسباب مسافرت به طهران را فراهم آرند و در مدرسه تربیت بهائیان در آن مدینه داخل شوند و دوره تحصیل خویش را در آن مدرسه مرکزی انجام و اتمام دهند و بعد در صورت استطاعت و امکان به مدرسه بیروت رفته به اكمال معلومات خویش پردازند. یاران در جمیع بلدان و قرای ایران باید بنهایت جدّیت در تقویّت و تعزیز معاهد علمیّه خویش علی الخصوص مدرستین بنین و بنات

در عاصمه مملکت همت بلیغ و سعی متمادی بگمارند تا به این واسطه واردات این دو مدرسه ازدیاد یابد و بر توسعه دایره خویش و ارتفاع مقام و منزلت در انظار بیگانه و آشنا موفّق شود تعالی و ترقی و تقدّم و استحکام اساس این معاهد علمیه امریه منوط و مشروط به تأیید و معاضدت و جانفشانی یاران الهی از هر سلک و طبقه است و بسته به اظهار و ابراز و اثبات روح تعلق و شهامت و بذل مال و فداکاری در این سیل، ایدکم الله علی هذا الامر الخطیر و حفظکم من شرّ اعدائه فی جمیع الاحوال.

بنده آستانش شوقی

۱۱ نوامبر ۱۹۲۷

اول فروردین ۱۳۰۲ ش = ۲۸ رمضان ۱۳۴۶ ق =
۲۱ مارچ ۱۹۲۸ م

* مآخذ شرح احوال جناب آذر منیر در ذیل توضیحات سنہ ۱۲۶۱ هـ ش مذکور شد.

اول فروردین ۱۳۰۸ ش = ۹ شوال ۱۳۴۷ ق =
۲۱ مارچ ۱۹۲۹ م

*جناب میرزا حیدرعلی صیعی اسکوئی در حدود سال ۱۳۳۹ ه ق سفری طولانی به همدان، ملایر، بروجرد و توابع آن بلاد نموده در امزاجرد همدان موفق به ساختن حظیرة القدس امزاجرد شدند. درباره این مشروع در شرح حال مشارالیه چنین آمده است:

«... هنگامی که مبلغه شهره میس مارتاروت به همدان وارد شد کدخدای قریه امزاجرد که از اجباء بود به میرزا گفت اگر بتوانی این مبلغه منجذبه را با خود به امزاجرد یاری من هفتاد تومان از خودم خرج پذیرائی می کنم. میرزا فرمود حظیرة القدس شما لایق ورود ایشان نیست زیرا سقفش کوتاه و ساختمانش کهنه و قریب به انهدام است ولی بعد از عید خودم می آیم و طرح عمارتی می ریزم که قابل پذیرائی امثال میس مارتاروت باشد. کدخدا قبول کرد و میرزا در فصل بهار به آن قریه رفته در نظر گرفت که حظیرة القدس را خراب و از نو بسازد.

از قضا آن عمارت را به زنی مسلمه اجاره داده بودند و به او گفتند آن را خالی کند آن زن منزل دیگر اجاره کرد و هنگام نقل اشیاء به زحمت افتاد زیرا فصل بهار بود و روزی که به خانه تازه منتقل می شد باران می بارید و اطفالش به گریه افتاده بودند و انتقال اسباب و مواشی به صعوبت صورت می گرفت و بدین جهت به میرزا نفرین می فرستاد اما بعد از آنکه منزل را به کلکی خالی کرد سقف خانه و دیوارهایش بر رویهم خوابید آن زن که چنین دید نفرینش مبدل به دعا شد و می گفت حاجی آقا خدا الهی ترا و اولادت را حفظ کند که سبب حفظ بچه ها و حیوانات من شدی.

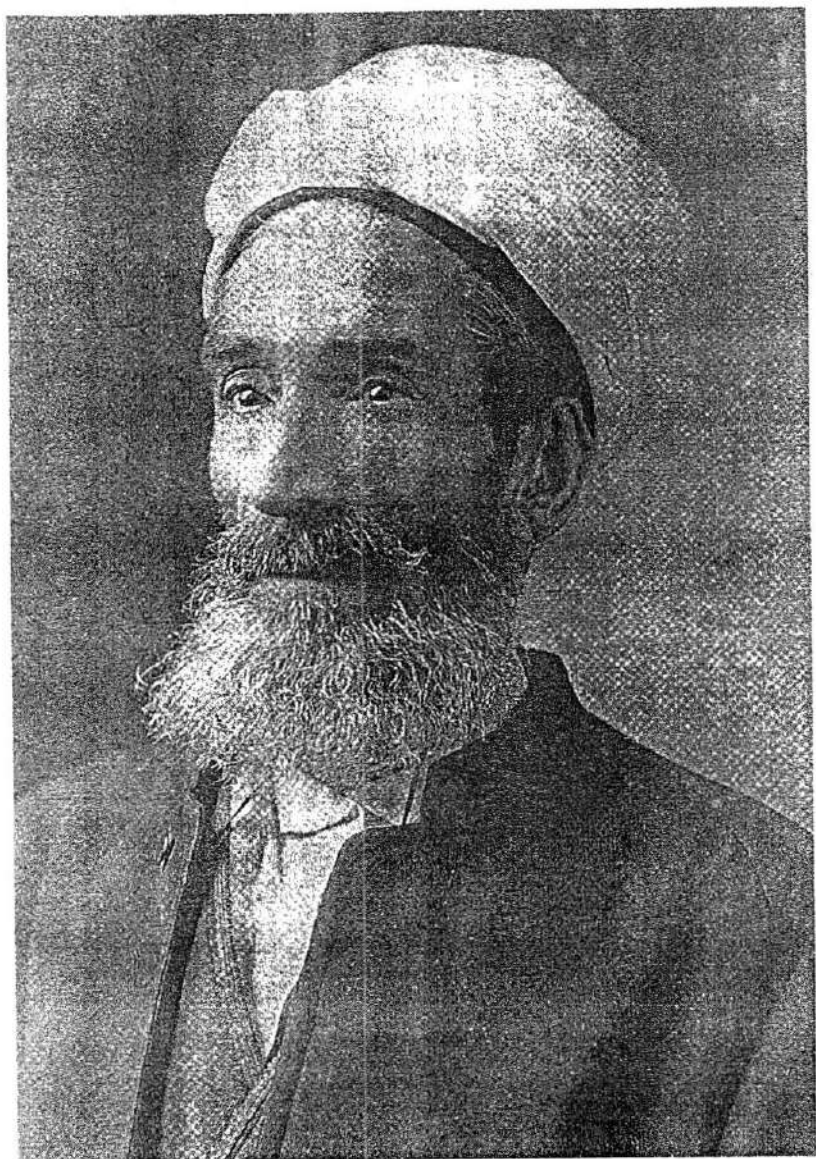
باری میرزا چون حیاط حظیرة القدس کوچک بود و در جوارش باغچه ای متعلق به یکی از اجباب قرار داشت با کسب رضایت از او بقدر کفاف زمین عمارت را توسعه داد و شالوده ساختمان را ریخت و با اجباب قرار گذاشت از یک فرسخی سنگ و از دو فرسخی آهک بیارند و بزودی صد رأس الاغ بارکش برای حمل سنگ و آهک به راه افتاد و میرزا صورتی از اجباء و امام الله برای جمع آوری اعانه برداشت از جمله به عیال کدخدا گفت شما ده تومان بدهید آن خانم گفت این مبلغ زیاد است میرزا گفت پانزده تومان بدهید گفت این که بیشتر است میرزا گفت خیلی خوب بیست تومان باشد و اگر بخواهید چانه بزنید باز هم زیاد می کنم

آن زن گفت بسیار خوب می دهم دیگر مبلغ را بالا میر. بالجمله میرزا خودش شروع به بنائی کرد و احباب عملگی می کردند تا پایه عمارت بلند و دیوارها به نصف ارتفاعی که در نظر بود رسید آنگاه میرزا به احباب گفت حالا دیگر یاد گرفتید باقی را خودتان بسازید و بعد احباء را وداع کرده به همدان مراجعت نمود و قصد مسافرت به کرمانشاه داشت لکن محفل روحانی همدان بنا به خواهش احبای امزاجرد دوباره او را مأمور کردند به آن نقطه برود و بنای حظیره القدس را تمام کند...»

(مصایح هدایت، ج ۵، ص ۲۰۸-۲۰۹)

* درباره سفر میس مارثاروت به همدان شرحی در اخبار امری (سال ۹، شماره ۹، آذر ۱۳۰۹ ه ش، ص ۵) به طبع رسیده که ذیلاً آن را نقل می نماید:
«در روزنامه اخگر اصفهان شرحی از مصاحبه مبلغه شهیره میس مارثاروت با حاکم و رئیس معارف همدان در ایام اقامت آنجا و اظهارات خانم مشارالیه را در باب ترقی معارف و بسط امنیّت ایران و حصول اطمینان اهالی اروپا و آمریکا در مسافرت به ایران و لزوم جلب متخصصین معارفی و تربیتی و فلاحتی و اداری از آمریکا برای اصلاحات اساسی این کشور مقدّس درج گردیده است.»

* شرح احوال جناب علی محمد سررشته دار در مصایح هدایت (ج ۳، ص ۴۸۴-۵۴۸) و شرح حال جناب آقا سید عباس علوی در مصایح هدایت (ج ۶، ص ۱۶۸-۲۹۳) مندرج است.



جناب ابوالفضائل



جناب صدرالصدور ہمدانی



حکیم آفاجان - اوّل من آمن کلیمیان در همدان



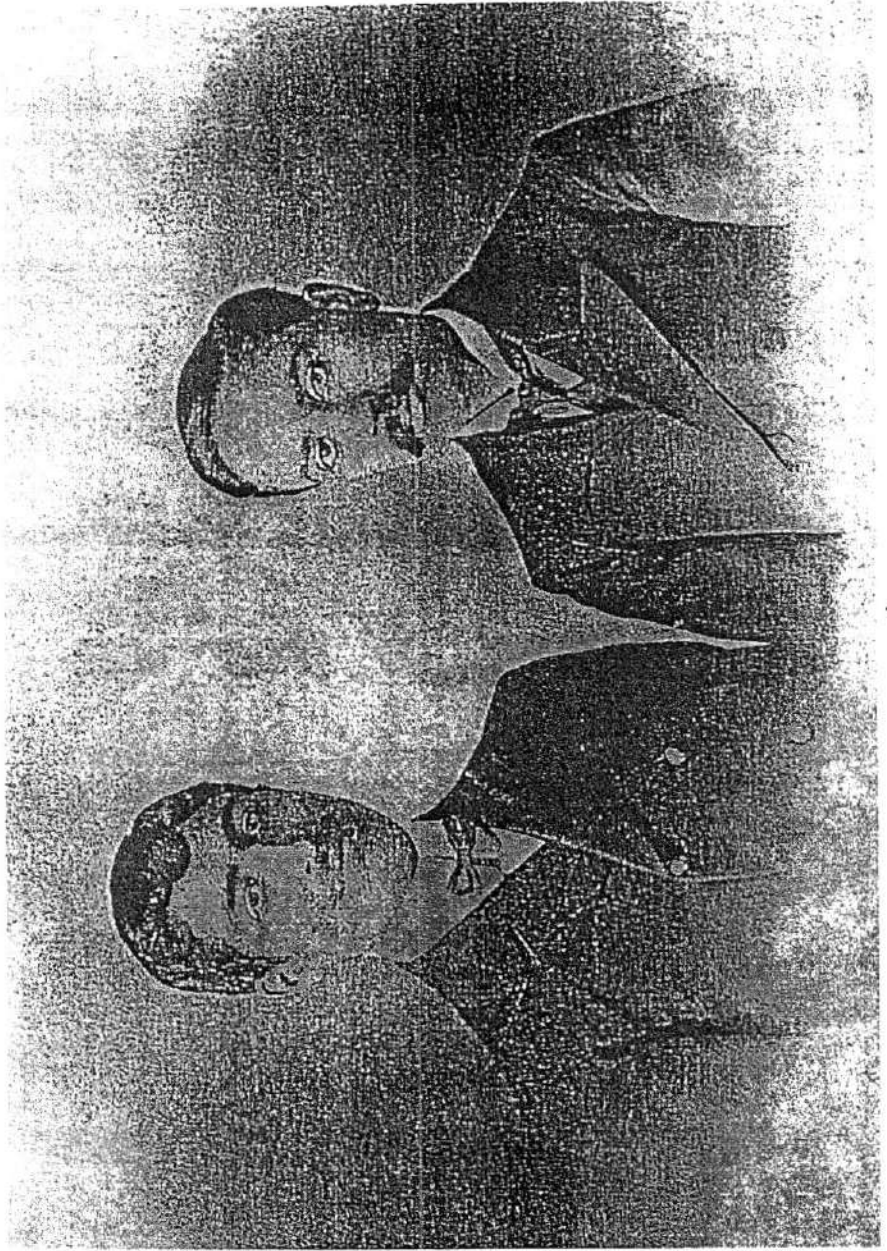
جناب حافظ الصّحہ



جناب حاجی مہدی ارجمند



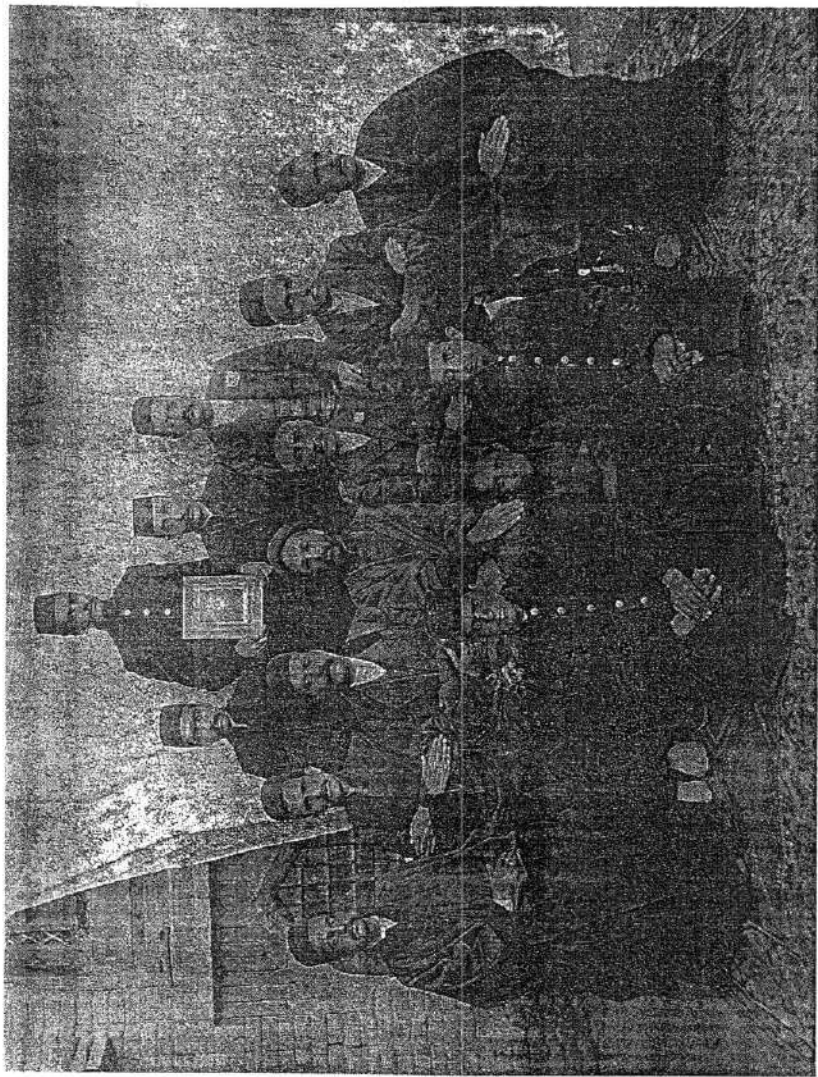
مسیو آندره (۱۹۱۲ میلادی)



صالح معالي الداهية في بداية مسيرته (١٩١٠-١٩١١ م)



جناب صدرالصدور (در وسط نشسته اند) و تلامیذ ایشان در سنه ۱۳۲۴ هـ - ق / ۱۹۰۶ م



عده ای از احبای همدان در سنه ۱۲۹۲ شمسی / ۱۹۱۳ م. ردیف بالا (از راست به چپ): علی فیروز - یعقوب صمیمی - (شناخته نشد) - محمود امین. ردیف
وسط (از راست به چپ): یهودا مقل - دکتر یوحنا حافظی - دکتر طاهر باهر - سید حسن هاشمی زاده متوجه - موسی مبین - شالم فرید - شکرالله الطلسی.



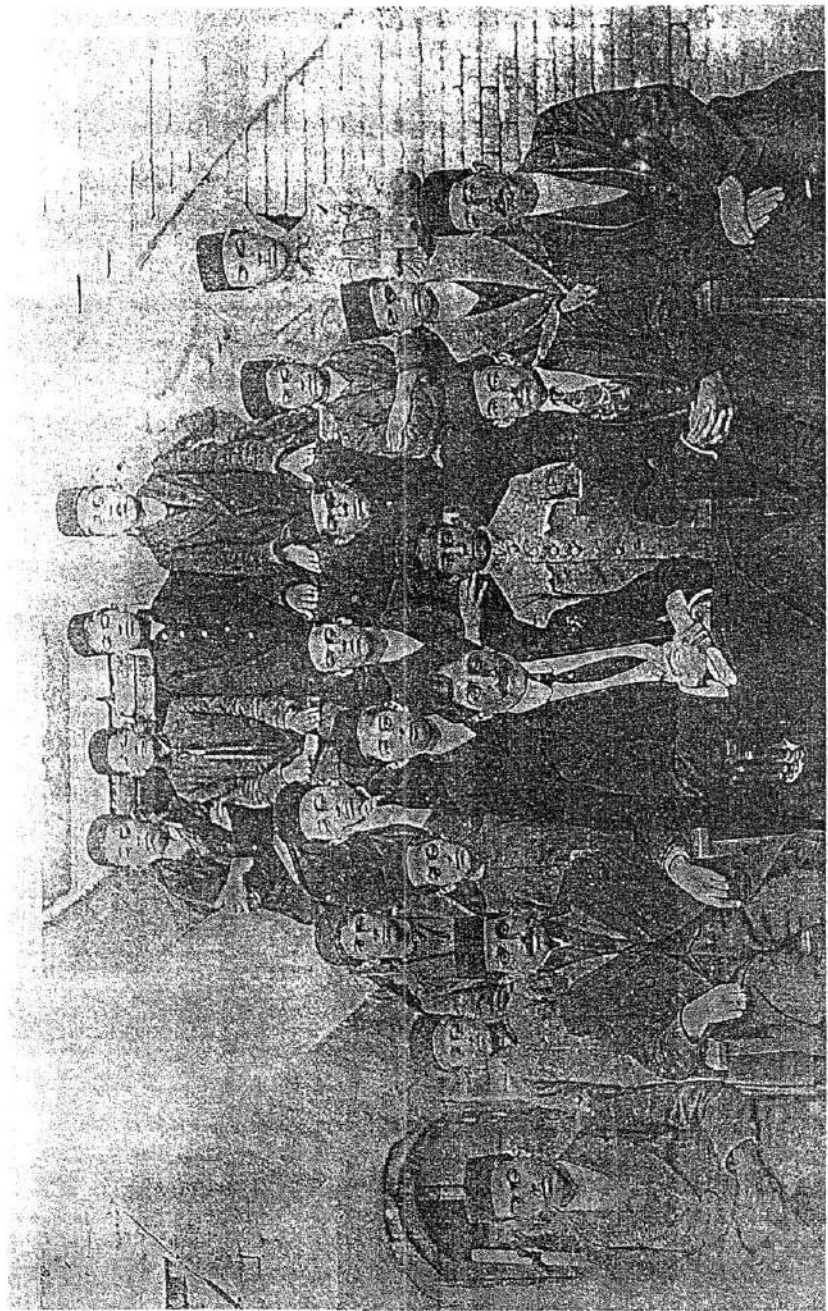
جمعی از اسیای ہمدان با حضور جناب حاجی میرزا ابوالحسن امین - سنہ ۱۲۹۲ ش/ ۱۹۱۳ م
ردیف نشسته از راست بہ چپ عبارتند از: ابراہیم خوشبین - عطاء اللہ حافظی - اسحاق انور - دکتر عبداللہ مین - جناب حاجی امین - محمود مین.



چند تن از درویش مؤمن به امر مبارک در دوره حضرت بهاالله
از حبس به راست: درویش - به قدسه - درویش - طفقور - درویش - مؤنسور - درویش - موصده - درویش - توالگر - نقد اول از سمت راست شناخته نشده است.

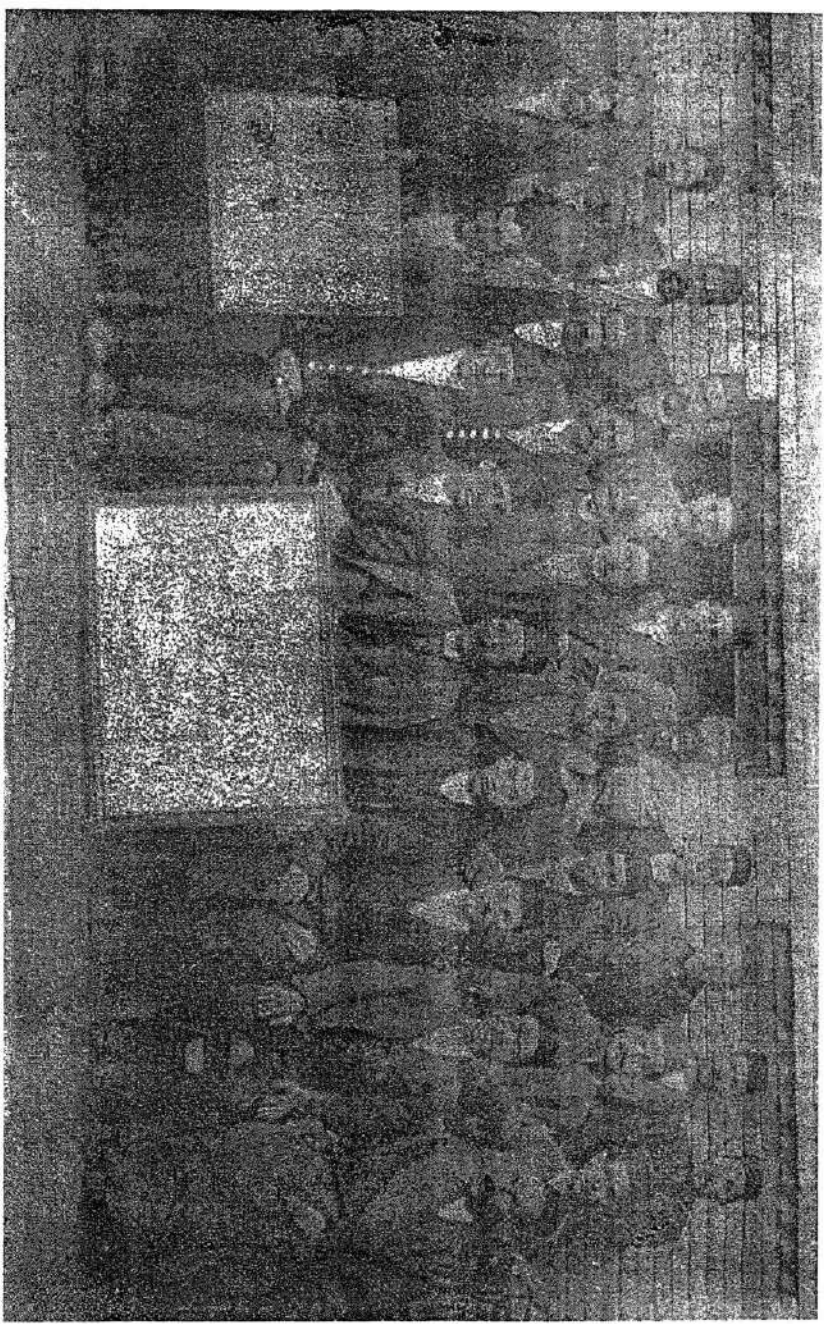


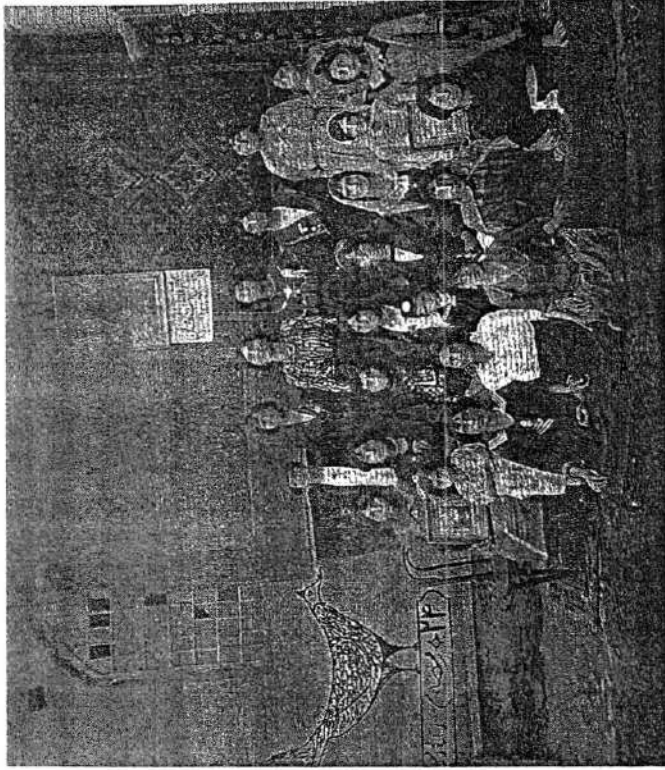
عده ای از اجای همان در حدود سنه ۱۲۹۵ ش/ ۱۹۱۶ م، ردیف اول از راست به چپ: ۱- شیخ صالح عکاس (به ناقلین پیوست) ۲- طفل (رحمت الله ابرار) ۳ و ۴- شناخته نشده‌ند. ۵- آقا سید اسدالله قمی ۶- صبحی موبندی (به ناقلین پیوست) ۷- طفل (احسنت الله ابرار) ۸- حسین اشراق ابرار ۹- مراد منجذیب، ردیف ایستاده در بالا از راست به چپ: ۱- شناخته نشده ۲- نصرت الله ابرار ۳- شناخته نشده ۴- عبدالله ابرار.



فارغ التحصيلان مدرسة تأييد همدان در سنة ١٣٩٨ هـ / ١٩١٩ م

چشمی از احیای همدان در حدود سنه ۱۲۹۹ شم / ۱۹۲۰ م





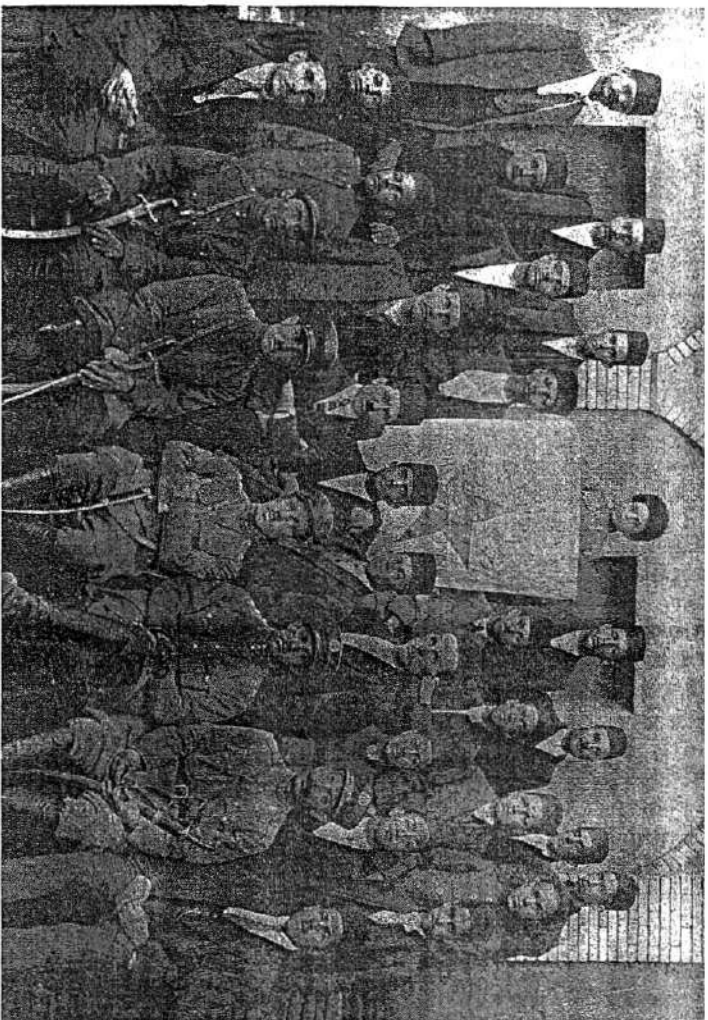
- محل خدمات بنات در همدان در سنه ۱۳۰۲ هـ. ش/ ۱۹۲۲ م. ردیف بالا: ۱- منیره توفیق فرزند جناب فضل الله فوفیق و همسر جناب نکونام ۲- اشرافیه منفرد ۳- شناخته نند ۴- شهلا(رفت) تأیید ۵- منور اتحادیه همسر جناب یوسف منفرد ۶- طویلی نامی همسر جناب یوسف مثبت ۷- مروارید عمائی همسر جناب منوچهر نافع. ردیف وسط: ۱- شناخته نند ۲- گوهر خانم همسر جناب ابراهیم خوشبین ۳- رحمانه میناقیه همسر جناب بارشاطر ۴- طویلی خانم حافظی همسر جناب یوسف جاوید ۵- نوظهور خانم فاضل با فرزند خردسال خود عبدالله فاضل ۶- شناخته نند ۷- فرنگیس سراج همسر جناب ابراهیم اتحادیه ۸- بدیهه حافظی روحانی. ردیف جلو: ۱- طلعت میناقیه (بمدا) همسر جناب مهدی وحدت ۲- ملوک حافظی همسر جناب علی خان فیروز



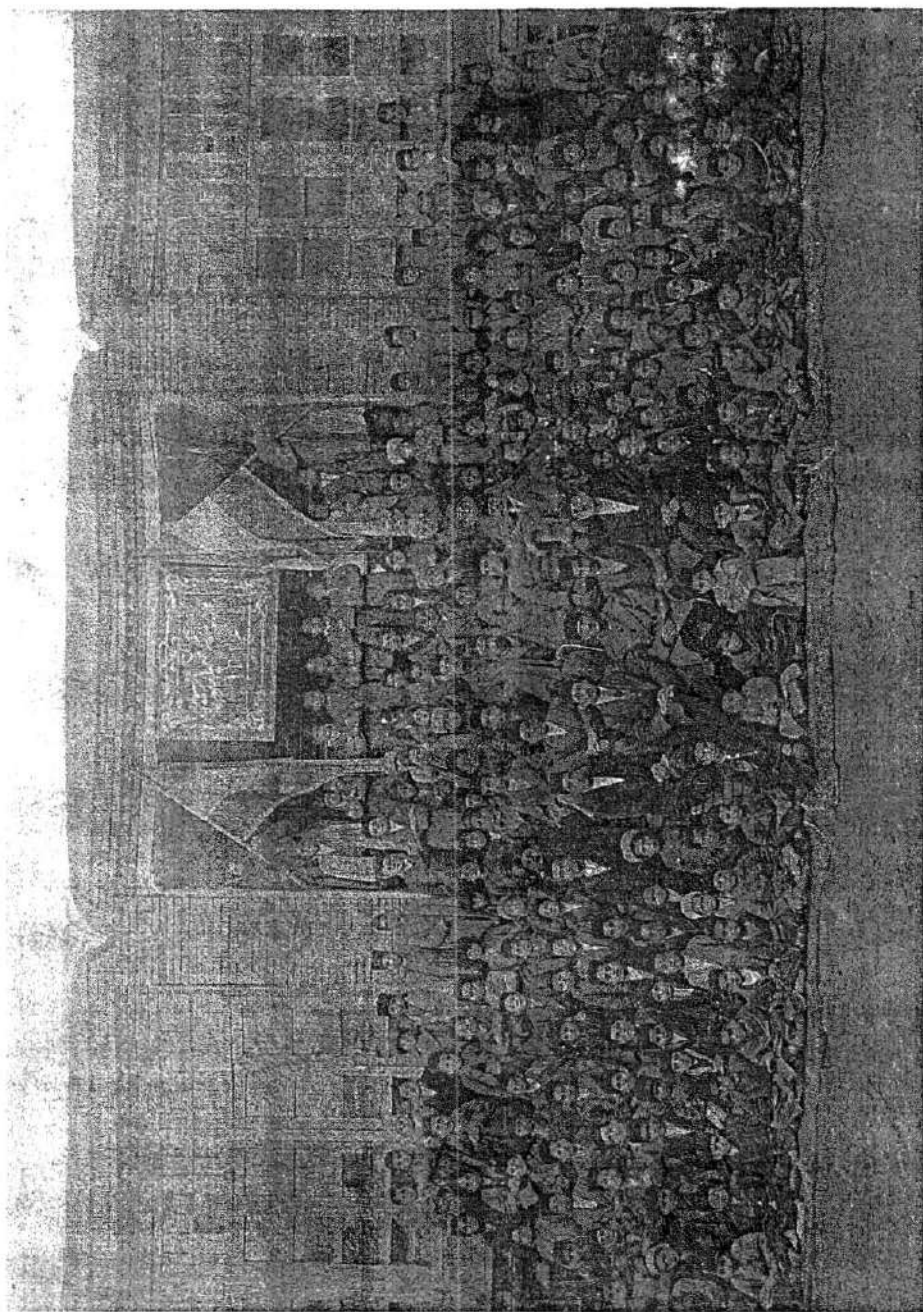
اعضای محفل روحانی بهائیان همان در سنه ۱۳۰۲ هـ - خ/ ۱۹۲۳ م. ردیف نشسته از راست به چپ: ابراهیم فریدبان - بهودا مقبل - حاجی مهدی ارجمند - حاجی یوحنا حافظی - عالم فرید. ردیف ایستاده از راست به چپ: حبیب مدبر - الیاهو آزاده - علی خان فروز - سلطان جلال خان (بعثاً ایادی امرالله جانب سرهنگ جلال عاشق).



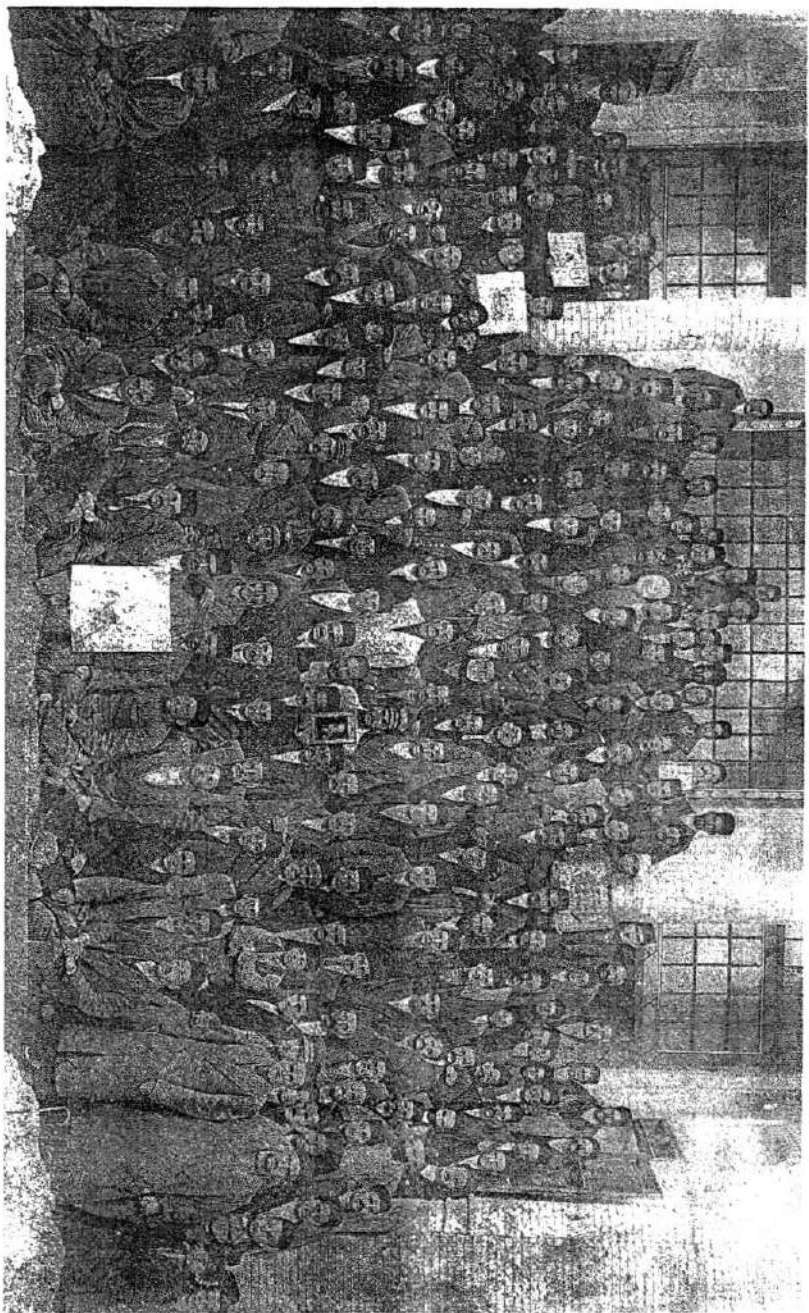
اعضای عائله جناب حاجی مهدی ارجمند در سنه ۱۳۰۲ ش/۱۹۲۳ م. ردیف نهمه از راست به چپ: بدیمه (ارجمند) نویدی فرزند جناب ارجمند و همسر مهدی نویدی - قدسیه (نویدی) گرانفر فرزند بدیمه و مهدی نویدی (همسر موسی گرانفر) - مهدی نویدی - حاج مهدی ارجمند - مریم نویدی فرزند بدیمه و مهدی نویدی (همسر یعقوب صمیمی) - طفل در دامان مریم خانم آقای احسان الله صمیمی است - منیره (خانم مبین) ارجمند فرزند موسی مبین و همسر حبیب الله ارجمند - دختر ایستاده در جلوی منیره خانم رویا (ارجمند) میثاقی همسر آقای یدالله میثاقی است. ردیف ایستاده از راست به چپ: عطاالله نویدی فرزند مهدی و بدیمه - لیمه (ارجمند) فرزند حاجی مهدی ارجمند - عبدالله نویدی فرزند مهدی و بدیمه - یعقوب صمیمی همسر مریم (نویدی) - حبیب الله ارجمند فرزند حاجی مهدی ارجمند و همسر منیره (مسن) ارجمند.



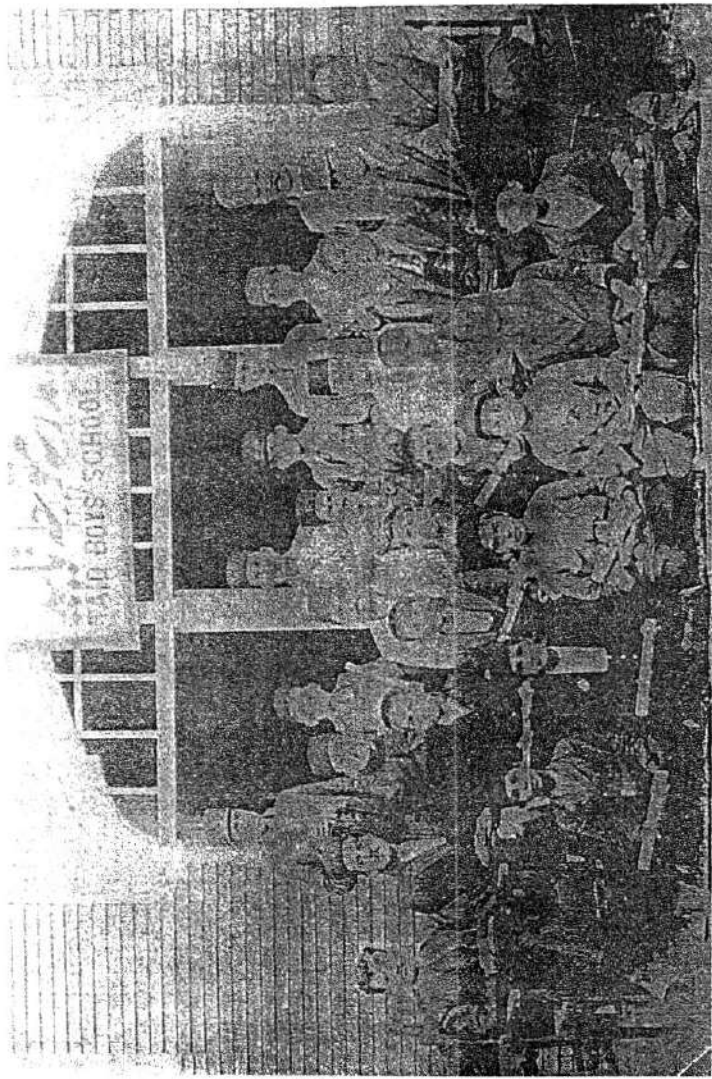
کلاس زبان اسپرانتو در همان به سلسلی جناب محمد لیبب در سئته ۱۳۰۴ ش / ۱۹۲۵ م. ردیف جلو - ننسته از راست به چپ: عبدالله نویدی - سه نفر شناخته ننندند - جلال خاضع - شناخته ننند - حبیب الله توفیق رفیعی، ردیف ایستاده اولک از راست به چپ: سه نفر اولک شناخته ننندند - موسی انور - عماد اشرف - بدالله رفعت - محمد لیبب (معلم) - محمود انور - دو نفر آخر ردیف شناخته ننندند. ردیف ایستاده دوم از راست به چپ: چهار نفر اولک شناخته ننندند - عطاالله جاوودان - عنایت الله فرهومند - حق نظر جاوودان. ردیف بالا از راست به چپ: دو نفر اولک شناخته ننندند - حاشم یارشاطر - شناخته ننند - منصور خاضع - عبدالله وحدت - موسی عنایتی - یوسف صدیق عملی.



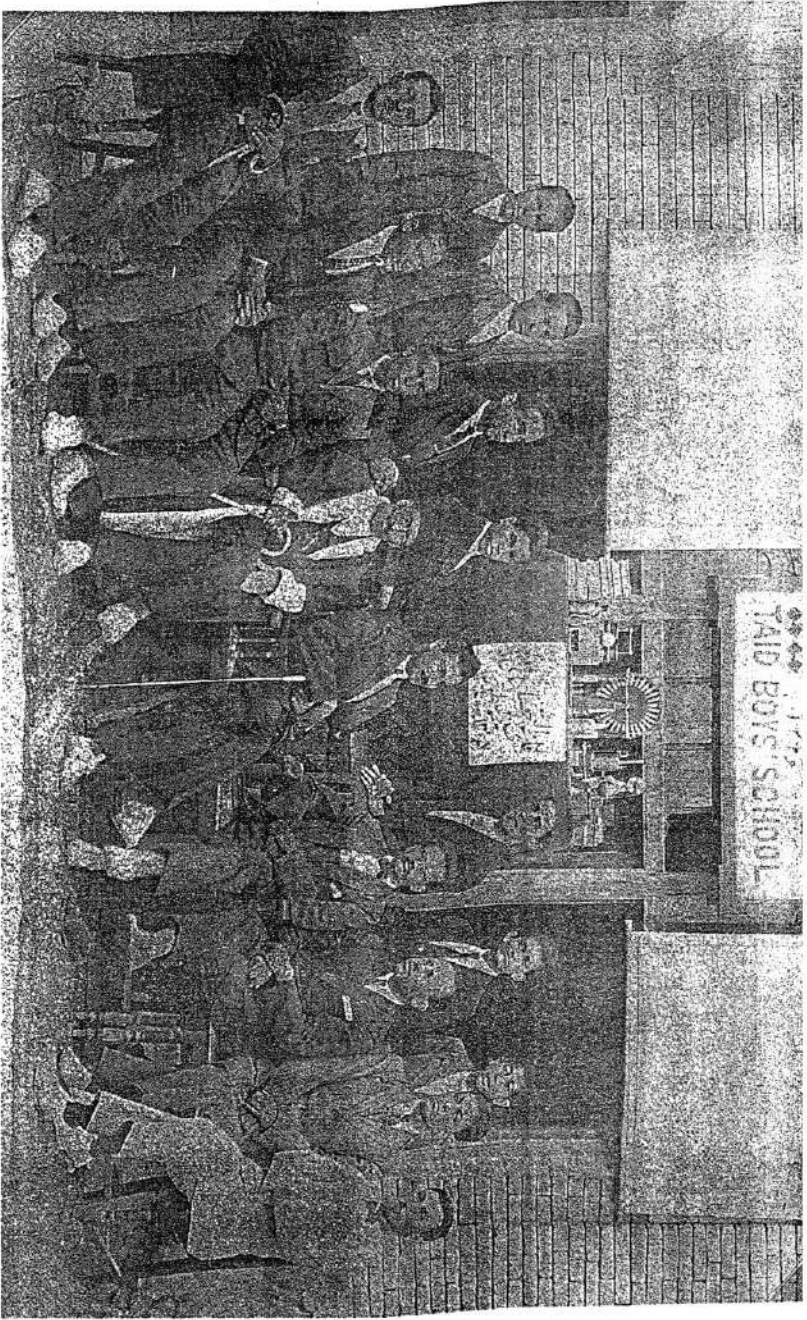
معلمین و شاگردان مدرسه تأیید همدان در سنه ۱۳۰۴ ش / ۱۹۲۵ م



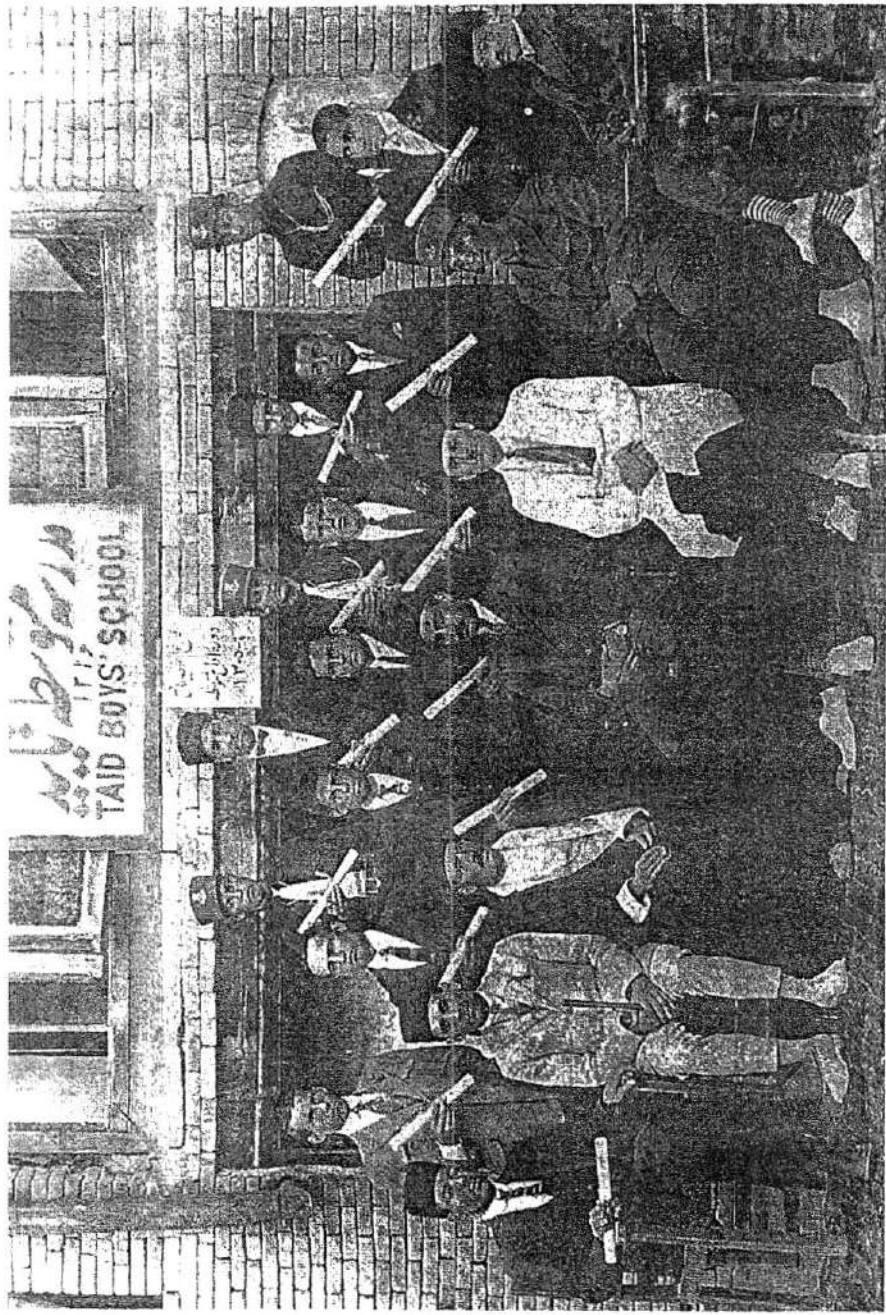
جمعی از اعضاء هیات در سنه ۱۳۰۴ شم / ۱۹۲۵ م



فارغ التحصیلان دبستان تأیید در سنه ۱۳۰۵ ش / ۱۹۲۶ م با جمعی از معلمین و خادمین مدرسه. ردیف ایستاده از راست به چپ: عبدالمحمد (خدمت کار مدرسه) - حبیب الله پرنیان - سیف الدین اردلان - مسعود مرفه - حسن توپهار - عطاءالله شاداب. ردیف نشسته (معلمین) از راست به چپ: مسیو ارمناک (غیر بهائی) - محمد علی شائق - عطاءالله جاویدان - نورالدین ممتازی - هدایت الله فروهر (مدیر مدرسه) - محمد ناطق - نورالله هوشیدر - عباس شوقی - یوسف صدیق عماتی. ردیف سوم نشسته از راست به چپ: عماد صابران - محمود سراج - حبیب الله ثانی - ابراهیم لاله زاری (جاویدان) - روح الله موزون. ردیف چهارم نشسته از راست به چپ: علی اکبر ازندریانی (غیر بهائی) - عزیز نظر - روح الله حافظی - محمود ندیمی (غیر بهائی) - عزیز الله نویدی - پدافه مینائی.



فاریخ التحصیلان مدرسہ تاید در سنہ ۱۳۰۵ھ / ۱۹۲۶م. ردیف ایستادہ از چپ بہ راست: میرزا آقا جاوید - عبداللہ جاوید - سلیمان بھی زاد - حبیب بروین - عزیز اللہ تاتی - جلیل عثمانی - علی اصغر محتسن. ردیف نشستہ از چپ بہ راست: عباس شوقی - شائقی - عطا اللہ جاوانان - ناطقی - ہدایت اللہ فروزہر - یوسف صدیق عثمانی - نور اللہ ہوشیدر - عبداللہ نام فاضل معلوم نندما - مسعود مرفہ.



فارغ التحصیلان و معلمان مدرسه تاید در سنه ۱۳۰۵-۱۳۰۶ ش / ردیف جلو (نشسته) از راست به چپ: یوسف صدیق عمالی - عطایا

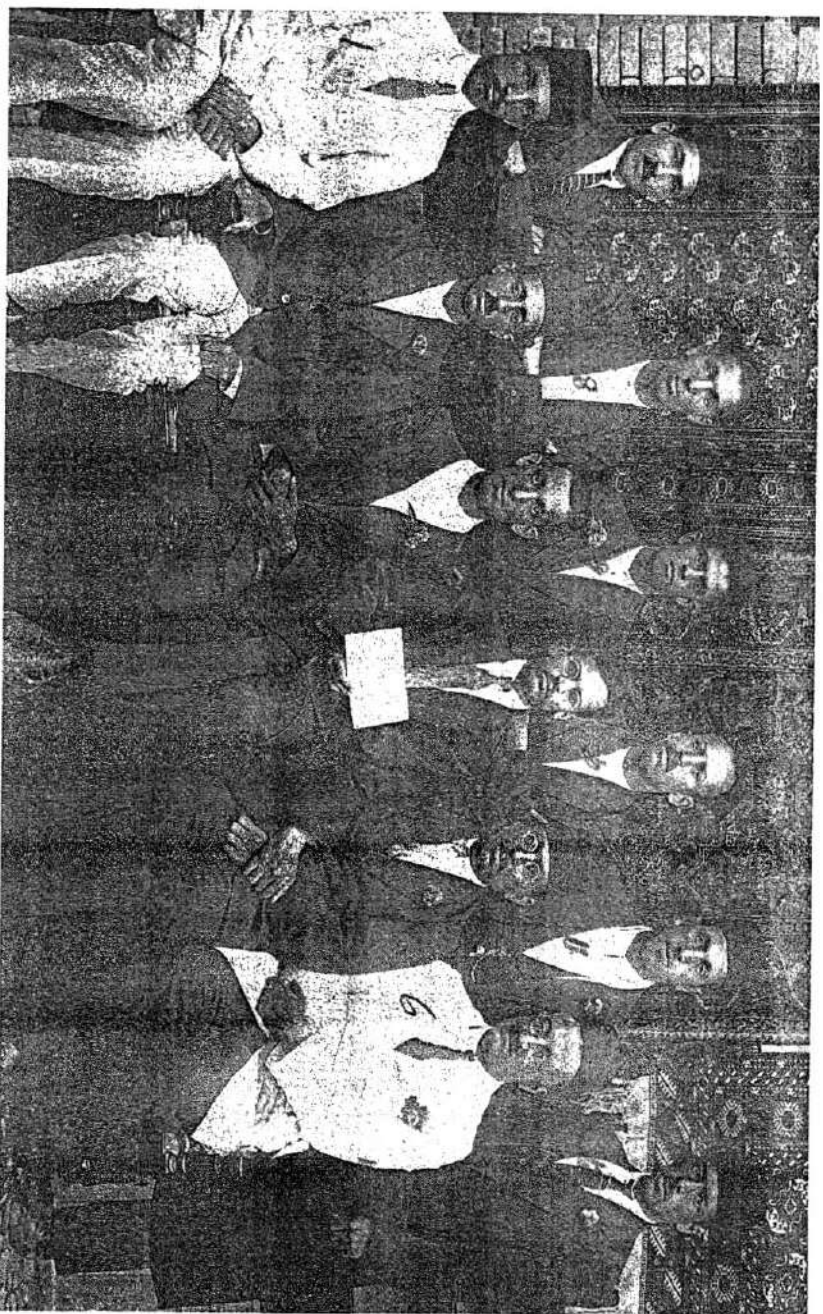
کتابخانه ملی و موزه اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران



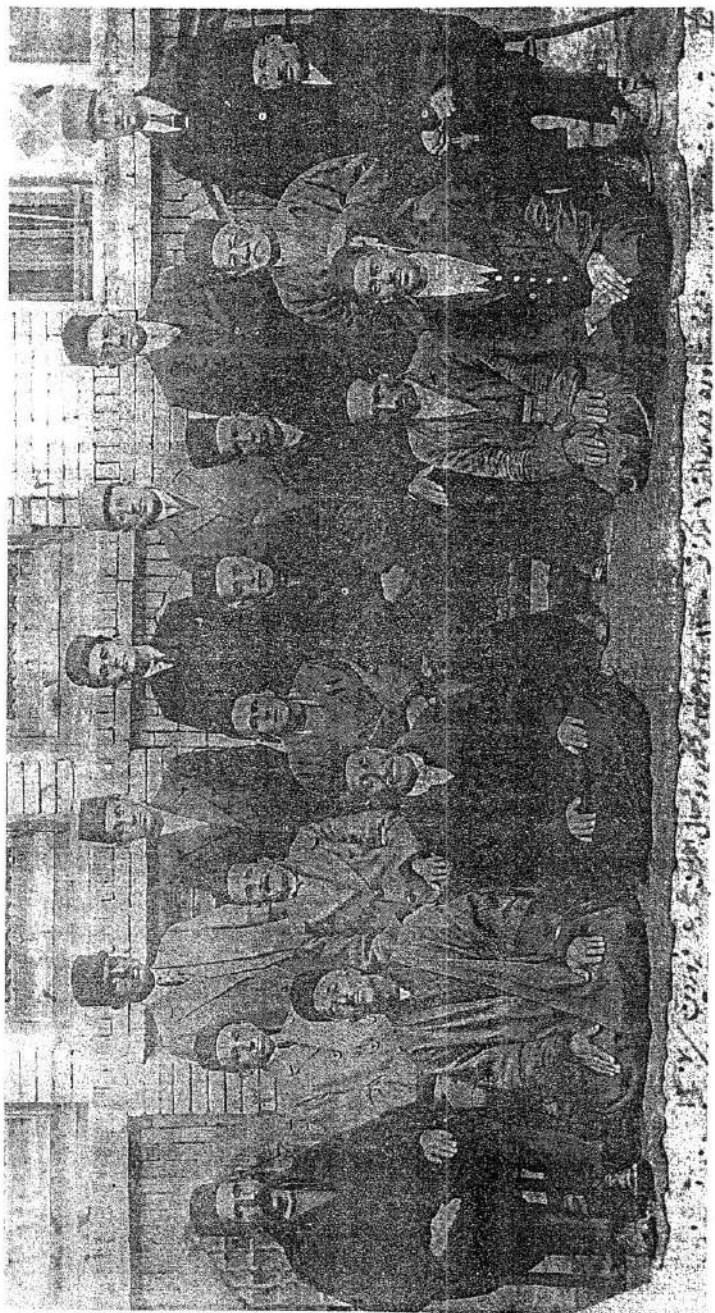
جمعی از احبابی همدان در سنه ۱۳۰۵ ش / ۱۹۲۶ م. ردیف نشسته از راست به چپ: عبدالله متحذین - داود اخوان - ارباب جمشید - یهودا (رضا) مقل - حبیب الله زرگرپور - یوسف صدیف عمالی - شناخته نند . ردیف ایستاده از راست به چپ: شناخته نند - حق نظر چاروان - (نقر بالای عکس): مهدی نامی - یوسف منفرد - جواد نویدی - یعقوب هابون - موسی احسانی - محمد آقایی - نصرالله وحید - شناخته نند - هارون اخوان.



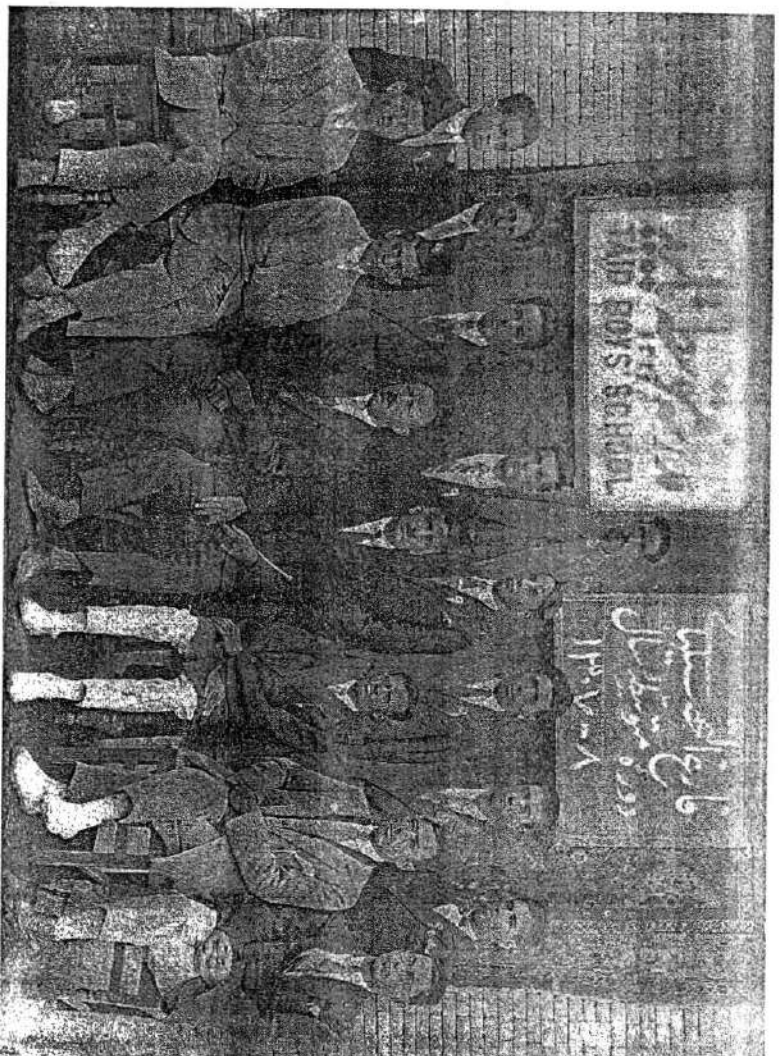
جمعی از احیای همدان در حدود سنه ۱۳۰۶ ش / ۱۹۲۷ م. ردیف ایستاده در جلو از جمله دکتر مسیح ارجمند - میرزا منیر نبیل زاده - دکتر یونس خان افروخته و فاضل مازندرانی دیده می شوند.



لجینهٔ تیسرے تفصیلات اللہ حمدان در سنہ ۱۳۰۶ھ / ۱۹۲۷ م، ۱- میرزا بابا حق نظر ۲- میرزا حبیب اللہ ارجمند ۳- میرزا یعقوب حق نظر ۴- یوسف صدیق
 عمادی ۵- میرزا یعقوب خان عہدیہ ۶- میرزا علی خان فیروز ۷- میرزا محمد لیب ۸- میرزا عطا اللہ کامران ۹- میرزا مہدی عہدیہ ۱۰- میرزا نور اللہ باہر
 ۱۱- میرزا عبداللہ انصاریہ ۱۲- میرزا محمد علی شائق.

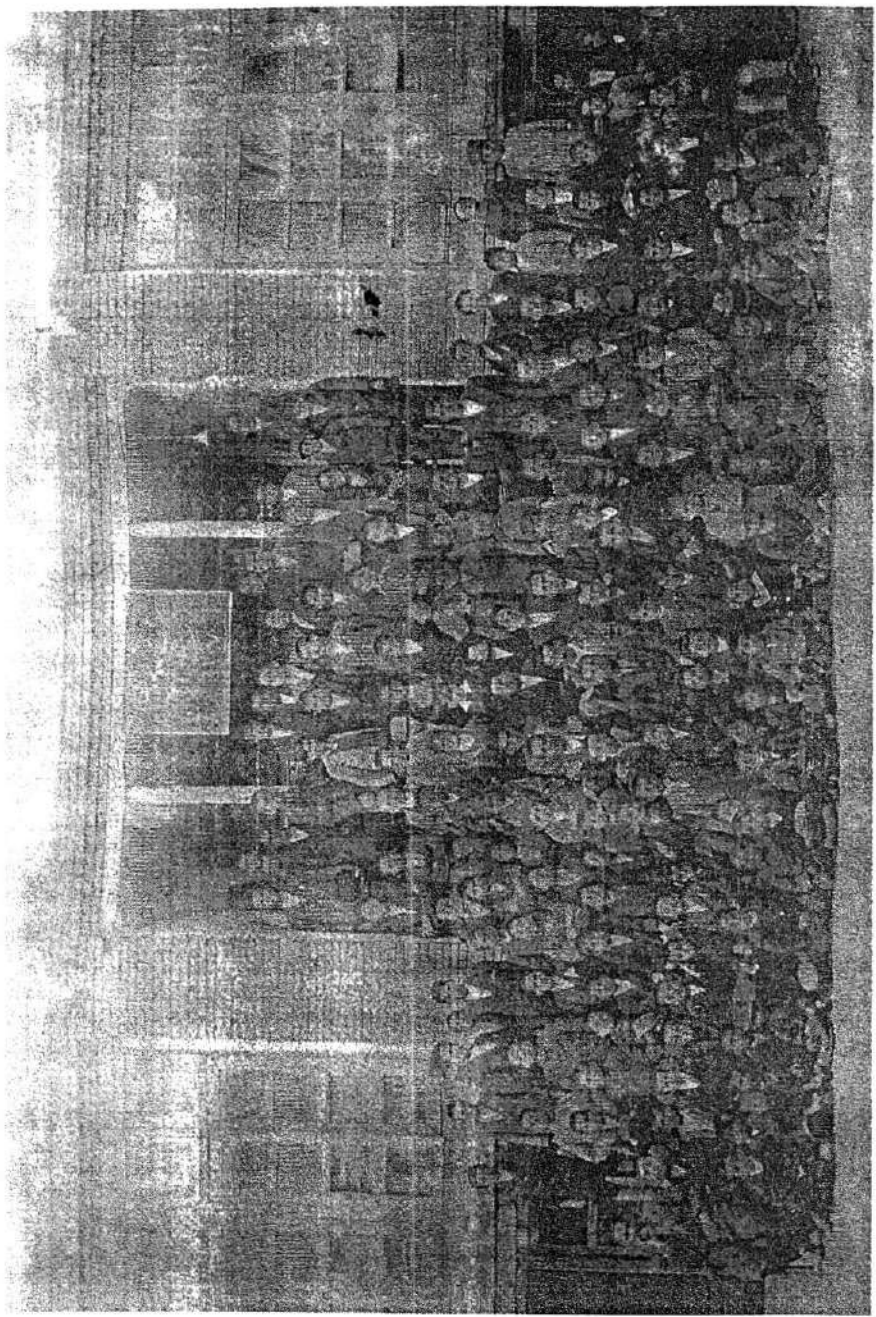


تجمع شور روحانی قسمت امری همدان در نهم فروردین سنه ۱۳۰۷ ش ۲۹/۳ مارچ ۱۹۲۸ م. ۱- اسحق عهدیه (همدان) ۲- علی فیروز (همدان) ۳- یکتوب عهدیه (همدان) ۴- حسین پزشکیور (ملایر) ۵- موسی رشتی زاده (بهدا رستگار نهایند) ۶- آیوب رفعت (همدان) ۷- محمد ناطق (همدان) ۸- عباس بیگ مشتاق (امراجرده) ۹- نایب اسمعیل خان (حسین آباد) ۱۰- حاجی یوشا حافظی (همدان) ۱۱- بهودا مقبل (همدان) ۱۲- شالم فرید (همدان) ۱۳- الیاهو آزاده (همدان) ۱۴- حاجی مهدی ارجمند (همدان) ۱۵- آقا جلال (بهار) ۱۶- میرزا محمد (چیتلو) ۱۷- سلطان رضا (...) ۱۸- (شناخته نمیشود) ۱۹- ... ۲۰- ...

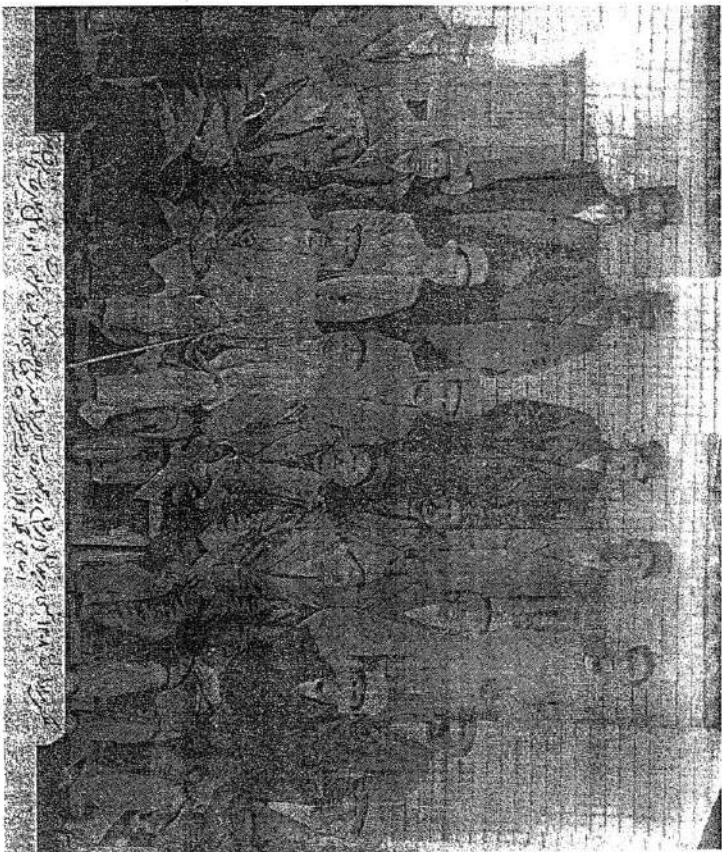


فارغ التحصیلان و معلمان مدرسه تائید در سنه ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ و ش / ۱۹۲۸ - ۱۹۲۹ م. ردیف ایستاده از راست به چپ: عماد صابران - ابراهیم لاله زاری (جاویدان) - میرزا آقا (مقرب) کبرانی - پیدانه میثاقی - عزیزالله نویدی - روح الله حافظی - حبیب الله تاتی - محمود سراج - ردیف نشسته از راست به چپ: عبداله بیروز - محمد علی شانی - یوسف صدیق عسائی - احمد راضی (مدیر مدرسه) - نورالله هوشیدر - موسی بزداغی - حبیب الله نظر. آقا علی امراجردی

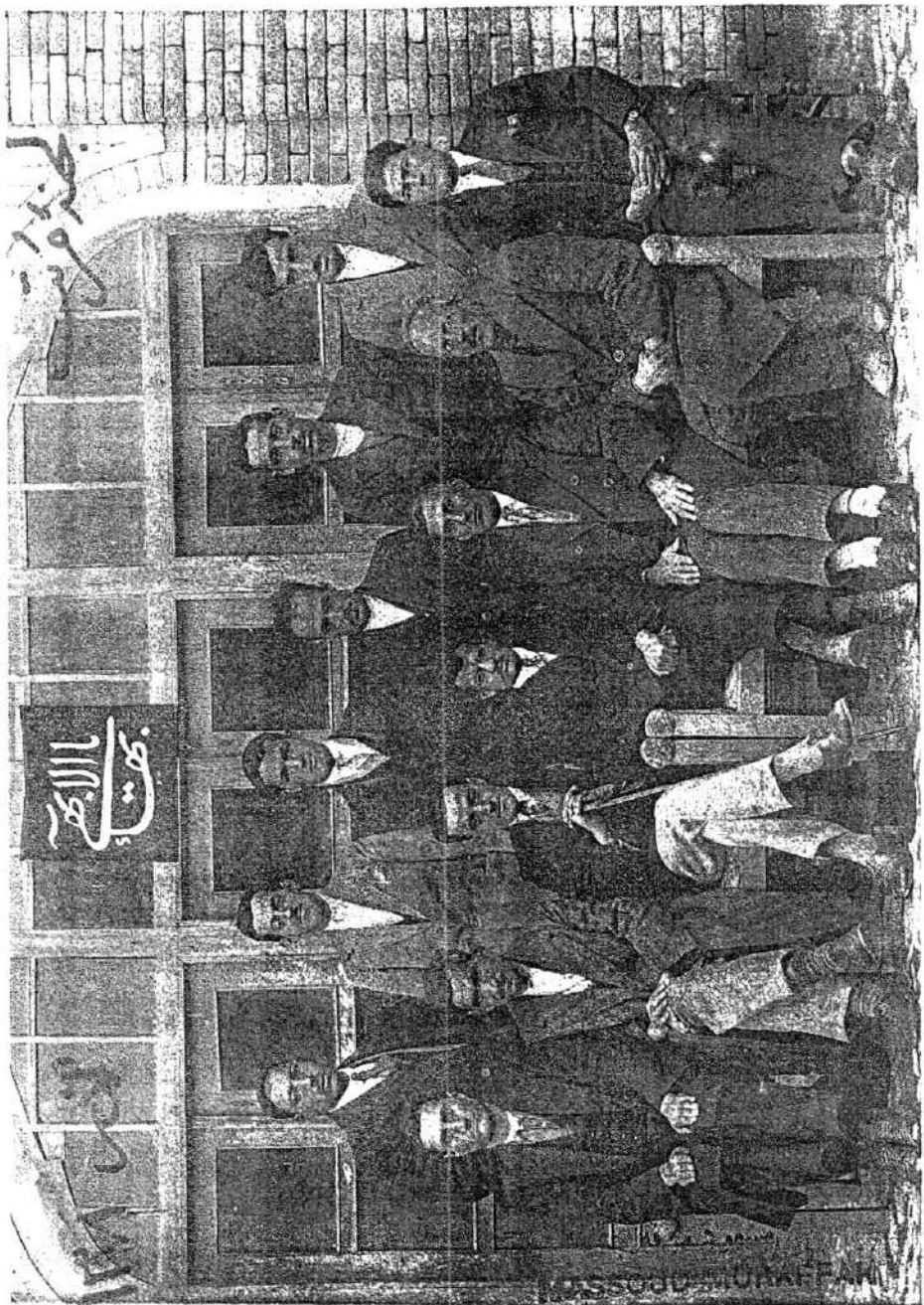
فراش مدرسه در عقب تصویر دیده می شود.



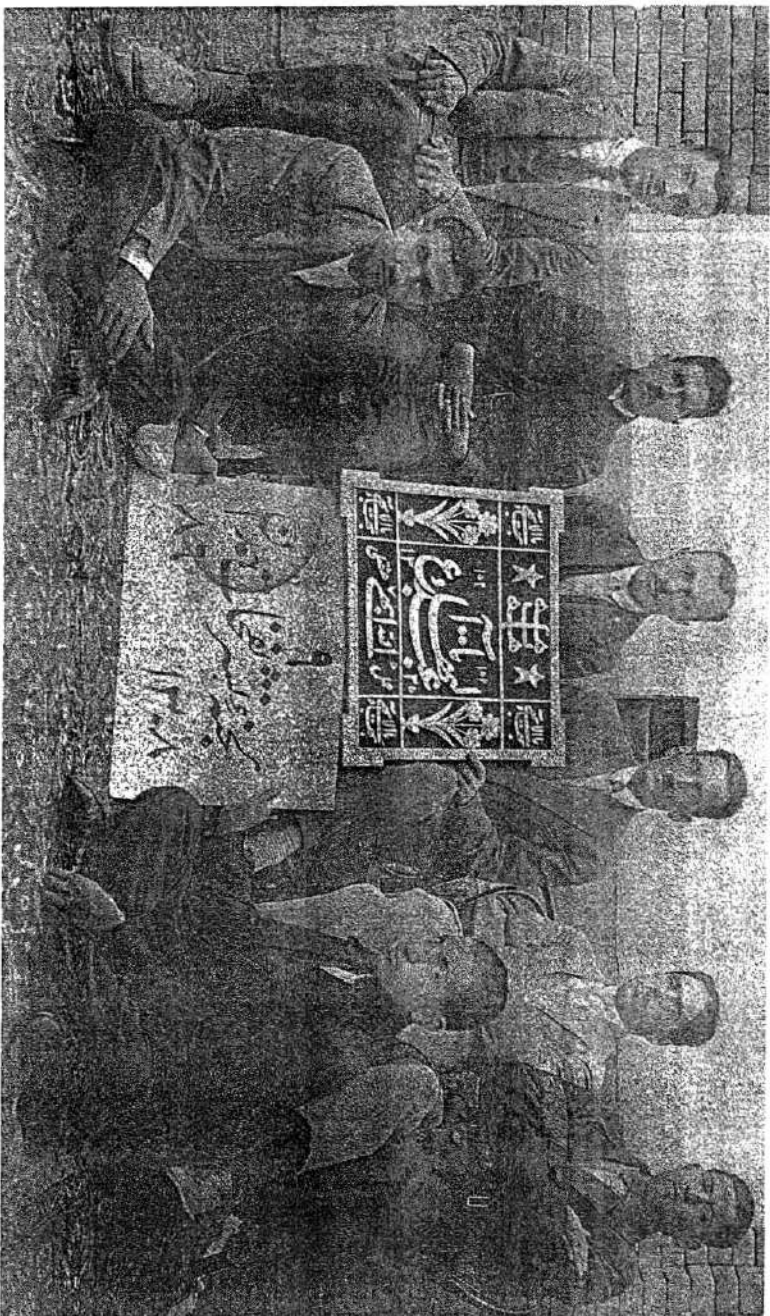
شاگردان و معلمان مدرسه تأیید در سنه ۱۳۰۷ ش / ۱۹۲۸ م



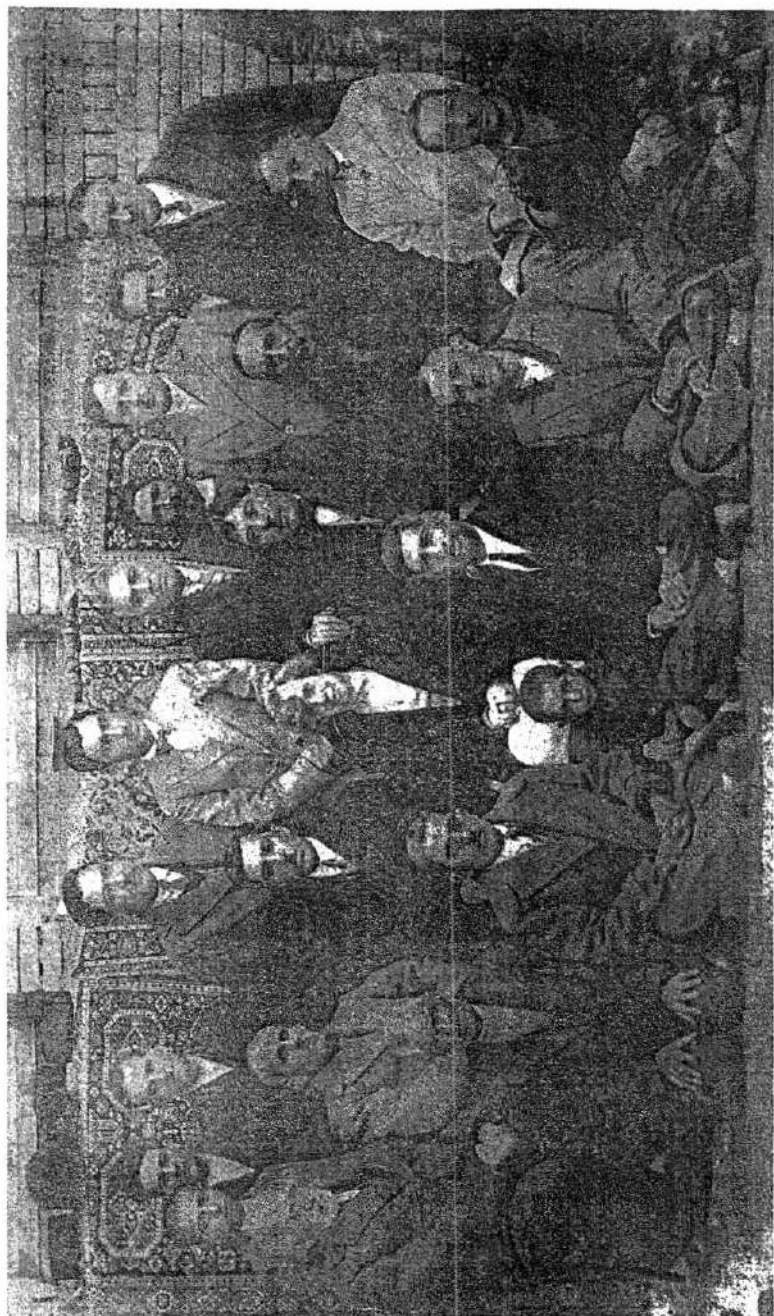
عدم ای از احبابی همان در سنه ۱۳۰۸ ش / ۱۹۲۹ م. ردیف نهمه از راست به چپ: ۱- آقای بیادله متحدین ۲- شناخته نند ۳- آقای عباس راغب ۴- آقای سلیمان فائز خياط ۵- آقای حاج میرزا حیدر علی اسکونی ۶- آقای میرزا لاله زار جاهد ۷- آقای عبدالحمید امیراق خاوری. ردیف دهم ایستاده از راست به چپ: ۱- آقای موزون ۷- آقای مجید صنیعی اسکونی. ردیف سوم ایستاده از راست به چپ: ۱- آقای عزیزالله شاملو خياط ۲- آقای میرزا آقا جان مشتمل ۳- آقای بیادله موزون ۷- آقای مجید صنیعی اسکونی. ردیف سوم ایستاده از راست به چپ: ۱- آقای عزیزالله شاملو خياط ۲- آقای میرزا آقا جان مشتمل ۳- آقای محمد هرمزی خياط ۴- آقای حبیب الله زائر ۵- آقای موسی محمیدیان.



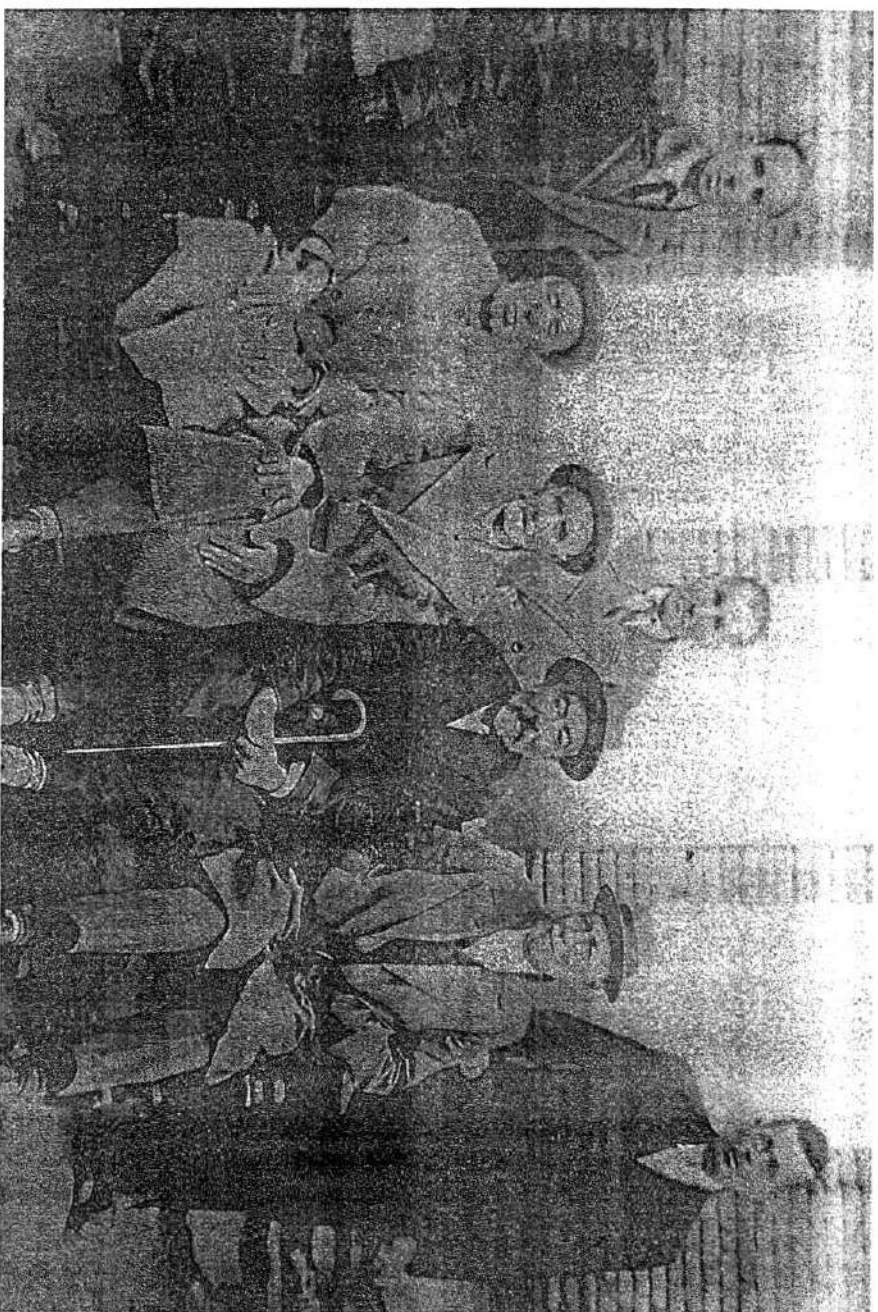
مجمع البحث - ١٣٠٨ هـ



اعضای لجنه نشر تفکات همدان در سینه ۱۳۰۸ ش / ۱۹۲۹ م



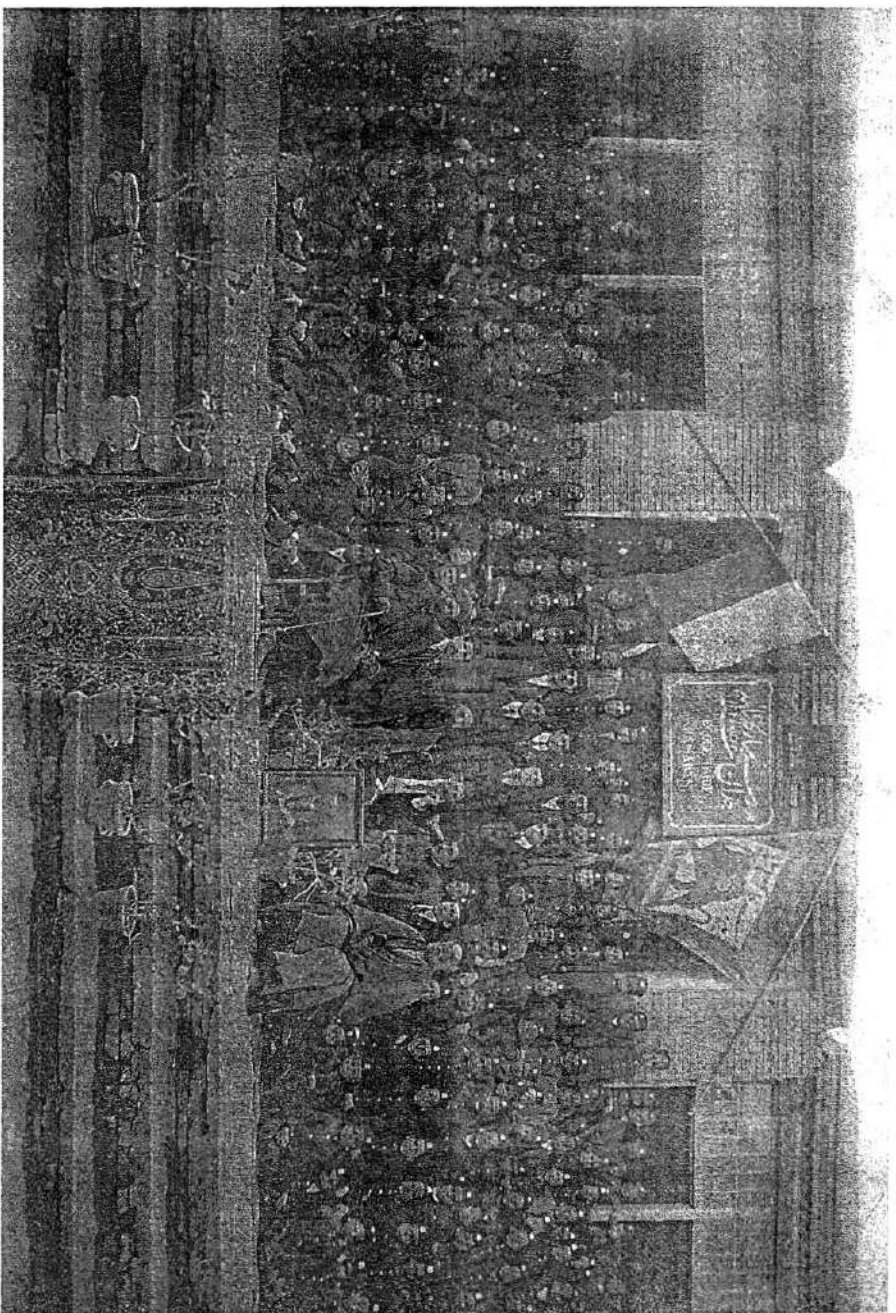
میس مارناروت در بین جمعی از احبای همدان در سنه ۱۳۰۸ ش / ۱۹۲۹ م. ردیف ایستاده از راست به چپ: علی فیروز - یعقوب عهدیه - ابراهیم فریدیان - نصرت الله انجادیه - شناخته نشد - شالوم فرید. ردیف نشسته از راست به چپ: الیاهو آزاده - مهدی ارجمند - شناخته نشد - میس مارناروت - شناخته نشد - یهودا مقبل - یوحنا حافظی. ردیف نشسته روی زمین از راست به چپ: محمد علی شائق - نصرالله نویدی - احمد راضی - کوردک شناخته نشد - ایوب رفعت - داهد قلندر. سگ ایراج روی.



اعضای لجنه اصلاح در سنه ۱۳۰۹ شم / ۱۹۳۰ م. ردیف نشسته از راست به چپ: عزیز بردانی - حاج عزیز گلشنی - حاج مهدی نامی - حجت صفیری. ردیف ایستاده از راست به چپ: عبدالله طیب زاده - شالم فرید - عبدالله تحمدین.



محل خادمین اطفال همدان در سنه ۱۳۹۹ ش/ م. ردیف نشسته از راست به چپ: عباس امین - روح الله حافظی (فرزند جناب حافظ الصبحه) - محمد ابراهیم فاضل شیرازی و عبدالله فرزند ایشان - حاجی میرزا ابوالحسن امین - آوردگانی - محمد پروتی تبریزی - حبیب الله ارجمند، لطف الله وحید طهرانی، ردیف ایستاده از راست به چپ: حسین پروتی تبریزی - عبدالله وحید طهرانی - محمود امین - اسحق عماتی - نصرالله وحید - بدالله مسرت (اطلسی)، ردیف ایستاده بالا از راست به چپ: سید آقا کاشانی، رضا عماتی - قدرت الله، حمد طه انور - محمد علی، شانه کاشانی - عزرا الله شایانزاده - نسف صدقه، عماتی.



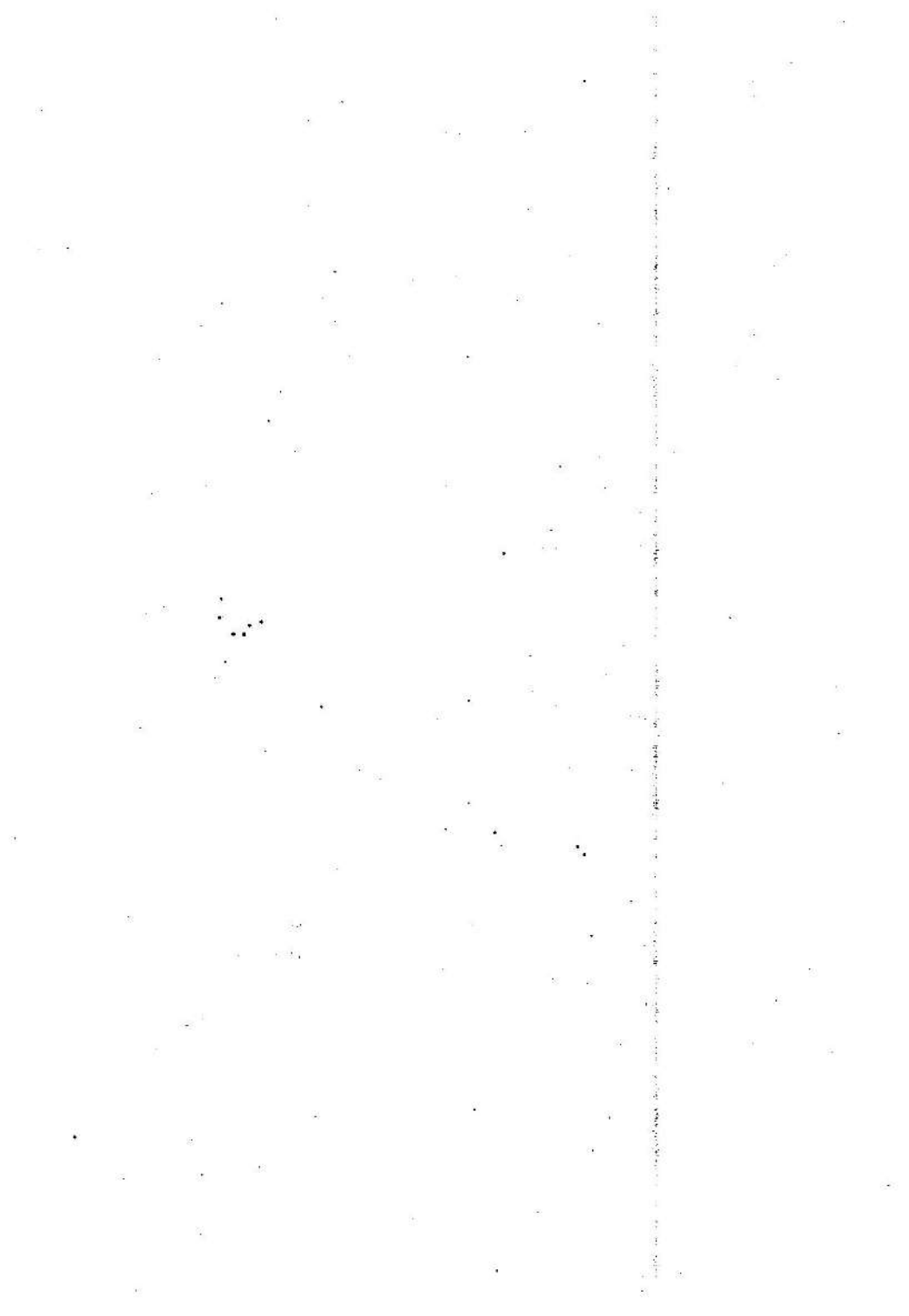
معلمین و شاگردان مدرسه تائید همدان در بهار ۱۲۹۴ شمسی / ۱۹۱۵ م.

کتاب شناسی

- الدَّرْبَهِيَّة
ابوالفضل گلپایگانی، الدَّرْبَهِيَّة (قاهره: حسن خراسانی و فرج الله زکی، ۱۳۶۸ هـ ق - ۱۹۰۰ م).
- الرسالة التسع عشرية
المحَمَّد مصطفی البغدادي، الرسالة التسع عشرية (قاهره: سعادت، ۱۳۳۸ هـ ق).
عبدالحسين آواره آيتی، الکواکب الدرّية في مآثر البهائية (قاهره: سعادت، ۱۹۲۴ م)، ۲ جلد.
- بدايع الآثار
محمود زرقانی، بدايع الآثار (لانگنهانين: لجنة نشر آثار، ۱۹۸۲ م)، ۲ جلد.
سعدی شیرازی، بوستان سعدي (طهران: خوارزمی، ۱۳۶۳ هـ ش)، تصحيح غلامحسين يوسفی.
- بهاء الله شمس حقيقت
حسن موقر باليوزی، بهاء الله شمس حقيقت (آكسفورد: جورج روتلاند، ۱۹۸۹ م)، ترجمه مينو ثابت.
- بهجت الصدور
حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی، بهجت الصدور (لانگنهانين: لجنة نشر آثار، ۱۹۸۲ م).
- پیام بهائی
نکرة رياض العارفين
نکرة شعراء
مجله پیام بهائی، نشریه محفل روحانی ملی بهائیان فرانسه، ۱۹۷۹ م -
ن ک به رياض العارفين
نعمت الله زکائی بیضائی، نکرة شعراي قرن اول بهائی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۶-۱۲۹ ب)، ۴ جلد.
- تفريم تطيقي
حسام سرتلی، تفريم تطيقي یکصد و چهل و یک ساله (طهران: زوار، بی تاریخ).
- چهار رساله
ابوالقاسم افغان، چهار رساله تاريخی در باره طاهره قره العين (سویس: آکادمی لندگ، ۱۹۹۱ م).
- چهل سال تاريخ ايران
حسین محبوبی اردکانی - ایرج افشار، چهل سال تاريخ ايران (طهران: اساطیر، ۱۳۶۸ هـ ش)، ۳ جلد.
- حضرت طاهره
نصرت الله محمد حسینی، حضرت طاهره (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۰ م).
- حیات حضرت عبدالبهاء
محمد علی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء (لانگنهانين: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۹۹۴ م).
- خوشه ها
انجمن ادب و هنر، خوشه هائی از خرمن ادب و هنر (سویس: آکادمی لندگ، ۱۹۹۰ م).

- درالبهيه
دريای دانش
ديوان ناطق
- ن ك به الذرربهيه
حضرت بهاءالله، دريای دانش (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۳۳ ب).
ميرزا محمد ناطق، ديوان اشعار ميرزا محمد ناطق (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۴ ب).
- رجال عصر ناصري
دوستعلی خان معيرالممالك، رجال عصر ناصري (طهران: نشر تاريخ ايران، ۱۳۶۱ هـ.ش).
- رحيق مختوم
عبدالحميد اشراق خاوري، رحيق مختوم (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۰-۱۳۱ ب)، ۲ جلد.
- رسالة تسع عشره
رهبران و رهروان
اسدالله قاضل مازندراني، رهبران و رهروان (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۱ ب)، ۲ جلد.
- رياض العارفين
زندگانی ميرزا ابوالفضل
ن ك به تذكرة رياض العارفين.
روح الله مهرباخانی، زندگانی ميرزا ابوالفضل گلپایگانی (لانگنهاين: لجنة نشر آثار، ۱۹۸۸ م).
- سفرنامه
صدر التواريخ
ن ك به بدايع الآثار.
محمد حسن خان اعتماد السلطنة، صدر التواريخ (طهران: وحيد، ۱۳۴۹ هـ ش).
- طرائق الحقائق
ظهور الحق
محمد معصوم شيرازي معصوم على شاه، طرائق الحقائق (طهران: سنائی، بی تاريخ)، ۳ جلد، با تصحيح محمد جعفر محبوب.
- عهد اعلى
فيض القدير
ابوالقاسم افغان، عهد اعلى (اكسفورد، One World، ۲۰۰۰ م).
محمد عبدالرزوف المناوي، فيض القدير (بيروت: دارالفكر، ۱۳۵۷ هـ ق)، ۶ جلد.
- قره العين
كتاب تاريخ صدرالصدور
سيفي سيفي، قره العين الطاهرة والباية (نيودلهي: مرآت، ۲۰۰۱ م).
نصرالله وستگار، كتاب تاريخ حضرت صدر الصدور (طهران: لجنة ملی نشر آثار، ۱۰۴ ب ۱۳۲۶ ش).
- كتاب نقطة الكاف
كشف الغطاء
كواكب الدرية
گلستان
حاجي ميرزا جاني كاشاني، كتاب نقطة الكاف (لیدن: بريل، ۱۹۱۰ م).
ميرزا ابوالفضل گلپایگانی، كشف الغطاء (تاشكند: بی ناشر، ۱۳۳۴ هـ ق).
ن ك به الكواكب الدرية.
سعدی شيرازي، گلستان سعدی (طهران: خورزمي، ۱۳۶۸ هـ ش)، تصحيح غلامحسين يوسفی.

- گلشن حقایق
 حاج مهدی ارجمند همدانی، گلشن حقایق (لوس آنجلس: کلمات پرس،
 ۱۹۸۲ م).
- مؤسسه ابادی امرالله
 عبدالعلی علایی، مؤسسه ابادی امرالله (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۰
 ب).
- مثنوی نیل
 یار محمد نیل اعظم زرنندی، مثنوی نیل زرنندی (لانگنهاین: لجنة نشر آثار،
 ۱۹۹۵ م).
- مجمع الفصحا
 رضا قلی خان هدایت، مجمع الفصحا (طهران: امیر کبیر، ۱۳۴۰ هـ ش)، ۶
 جلد.
- مجموعه آثار
 حضرت بهاءالله، مجموعه آثار قلم اعلی (طهران: لجنة مملی محفظه آثار، ۱۳۲
 ب)، ۲ جلد.
- مجموعه آثار یغما
 یغمای جندقی، مجموعه آثار یغمای جندقی (طهران: توس، ۱۳۶۷ هـ ش)، ۲
 جلد.
- مجموعه مناجاتها
 مصابیح هدایت
 حضرت عبدالبهاء، مجموعه مناجاتها (لانگنهاین: لجنة نشر آثار، ۱۹۹۲ م).
 عزیزالله سلیمانی اردکانی، مصابیح هدایت (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات،
 ۱۲۱-۱۳۲ ب)، ۹ ج.
- معجم الامثال
 مقالات و رسائل
 مقاله سیاح
 مکاتیب عبدالبهاء
 معجم الامثال
 مقالات و رسائل
 مقاله سیاح
 مکاتیب عبدالبهاء
 حسین علی لویانی، معجم الامثال الفلسطينية (بیروت: مکتبه لبنان، ۱۹۹۹ م).
 علی مراد داودی، مقالات و رسائل (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۳ م).
 حضرت عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح (لانگنهاین: لجنة نشر آثار، ۲۰۰۱ م).
 حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۱
 ب)، ۴ ج.
- مکتب شیخی
 مکتب شیخی
 هنری کرین، مکتب شیخی از حکمت الهی شیعی (طهران: تابان، ۱۹۶۷ م)،
 ترجمه فریدون بهمنیار.
- نگاهی به وقایع همدان
 عبدالله ابی زاده، نگاهی به وقایع تاریخی امر در استان همدان (نسخه خطی
 ۱۹۸۲ م).



فهرست اعلام

- حافظ الصحه) ۲۰۰
- احتشام الدوله (غلام رضا، پسر زین العابدین
خان حسام الملک) ۱۲۶، ۱۳۶، ۳۱۶
- احمد (سید، لوح حضرت بهاءالله) ۱۸۵
- احمد ابن ملامهدی کاشانی ۲۰۳
- احمد (میرزا، ناظم مدرسه ی تأیید) ۱۴۵
- احمد بک (برادر محمود بک) ۳۸
- احمد بن شیخ زین الدین احسانی ۸۸-۸۹، ۲۷۳
- احمد خان امیر لشکر ۱۶۱
- احمد خان (شیخ، اولین بهائی قریه ی بهار)
۷۵-۷۶، ۱۰۷، ۵۲
- الواح حضرت عبدالبهاء به ایشان ۱۳۵، ۲۶۱
- احمدخان راضی (مترجم میس مارثاروت) ۱۷۱
- احمد شریف الملک (رئیس تجار) ۵۲، ۲۱۸
(ن. ک. شریف الملک)
- احمد تراقی (سید) ۳۷-۳۸، ۴۸، ۱۸۳، ۲۰۳-۲۰۴
- اخوان الصفا (جناب مهدی) ۹۹، ۱۱۶، ۱۴۸،
۱۵۶، ۲۸۳، ۲۹۸، ۳۱۳
- ادیب مجرد اهری (موسی، شاعر و معلم
مدرسه تأیید) ۱۱۸، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۶۴، ۳۰۶
- اشعار ایشان و لوح حضرت عبدالبهاء
۱۱۹-۱۲۰
- آذر (کیوان، نویسنده) ۳۳۶
- آذر (منیر، جناب) ۳۸۲
- ارجمند (دکتر مسیح خان، مدیر مدرسه ی تأیید)
۱۱۷، ۱۲۶، ۱۴۳-۱۴۴
- ارجمند (حاجی مهدی رفیعا) ۵۲، ۷۱، ۷۵، ۸۴،
۹۶، ۹۸، ۱۱۲، ۱۳۴، ۲۰۶، ۲۱۷، ۲۲۹
- ۲۶۸-۲۶۹، ۲۷۹، ۲۸۳
- الواح حضرت عبدالبهاء به اعزاز ایشان
۳۵۴-۳۵۵، ۳۶۰
- الف
- اینهاج الملک (رشتی) ۲۷۶
- ابراهیم (میرزا، پسر حاجی یاری) ۱۵۶
- ابراهیم (حاجی، پروین دندانساز) ۱۶۴-۱۶۵، ۳۶۹
- لوح حضرت عبدالبهاء ۳۶۹
- ابراهیم حکیم (برادر حافظ الصحه) ۲۰
- ابراهیم خان آذر منیر تیریزی (منیر دیوان مبلغ)
۸۰
- اشعار ایشان ۱۶۹-۱۷۰
- ابراهیم فریدیان (حاجی میرزا، اخوی
موسیو آندره) ۳۰۴-۳۰۵
- توقیعات حضرت ولی امرالله به ایشان
۳۰۶-۳۰۵
- ابن ابهر (ایادی) ۶۴، ۲۵۲
- ابن اصدق (ایادی) ۴۳، ۱۴۶، ۲۷۶، ۳۵۹
- ابوالحسن اصفهانی ۹۵
- ابوالحسن خان فخر الملک (حاکم همدان) ۲۵۶
- ابوالحسن اردکانی ۹۵
- ابوالفتح خان (معلم مشق نظام) ۱۴۳-۱۴۴
- ابوالفضل گلپایگانی ۲۳۴، ۲۵۶-۲۵۸
- (ن. ک. رساله و زندگانی ابوالفضل)
ابوالفضل (میرزا عضدالسلطان، پسر
مظفرالدین شاه) ۲۷۸
- ابوالقاسم صدر العلمای همدانی (سید،
پدر صدرالصدور) ۹۷
- ابوالقاسم همدانی ۳۳، ۱۸۱
- ابوطالب نهاوندی (حاجی) ۱۰۱، ۲۸۴
- پسران او ۲۸۴
- ابی زاده، جناب عبدالله ۲۳۷، ۲۴۳، ۳۰۷، ۳۱۰،
۳۵۸، ۳۱۹
- احتشام الحکماء (دکتر داود، شوهر خواهر

- مذاکرات با متر هلمس ۲۶۸
- ارشاد العوام (کتاب محمد کریم خان کرمانی) ۲۷۳
- استدلالیه برای اهل حق (کتاب) ۲۳۵
- استر (خواهر حافظ الصحه) ۲۰۰
- استر (بنت سلیمان):
- لوح حضرت عبدالبهاء ۲۱
- اسحق (حکیم، برادر حافظ الصحه) ۱۹۶، ۲۰۰
- اسحق (آقا یوسف) ۱۴۸
- اسدالله (آقا):
- لوح حضرت بهاء الله ۱۸۵
- اسدالله دباغ جولاهانی (حاجی) ۹۲
- اسکونی صنم (حیدر علی) ۵۵، ۶۰، ۱۱۸، ۱۶۸، ۱۷۲، ۳۳۶، ۳۸۰، ۳۸۳
- اسماعیل (پسر عموی شیخ احمد خان) ۷۶
- اسماعیل (آقا مراد، مشهور به جدید) ۱۱۷، ۱۰۶
- اسماعیل خان نویسرکانی ۲۳۵
- اشراق خاوری ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۳، ۲۰۲-۲۰۴، ۲۰۶، ۲۵۵، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۴۶-۳۴۷
- شرح زندگانی ۳۵۲
- اسامی فرزندان ایشان ۳۱۸
- اعانات به صندوق محفل همدان (اسامی هیئت) ۱۵۷
- اعتماد السلطنه ۲۲۷
- اعتضاد السلطنه (شاهزاده علی قلی میرزا) ۳۳۵
- اعزاز السلطان ۱۵۶
- اعظمی (نصرت الله، فرزند آقا شعبان اعظمی) ۳۷۰
- افتخار الشریعه ۵۰
- آقابابا (پدر ملاعلی، از شهدای قلعه شیخ طبرسی) ۳۷۱
- آقاجان (ابن هارون ایروانی و الواح حضرت عبدالبهاء به اعزاز ایشان) ۱۰۶-۱۰۷، ۱۳۹، ۲۲۸، ۲۸۹-۲۹۳، ۳۴۷، ۳۵۶
- لوح حضرت بهاء الله به اعزاز ایشان ۲۹۰
- همسر ایشان مروارید خاتم (صبیبه ی حکیم یوسف حکیم) ۲۹۰
- فرزندان ایشان ۲۹۱
- لوح حضرت عبدالبهاء به اعزاز عائله ی ایشان ۳۵۶
- اسامی ذکر شده در لوح:
- ایوب ابن آقاجان، میرزا محمود، میرزا یدالله، امه الله قزوی خاتم، امه الله شهلا، امه الله طویبی، امه الله شوکت، امه الله مریم ۳۵۶
- آقاجان (خادم الله) ۳۶۲
- آقاجان حکیم (پسر حکیم لاله زار) ۴۰-۴۲، ۷۱، ۸۰، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۹۷، ۳۴۳
- الواح راجع به ایشان ۱۹۹، ۲۲۹
- آقاجان نراقی:
- الواح حضرت عبدالبهاء به اعزاز ایشان و همسر و صبیبه ۵۲-۵۳، ۲۳۰-۲۳۲
- آقا شالوم میرزا بابا ۶۷
- اکبرخان (جناب، از احبای بویوک آباد) ۲۳۸
- الرسالة التسع عشره (کتاب) ۱۷۸
- الفت یزدی (آقا محمد حسین) ۱۵۷، ۳۶۳
- الله قلی خان ایلخانی (پسر موسی خان، نوه ی فتح علی شاه) ۲۰۵
- الواح حضرت بهاء الله (احبای همدان) ۱۱-۲۰
- الواح حضرت عبدالبهاء (احبای همدان) ۲۰-۳۳
- الیازار (آقا، برادر حافظ الصحه) ۲۰۰
- آلیاهوی آزاده (منشی محفل) ۱۵۳
- الی حکیم (فرزند دوم ملا لاله زار، الیازار) ۲۹۷
- فرزندان او (خاندان علی زاده) ۲۹۷
- امانت (موسی، مقاله در پیام بهائی) ۲۶۳، ۲۹۲، ۳۴۲
- امثال و حکم دهخدا (کتاب) ۲۰۵

امزاجرد (قریه) ۶۰، ۱۴۵، ۱۷۲، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۸۳
 امزاجردی (آقا علی قلی) ۱۵۷
 امزاجردی (عباس بیگ) ۱۵۷
 آمنه خاتون (همسر آقا محمد جواد نراقی و صبیبه حاجی علی) ۲۸۶
 امیر تومان (مالک امزاجرد) ۶۲
 امیرزاده (پسر عزالدوله) ۵۰-۵۱
 امیر نظام (حسن علی خان گروسی) ۸۶، ۲۷۰
 امین (حاجی، امین حقوق) ۱۵۴، ۲۷۶، ۲۳۲
 امین الدوله (حاجی میرزا علی خان، پسر محمدخان مجدالملک) ۲۷۷-۲۷۸
 انتظام الممالک (میرزا تقی، رئیس نظمیه) ۱۳۷
 آندره (موسیو عبدالله، پسر سلیمان زرگر معلم مدرسه ی تأیید همدان) ۱۱۷-
 ۱۱۸، ۱۴۹-۱۵۰، ۱۶۳-۱۶۴، ۳۰۴، ۳۴۳، ۳۵۳
 اهر (محل ای نزدیک تبریز) ۱۱۸
 اهل حق (فرقه) ۳۳۷
 آیتی (عبدالحسین آواره و کتاب کواکب الدریه) ۳۳۳، ۲۷
 - لوح حضرت عبدالبهاء ۲۴۲
 ایرج میرزا (جلال الملک، شاهزاده) ۱۱۸
 ایقان شریف (کتاب) ۸۲
 ایلاتوت (عید) ۴۴
 ایلخانی (حاکم عصر) ۴۴
 ایلیا (حکیم الی، برادر حکیم آقاجان) ۱۳، ۱۸، ۹۶، ۲۰۰
 ایلیاهو (ملا) ۳۰

ب

بابا طاهر عربان (مرقد) ۱۷۸
 باقر (میرزا، ناشر مراغه ای) ۱۵۳
 باقر (سید دلال) ۱۲۸
 باقر (شیخ، از اشرار قریه بهار، فرزند محمد جعفرابن محمد کافی بهاری)

۱۳۸-۱۳۹، ۱۶۳، ۳۱۵، ۳۳۲
 باقر جندقی (حاجی میرزا) ۸۸-۸۹
 باهر (دکتر طاهرخان) ۱۴۹، ۲۰۰، ۳۴۳
 - فرزندان ایشان ۳۴۳
 - لوح حضرت عبدالبهاء ۳۴۴
 بخشایش (دکتر عطاءالله خان) ۳۳۵
 بدیعہ خانم (دختر حافظ الصبحه) ۲۰۰
 براون (ادوارد، مقدمه ی کتاب نقطه الکاف) ۵۶، ۲۷
 براهین المعجم (کتاب) ۵۸
 برهان الحق (کتاب در رد مسیحیت) ۲۷۴
 بُسّال (موسیو، رئیس مدرسه ی آلیانس کلیسی ها) ۱۰۴
 بغدادی (محمد مصطفی، رساله ی ایشان) ۲۷-۲۸
 بگم جان خانم (صبیه ی حاجی محمد باقر نراقی) ۴۲
 بویوک آباد همدان ۲۳۸
 بهاءالله (حضرت):
 - لوح و مناجات به اعزاز آقا بهودا و طفلشان ۳۴۵
 - لوح به اعزاز زین المقرین ۳۴۵
 - لوح به اعزاز برادران نراقی ۲۶۲-۲۶۳، ۳۶۵
 - لوح به افتخار احبای همدان ۱۱-۲۰ و ۲۰۷-۲۲۵
 بهاءالله شمس حقیقت (کتاب) ۱۷۹-۱۸۲
 بهار (قریه) ۷۵، ۱۵۲، ۱۷۲
 بهجت الصدور (کتاب) ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۴۵
 بیگ محمد (پدر دآورد قلی بیگ) ۲۳۷-۲۳۸

پ

پاراتوف (ژنرال روسی) ۱۴۹-۱۵۰
 پرتوی (میرزا، محمد خان) ۳۵۹-۳۶۰

ت

- تأیدی (شهلا، ناظمه ی مدرسه ی موهبت):
 - توفیق حضرت ولی امرالله ۲۷۳
 تاریخچه ی درس اخلاق و سید حسن معلم ۳۳۷
 تاریخ رجال ایران ۲۲۶-۲۲۷، ۲۶۵، ۲۷۳،
 ۲۷۸-۲۸۸، ۲۹۶، ۳۲۱، ۳۶۳
 تاریخ سمندر ۱۸۳
 تاریخ صدر الصدور (اثر نصرالله رستگار) ۲۸۳
 تاریخ ملایر (تاریخ امری) ۱۸۳
 تبریزی (میرزا ابوالحسن) ۱۵۷
 تذکرة الشعراء (کتاب) ۱۷۷، ۲۵۱، ۲۵۹، ۳۶۳
 تذکرة الوفا (کتاب) ۲۴۲
 تقوانی (صغرا علی بک، فرزند حاج ملا یوسف)
 ۳۷۰

تقی (ملا) ۵۴

- تقی حسین آبادی (ملا، بویوک آباد) ۲۳۹
 تقی خان (میرزا، رئیس دادگاه) ۷۸
 توت قمی (محلّه) ۱۱۰
 توفیق (دکتر سیروس) ۳
 توفیق حضرت ولی امرالله (احای همدان) ۳۸۰
 تومانسکی (آلکساندر) ۵۶-۵۷، ۲۳۴
 تیمور شاه ۳۵
 توپسرکان (شهر) ۵۸، ۱۶۸

ث

- ثابثی (دکتر حبیب) ۳، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۵۸،
 ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۵۳

ج

- جانی (حاجی میرزا کاشانی) ۵۸
 جذاب (عزیزالله) ۲۳۴
 جعفر (ملا) ۱۵۹
 جلال الدوله (سلطان حسین میرزا) ۲۳۵
 جلال الدین بلخی ۴۱

جمال الدین اسد آبادی ۲۲۸

جمال بروجردی (بیر گفتار) ۲۳۴

جندقی (حاجی میرزا محمد باقر، رئیس

شیخه ی همدان) ۷۳

جواد کربلایی (حاجی سید) ۵۴-۵۸، ۲۳۵

چ

- چوپوق لو (محلّه) ۶۵-۶۶
 چهار چمن (کتاب) ۲۳۶
 چهار رساله ی تاریخی (کتاب) ۱۷۸
 چهل سال تاریخ ایران (کتاب) ۱۷۷، ۲۰۵،
 ۲۲۶-۲۲۷، ۲۳۵، ۲۷۱، ۲۷۸

ح

حاجی آقا (سید، از اهل سُقُر، معلم

مدرسه ی تأیید) ۱۶۲-۱۶۴

حافظ الصحه (دکتر یوحنا خان) ۴، ۴۲، ۴۷، ۸۲

۱۳۷-۱۳۸، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۲۸، ۳۳۸-۳۳۹

- الواح حضرت عبدالبهاء ۳۰۸-۳۰۹

- همراهان موقع زیارت حضرت عبدالبهاء:

حافظ الصحه، گوهر خانم و دو دخترشان،
 طوطی خانم با همراه دو کودک نصرت الله و
 عبدالله، طوطی خانم، همسرش میرزا یوسف
 جاوید، قربان علی، سارا خانم مادر نورالدین

ممتازی ۳۳۸

- لوح حضرت عبدالبهاء به اعزاز عائله ی ایشان

۳۶۱

حافظی (عبدالرحیم) ۴، ۴۳، ۴۵، ۶۸، ۲۱۷، ۳۳۵

حافظی (عزت الله) ۴

حبیب (از احباب قریه ی بهار و شرح بلاای او)

۱۷۲

حبیب (موسیو، رئیس مدرسه ی آلیانس) ۱۴۴

حبیب الله (اخوی ابن اصدق) ۶۶

حبیب الله (فرزند چهار ساله ی حاجی یاری) ۸۲

حبیب الله (پسر حاجی ابراهیم پروین دلدانسان)
۱۶۴

حبیب الله خان (مدبر) ۱۶۱

حبیب الله زائر (میرزا):

- لوح حضرت عبدالبهاء ۳۵۴

حبیب نجار (از اشرار همدان) ۳۵۲

حبیبی (سهراب، شهید) ۲۱۱

حزقیل (حیم، حکیم):

- لوح راجع به اسحق و اسماعیل ۱۹۱

جسام الملک ۱۵۹

حسن (سید، مخالف امر) ۱۵۹

حسن آقا (محمد هادی) ۴۸

حسن اصفهانی ۴۸

حسن (پسر شیخ محمد ابراهیم قمی) ۱۲۹

حسن خان (از احباب بویوک آباد) ۲۳۹

حسن عطار (میرزا) ۷۶

حسین آباد (قریه) ۵۴-۱۷۰

حسین (پسر کربلایی بیگ) ۷۵

حسین خان بروجردی ۱۴۲

حسین قاضی (حجت الاسلام، از اشرار) ۱۶۴-

۱۶۵

حسین قلی میرزا (شاهزاده موزون دولت آبادی)

۸۴، ۱۳۵ (ن.ک. به موزون)

حسین نقاش ۱۴۱-۱۴۲

حسین همدانی ۵۶

حضرت علیا (زوجه ی مظفرالدین شاه، خواهر

عبدالاحسین فرمانفرما) ۳۲۱

حقیقی (مستوره خانم، صبیبه میرزا اسحق خان،

معلم مدرسه ی دخترانه) ۱۲۹

حکیم الدوله ۱۶۱-۱۶۲

حمیده خانم موزون (همسر شاهزاده مهدی قلی

موزون، مادر زن جناب اشراق خاوری) ۳۱۸

حیاتی (پروین خانم، همسر جناب سهراب حبیبی

شهید) ۳۱۱

حیدر علی اصفهانی (حاجی میرزا) ۲۷، ۳۵، ۵۴،

۱۵۰، ۱۶۶، ۱۸۲، ۲۳۴، ۲۷۶

حیدر قلی خان ۹۶، ۲۹۴

حیم صغیری (پسر آقا یهودای آقا مراد) ۱۵۰

خ

خانباغی (قریه) ۹۵، ۱۰۹

خانلر (میرزا، احتشام الدوله پسر هفدهم عباس

میرزا) ۱۷۷

خوشین (میرزا موسی) ۱۱۷

خیاط (میرزا عزیزالله) ۳۵۹

د

دانی روین (نماینده ی احباب) ۷۸، ۹۱-۹۲، ۹۴،

۱۱۲، ۱۱۳

دارالسلام بغداد ۳۳-۳۵

دارالفنون (مدرسه) ۲۰۴

دانیال ارشادی (دکتر، مخالف امر) ۳۶۰-۳۶۱

داود خان (آقا میرزا، از احباب بویوک آباد) ۲۳۸

داود قلی بیگ ۲۳۷-۲۳۸

- الواح جمال قدم و حضرت عبدالبهاء ۲۳۸

داودی (دکتر علی مراد، کتاب مقالات و رسائل)

۱۸۲

دبیر مؤید (محسن، داماد میرزا نعیم اصفهانی)

۱۲۹، ۱۵۰، ۳۰۶، ۳۱۷

درویشان (میرزا محمد خان، رئیس اداره ی

معارف) ۱۶۴

درویش علی کربلایی ۳۶۴

- زوجه ی ایشان (ماه سلطان) ۳۶۴

- دختر ایشان (بهبه) ۳۶۴

دره ی مراد بیگ ۱۴۷

دساتیر (کتاب) ۲۳۶

دعوت اسلامی (مجمعی به این نام) ۱۵۵

دیلمانی (حاجی قاسم) ۱۵۷

دینار آباد (محلہ) ۵۵

دوافروش (آقا غلام علی) ۳۵۵

رفیعا (جاجی، مسافر از ارض اقدس) ۱۵۳

روضۃ الصفا (کتاب) ۵۸، ۲۰۴

رہبران و رھروان (کتاب) ۲۳۶

ریاض العارفین (کتاب) ۲۴

ریحانی (عطاء اللہ، جناب) ۲

ریحانی (نعیم، جناب) ۱

۵

ذبیح (الشرافیہ، معلم مدرسہ ی دخترانہ) ۱۲۹

ذوالریاستین (یکی از خاندان های همدان) ۲۸۸

- ابوالقاسم ۲۸۸

ذ

۶

رابعہ عدویہ ۱۸۳

راضی (جناب احمد) ۳۰۷

راغب عباس ۳۱۱

ربقا خانم (مادر بزرگ حبیب ثابثی و زوجہ ی آقا

سلیمان زرگر) ۲۷۹

رجب علی خان (از اجای بویوک آباد) ۲۳۸

رجب علی جوزانی (قاتل فضل اللہ معاون التجار

نراقی) ۲۸۶

رحیم (حکیم، حافظ الصبحہ) ۱۹۶-۲۰۰

- الواح بہ اعزاز ایشان ۲۰۰-۲۰۲

رحیق مختوم (کتاب) ۲۳۴

رسالہ ی اسکندریہ (گلبایگانی) ۵۶، ۷۰، ۲۳۴

رسالہ ی ایوبیہ (رسالہ ی استدلالیہ ی گلبایگانی)

۷۰، ۲۳۴، ۲۵۸

رسالہ ی عبدالہاء و البہائیہ (اثر سلیم قبجین) ۲۵۹

رضا (شیخ، مجتہد قریہ ی بہار) ۱۵۲، ۱۷۲

رضا (آقا، برادر شیخ الاسلام در ہمدان) ۱۶۱

رضا خان (الواح جمال قدم) ۲۱۲

رضا قلی خان (سلطان، شہید) ۹۵-۹۷، ۱۰۹-۱۱۰

- برادران ایشان، لوح حضرت عبدالہاء ۲۹۴

- الواح حضرت عبدالہاء و زیارت نامہ ۲۸۲-

۲۸۳، ۲۹۴-۲۹۵

رفعت ایوب (فرزند میرزا آقا جان ایروانی) ۳۴۸

رفیع (ملا عالم یہود) ۷۱

رفیعا (جاجی مہدی، ن. کد. ارجمند)

زائر (حق نظر، الواح حضرت عبدالہاء) ۳۶۴

زرگر (آقا سلیمان، پدر موسیو آندره) ۱۹۶، ۲۷۹،

۳۰۵

زرقانی (محمود، مؤلف سفرنامہ بدایع الآثار) ۲۷،

۱۰۳، ۲۸۵، ۳۵۹

زندگانی میرزا ابوالفضل (کتاب) ۱۷۸، ۲۳۴،

۲۵۶، ۲۵۸

زنجیر سجن یوسفی (اشعار) ۲۸۱-۲۸۲

زین العابدین خان حسام الملک امیر افخم

(پسر حسین خان قراگوزلو) ۴۰، ۵۰، ۲۶۶

زین المقربین (جناب) ۱۸۴، ۲۶۲، ۲۶۵، ۳۴۵

زینت السلطنہ (دختر حسن خان سالار، ہمسر

ناصرالدین شاہ و مادر سالار السلطنہ) ۲۸۸

س

سارا خانم (سیدہ، ہمسر جناب عباس بیگ

امزاجردی) ۲۴۳

ساری قمیش (محلہ) ۶۵

ساسان پنجم ۲۳۶

سالار الدولہ ۱۲۶، ۱۴۰

- فتنہ و دستہ بندی با اشرار ۱۴۰

سالار السلطنہ (پسر ناصرالدین شاہ، حاکم،

نصرت الدین) ۱۰۶، ۱۱۲، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۶

ساجیلاغ (شہر) ۱۵۳، ۲۷۸

سپہر (میرزا تقی کاشانی، لسان الملک) ۵۸، ۲۳۵

سراج (دکتر یوسف) ۲۰۰

شریف الملک (ملای متعصب و مغرض) ۷۷-۷۸
 ۸۶، ۱۰۱، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۹
 شعبان علی (تاجر اردکانی) ۵۳
 شعبان علی اعظمی (برادر قاسم دانی صمدانی)
 ۱۶۶، ۳۷۰، ۳۷۱
 - والده ی و همسر ایشان (مریم خانم و طوی
 خانم) ۳۷۱
 شکرالله نجار (استاد و فرزندش عبدالله، لوح
 حضرت عبدالبهاء) ۳۴۰
 شمس خانم (دختر حافظ الصحه، همسر دکتر
 داود
 اجتنام الحکماء) ۲۰۰
 - لوح توسط آقا مهدی زائر به اعزاز ایشان ۳۵۷
 شمس الملوک خانم (صیبه ی شاهزاده مهدی
 قلی موزون) ۱۲۹
 شورین (محلہ ای نزدیک همدان) ۴۹، ۶۲، ۱۰۷،
 ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۱
 شوق علی عتقانی ۳۷۴
 - همسر ایشان (همدم خانم) ۳۷۴
 - فرزندان ایشان ۳۷۴
 شوکت خانم موزون (صیبه ی رضاقلی میرزای
 موزون، همسر دوم جناب اشراق خاوری)
 ۳۱۸، ۳۶۴
 شهاب فارانی (سید، ناقض) ۱۵۷
 شهبندی (سفیر عثمانی) ۱۶۳
 شیخ حسن میرزا (شاهزاده) ۵۱
 شیخ محمد عرب ۴۷
 شیر علی بیگ ۶۵

ص

صابران، عماد (جناب) ۳
 صادق خان بیگلریگی ۹۳
 صحیح فروش (حاجی میرزا عبدالله) ۲۳۵
 صدر الاشراف (سید شورو، محسن محلاتی، پسر

سراج الشهداء (میرزا اسماعیل) ۳۳۲
 سر رشته دار (علی محمد، جناب) ۳۸۴
 سرلئی (حسام) ۴
 سعدی (داستان و اشعار) ۲۴۵، ۲۵۱، ۳۶۹
 سکینه خانم (زوجه ی سیداحمد نراقی) ۳۷-۳۸
 سلطان عبدالمجید (میرزا عین الدوله، برادر سیف
 الدوله) ۲۶۶
 سلطنت (امه الله بنت یوسف، لوح حضرت
 عبدالبهاء) ۲۱
 سلیمان (آقا موسی) ۹۴
 سلیمان (میرزا) ۸۰، ۹۳-۹۴
 سلیمان (جعفر، نوکر شریر حاجی آقا محمد) ۸۲
 ۲۷۱، ۸۵
 سلیمان (خیاط، ملایری) ۱۴۰-۱۴۱
 سلیمان (زرگر، داماد حکیم آقاچان) ۱۹۶، ۲۷۹،
 ۳۰۵
 سلیمان (طیب، حاجی) ۹۴، ۱۱۲، ۳۱۹، ۳۲۰
 سلیمانی (عزیزالله، جناب) ۲۳۴، ۳۷۲
 سلیمانی (شهر) ۳۳
 سمرقند (شهر) ۵۶
 سیف الدوله (سلطان عبدالمحمد میرزا، پسر احمد
 میرزا عضدالدوله مجول) ۸۳، ۲۶۶
 سیفی سیفی (کتاب درباره ی قره العین) ۱۷۷

ش
 شاکری (نویسنده) ۲۳۷، ۲۴۳
 شالم فرید (آقا) ۱۵۷
 شالم (میرزا بابا) ۶۷
 شایق (جناب محمد علی، برادر جناب محمدخان
 ناطق) ۲، ۱۲۳
 - شرح مسافرت به کاشان، نجف آباد، اردستان
 و غیره ۱۲۳-۱۲۵
 - اشعار ایشان ۱۳۳
 شرکت پیمان ۱۵۷

حسین

فخر الذاکرین روضه خوان (۱۱۲)

صدر التواریخ (کتاب) ۲۲۷

صدر الصدور (همدانی) ۹۷، ۲۸۳، ۳۶۰

صدر الصدور (کتابخانه) ۳۱۱

صدر الملوک خانم (صیبه شاهزاده مهدی قلی

خان موزون، مدیر مدرسه ی دخترانه و همسر

اول جناب اشراق خاوری) ۱۲۹، ۳۱۸

- اشعار ایشان ۱۳۰-۱۳۲

صدیقه خانم (دختر حاج محمد علی، همسر آقا

هاشم صمدانی) ۳۷۱

صراف (مشهدی علی) ۳۶۵

صمدانی (محسن، فرزند آقا هاشم صمدانی) ۳،

۳۷۰

ض

ضیاء الملک (مالک قریه ی بهار) ۱۰۷، ۱۵۳

ضیایه خانم دینا (دختر حافظ الصحه، همسر دکتر

یوسف سراج) ۲۰۰

ط

طاقدیس (کتاب) ۲۰۲-۲۰۳

طالب بیگ ۶۰

طاووس (امه الله بنت یوسف، لوح حضرت

عبدالبهاء) ۲۱

طاووس خانم (تاج الدوله، همسر فتح علی شاه

قاجار) ۲۵۶

طاهره (جناب) ۲۸-۳۰، ۱۷۷-۱۷۸

طاهره خانم (همشیره ی میرزا ابراهیم خان

اتحادیه، متصدی مدرسه ی دخترانه) ۱۲۹

طیب زاده (میرزا عزیزالله) ۱۵۷

طریق الحقایق (کتاب) ۱۷۸

طوبی خانم (معلمه ی مدرسه ی موهبت، لوح

حضرت عبدالبهاء به اعزاز ایشان) ۳۵۵

- اسامی ذکر شده در لوح فوق: جناب اسحق،

امه الله حنا، امه الله زرین، عنایت الله فردوس،

حشمت، میرزا اسحق توپسرکانی، آقا علی

محمد، امه الله طاووس طوطی خانم (دختر

حافظ الصحه، همسر دکتر طاهر باهر) ۲۰۰،

۳۴۳

- دست خط حضرت ورقه ی علیا به ایشان

۳۴۴-۳۴۵

طهرانی (میرزا روح الله) ۱۵۷

ظ

ظفر السلطنه (میرزا عزیزالله، حاکم همدان) ۱۰۵،

۱۰۹، ۲۷۸-۲۸۸

ظل السلطان (مسعود میرزا، پسر ناصرالدین شاه)

۵۱، ۲۲۸-۲۲۹، ۲۳۵

ظهور الحق (کتاب) ۲۳۵، ۲۴۶، ۲۸۴، ۳۴۶، ۳۷۸-

۳۷۹

ع

عابدین (بقال، از اشار) ۱۶۴

عاشور (عاشر، میرزا هاشم خان یارشاطر) ۲۱،

۲۱۷، ۳۱۹

عباس (سید، روضه خوان از اشار همدان) ۱۵۵،

۳۵۲

عباس بیگ امزاجردی ۶۱-۶۳، ۲۴۳

- لوح حضرت عبدالبهاء ۲۴۴-۲۴۵

عباس خان (ولد ارشد فضل الله، معاون التجار

ترافی) ۲۸۶

عباس خان سگوند ۱۶۶

عباس خیاط (از اشار طامات) ۳۵۲

عباس علوی (سید) ۱۷۳، ۲۳۷، ۳۷۲، ۳۸۴

عبدالبهاء (حضرت):

- بیانات شفاهی ۳۲

- الواح به افتخار احبای همدان ۲۰-۲۳، ۲۱۷-

مهدی رفیعا، آقا سلیمان، آقا میرزا طاهر، آقا
یهودا، آقا موسی تاجر، آقا میرزا یوسف حکیم

- لوح به افتخار احبای امزاجرد ۲۴۴-۲۴۵
- اسامی ذکر شده در لوح فوق: (توسط موسی
زائر) حضرت مهدی قلی، جناب محمد،
جناب نجف علی، جناب حسین علی، جناب
حسین، امةالله ساره سلطان، امةالله صغری
سلطان، قربان علی خادم ۲۴۴-۲۴۵
- لوح دیگری به افتخار احبای امزاجرد ۲۴۵
- اسامی ذکر شده در لوح فوق: (توسط میرزا
حیدرعلی) آقا میرزا قربان، آقا قربان قلی، آقا
قربان علی، آقا حسن قلی، آقا مرتضی ابن
حکیم

- لوح به افتخار احبای همدان ۲۸۰-۲۸۱
- اسامی ذکر شده در لوح فوق: دکتر مسیح
خان، حاجی میرزا یوحنا خان، آقا سید حسن
طهرانی، آقا شالون فریدانی، آقا میرزا الباهو
حکیم، حاجی یوسف متحده، حاجی موسی
کلیمی، حاجی مهدی رفیعا، آقا یهودا، آقا
الباهو، میرزا حسن کرمانشاهی، آقا نعمت الله،
میرزا طاهر

- لوح به افتخار احبای قریه بهار ۲۶۱
- اسامی ذکر شده در لوح فوق: (توسط جناب
مشهدی حسین) جناب الله قلی، جناب احمد،
جناب غلام حسین، جناب میرزا حسن، جناب
مشهدی عباس قلی، جناب آقا یاری همدانی،
نجل محترمشان آقا حبیب الله، جناب مختار
۲۶۱

- لوح به افتخار احبای همدان ۳۰۲
- اسامی ذکر شده در لوح فوق: حضرات
خرازی فروش ها، میرزا یوسف ولد میرزا
نصرالله، حاجی میرزا نورالله، آقا میرزا نصرالله
خلف مرحوم میرزا یعقوب، میرزا سلیمان، آقا
اسحق بزاز، حاجی رحیم، حاجی آقا جان
قزاقی، میرزا مراد زرگر، آقا محمد رضای
جدید، حاجی حکیم دادود، حکیم موسی، آقا
هارون ولد الباهو، آقا جان آقا یوسف

- لوح به افتخار حاجی مهدی ارجمند رفیعا
۲۶۹-۲۷۰
- اسامی ذکر شده در لوح فوق: حاجی ملا میرزا
احمد، آقا محمد جواد، آقا محمد باقر، جناب
نبیل مسافر
- لوح به افتخار و برای طلب مغفرت میرزا
یعقوب ۲۷۱

- لوح به عموم احبای همدان ۳۰۳
- اسامی ذکر شده در لوح فوق: (بواسطه حکیم
موسی) میرزا مسیح خان، آقا میرزا عبدالله
- لوحی دیگر به آقا نعمت الله ابن مرحوم آقا
محمد جواد نرائی ۳۰۳
- لوحی دیگر به اعزاز آقا مهدی و آقا
حبیب الله ۳۱۱-۳۱۳

- لوح به افتخار دکتر مهدی خان ۲۷۴-۲۷۵
- اسامی ذکر شده در لوح فوق: آقاموسی، آقا
یاری، آقا یهودا، میرزا مهدی
- لوح به افتخار اعضای محفل شور همدان
۲۷۹-۲۸۰
- اسامی ذکر شده در لوح فوق: دانی روین،
حاجی سلیمان، خواجه یوسف عرب، آقا

- اسامی ذکر شده در لوح فوق: آقا مهدی، آقا
حبیب الله، استاد شکرالله، استاد عبدالله،
کریلانی محمد هادی (خادم مشرق الاذکار)،
آقا ابراهیم، آقا یوسف کلیمی (هر دو خادم
مشرق الاذکار)، آقا یهودا، حافظ الصحه،
میرزا یحیی، میرزا مرتضی خان، جناب معین
الحکماء، آقارضای رفسنجانی، آقا قربان علی

خادم، آقا الیاس کاشانی، آقا مهدی، آقا رفیعا،
آقا خداداد، آقا موسی

- لوح به واسطه ی شهید ابن اسم الله الاصدق
۳۱۴-۳۱۳

- اسامی ذکر شده در لوح فوق: آقا یهودا، آقا
اسماعیل، آقا سلیمان، آقا اسماعیل کاشانی،
آقا یهودای آقا الیاهو، آقا عاشور، حاجی
حکیم هارون، حاجی مراد یوحنا خان، حاجی
میرزا طاهر، آقا مهدی، آقا اسماعیل، آقا
مهدی آقا یاری، حکیم موشی حیم، آقا
عزیزالله ولد الیاهو، آقا سلیمان آقا اسماعیل،
حاجی موسی کلیمی، آقا یهودا، آقا سلیمان،
آقا عذرا ولد یوسف، آقا میرزا سلیمان، آقا
یعقوب، آقا مراد، الیاهو حکیم دانیال، حاجی
حکیم داود، آقا داود آقا ابراهیم کاشانی،

حکیم عزیز، آقا مراد آقا جان افرام، حاجی
مهدی رفیعا، آقا اسحق آقا یوسف عراقی، آقا
حیم ملا یوسف، آقا عذرا حکیم بابا، آقا
الیاهو، آقا العازار، آقا یوسف العازار، میرزا
ابراهیم رفائیل، آقا یوسف آقا شمعون، آقا
بنیامین خرازی فروش، حاجی یهودا آقا مراد،
آقا میرزا عبدالرحیم خان حافظ الصحه، آقا
هارون شالوم، آقا یوسف استاد یعقوب، آقا
شالوم، آقا موسی آقا یوسف عراقی، آقا مهدی
آقا رحیم، آقا اسحق آقا یوسف عراقی

- لوح به خاطر تأسیس مدرسه ی موهبت ۳۱۶-
۳۱۷

- اسامی ذکر شده در لوح فوق: امة الله متور،
امة الله طاموس، امة الله حنا

- لوح به افتخار احبای قریه ی بهار ۳۲۲-۳۲۳
- اسامی ذکر شده در لوح فوق: کربلانی احمد
خان، حبیب الله، مختار حسین قلی، غلام
حسین، غلام علی، محمد حسن، میرزا حسین،
آقا نصرالله، آقا حسین، آقا علی، علی حسین،

استاد محمد حسین، علی اصغر، قمر علی

- لوح به اعزاز اعضای محفل ثابتین ۳۲۳

- اسامی ذکر شده در لوح فوق: آقا اسحق، آقا
یوسف، آقا رحیم، آقا ابراهیم، آقا خداداد آقا
ابراهیم، آقا فرخ آقا بابائی، خادم لاله زار
حکیم فرح، آقا حیم آقا یهودا، آقا الیاهو آقا
ماشیه، آقا میرزا آقا العازار، حاجی هارون آقا
الیاهو، آقا استاد عبدالله نجار، آقا میرزا اسحق
آقا ابراهیم، آقا میرزا شمعون، آقا رفائیل آقا
ابراهیم، آقا میرزا داود آقا هارون، آقا عزری
حکیم بابا، آقا میرزا خلیل میرزا داود، آقا میرزا
الیاهو، آقا محمد تبریزی

- الواح عدیده به افتخار احبای همدان

۳۳۱-۳۳۳

- لوح به عموم احبای همدان ۳۲۹

- اسامی ذکر شده در لوح فوق: (برواسطه ی
سید عبدالله میانجی): اهل انجمن انس جناب
آقا عبدالله، جناب آقا علی عطار، جناب آقا
محمد اسماعیل، جناب آقا محمد مهدی،
جناب آقا محمد علی دلال، جناب آقا تقی،
جناب آقا میرزا یعقوب میانجی، جناب آقا
تقی ساکن قم، جناب آقا حسین تاجر، جناب
استاد محمد میرزای نقاش، جناب دکتر مسیح
خان، جناب آقا محمد باقر خیاط، جناب آقا
محمد، جناب آقا عبدالغفار، جناب آقا حسین
ولد شیخ محمد ابراهیم، جناب آقا علی اکبر
قسی، جناب آقا علی تاجر، جناب آقا محمد
کاظم، جناب آقا علی اکبر ولد آقا محمد
علی، جناب استاد قربان علی، جناب آقا میرزا
موسی، جناب آقا میرزا اسحق، جناب حاجی
یوقده، جناب کربلانی محمد هادی، جناب آقا
شیخ محمد ابراهیم

- لوح به اعزاز احیای همدان ۳۳۳

- اسامی ذکر شده در لوح فوق (بواسطه ی

آقا محمد تبریزی): میرزا حسین خان

بروجردی، میرزا مهدی قلی میرزا، میرزا

ابراهیم کلیمی، آقا سلیمان، آقا جلال، آقا

محمد مهدی، آقا محمد اسماعیل، کربلانی

اکبر، آقا نجف علی، آقا میرزا آقا، استاد

عبدالمحمد نجار، کربلانی لطف علی، استاد

آقای کوچک، کربلانی رحیم آور زمانی، ملا

مهدی، اسم علی بیگ حصار، آقا میرزا

عبدالحسین بروجردی، جناب قربان علی، آقا

محمد حسن، احمد آقا، جناب یوسف،

مرتضی قلی میرزا، میرزا قربان امراجردی، آقا

محمد اسمعیل، آقا میرزا سلیمان ولد حکیم

اسحق، کربلانی محمد هادی، آقا سلیمان ولد

آقا میرزا ابراهیم

- لوح به اعزاز اعضای شرکت متجدد ۳۳۴

- لوح در باره ی تعمیر مرقد اسم الله الاصدق

۳۳۶

- اسامی ذکر شده در لوح فوق: جناب میرزا

یوحنا خان، جناب حاجی یهودا، جناب آقا

سلیمان، جناب آقا اسماعیل، جناب آقا شالم،

جناب آقا یهودا خلف مرحوم الیاهو، جناب

حاجی میرزا طاهر، جناب آقا یهودا آقا مطیا،

جناب آقا یهودا آقا سلیمان، جناب آقا عزیز،

جناب آقا هارون نجل آقا حسین، جناب حاجی

موسی، جناب حاجی مهدی، جناب حاجی

حکیم هارون، جناب حکیم عزیز، جناب میرزا

نورالله، جناب آقا اسحق، جناب حاجی رحیم،

جناب آقا علی اکبر انتیکه چی، جناب آقا

میرزا محمد رضای جدید، جناب حافظ

الصحه، جناب آقا مهدی بزاز، جناب حاجی

میرزا آقا جان، جناب حاجی میرزا یوسف،

جناب آقا محمد باقر نراقی

- لوح به اعزاز استاد شکرالله نجار و فرزندش

استاد عبدالله ۳۴۰

- مناجات طلب مغفرت (به جهت میرزا اسحق

همدانی توسط صبحی به پسر ایشان عبدالله

عهدیه) ۳۴۱-۳۴۲

- لوح به اعزاز احیای همدان ۳۵۳

- اسامی ذکر شده در لوح فوق (بواسطه ی

موسیو آندره): جناب حاجی میرزا طاهر خان

باهر، جناب حاجی میرزا ابراهیم فریدیان،

جناب حکیم نصیر (فرومند)، جناب میرزا

یعقوب (صمیمی)، جناب میرزا الیاهو (ثابتی)،

جناب میرزا نصرت الله (اتحادیه)، جناب میرزا

یهودا (موفق)، جناب میرزا نورالله (ساعیان)،

امه الله طوطی (باهر)، امه الله فاطمه سلطان

(اتحادیه)، امه الله طاولس (ثابتی)، امه الله

صغری (فریدیان)، مریم (صمیمی) و امه الله

تاج (موفق)

- لوح به اعزاز احیای همدان

- اسامی ذکر شده در لوح فوق: محفل روحانی

کمیته ی مدرسه ی تأیید، حافظه الصحه،

حاجی حکیم هارون، حاجی مهدی، حاجی

میرزا یوحنا، حاجی میرزا طاهر، آقا شالم

فرید، آقا یهودای الیاهو، حاجی میرزا الیاهو،

حاجی یهودا، آقا سید حسن، میرزا سلیمان،

میرزا علی خان، میرزا یعقوب خان، میرزا

ایوب، میرزا اسحق خان، میرزا آقا جان و سایر

احیای همدان و معلمات مدرسه ی موهبت و

سایر امامان

عبدالحسین (میرزا، نایب نظمیة ی همدان) ۱۶۵

عبدالحسین (جناب میرزا، از احیای بو بوک آباد)

۲۳۸

عبدالحسین (یکی از محبوسین همدان) ۴۸

عبدالحسین بروجردی ۱۴۲

عبدالحسین جولانی (سید، پسر فاضل، از اشار)

۱۶۱

عبدالحسین فاضل زاده ی جولانی ۱۵۴

عبدالحسین میرزا فرمانفرما (پسر دوم نصرت الله،

همسر عزت السلطنه) ۳۲۱

عبدالحسین وهاج ۱۴۲-۱۴۱

عبدالعظیم (حاجی) ۴۰

عبدالغفور ۴۰

عبدالمحمد (فراش مدرسه ی تأیید) ۱۴۵-۱۴۴

عبدالوهاب (سید، مغرض و متعصب) ۳۷۶

عبدالله بروجردی (آخرند ملا، مخالف امر) ۸۲

۲۶۷، ۲۶۵، ۸۹، ۸۶

عزالدوله (عبدالصمد میرزا، پسر سوم محمد شاه

قاجار و حاکم همدان) ۴۸، ۷۷، ۷۹، ۲۲۶

عزیز (حکیم) ۷۰

عزیزالله (جناب، از احیای بویوک آباد) ۲۳۹

عشق آباد ۵۶

عطاءالله (ابن علی اکبر از اهل کاف، لوح) ۳۶۷

عطاءالله خان (دکتر، عضو صحبه ی ایران) ۱۴۵

عضدالدوله (حاکم، سلطان احمد میرزای قاجار،

پسر فتحعلی شاه) و فرزندان او ۶۹، ۸۶، ۲۵۶

علی (حکیم الی، الباس برادر حکیم آقا جان)

۱۱۵

علی احسان بیگ پاشا (سردار عثمانی) ۱۵۱، ۱۶۳

علی اشرف خان ممتاز (رئیس معارف و علوم)

۱۷۲

علی اکبر (کربلانی لاله جنبی) ۷۲، ۱۵۲، ۱۵۹

علی اکبر محب علی خان (اول شهید همدان)

۱۱۰-۱۱۱

علی اکبر میلانی (محب السلطان) ۲۹۸

علی اکبر نجفی (شیخ) ۱۵۷

علی اللهی (فرقه ی یارستان) ۲۳۵

علی حسین (استاد، برادر میرزا حسن عطار) ۷۶

علی خان فیروز (خواهرزاده ی حافظ الصحه)

۳۱۵، ۲۰۰، ۱۲۶

علی شیر آبادی (جناب، از بویوک آباد) ۲۳۹

علی قلی خان سردار اسعد بختیاری ۱۳۵، ۳۲۱

علی محمد خان سردشته دار (مبلغ) ۱۷۳

علی نقی (ملقب به جنت علی، پسر کوثر

علی شاه) ۱۷۸

علی میلانی تبریزی (حاجی) ۱۶۹

عشقانی (شوق علی، شاعر بهائی) ۳۷۴-۳۷۸-۳۷۹

عشقانی (توسل) ۳۷۴

عشقانی (دکتر توکل) ۳۷۴، ۳۷۸

عشقانی (عنایت الله) ۳۷۴

عهد اعلی (کتاب، اثر ابوالقاسم افغان) ۳۷۰

عهدیه (میرزا عبدالله، پسر آقا اسحق همدانی)

۳۴۱، ۱۴۸

غ

غلام حسین همدانی (لوح) ۳۶۸

غلام رضا خان افخمی (حاکم همدان) ۱۷۲

غلام علی (کربلانی) ۷۶

غلام علی (جناب، از احیای بویوک آباد) ۲۳۹

- لوح حضرت عبدالبهام ۲۳۹

غواص کردستانی (آقا) ۱۵۷

ف

فاضل بن سید قاضی هاشمی بروجردی ۲۷۴

فاضل شیرازی (آقا محمد ابراهیم) ۱۲۱، ۳۰۶

فاضل مازندرانی (سید اسدالله) ۱۶۷، ۱۷۳، ۲۳۶،

۳۶۴، ۳۵۹، ۳۷۳، ۳۷۹

فتح الله (پسر حاجی شکرالله، شهید) ۱۴۷

فتح الله (آقا، پسر محمود بیگ) ۲۳۸

فتح علی شاه ۲۵۶

فخر الملک (ابوالحسن خان حاکم) ۹۲، ۲۷۷

فرازستان (کتاب، تاریخ سلاطین ایران) ۵۷، ۲۳۵

فرج الله خان (سرتیب، رئیس ارکان حرب) ۱۶۱

فرهنگ رجال ایران (کتاب) ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۵۶،
 ۲۶۶، ۲۷۷، ۲۸۸، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۳۶
 فروغی (جناب، مبلغ) ۱۵۷، ۳۳۳
 فرمانفرمایان (مهرماه) ۳۲۱
 فرمانفرما (عبدالحسین) ۳۲۱-۳۲۲
 فرید الملک (میرزا محمد علی خان) ۳۳۶
 فریدبان (میرزا ابراهیم) ۳۲۶، ۳۲۸
 فضل الله (جناب، لوح حضرت بهاء الله) ۲۰۸
 فضل الله (معاون التجار نراقی، پسر محمد جواد
 نراقی) ۴۲، ۲۸۶
 - لوح حضرت عبداله‌بهاء ۳۲۴
 فهرست کتب شیخ اجل اوحد (کتاب) ۲۷۳
 فیروز علی خان ۱۲۶، ۲۰۰، ۳۱۵، ۳۵۸-۳۵۹
 - اسامی همراهان ایشان موقع زیارت: والده
 حکیم خانم، میر محمد خان پرتوی، ایوب
 خان رفعت، میرزا یعقوب عهدیه، میرزا عبدالله
 عهدیه، حاج مهدی نامی، حاج علی شاه لاله
 زاری، حاج یعقوب لقانی ۳۵۹
 فیض‌القدیر (کتاب) ۳۷۸

ق

قاسم (ملا، از اشراف قریه ی بهار) ۱۰۷
 قاسم دانی صمدانی هاشم ۱۶۶، ۳۷۰
 قاموس ایقان (کتاب، اثر اشراق خاوری) ۲۷۳
 قرن بدیع (کتاب) ۱۸۰-۱۸۱
 قره گزلو (طایفه) ۱۷۷
 قصاب چی بغداد (جناب) ۱۵۷
 قلی بیگ (داود) ۶۰-۶۲
 قمر (خواهر حافظ الصصحه) ۲۰۰
 قتاد (حاجی اسمعیل، لوح) ۳۶۵
 قنبر علی خان (از احبای بویوک آباد) ۲۳۸

ک

کاظم خان (سید، رئیس معارف) ۱۶۱

کاظم رشتی (سید) ۸۹، ۸۸، ۲۷۳
 کاکاخان (جناب، لوح حضرت بهاء الله) ۲۰۷-
 ۲۰۸
 کتیرانی (نصرالله) ۲۰۰
 کربلا (شهر) ۱۶۱
 کربلانی (جان علی، از احبای بویوک آباد) ۲۳۸
 کربلانی (جواد حسین آبادی، از احبای بویوک
 آباد) ۲۳۹
 کربلانی (حسین خان آبادی) ۲۳۹
 کربلانی (درویش علی) ۳۴۶
 - زوجه ی ایشان (ماه سلطان، دختر میرزا اسدالله)
 ۳۴۶
 کربلانی (محمد هادی دولت آبادی نخود بریز،
 الوح حضرت عبداله‌بهاء) ۲۳۰-۲۳۱
 کربلانی (ملک داق داق آبادی) ۲۳۹
 کرم بیگ ۶۵
 کریم (سید، خادم حظیره القدس قریه ی بهار)
 ۱۵۲
 کمال الدین (حاجی، فرزند زاده فاضل نراقی)
 ۴۰-۴۲، ۱۹۱
 کوثر علی شاه (محمدرضا ابن محمد امین
 همدانی) ۱۷۸

گ

گروسی (حسن علی خان امیر نظام) ۲۷۰-۲۷۱
 گروسی (محمد صادق خان، پدر امیر نظام) ۲۷۰
 گره شاقه (یا قره جاقه، قریه) ۳۷۱
 گلپایگانی (میرزا ابوالفضل، کتاب کشف الغطاء)
 ۲۷-۲۸، ۶۷، ۲۷۴
 - رساله ی ایشان (ن. ک. به رساله) ۵۷، ۶۷، ۶۹
 ۷۰،
 گلپایگانی (آقا سید مهدی) ۲۶۴
 گلشن حقایق (کتاب) ۲۶۹
 گل محمد امزاجردی (میرزا) ۶۰

محمد باقر نراقی (تاجر) ۴۰، ۴۲، ۴۸، ۵۲، ۵۱
۱۵۳، ۱۸۳، ۱۹۴، ۲۳۵
محمد باقر بروجردی (سید، معروف به سید
نجفی) ۹۰

محمد بن محمد رضا الجرفاوقانی ۶۷

محمد بهاری ۴۸

محمد بیگ بیوک آبادی ۵۴، ۶۰

محمد تبریزی (آقا، ناشر آثار امری) ۱۱۰

محمد تقی (از احبای بیوک آباد) ۲۳۸

محمد جواد نراقی (تاجر) ۴۰، ۴۲، ۵۲، ۱۰۳

محمد حسن (پسر حاجی محمد ابراهیم) ۴۸-۴۹

محمد حسن (ذکر او در لوح حضرت بهاءالله)

۱۵۸

محمد حسن بیوک آبادی (ملا) ۲۳۹

محمد حسن سلطان ۶۸-۶۹

محمد حسین استاد بابا خان ۷۶

محمد حسین (طیب) ۹۳

محمد حسین میرزای مؤیدالدوله ۲۹، ۱۷۸

محمد حسین میرزای یمن السلطان (حاکم

همدان) ۲۸۹

محمد حسین نراقی (برادر محمد جواد و محمد

باقر) ۴۲

محمد حسینی (دکتر نصرت الله، کتاب طاهره)

۱۷۷

محمد خان بلوچ (الواح جمال قدم) ۶۰، ۲۴۰،

۲۴۱-۲۴۲

محمد خان (دکتر، الواح جمال قدم) ۲۱۰-۲۱۱،

۲۱۳

محمد رضای همدانی (جناب زائر، لوح) ۳۵۴

محمد رضای نراقی ۵۰

محمد سعید (وکیل شاه بندر) ۸۶

محمد سلطان لاله جینی ۱۶

محمد شاه قاجار ۴۰

محمد شریف (پسر علی اکبر لاله جینی) ۱۵۹

- لوح حضرت عبدالبهاء ۲۳۹

گوهر (خواهر حافظ الصحه) ۲۰۰

گوهر خانم (همسر حافظ الصحه) ۲۰۰

ل

لاله جین (قریه) ۷۲-۷۳، ۱۵۹

لاله جینی (علی اکبر) ۷۲، ۱۵۲، ۱۵۹

لاله زار (ملا الیزار حکیم) ۳۰، ۷۱، ۱۱۳، ۲۵۸

- لوح حضرت عبدالبهاء ۲۵۸

- نام فرزندان او: حکیم آقاچان، حکیم الی،

مروارید، شاخ نبات، حنا، گوهر، استر خاتون،

طاووس

لطف الله (سید، ار اشرار قریه ی بهار) ۱۵۲

لطف علی خان (از احبای بیوک آباد) ۲۳۸

لطیف (شیخ، از اشرار قریه ی بهار) ۱۰۷

لقانی کاشانی ۱۵۷، ۳۶۳

م

مآخذ اشعار (کتاب) ۲۰۴

مارثاروت (میس) ۱۷۱، ۳۸۳-۳۸۴

- حرکت به قزوین و طهران ۱۷۱

- ورود به همدان و نطق های ایشان ۱۷۱

مانکچی (صاحب) ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۲۳۵

متحده (یعقوب، شهید) ۱۱۶، ۳۰۰

محاضرات (کتاب) ۳۳۲

محبوبه خانم (صبیه ی میرزا نعیم اصفهانی،

متصدی مدرسه ی دخترانه) ۱۲۸، ۳۱۷، ۳۱۸

محسن علائی صدر الاشراف (سید) ۲۸۸

محمد (حاجی، پسر سید عبدالصمد قاضی) ۸۵

محمد ابراهیم ۴۸، ۱۸۵

محمد اسمعیل خیاط ۴۹، ۵۷

محمد اسمعیل (شهید) ۲۶۷

محمد باقر کرباس فروش ۴۸

محمد باقر نبیل (الواح حضرت بهاءالله) ۴۸، ۲۱۸

- محمد شیر علی زنجانی ۷۵
 محمد طباطبائی (سید) ۱۲۸، ۱۳۹
 محمد عرب (جناب شیخ، لوح حضرت بهاء الله)
 ۲۰۷
 محمد علاف (لوح حضرت بهاء الله) ۲۱۴
 محمد علی (بلور فروش حصاری) ۴۹، ۸۱، ۹۸،
 ۱۰۰
 محمد علی توپسرکائی ۳۷۴، ۳۷۹
 فرزندان ایشان: آخوند ملا محمد رضا، حاجی
 حسن علی، آقا شوق علی، آقا عبدالحمید
 معروف به ایلخانی ۳۷۴
 محمد علی خان (لوح جمال قدم) ۲۱۲-۲۱۳
 محمد علی (ذکر ایشان در الواح جمال قدم)
 ۱۸۷، ۱۸۵
 محمد علی خان فرزین (معروف به کلوب) ۳۳۵
 محمد علی (خیاط) ۹۵
 محمد علی شاه قاجار ۲۶۶
 محمد فخار ۷۲
 اشعار وی ۷۳-۷۴
 محمد کریم خان کرمانی (حاجی) ۸۸-۸۹، ۲۷۳
 محمد کفاش (کریلانی) ۱۵۹
 محمد (مباشر قریه ی حسین آباد) ۱۷۰
 محمد مصطفی بغدادی ۱۷۸
 محمد مهدی میرزای مؤید السلطنه ۱۷۸
 محمد نجار (حاجی) ۱۰۴، ۲۸۷
 محمود خان ناصر الملک ۱۷۷
 محمود خان (میرزا، رئیس معارف) ۱۶۲
 محمود خان (مشهور به میرزا مقصود مخاطب لوح
 مقصود) ۲۲۸-۲۲۹
 مختار بهاری (میرزا) ۱۵۲، ۱۷۵
 مدرسه ی آیاتین ۲۸۸
 مدرسه ی تأیید ۱۶۲-۱۶۴، ۱۷۱
 الواح حضرت عبدالبهاء راجع به مدرسه ی
 تأیید ۳۰۰-۳۰۲، ۳۱۰، ۳۱۶
- اسامی مدیران مدرسه ۳۰۷
 - اسامی معلمین ۳۰۷-۳۰۸
 - اسامی ناظمین ۳۰۷
 - هیئت اکثرال کمندی تأیید (شهر همدان) ۱۶۱
 مدرسه ی حاجی ابوالحسن معمار ۲۸۹
 مدرسه ی دولتی نصرت ۱۶۴
 مدرسه ی موهبت، مدرسه ی دخترانه ی همدان
 ۱۲۸، ۳۱۶، ۳۱۰، ۳۱۸
 - اسامی مدیران، ناظمین و معلمان مدرسه ۳۱۹
 مراد علی بیگ کریلانی (خداداد برزگر) ۷۵
 مریم خانم (خواهر حافظ الصحه) ۲۰۰
 مستوفی المالک (میرزا یوسف خان آشتیانی) ۵،
 ۲۲۷، ۲۳۵
 مسیح خان اصفهانی (پدر محمد علی خان فرزین)
 ۳۳۵
 مصابیح هدایت (کتاب) ۱۸۲-۱۸۳، ۲۰۶، ۲۲۹،
 ۲۳۳-۲۳۴، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۸-۲۵۹، ۲۶۴، ۲۸۳،
 ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۳۵، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۱، ۳۶۳،
 ۳۶۵، ۳۷۲، ۳۸۰، ۳۸۴
 مصطفی سمنانی (آقا سید) ۱۵۷
 مطلق (میرزا، عبدالله مبلغ) ۱۵۴، ۱۷۳، ۳۵۱، ۳۶۶
 مجمع الفصحاء (کتاب) ۲۰۳
 مظفر الدین شاه ۱۱۳، ۲۲۶، ۲۵۶، ۳۷۷، ۳۲۱
 مظفر السلطنه (میرزا عزیزالله، حاکم همدان) ۲۷۸
 مظفر الملک (حاکم ازلی) ۹۲-۹۵، ۱۰۰، ۱۲۸
 مظفر الملک (میرزا محسن خان، پسر میرزا
 عبداللطیف تبریزی) ۲۷۸
 مظفر الملک-کوچک (غلام رضا خان، پسر میرزا
 عبداللطیف تبریزی) ۲۷۸
 معاون التجار (فضل الله) ۲۱
 - لوح حضرت عبدالبهاء ۳۲۴
 معجم الامثال الفلسطينية (کتاب) ۲۵۹
 مقالات و رسائل امری (کتاب، دکتر داودی)
 ۱۸۲

- مؤید الدوله (محمد حسین، پسر مؤید السلطنه)
۶۹
- مهدی خان (امیر تومان) ۹۲
مهدی (حاجی مجتهد) ۱۱۲
مهدی (ملا، نامه به حضرت عبدالبهاء) ۲۵۵
مهدی (ملا، صاحب کتاب مشکلات العلوم) ۴۰
مهدی خان (طیب همدانی) ۲۷۶، ۲۷۴
- الواح حضرت عبدالبهاء ۲۷۶-۲۷۷
مهدی خان (مشکوة الاطباء، فرزند حکیم آقا جان) ۲۰۶
مهدی رفیعا (ن.ک. ارجمند مهدی)
مهدی قوام الشریعه (سید) ۹۶
مهدی (آقا رفاثیل) ۹۴
مهدی (یوسف حکیم) ۳۵۸
مهدی (میرزا، برادر آقا یهودا معروف به دکتر مهدی خان) ۹۱
مهرباخانی (روح الله) ۲۳۴، ۲۵۶، ۲۵۸
میرزا کندی (محلله ای نزدیک همدان) ۶۵
- ف
- نائینی (محسن، لوح حضرت عبدالبهاء) ۳۶۴
ناسخ التواریخ (کتاب) ۵۸-۲۳۵
ناصرالدین شاه ۳۲، ۲۲۷، ۲۶۶
ناطق، هما (مؤلف تاریخچه ی آلیانس اسرائیل)
۲۸۸
ناطق اردستانی (جناب محمد) ۲۵۴، ۲۵۹،
۳۰۶-۳۰۷
ناطق اصفهانی (میرزا محمد خان) ۱۲۱، ۱۲۳،
۱۵۷، ۱۶۸، ۳۷۲
- اشعار ایشان (مصنفات و رساله) ۱۲۱-۱۲۲
ناظم الشریعه ۱۵۶
نایب حبیب الله خان (کدخدای شروین) ۱۵۹
نایب هادی خان (حسین آبادی) ۵۴، ۶۵
نبیل (کتاب مثنوی) ۲۷
- مقاله ی شخصی سیاح (کتاب) ۱۷۹
مقدس خراسانی (جناب) ۳۷، ۱۸۳
ملایر (تاریخ امری) ۱۸۳
ملا بابا خان ملایری ۱۸۳
ملا محمد (حاجی آخوند) ۱۷۳
ملا مهدی (جناب، رئیس شرعیه در چوپوق لو)
۶۵-۶۶
ملک المتکلمین (حاجی میرزا نصرالله، پسر میرزا محسن بهشتی) ۲۶۷
ملکم خان ناظم الدوله ۳۳۶
ملک خسروی (محمد علی) ۲، ۱۸۳
ملوک خانم (دختر حافظ الصحه، همسر علی خان فیروز) ۲۰۰
منصور دیوان فراشبانی ۱۴۵
موزون (حسین قلی میرزا) ۳۴۶-۳۴۷
موزون (رضا قلی میرزا، فرزند شاه زاده حسین قلی) ۳۴۶-۳۴۷
موزون (مهدی قلی میرزا، شاهزاده) ۱۱۷، ۱۳۰،
۱۳۱-۱۳۲، ۱۴۲، ۲۷۰
- توقیع حضرت ولی امرالله ۱۳۲
موزونیان (نورالله) ۳۴۶
مؤسسه ی ایادی امرالله (کتاب) ۲۵۲
موسی (حکیم) ۹۸-۹۹
موسی (ابن رفاثیل، لوح حضرت عبدالبهاء) ۲۱
موشه (حکیم، برادر حکیم ایلیا حافظ الصحه)
۲۰۰
موصده (حاجی درویش) ۶۲
- الواح ۲۴۶، ۲۵۰-۲۵۱
مونس (حاجی درویش) ۶۲
- الواح ۲۴۶-۲۵۰
مؤید السلطنه (حاجی محمد مهدی میرزا، پدر مؤید الدوله) ۲۹، ۶۹، ۲۵۶
- لوح حضرت عبدالبهاء ۲۵۷-۲۵۸
مؤید السلطنه (محمد حسین) ۲۹، ۱۷۸

نبیل زاده (میرزا منیر) ۱۵۷، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۷۹
نبیل (محمد باقر، الواح جمال قدم) ۲۱۸-۲۲۵

و

واعظ قزوینی (حاجی، مبلغ امر) ۳۱۵
ورقا (میرزا عزیزالله خان) ۳۵۹
ورقه ی مبارکه ی علیا (حضرت) ۳۳۸
وهاب (سید، از اشرا) ۸۵-۸۶، ۲۷۱

هـ

هادی (حاجی میرزا) ۵۰
هارون (حاجی حکیم) ۱۴۸-۱۴۹، ۱۵۷
هارون (ابن عزرا، لوح حضرت عبدالبهاء) ۳۶۴
هاشم (اسد آبادی، از اشرا) ۸۵-۸۶
هاشم کاشانی (آقا محمد) ۱۵۷
هاشمی زاده (سید حسن) ۱۴۹، ۱۵۴-۱۵۵، ۳۱۷،
۳۴۳، ۳۵۱، ۳۵۹، ۳۶۶
- الواح حضرت عبدالبهاء ۳۵۴، ۳۶۵
هدایت (میرزا قلی خان طبرستانی، صاحب کتاب
مجمع الفصحاء) ۵۸، ۲۰۴
هلمس (مستر، دکتر، مبلغ مسیحی) ۸۴
- مذاکرات با مهدی ارجمند ۳۶۸

ی

یارستان (فرقه ی علی الهی) ۲۳۵
یاری (حاجی حکیم) ۱۴۴، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۴،
۱۱۳، ۱۵۰، ۲۰۵، ۲۳۳، ۲۶۲، ۲۶۵، ۳۶۴
یدالله خان (پسر حاجی حکیم هارون) ۱۳۷
یعقوب (میرزا شهید، پسر میرزا عبدالرحیم خان
حافظ الصحه) ۸۵-۸۷، ۱۱۶، ۲۰۰
یعقوب (پسر میرزا رحیم، خودکشی) ۱۳۷
یعقوب خان مبین ۱۲۶
یغمای جندی (مجموعه ی کتاب) ۲۰۲-۲۰۴
یوحنا خان حافظی (حاجی) ۳۱، ۳۷، ۱۳۹، ۱۴۵،
۱۴۹، ۱۵۷، ۱۶۳، ۲۳۲
یوحنا (پسر حافظ الصحه) ۲۰۰

نجف (شهر) ۱۶۱
نجف قلی خان ۹۶، ۲۹۴
نراق (شهر) ۱۸۴-۱۸۵
نراقی (احمد، ملا) ۲۰۳-۲۰۴
نراقی (سید احمد، ن. ک. احمد) ۳۷-۳۸
نراقی (آقا مصطفی) ۳۸-۳۹
نراقی (محمد باقر) ۱۸۴، ۱۸۶، ۳۴۹
- لوح حضرت عبدالبهاء ۳۴۹-۳۵۰
نراقی (محمد جواد) ۱۸۴-۱۸۵، ۲۸۵-۲۸۶
نراقی (محمد حسین) ۱۸۴-۱۸۵
نصرالله (جناب میرزا، از بیوک آباد) ۲۳۹
نصرالله (آقا، از قریه بهار) ۷۵
نصرالله (کربلایی) ۶۰-۶۱
نصرالله (حاجی، پسر آقا جان) ۵۳
نصرت خاقان (پسر احتشام الدوله، رئیس تنظیمه ی
همدان) ۱۶۵
نصیرالدوله (میرزا عبدالوهاب خان شیرازی، نایب
الوزراء آصف الدوله وزیر تجارت) ۵۱-۵۲،
۲۲۷

نظام السلطنه (رضاقلی خان، حاکم کرمانشاه)

۳۳۵

نعمت الله (ابی آقا، محمد جواد نراقی، لوح
حضرت عبدالبهاء) ۳۰۳
نعمت الله (پاره دوز، از اشرا) ۱۶۴
نقطه الکاف (کتاب) ۱۸۲
نگاهی به وقایع تاریخ امر در استان همدان (اثر
مشاکری) ۲۳۷، ۲۴۳، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۵۸
نورین نیرین (شیخ احمد احسانی و سید کاظم
رشتی) ۲۷۳
نوش آبادی (میرزا حسن رحمانی، مبلغ) ۱۴۸،
۳۴۲، ۳۷۲
نیر و سینا (جنابان) ۹۸، ۲۸۳

يوسف حليم ٩٤
يوسف خان ثابت وجداني ٤٩، ٨٤، ١٠٤، ١٥٧.

٣٦٦، ٢٨٧

يوسف (سيد، نايب قريه ي بهار) ١٥٣
يوسف خان مستوفي الممالك (ن.ك. مستوفي

الممالك) ٢٤٢، ٢٣٥

يوسف سراج الحكما (داماد حافظ الصحه)

٩٦-٩٥

يوسف متحده ٣١٨، ٣١٦

يوسف همداني (حاجي ملا، پدر قاسم داني

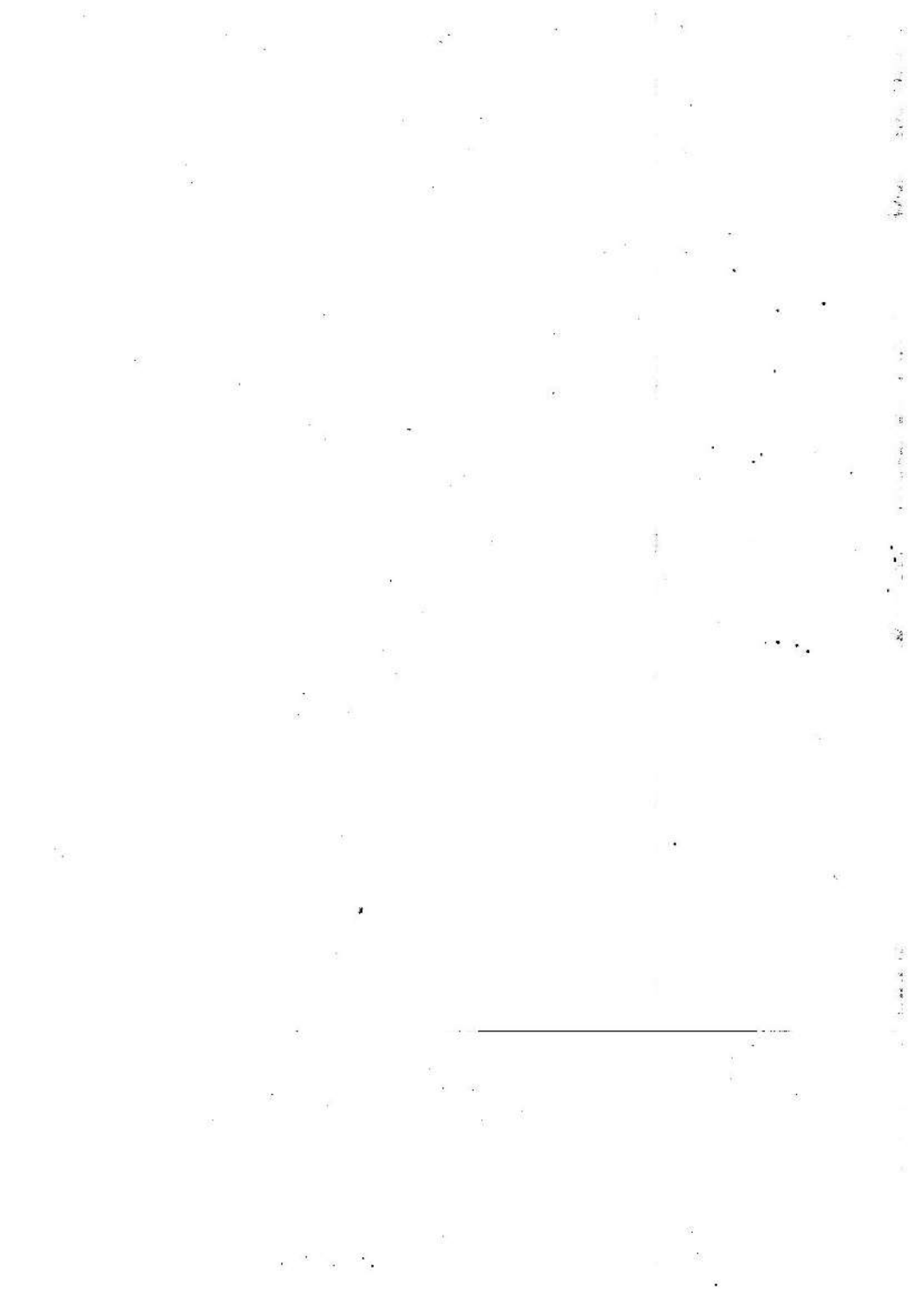
همداني) ٣٧٠

يوقده (حاجي درويش) ٦٢، ١٤٠، ٣٣٢

يهودا (آقا مراد) ٩١، ٩٤، ١٥٠

يهودا (مقبل) ١٥٧





‘Abdu’l-Ḥamíd Ishráq Khávarí

TÁRÍKH-I-AMRÍ YI HAMIDÁN

EDITED BY
DR. VAHID RA’FATI

First Edition – 2004 A.D. – 161 B.E.
©BAHÁ’Í-VERLAG GmbH, 65719 Hofheim, Germany
www.bahaipublishers.com
ISBN: 3-87037-984-7
(431-871)